www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

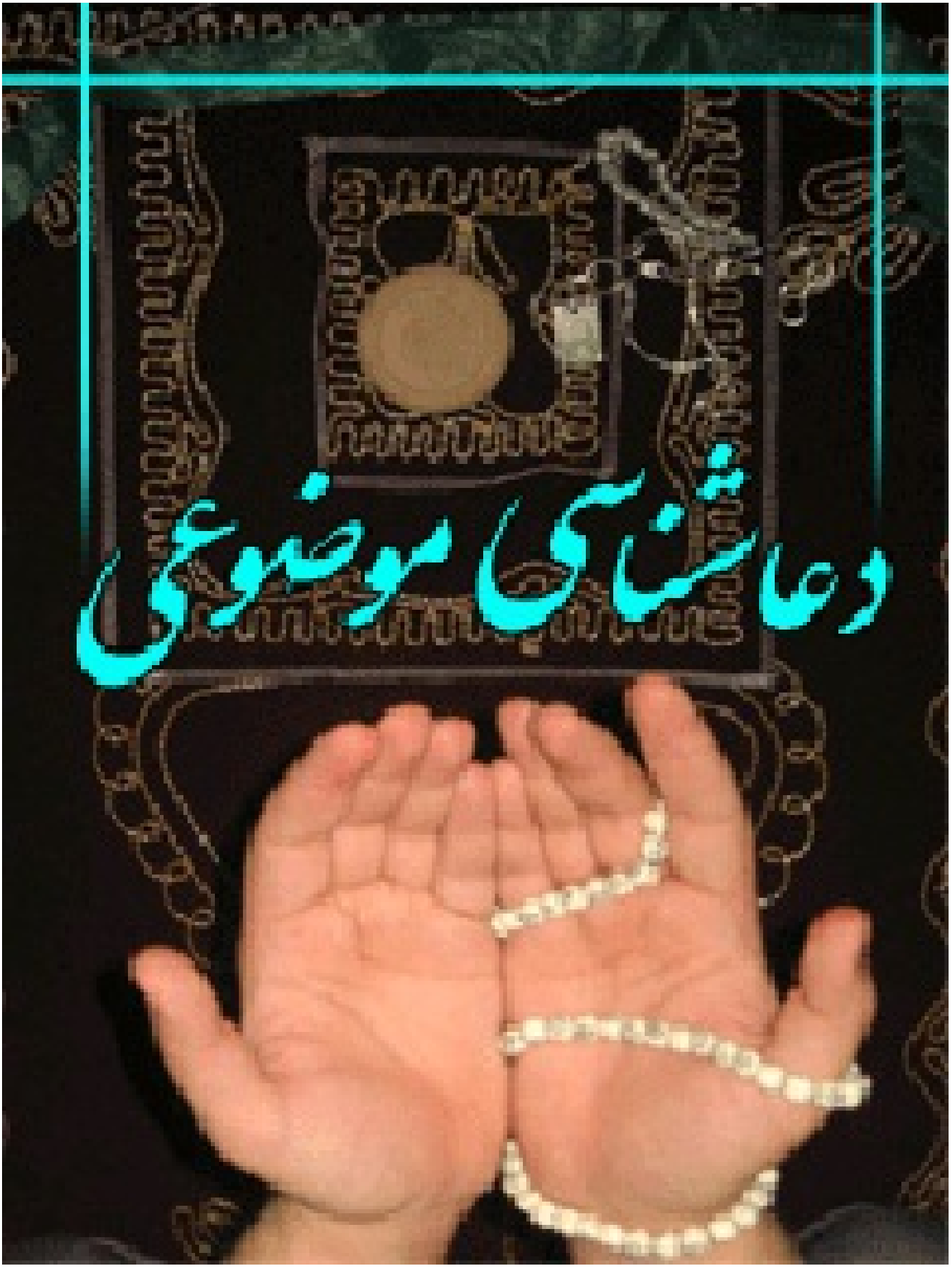
دعا شناسی موضوعی

بسم الله الرحمن الرحيم

دعاشناسی موضوعی

نویسنده:

علیرضا فراهانی منش

ناشر چاپی:

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
دعاشناسی موضوعی(پژوهشی نوین در دعای جوشن کبیر) ----- ۷
مشخصات کتاب ----- ۷
مقدّمه دفتر ----- ۷
مقدمه مؤ لف ----- ۷
اَسماءُ الحُسنی ----- ۸
اسم اعظم ----- ۱۱
نقش و جایگاه دعا در زندگی ----- ۱۴
شناخت و معرفت باری تعالی ----- ۲۷
خداوند به انسان نزدیک است ----- ۳۰
خداوند ، مونس دلها ----- ۳۴
یاد خداوند ، بهترین یادها ----- ۳۸
خداوند ، طبیب قلبها ----- ۴۵
هادی بودن خداوند متعال ----- ۵۰
خداوند متعال ، برترین معبود ----- ۶۲
اطاعت خداوند سبب نجات مؤ منین است ----- ۶۴
خداوند ، صاحب تمام حسنات است ----- ۶۵
قبول شدن توبه از سوی خداوند متعال ----- ۶۸
خداوند بخشنده است ----- ۷۴
عفو خداوند ----- ۷۷
خداوند ، پوشاننده عیبها ----- ۸۱
بازگشت همه چیز به سوی خداوند است ----- ۸۲
خداوند سریع الحساب است ----- ۸۹

خداوند ، نویدبخش و بیم دهنده است ----- ۹۲
خداوند شافع است ----- ۹۴
عقاب پروردگار سخت است ----- ۹۷
خداوند ، بهترین پاداش دهنده است ----- ۱۰۲
خداوند صاحب تمام روزیها و نعمتهاست ----- ۱۰۴
دامنه جود و بخشش خداوند ----- ۱۱۰
خداوند ، کریمتر از هر کریم است ----- ۱۱۳
دایمی بودن فضل خداوند ----- ۱۱۷
پی نوشتها ----- ۱۲۱
پی نوشتها ۱ ----- ۱۲۱
پی نوشتها ۲ ----- ۱۲۱
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۱۲۲

دعاشناسی موضوعی(پژوهشی نوین در دعای جوشن کبیر)

مشخصات کتاب

سرشناسه : فراهانی‌منش، علیرضا عنوان و نام پدیدآور : دعاشناسی موضوعی (پژوهشی نوین در دعای جوشن کبیر)/ مولف علیرضا فراهانی‌منش. مشخصات نشر : قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۷۶ – مشخصات ظاهری : ج. فروست : دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛ ۹۷۹. شابک : ۶۵۰۰ ریال: ۹۶۴-۴۷۰-۱۷۸-X یادداشت : کتابنامه. عنوان دیگر : پژوهشی نوین در دعای جوشن کبیر موضوع : دعای جوشن کبیر -- نقد و تفسیر موضوع : دعای جوشن کبیر. شرح موضوع : دعا -- فلسفه. شناسه افزوده : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفترانتشارات اسلامی رده بندی کنگره : BP۲۶۸/۴۰۲/ف۴ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۴ شماره کتابشناسی ملی : م۷۸-۲۶۷۲۲

مقدّمه دفتر

بی شک ، ((دعا و نیایش)) یک نوع عبادت و خضوع انسان در برابر خداونـد تواناست و چونان عبادات دیگر ، از اثر تربیتی فراوان برخوردار می باشـد . با دقت در آیات و روایات مربوط به آن ، درمی یابیم که دعا ، انسان را به معرفت خداونـد رهنمون می شود . ((دعا)) ، سـبب می گردد تا بشـر به نیازمنـدیهای خویش پی برده و در برابر ذات پاک و بی همتای پروردگار متعال ، خضوع کند . ((دعا)) ، انسان را با نعمتهای الهی آشـنا ساخته و رابطه ای عمیق و اسـتوار میان بنده و خالقش ایجاد می نماید . ((دعا)) ، به کمک انسان شـتافته و در دستیابی به خواسـته هایش ، وی را مـدد می کند . ((دعا)) ، انسان را به مقامی می رساند که خویشـتن را جز بنده خـدا نمی بینـد و غیر از فرمـان او ، اطـاعت نمی کنـد . خلاـصه : ((دعـا)) ، خداشناسـی ، اعتماد به نفس ، تقویت اراده و آرامش به انسـان می بخشـد و روح یـاءس و نومیـدی را از او دور کرده و وی را فردی بلنـد همّت ، تلاشـگر ، هوشـمند و امیـدوار می سـازد . تردیدی نیست ، افرادی به هدف بالا و والای ((دعا)) دست می یابند که آن را شـناخته و با شـرایط مخصوصش به انجام رسانند . پر واضح است که شـناخت ابعاد گوناگون دعا ، نیاز به تخصـص و بحثهای فراوان دارد و این نوشـته بسـیار کوتاه ، تنها اشارتی است و بس . کتـابی که اکنون در دست شـما خواننـده گرامی قرار دارد ، شـیوه ای جـالب در بررسـی گوشه هایی از دعای پربار ((جوشـن کبیر)) است که مؤ لف محترم آن را بـا شـیوه ((تفسیر دعـا به دعـا)) و دعـا به قرآن عرضه می کنـد تـا اینکه مؤ منـان واقعی بهتر با مضامین عالیه دعا آشـنا شده به صـراط مسـتقیم راه یابند . این دفتر ، پس از بررسی و ویرایش ، آن را چاپ و در اختیار علاقه مندان قرار می دهـد ، امیـدواریم مـورد قبول خداونـد متعـال قرار گیرد . در خـاتمه ، از خواننـدگان محـترم تقاضـا داریم هرگونه انتقـاد یا پیشـنهادی که دارنـد به آدرس : قم : صـندوق پسـتی ۷۴۹ – دفتر انتشارات اسـلامی بخش فارسـی ارسال دارنـد . سپاسـگزاریم دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم

مقدمه مؤ لف

(. . . اُدْعُـونِی اءسْـتَجِبْ لَکُـمْ . . .) . (۱) ارتبـاط میـان پروردگـار متعـال و انسـان ، صورتهـای گونـاگونی دارد . ((دعا)) یکی از خـالصترین و عاطفی ترین ارتباطها در این زمینه به شـمار می رود . به همین جهت ، ملاحظه می کنیم که پروردگار متعال ، خود در قرآن کریم به برقراری این نوع ارتباط ، امر فرموده و با شـیواترین عبارت ، بشر را به سوی آن سوق داده است : (وَإِ ذا سَئَلَکَ عِبادِی عَنّی فَـإِنّی قَرِیـبٌ اءُجِیـبُ دَعْوَةَالـدّاعِ إِذا دعـانِ . . .) . (۲) و از سـوی دیگر ملاـحظه می کنیـم کـه اولیـای بزرگ الهی ، پـاکترین

احساسات و والاترین معارف خود را در قالب ((دعا)) عرضه نموده انـد . بنابراین ، بر ماست که با غور در این دریای نور ، به مقدار توان و اسـتعداد خود ، گهرهای آن را اسـتخراج نموده و از فوایـد منحصـر به فرد آن ، بهره مند شویم . آنچه دراین نوشتاربرصـفحه کاغذآمـده است ، کاوشـی است بسـیار مختصـر در یکی از شـریفترین ادعیه ای که به دست ما رسـیده است ؛ یعنی ((دعای شـریف جوشن کبیر)) . در شـرافت این دعـا همین بس که فرسـتنده آن ، پروردگار متعال ، آورنـده آن ، جبرئیل امین و گیرنـده آن ، پیامبر اکرم (صـلّی اللّه علیه و آله) می باشد . بنابراین ، از این جهت ، این دعای عظیم الشاءن بی شـباهت به قرآن کریم نیست ، هرچند از لحاظ محتوا نیز ، محتوای این دعا که شامل یک هزاراسم و صفت از پروردگار متعال می باشد به طور صریح یا غیرصریح ، برگرفته از قرآن کریم می باشـد . بنابراین ، آشـنایی با این دعا ، یک نوع آشـنایی اجمالی با قرآن کریم نیز محسوب می شود . شـیوه ای که برای آشـنایی با این دعا از آن استفاده شده عبارت است از روش دعا به دعا ، به این معنا که ابتدا دعای جوشن کبیر ، موضوع بندی شـده و اسـما و صـفات مرتبط با یکـدیگر ، در یک بحث گنجانـده شده است ، آنگاه از دیگر ادعیه برای تبیین این بحث ، اسـتفاده شـده اسـت . ایـن ادعیـه همگی برگرفته از کتـاب شـریف مفاتیـح الجنـان می باشـند؛ زیرا این کتـاب در حـال حاضـر ، رایجـترین و آشـناترین کتـاب در زمینه ادعیه می باشـد که دسترسـی به آن نیز برای همگـان ساده و آسان است . بنابراین ، در این نوشـتار ، یک آشـنایی اجمالی با کل مفاتیح الجنان نیز حاصل می شود . همچنین با ذکر آیات قرآنی مربوطه ، تطابق و ارتباط ادعیه با قرآن کریم نیز تا اندازه ای روشن می شود . نکته ای که ذکر آن در اینجا ضروری است این است که مقداری کاوش در ابعاد گوناگون ادعیه ، انسان را بر این باور راسخ می کند که تاءسـیس رشـته ای مستقل ، تحت عنوان ((دعاشناسی)) ، توسط اهل فن ، امری بسیار لازم و مفیـد می باشـد که امیـد است صاحبـان امکانات معنوی و مادی از هیـچ تلاش خیری در این زمینه دریغ نورزنـد . به هرحال ، کوزه شکسـته های خود را به دست گرفته بر ساحل اقیانوس بی کران ((دعا)) می ایستیم تا به مقـدار قابلیت و لیاقت خود ، از این اقیانوس ژرف و عمیق ، آب حیات برکشـیم . ((رَبَّنا وَفِّقْنا لِما تُحِبُّ وَتَرْضـی)) . توضیح اینکه : عناوینی که برای هریک از مباحث ، انتخاب شده است ، نشان دهنده موضوعی کلّی می باشد که اسـما و صـفات الهی در پیرامون آن موضوع وارد شده است . به عبارت دیگر : این عنـاوین ، خود از اسـماء و صـفات الهی نمی باشـند بلکه بیانگر موضوع کلی بحث می باشـند . علیرضا فراهانی منش عیـد قربان ۱۴۱۶

اَسماءُ الحُسنی

(۵۶) ((یا مَنْ لَهُ الاَسْمـاءُ الْحُسْنی !)) . ((ای کسی که بهترین نامها از آن اوست !)) . (۵۶) ((یا مَنْ لَهُ الْصِّفاتُ الْعُلْیا !)) . ((ای کسی کـه برتریـن صـفات برای اوست !)) . (۷۶) ((یـا مَـنْ تَبـارَکَ اسْـمُهُ !)) . ((ای کسـی که نـامش بـا برکت است !)) . (۷۶) ((یا مَنْ تَقَدَّسَتْ اَسْمائُهُ !)) . ((ای کسی که نامهایش پاک و منزّه است !)) . قرآن کریم می فرماید : (وَلِلّهِ الاَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها . . .) . (۳) ((نیکوترین اسـمها از آن خداوند است ، پس او را به آن اسـمها بخوانید . . .)) . شـناخت و معرفت نسـبت به جهان هستی ، از مهمترین وظـایف انسـان است . و در راءس این شـناختها ، شـناخت منشاء و خالق هستی یعنی ((پروردگار متعال)) قرار دارد . خالق جهان کیست ؟ چگونه است ؟ چه دارد و چه ندارد ؟ چه کرده است و چه خواهد کرد ؟ چه آفریده است ؟ چگونه و بر چه اساسـی آفریـده است ؟ هـدف او از آفرینش چیست ؟ رابطه او با آفریده هایش چگونه است ؟ سـرانجام این آفریده ها چیست ؟ چه وظایفی برای این آفریـده هـا مقرر کرده است ؟ علم او چقـدر است ؟ توان و قـدرت او چه مقـدار است ؟ کمالات او چیست ؟ انسان را چرا آفریده است و او را به کجا می برد ؟ چه راهی برای انسان قرار داده است و چه چیزهایی به آدمی بخشیده است ؟ با انسان چگونه و بر چه اساسی رفتار می کند؛ در دایره هستی ، چه جایگاهی برای انسان قرار داده است ؟ انسانها تا چه مقدار می توانند او را بشناسند ؟ این سؤ الات و صـدها سؤ ال مشابه ، مسایلی هسـتند که دانسـتن آنها برای انسان لازم است چه اینکه با یافتن پاسـخ هریک از این

سؤ الاـت ، چراغی فرا روی انسان ، روشن می شود و انسان را با هست و نیستها و بایـدها و نبایـدهای زنـدگی آشـنا می کنـد . البته دستیابی به پاسخ این سؤ الات ، کار ساده ای نیست ، بلکه رسیدن به هر پاسخی ، خود محتاج زحمت و تلاش خاصّی می باشـد . حال ببینیم چه کسی می تواندبه این سؤ الات پاسخ دهدواین پاسخهاراازکجابایدگرفت ؟ در پاسخ باید گفت از آنجایی که این سؤ الاـت مربوط به آفریـدگار هستی و ویژگیهـای گوناگون او می باشـد ، پس بهترین پاسـخ دهنـده نیز خود اوست . به عبارت دیگر : مجموعه این پاسـخها ، اسـامی و صـفات پروردگـار متعـال را تشـکیل می دهـد و این اسامی و صـفات را نیز بایـد از خود پروردگار عالمیـان دریـافت کرد ، چه اینکه او خود آگاهترین موجود نسبت به خود است . ((یا مَنْ لَهُ الاَسْـماءُ الْحُسْـنی !)) . ((ای کسـی که بهترین نامها از آن اوست !)) . ((یا مَنْ لَهُ الْصِّفاتُ الْعُلْیا !)) . ((ای کسـی که برترین صـفات برای اوست !)) . همانگونه که در آیه شریفه آمده است ، برترین و بهترین اسمها برای خداوند تبارک و تعالی می باشد . این اسما چه هستند و چرا بهترین و نیکوترین می باشـند ؟ در پاسـخ بایـد گفت : پروردگار متعال ، دارای اوصاف گوناگونی می باشـد و این اسامی نیز در واقع بیانگر همان اوصاف الهی می باشـند و از آنجـایی که صـفات الهی بهترین و نیکوترین می باشـند ، بنابراین ، اسامی پروردگار متعال نیز این چنین هسـتند برای پی بردن به این صـفات و اسـمها بایـد به خـود دارنـده این اوصـاف ؛ یعنی پروردگـار متعـال مراجعه کرد و این اسـمها را از او فراگرفت و آموخت . بدین جهت ، پروردگار متعال در قرآن کریم به معرفی خود پرداخته است و به مناسـبتهای گوناگون ، اوصاف خود را بیان فرموده است : (هُوَ الاَوَّلُ وَالاَخِرُ وَالظّاهِرُ وَالْباطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ) . (۴) (. . . إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ) . (۵) (. . . اءَنَّ اللّهَ تَوّابٌ حَکِیمٌ) . (۶) (. . . واللّهُ سَمِیْعٌ عَلیمٌ) . (۷) (. . . إِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ) . (۸) (. . . وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ) . (۹) (. . . فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ حَمیدٌ) . (۱۰) (. . . إِنَّ اللّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ) . (۱۱) (. . . إِنَّ اللّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ) . (۱۲) (. . . اءَنَّ اللّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیْرُ) . (۱۳) (. . . وَاللّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ) . (۱۴) (. . . إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ) . (۱۵) (. . . إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ) . (۱۶) (. . . اءَنَّ اللّهَ شَدِیْدُ الْعِقابِ) . (۱۷) (. . . وَاللّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِیمِ) . (۱۸) (. . . وَاللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ) . (۱۹) (هُوَ اللّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الاَسْمأءُ الْحُسْنی . . .) . (۲۰) ترجمه آیات شـریفه به ترتیب عبارت است از : ((اوست اوّل و آخر و آشکار و نهان و او به هرچیز داناست)) . ((همانـا که خداونـد آمرزنـده و مهربـان است)) . ((به درستی که پروردگار ، توبه پـذیر و حکیم است)) . ((و خداونـد شـنوا و دانـاست)) . ((به درسـتی که پروردگـار بر هر چیزی قـادر است)) . ((و اوست خـدای بـا عزت و حکمت)) . ((به درستی که پروردگـار بی نیـاز و سـتوده است)) . ((همانـا خداونـد آگاه و باخبر است)) . ((همانا خداونـد شـنوا و بیناست)) . ((به درستی که خداوند برتر و بزرگتر است)) . ((و خداوند بهترین روزی دهنده است)) . ((به درستی که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد)) . ((به درستی که خداوند متجاوزین را دوست نمی دارد)) . ((همانا پروردگار دارای عذابی سـخت است)) . ((و خداوند دارای فضل و بخششـی بزرگ و عظیم است)) . ((و خداوند افراد ستمکار را هدایت نمی کند)) . ((اوست خداوند آفریننده و پدید آورنـده جهـان ، نگارنـده صورت (مخلوقـات) ، برای اوست نیکوترین اسـمها . . .)) . این گوشه ای از اسامی و صـفات پروردگار متعـال بود که ذکر شـد . امـا بایـد دانست که صـفات الهی اختصـاص به موارد مـذکور نـدارد ، بلکه هرصـفت نیکی که شایسـتگی پروردگار را داشـته باشـد برای خداوند متعال در بالاترین حدّش وجود دارد . در واقع پروردگار متعال ، دارنده و دهنده همه خوبیها وکمالاـت می باشـد همـانگونه که مبرّا و منزّه از همه بـدیها و نقـایص می باشـد . امـا نکته ای که بایـد برای ما حایز اهمیّت باشـد ، چگونگی رسـیدن و دست یـافتن به این اسـما و صـفات می باشـد . هرچنـد الفـاظ و کلمـات این اسـمها و اوصاف در قرآن کریم و همچنین در روایات و ادعیه آمده است ، اما الفاظ ، فقط نشان دهنده مرتبه ای از حقیقت هستند و تمام حقیقت را نمی توان از ظاهر الفاظ بیرون کشید و درک کرد . به عبارت دیگر ، صفات الهی حقیقتا لفظ نیستند تا بتوان با مراجعه به معانی آن الفاظ ، آن صفات را درک کرد ، بلکـه حقیقـت این اوصـاف در نزد پروردگـار متعـال است و هم اوست که به هرکس که بخواهـد از این اوصـاف به مقـدار لیـاقت و قـابلیتش ، می بخشـد . بنابراین ، هـدف اصـلی انسان بایـد برای کسب این لیاقت و اسـتعداد باشـد و می توان گفت

مقصود اصلی انبیا نیز نشان دادن راه به دست آوردن این لیاقت بوده است . از مطالبی که تاکنون گفته شد می توان فهمید که رابطه ما به عنوان ((انسان)) با این اسما و صفات چیست و تاءثیر عملی شناخت این اوصاف الهی در زندگی ما کدام است ؟ در واقع باید گفت که زندگی انسانی و الهی ما در گرو این معرفت و شناخت قرار دارد به طوری که بدون این معرفت ، در ضلالت و ظلمت مطلق فرو خواهیم رفت ؛ زیرا اگر تمام مقصد خود را خدای خود می دانیم و صراط مستقیم را صراطی می دانیم که منتهای آن پروردگار متعال است ، پس چگونه می توانیم بدون شناخت مقصد به سوی آن حرکت کنیم و به آن برسیم ؟ و آیا جز این است که هرچه شناخت ما به مقصد بیشتر باشد ، حرکت ما مستقیم تر خواهد شد ؟ پس در واقع می توان گفت که تمام باورهای فکری و اعتقادی ما و همچنین وظایف کرداری و عملی ما از شناخت این اسامی و صفات ، سرچشمه می گیرد . در اینجا باید دانست که برای صفات الهی ، تقسیمات مختلفی مانند ثبوتی و سلبی ، ذاتی و فعلی ، نفسی و اضافی وجود دارد . همچنین مباحثی مانند یکی بودن صفات با یکدیگر و یکی بودن آنها با ذات و . . . وجود دارد که فعلاً اینگونه مطالب ، خارج از بحث ماست و در جای خود بیان شده است . اما اینک ما در این نوشتار ، این اسامی و اوصاف مبارک را از دیدگاه ((دعا و ندا)) بررسی می کنیم ؛ زیرا هنگام دعا کردن ، ما باید بدانیم که چه کسی را و با چه خصوصیاتی ، مورد خطاب قرار داده و که را می خوانیم . به عبارت دیگر ، همانگونه که در مبحث ((دعا)) آمده است ، انسان نیازمند دعا به درگاه پروردگار متعال و طلب از آن بی نیاز مطلق است . و در دعا ، انسان باید دعا شونده را بشناسد تا بتواند او را مورد خطاب قرار بدهد ، حال هر مقدار که این شناخت و معرفت بیشتر باشد ، دعای انسان حقیقی تر و به استجابت نزدیکتر خواهد بود . بنابراین ، یکی از فواید مهمّ شناخت صفات پروردگار متعال ، مخاطب قرار دادن خداوند متعال به واسطه این صفات هنگام دعا کردن است . و این مساءله ای است که پروردگار متعال در آیه شریفه : (وَلله الاَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها . . .)(۲۱) خود به آن امر نموده است . و برای همین است که ملاحظه می کنیم معصومین (علیهم السّلام) در ادعیه خود ، خداوند متعال را با این صفات می خوانند و از او سؤ ال و تقاضا می کنند؛ مثلاً در دعای شریف ((مشلول)) که حضرت علی (علیه السّلام) آن را به جوانی تعلیم فرموده اند و مشتمل بر اسما و صفات فراوانی از پروردگار متعال است ، حضرت ، در پایان این دعا پس از خواندن خداوند متعال به آن اسما و صفات ، چنین می فرمایند : ((وَاَسْئَلُکَ بِاَسْمائِکَ الْحُسْنَی الَّتِی نَعَّتَّها فِی کِتابِکَ فَقُلْتَ وَللّهِ الاَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها وَقُلْتَ اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ . وَقُلْتَ وَاذا سَئَلَکَ عِبادِی عَنِّی فَاِنِّی قَرِیبٌ اُجِیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دعانِ . بادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ وَاَنَا اءَسْئَلُکَ یا اِلهی وَاَدْعوکَ یا رَبِّ وَاَرْجُوکَ یاسَیِّدِی وَاَطْمَعُ فی اِجابَتی یا مَوْلایَ کَما وَعَدْتَنی وَقَدْ دَعَوْتُکَ کَما اَمَرْتَنی فَافْعَلْ بی ما اَنْتَ اَهْلُهُ یا کَرِیمُ)) . ((بارالها ! از تو درخواست می کنم به نامهای نیکویت که آنها را در کتابت توصیف نمودی و فرمودی برای خداوند است نیکوترین اسمها ، پس خداوند را به آن اسمها بخوانید . و نیز فرمودی بخوانید مرا تا استجابت کنم شما را . و فرمودی ای پیامبر ! هنگامی که یکی از بندگانم از تو در باره من می پرسد پس بداند که من نزدیک هستم و پاسخ کسی که مرا بخواند ، می دهم . و نیز فرمودی ای بندگانم که بر خود ستم و زیاده روی نمودید ! از رحمت خداوند ناامید نباشید ، چه اینکه خداوند همه گناهان را می آمرزد ، همانا که او آمرزنده و بخشنده است . و اینک خداوندا از تو درخواست می کنم و پروردگارا تو را می خوانم ، و ای آقای من ! به تو امیدوارم . و ای مولای من ! همانگونه که امر کردی دعا کردم و تو را خواندم و اکنون همانگونه که وعده دادی منتظر اجابت هستم . پس با من چنان کن که شایسته آنی ای کریم و بزرگوار !)) . درهمین رابطه ((دعای شریف جوشن کبیر))رابایید یکی از بزرگترین و معتبرترین دعاها دراین زمینه دانست ؛چه اینکه اولاً ـ این دعا بر طبق روایت ، از سوی پروردگار متعال برای پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) فرستاده شده است و ثانیا مشتمل بر یک هزار اسم از اسامی مبارک پروردگار متعال می باشد . در این دعای مبارک ، چیزی جز نامهای مقدس پروردگار متعال وجود ندارد؛ نامهایی که هریک بیانگر صفتی از اوصاف عالی خداوند می باشد . شخص دعاکننده در این دعا ، خداوند را به این اوصاف نیکویش می خواند و خواسته

خود را از او طلب می کند . این خواسته چیست ؟ در پاسخ باید گفت : آنگونه که در روایت آمده است ، در پایان هر فصلی از این دعا باید چنین گفت : ((سُبْحانَکَ یا لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ اَلْغَوْثَ اَلْغَوثَ خَلِّصْنا مِنَ النّارِ یا رَبِّ))؛ یعنی خلاصی و آزادی از عذاب و آتش خواسته دعا کننده است . حال ببینیم چه چیزی موجب می شود که انسان ، گرفتار آتش بشود ؟ در پاسخ باید گفت : چیزی جز بدیها و زشتیها ، انسان را گرفتار عذاب نمی کند . حال ، دعاکننده بابیان بهترین خوبیها و نیکیها که از آنِ خداوندمتعال است ، از خدامی خواهد که بااین خوبیها ، بدیهای او را برطرف سازد تا از عذاب و آتش ، خلاصی یابد و آزاد شود . به عبارت دیگر ، انسان با ذکر کمالات پروردگار متعال ، از خداوند می خواهد که به وسیله این کمالات ، نقایص او را برطرف سازد تا از پستیها وذلتها نجات یابد و به برتری و کمال نایل گردد . بنابراین ، خواندن پروردگار متعال با اسماءالحُسنی ، صرفا یک خواندن نیست ، بلکه این خواندن به منظور دستیابی به همه خوبیها و کمالات و رهایی از همه بدیها و نقایص می باشد . البته در این راه ، هرکس به مقدار معرفتی که نسبت به این اسما و صفات دارد ، کسب فیض می کند و بهره مند می شود . ((یا مَنْ تَبارَکَ اسْمُهُ !)) . ((ای کسی که نامش با برکت است !)) . قرآن کریم می فرماید : (تَبارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلالِ وَالاِْکْرام) . (۲۲) ((با برکت است نام پروردگارت ، آن صاحب جلال و بزرگواری)) . این آیه ، آخرین آیه از سوره مبارکه ((الرحمن)) می باشد . این سوره پس از ((بسم اللّه الرحمن الرحیم)) ، چنین آغاز می شود : (اَلرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرْانَ خَلَقَ الاِْنْسانَ . . .)(۲۳) ؛ یعنی با نام ((رحمان)) شروع می شود . و پس از آن ، خداوند متعال در بقیه آیات این سوره به ذکر نعمتهای دنیوی و اُخروی خود می پردازد و آنها را بیان می کند . و سپس در پایان سوره می فرماید : (تَبارَکَ اسْمُ رَبِّکَ . . .)؛ یعنی خداوند تبارک و تعالی به سبب آنکه ((رحمان))است ، اینهمه خیروبرکت دنیوی واُخروی از او صادر شده است . پس ((رحمان)) ، اسمی است که حقیقت آن موجب صدور خیر و برکت فراوان می شود و رحمت واسعه الهی را شامل همه موجودات می سازد . و این همان با برکت بودن این اسم است . ((یا مَنْ تَقَدَّسَتْ اَسْمائُهُ !)) . ((ای کسی که نامهایش پاک و منزّه است !)) . ((قداست)) به معنای پاک بودن و منزّه بودن است و از آنجایی که خداوند متعال ، پاک و منزّه از هرگونه نقص و نیازی می باشد ، بنابراین ، اسمهایی هم که بر خداوند تبارک و تعالی دلالت می کنند ، دارای حقیقتی مقدس می باشند . در قرآن کریم ، در چند آیه ، خداوند متعال ((قدوس)) نامیده شده است در آیه اوّل از سوره مبارکه جمعه ، چنین آمده است : (یُسَبِّحُ للّهِ ما فِی السَّمواتِ وَما فِی الاَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ) . ((تسبیح می گوید خدای را هرآنچه در آسمانها و زمین است ؛ آن خدایی که حاکم ، منزّه ، مقتدر و حکیم است)) . به هرحال ، هر اسمی از خداوند متعال به گونه ای بر طهارت و پاکی پروردگار از نقایص دلالت می کند و از این جهت ، آن اسم مقدس است .

اسم اعظم

قرآن کریم خودبانام مبارک پروردگارعالمیان آغازمی شود : (بسم اللّه الرحمن الرحیم) و این سرآغازی است برای همه سوره های قرآن کریم (بجز سوره برائت) . همانگونه که اوّلین آیه ای هم که بر پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) نازل شد ، فرمان قرائت به اسم پروردگار را می دهد : (اِقْرَاء بِاسْمِ رَبِّکَ . . .) . (۲۴) پس اسم مقدس پروردگار متعال باید سرآغازی باشد برای همه کارها و تمام امور . و این آغاز به این معناست که ما می خواهیم کارها دارای محتوایی الهی باشند و از هرنقص و عیبی پاک و دور باشند . و اما در دعاها نیز در بسیاری موارد ، سؤ ال و درخواست از خداوند تبارک و تعالی به واسطه اسمهای مبارک پروردگار متعال انجام می گیرد . عباراتی نظیر : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ . . .)) در دعاها فراوان است . که در حقیقت سؤ ال کننده متناسب با سؤ ال و درخواست خود ، اسمی از اسامی مبارک پروردگار متعال را در نظر می گیرد و خداوند را به آن اسم می خواند و از او تقاضا می کند . درباره تعدد و کثرت اسامی پروردگار متعال ، باید گفت : خداوند حقیقت واحدی است ، اما به اعتبارات

گوناگون و از جهات مختلف ، اسامی متعددی بر پروردگار متعال صدق می کند که البته تمام این اسامی ، ((احسن)) می باشند؛ مثلاً ـ از این جهت که خداوند دیگر موجودات را آفریده است ، او را ((خالق و آفریننده)) می نامیم ، از آن جهت که به همه چیز آگاه است ، او را ((عالم)) ، از آن جهت که تدبیر عالم به دست اوست ، او را ((مدبر)) ، از آن جهت که بخشنده است ، او را ((رحمان و رحیم)) ، از آن جهت که گناهان بندگان را می آمرزد ، ((غفور)) ، از آن جهت که دارای مجازاتی سنگین است ، ((شدیدالعقاب)) و از آن جهت که به بندگانش نزدیک است ، او را ((قریب)) و . . . می نامیم . پس خداوند متعال ، کمال مطلقی است که در بردارنده همه کمالات در حد اعلای خود می باشد . به عبارت دیگر : همه اسمهای پروردگار متعال را می توان به یک اسم بازگشت داد که همان ((اسم اعظم))پروردگار است و همه اسمها از آن سرچشمه گرفته اند . درباره تعداد اسمهای الهی نیز می توان گفت که خداوند متعال به اعتباری دارای یک اسم است که همان ((اسم اعظم)) می باشد و به اعتباری ، دارای اسمهای بی شماری می باشد؛ زیرا هر اسم را می توان به تعداد فراوانی اسمهای جزئی تر تقسیم نمود؛ مثلاً خداوند متعال از آن جهت که دیگر موجودات را آفریده است ، ((خالق)) نام دارد ، اما این خلقت را می توان به هر مخلوقی نسبت داد و خداوند را به آن اسم نامید؛ مانند : ((خالق نور ، خالق سماوات ، خالق ارض ، خالق بشر ، خالق لوح و قلم و . . .)) . البته برای خواندن پروردگار متعال ، خصوصا هنگام دعا کردن ، بهترین راه آن است که انسان به ادعیه مبارکه معصومین (علیهم السّلام) مراجعه نماید؛ چه اینکه آن بزرگواران ، بهتر از هرکس می دانند که برای هرکاری ، خداوند را به چه اسمی و چگونه باید خواند . به عبارت دیگر ، نامهایی را که زیبنده پروردگار متعال است ، باید از خود او و از اولیای الهی اخذ کرد . حال ببینیم آن بزرگان چگونه در دعاهای خود ، خداوند متعال را به ((اسماءالحسنی)) می خوانند ، می توان گفت که این خواندن به دو صورت انجام می شود . صورت اوّل آن است که : اسمهای مبارک پروردگار متعال صریحا ذکر می شود؛ دعاهایی مانند ((جوشن کبیر ، مشلول و مجیر)) از این دسته هستند . این دعاها مملوّ از اسماءالحسنای پروردگار است که دعا کننده با ذکر این اسامی مقدس ، از خداوند متعال حاجات خود را می طلبد؛ مثلاً ـ دعای شریف ((مشلول)) چنین آغاز می شود ((اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ یا ذَاالْجَلالِ وَالاِْکْرامِ یا حَیُّ یا قَیُّومُ . . . یا مَلِکُ یا قُدُّوسُ یا سَلامُ یا مُؤْمِنُ . . .)) . و در دعای شریف ((مجیر)) چنین آمده است : ((سُبْحانَکَ یا اللّهُ تَعالَیْتَ یا رَحْمنُ اَجِرْنا مِنَ النّارِ یا مُجیرُ سُبْحانَکَ یا رَحیمُ تَعالَیْتَ یا کَریمُ ، اَجِرْنا مِنَ النّارِ یا مُجیرُ . . .)) . و در دعای شریف ((جوشن کبیر)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ یا اللّهُ یا رَحْمنُ یا رَحیمُ یا کَریمُ یا مُقیمُ یا عَظیمُ یا قدیمُ یا عَلیمُ یا حَلیمُ یا حَکیمُ)) . همانطور که قبلاً گفته شد ، ((معرفت)) به حقیقت این اسما و صفات و ((اخلاص)) در دعا ، دو رکن اساسی برای خواندن دعا می باشند . و هرکسی بر حسب این میزان ، از این ادعیه بهره مند می شود . البته باید توجه داشت که این نوع خواندن و خطاب قرار دادن پروردگار متعال ، اختصاص به آن سه دعای مذکور ندارد ، بلکه در لابلای ادعیه دیگر هم ، اینگونه خطاب قرار دادن پروردگار متعال ، فراوان است . صورت دوّم آن است که : اسمهای مبارک پروردگار متعال صریحا ذکر نمی شود بلکه خصوصیات و صفات این اسمها ذکر می شود و بر طبق این خصوصیات ، خداوند خوانده می شود . در دعای جوشن صغیر چنین آمده است : ((اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی وَضَعْتَهُ عَلَی السَّماءِ فَاسْتَقَلَّتْ وَعَلَی الاَْرْضِ فَاسْتَقَرَّتْ وَعَلَی الْجِبالِ فَرَسَتْ وَعَلَی اللَّیْلِ فَاَظْلَمَ وَعَلَی النَّهارِ فَاسْتَنارَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَقْضِیَ لی حَوائِجی کُلَّها وَتَغْفِرَ لی ذُنُوبی کُلَّها صَغیرَها وَکَبیرَها وَ . . .)) . ((بارالها ! از تو سؤ ال و درخواست می کنم به واسطه اسمت ؛ اسمی که به سبب آن ، آسمان را بنیان نهادی و زمین را آرام و قرار بخشیدی و کوهها را استوار و شب را ظلمانی و روز را روشن نمودی ، به چنین اسمی از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و همه حاجتهای مرا برآورده سازی و همه گناهان کوچک و بزرگم را ببخشی و . . .)) . همانگونه که ملاحظه می شود و قبلاً ـ نیز گفته شد ، اسم پروردگار متعال صرفا یک لفظ و کلمه نیست ، بلکه حقیقتی است که چنین اموری از آن برمی آید . و در ((دعای سمات)) نیز درباره برخی از خصوصیات اسم اعظم پروردگار متعال ، چنین است : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ

الْعَظِيمِ الاْعْظَمِ الاْعَزِّ الاْجَلِّ الاْكْرَمِ الَّذى اذا دُعيتَ بِهِ عَلى مَغالِقِ اَبْوابِ السَّماءِ لِلْفَتْحِ بِالرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ وَاذا دُعيتَ بِهِ عَلى مَضائِقِ اَبْوابِ الاْرْضِ لِلْفَرَجِ انْفَرَجَتْ وَاذا دُعيتَ بِهِ عَلَى الْعُسِرِ لِلْيُسرِ تَيَسَّرَتْ وَاذا دُعيتَ بِهِ عَلَى الاْمْواتِ لِلنُّشُورِ انْتَشَرَتْ وَاذا دُعِيتَ بِهِ عَلى كَشْفِ الْبَاْساءِ وَالضَّرّاءِ إِنْكَشَفَتْ)) . ((بارالها ! به بزرگترین اسمت از تو درخواست می کنم ؛ بزرگترین اسمی که عزیزترین و باشکوهترین و گرامیترین اسم تو است ؛ آن اسمی که هرگاه برای گشوده شدن درهای بسته آسمان ، به آن اسم خوانده شوی ، درهای رحمت آسمان ، باز می شوند ، و هنگامی که به آن اسم برای رفع تنگناهای روی زمین خوانده شوی ، این تنگناها و مشکلات برطرف می شوند . و هنگامی که به آن اسم برای تبدیل سختی به آسانی و راحتی خوانده شوی ، سختیها ، آسان شوند . و چون برای زنده شدن مردگان ، به آن اسم خوانده شوی ، مردگان زنده شوند ، و چون برای برطرف شدن شداید و مصایب به آن اسم خوانده شوی ، این گرفتاریها ، برطرف شوند)) . بنابراین ، در این دعا ما در واقع از خداوند می خواهیم که به وسیله حقیقت اسم اعظمش که چنین اموری از آن ساخته است ، حاجتهای ما را برآورده سازد . هرچند در اینجا جای هیچگونه مثال و تشبیهی نیست ، اما بد نیست برای تقریب ذهن به چند مثال عرفی و عقلایی بپردازیم . فرض می کنیم برای رفع برخی از نیازمندیهای خود به نزد شخصی مراجعه می کنیم . معلوم است که این شخص دارای اوصاف فراوانی است ، از قبیل اینکه فرزند کیست ، در کجا متولد شده است ، در چه زمینه هایی و چه مقداری علم و آگاهی دارد ، دارای چقدر ثروت است ، قدرت بدنی او چه مقدار است ، از نظر اخلاقی چه اوصافی دارد و . . . حال در اینجا ما بر طبق نیازی که داریم ، این شخص را به صفتی از اوصافش که متناسب با نیاز ما می باشد ، می خوانیم و از او تقاضای کمک و یاری می نماییم ؛ مثلاً ـ اگر نیاز ما در زمینه های مالی باشد ، در این صورت اوصاف مالی و ثروتی او را مطرح می کنیم و مثلاً چنین می گوییم : شمایی که دارای فلان مقدار زمین و خانه هستید ، شما که فلان مقدار اندوخته دارید ، شما که وضع درآمدتان چنان است و . . . و یا مثلاً اوصاف اخلاقی او را در این زمینه مطرح می کنیم : شما که همیشه به فکر محرومان هستید ، شما که همیشه بخشنده بوده اید ، شما که پدری آنچنان بخشنده داشتید ، شما که این قدر دل رحم و مهربان هستید و . . . و یا اگر مثلاً ـ در زمینه های علمی به شخص عالمی نیاز داریم ، چنین می گوییم : شما که دارای چنان تحصیلاتی هستید ، شما که دارای چنان تاءلیفاتی می باشید ، شما که چنان اساتیدی داشته اید ، شما که در فلانجا تحصیل کرده اید ، شما که روزانه این مقدار مطالعه دارید ، شما که این قدر به ترویج علم علاقه دارید ، شما که همیشه حلاّ ل مشکلات علمی بوده اید ، شما که این قدر دانش پژوهان را دوست دارید و . . . در واقع منظور ما از مطرح کردن این اوصاف ، آن است که اوّلاً به آن شخص بگوییم ما به وجود چنین اوصافی در او آگاهی و اعتقاد داریم و ثانیا بگوییم داشتن چنین اوصافی ، اقتضا می کند که آن شخص ، فلان کار را انجام بدهد و مثلاً فلان مشکل را حل بکند . یا فلان چیز را به ما بدهد . در اینجا نیز واضح است که آنچه به کار می آید ، حقیقت این اوصاف است نه الفاظ آنها؛ یعنی اگر شخص فاقد علم باشد ، صد بار هم اگر او را عالم خطاب کنیم و به این اسم او را بخوانیم ، اثری نخواهد داشت و چیزی از علم او نصیب ما نخواهد شد؛ زیرا اصلاً علمی دراو نیست . بله ، اگر حقیقت علم در او باشد ، آنگاه خواندن او به اسم ((عالم)) می تواند چاره ساز باشد . حال گاهی اوقات شخص دارای اسم و صفتی است که تمام کمالات او را می رساند و نمودار همه کمالات او به حساب می آید؛ مثلاً کسی که حکومت و سلطنت مملکتی را عهده دار است ، اسامی و صفات گوناگونی را در این زمینه دارا می باشد؛ به عنوان مثال او فرمانده تمام نیروهای مسلح است ، عزل و نصب کننده مقامات دولتی است ، بخشنده نشانها و مدالها به افراد است . بخشنده و عفو کننده زندانیان و مجرمین است ، بخشنده هدایای با ارزش به افراد گوناگون است ، و . . . اما وقتی که گفته می شود : ((سلطان)) تمام این کمالات و اختیارات در ذهن مجسم می شود . بنابراین ، اسم ((سلطان)) ، را برای چنین شخصی می توان به عنوان ((اسم نمودار همه کمالات)) مطرح کرد؛ یعنی بقیّه اسامی و اوصاف او از این اسم و صفت ناشی می شوند و سرچشمه می گیرند این مثال از آن جهت گفته شد که تا اندازه ای مفهوم ((اسم اعظم)) معلوم شود . مطلب دیگر آنکه : با وجود چنین اوصافی در خداوند متعال ، دیگر چه نیازی به خواندن خداوند و دعا

کردن به درگاه او هست ؟ و چرا خداوند به واسطه این اسما و صفات ، همه نیازمندیهای انسان را به او نمی بخشد و مسایل گوناگون او را حل نمی کند ؟ هرچند پاسخ این سؤ ال در مبحث دعا آمده است ، اما در اینجا باید به نحو اختصار گفت که خداوند متعال با هرکسی بر اساس قابلیت و لیاقتی که دارد ، رفتار می کند . و نقش دعا آن است که موجب می شود انسان لیاقت کسب برخی از بخششهای الهی را (بر طبق کیفیت دعایی که انجام داده است) پیدا کند و به آنها دست یابد . به عبارت دیگر ، همین الا ن هم خداوند متعال بر طبق اوصاف خود با ما معامله می کند؛ مثلاً کسی که الا ن گناهکار و مجرم است ، خداوند بر اساس شدیدالعقاب بودنش ، با او رفتار می کند نه بر اساس رحیم بودنش . مطلب دیگر ، درباره شناخت و معرفت اسما و اوصاف پروردگار متعال است . در این باره باید گفت : مرتبه ای از این شناخت و معرفت ، مختص ذات مقدس الهی است . در پایان ((دعای سمات)) و پس از ذکر برخی از اسمای الهی ، چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ بِحَقِّ هذَاالدعاءِ وَبِحَقِّ هذِهِ الاَسْماءِ الَّتی لا یَعْلَمُ تَفْسیرَها وَلا یَعْلَمُ باطِنَها غَیْرُکَ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَال مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بی ما اَنْتَ اَهْلُهُ وَلا تَفْعَلْ بی ما اَنَا اَهْلُهُ)) . ((بارالها ! به حق این دعا و به حق این اسمهایی که تفسیر و باطن آنها را کسی جز تو نمی داند ، بر محمد و آل محمد درود فرست و با من چنان کن که تو سزاوار آنی نه آنگونه که من سزاوار آنم)) . و در دعای ((شب عرفه)) چنین آمده است : ((اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَخْزُونِ فی خَزائِنِکَ الَّذی اسْتَاثَرْتَ بِهِ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَکَ لَمْ یَظْهَرْ عَلَیْهِ اَحَدٌ مِنْ خَلْقِکَ لا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَلا عَبْدٌ مُصْطَفیً)) . ((ودرخواست می کنم از تو ، به آن اسمی از تو که در گنجینه های تو وجود دارد ، آن اسمی که در علم غیب برای خود انتخاب نمودی و به خود اختصاص دادی ، به طوری که احدی ازخلق برآن اسم آگاه نیست ، نه ملک مقرّبی ، نه نبیّ مرسلی و نه هیچ بنده برگزیده ای)) . (درضمن باید دانست که در این دعا؛یعنی دعای شب عرفه ، اسامی پروردگار متعال بیشتر به صورت دوّمی که قبلاً بیان شد ، آمده است و از این لحاظ شایان توجه است) و در دعای امام حسین (علیه السّلام) در روز عرفه ، در این باره چنین آمده است : ((یامَنْلایَعْلَمُکَیْفَهُوَاِلاّ هُوَ ! یا مَنْ لا یَعْلَمُ ما هُوَ اِلاّ هُوَ ! یا مَنْ لا یَعْلَمُهُاِلاّ هُوَ !)) . ((ای کسی که نمی داند او چگونه است مگر خود او ! ای کسی که نمی داند او چیست مگر خود او ! ای خدایی که او را نمی شناسد مگر خود او !)) . البته مراتبی دیگر از این معرفت و شناخت برای همگان وجود دارد و هرکس می تواند به مرتبه ای از مراتب این شناخت و معرفت ، به مقدار توان ، استعداد و لیاقت خود ، دست یابد و نایل شود . در پایان ، سخن را با کلامی از مولای متقیان امیرمؤ منان (علیه السّلام) در ((دعای کمیل)) به آخر می رسانیم : ((یا مَنِ اسْمُهُ دَواءٌ وَذِکْرُهُ شِفاءٌ !)) . ((ای کسی که نام مقدست دوای (همه عیوب و نقصهای) ماست و یادت شفای (همه بیماریهای روحی و قلبی) ماست !)) . چرا نامت دوا نباشد در حالی که همه خوبیها و کمالات در آن است و چرا یادت شفا نباشد در حالی که این یاد ، حضور همان خوبیها و کمالات در قلب آدمی است .

نقش و جایگاه دعا در زندگی

(۶۴) ((یا سامِعَ الدعاءِ !)) . ((ای شنونده دعا !)) . (۹) ((یا سامِعَ !)) . ((ای شنونده !)) . (۶۹) ((یا سَمیعُ !)) . ((ای شنوا !)) . (۲) ((یا سامِعَ الاَصْواتِ !)) ((ای شنونده صداها !)) . (۶۳) ((یا مَنْ یَسْمَعُ اَنِینَ الْواهِنینَ !)) . ((ای کسی که ناله ضعیفان و درماندگان را می شنود !)) . (۹۹) ((یا مَنْ لا یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ !)) . ((ای کسی که هیچ شنیدنی او را از شنیدن دیگر باز نمی دارد !)) . (۹۶) ((یا مَنْ هُوَ لِمَنْ دعاهُ مُجیبٌ !)) . ((ای کسی که جواب دهنده است برای هر آن کسی که او را بخواند !)) . (۲) ((یا مُجیبَ الدَّعْواتِ !)) . ((ای پاسخ دهنده به دعاها و خواندنها !)) . (۴۴) ((یا مُجیبُ !)) . ((ای پاسخ دهنده !)) . (۸۹) ((یا ضامِنُ !)) . ((ای ضمانت کننده !)) . (۱۴) ((یا مُجیبَ دَعْوَةِ الْمُضطرِّینَ !)) . ((ای پاسخ دهنده به دعای درماندگان !)) . (۵۱) ((یا نِعْمَ الْمُجیبُ !)) . ((ای بهترین پاسخ دهنده !)) . (۳۹) ((یا خَیْرَ الْمَدْعُوِّینَ !)) . ((ای بهترین خوانده شده !)) . (۳۶) ((یا داعِی !)) . ((ای دعوت کننده و خواننده !)) . ((یا خَیْرَ داعٍ وَمَدْعُوٍّ !)) . ((ای بهترین خواننده و خوانده شده !)) . (۹۵) ((یا خَیْرَ مُجیبٍ

وَمُجابٍ !)) . ((ای بهترین پاسخ دهنده و پاسخ گیرنده !)) . (۵۷) ((یا مَسْئُولُ !)) . ((ای درخواست شونده !)) . (۳۹) ((یا خَیْرَالْمَسْئُولِین !)) . ((ای بهترین درخواست شونده !)) . (۸۶) ((یا اَکْرَمَ مَسْئُولٍ سُئِلَ !)) . ((ای بهترین کسی که مورد درخواست قرار می گیرد !)) . (۹۹) ((یا مَنْ لا یُغَلِّطُهُ سؤ الٌ عَن سؤ الٍ !)) . ((ای کسی که هیچ درخواستی او را از خواسته ای دیگر باز نمی دارد !)) . (۲) ((یا مُعْطِیَ الْمَسْئلاتِ !)) . ((ای بخشنده خواسته ها !)) . معنای دعا ((دعا)) چیست ؟ چه نیازی به آن هست ؟ از کجا سرچشمه می گیرد ؟ چگونه باید دعا کرد ؟ به درگاه چه کسی باید دعا کرد ؟ دعا چه چیزی می تواند به انسان بدهد و او را تا کجا می تواند برساند؛ جایگاه دعا در میان سایر کارهای انسان کجاست ؟ و . . . این سؤ الات و دهها سؤ ال مشابه از اموری هستند که بررسی آنها در این بحث لازم به نظر می رسد . ((دعا)) به معنای خواندن و خطاب قرار دادن است . و اصطلاحا به خواندنی گفته می شود که به وسیله آن ، موجودی از خداوند متعال چیزی را بطلبد و درخواست بنماید . اگر بخواهیم منشاء و سرچشمه دعا کردن را در یک کلمه خلاصه کنیم ، باید بگوییم این منشاء عبارت است از ((نیاز)) . این نیاز است که آدمی را به سوی دعا می کشاند و او را به طرف درخواست از موجودی برتر و عالیتر سوق می دهد . این نیاز است که موجب می شود انسان ، دست نیاز به سوی بی نیازی که قادر به برآورده کردن تمام نیازها است ، بلند کند و از او تقاضای برآورده شدن نیاز خود را بنماید . در واقع نیازهای انسان موجب می شوند که آدمی برای برآورده کردن آنها به هرکار ممکنی روی بیاورد و یکی از این کارها عبارت است از تقاضا و درخواست از کسی که بتواند ، آن نیازها را برآورده بسازد و معلوم است که در این رابطه ، انسان همواره به بالاترین و مقتدرترین موجودی که می شناسد و به او ایمان دارد ، روی می آورد . در اینجا به دو سؤ ال مهم و اساسی می رسیم : اوّل اینکه : نیازهای انسان کدام است ؟ و دوّم آنکه : چگونه می توان این نیازها را برآورده ساخت ؟ نوع پاسخی که انسان به این دو سؤ ال می دهد ، روشها و عملکردهای آدمی را در زندگی مشخص و معین می سازد . در واقع می توان گفت که انسان بر اساس پاسخی که به این دو سؤ ال می دهد؛ زندگی می کند و به کار و تلاش و فعالیّت خود شکل و جهت می بخشد . بنابراین ، ((نیاز شناسی)) یکی از وظایف مهم انسان به حساب می آید . وظیفه ای که هرگونه کوتاهی در آن می تواند انسان را برای همیشه به تباهی و نابودی بکشاند . البته انسان به صورت فطری و طبیعی ، بسیاری از نیازهای خود را می شناسد و بر اساس تواناییهای موجود ، در راه برآورده سازی آنها تلاش و کوشش می کند . اما در این رابطه ، انسان با دو مشکل اساسی مواجه است ؛ یکی اینکه : انسان معمولاً قادر به درک نیازهای ((ظاهری و مادی)) خود می باشد و از درک نیازهای عالی ((روحی)) و ((معنوی)) ، عاجز است . و دیگر آنکه : انسان در بسیاری از موارد ، طرق صحیح و مشروع برآورده کردن نیازهای خود را نمی داند ، بر این اساس ، پروردگار متعال پیامبران و انبیا را با برنامه ای بسیار دقیق و منظم ، به نام ((دین)) برای بشر فرستاده تا نیازمندیهای بشریت و راههای برطرف نمودن آنها را بیان و آشکار نمایند . حال ببینیم نقش ((دعا)) در این رابطه چیست ؟ گفته شد که انسان برای رسیدن به اهداف خود و برطرف کردن نیازمندیهای خویش ، باید تلاش و فعالیت نماید ، دعا در واقع ، بخشی از این فعالیت گسترده و تلاش همه جانبه است . فعالیتهای انسان برای برطرف کردن نیازهای خود ، معمولاً در سه حوزه اصلی ، صورت می گیرد . ۱ – به دست آوردن . ۲ – نگاهداشتن . ۳ – به کار بردن . در هر سه مورد ، دعا کردن ، دارای نقشی بسیار مهم و ارزنده است که اینک به طور اختصار به آن اشاره می شود : ۱ – به دست آوردن : با وجود تمام قدرت و توانی که پروردگار متعال در اختیار بشر قرار داده است ، باز هم انسان در بسیاری موارد ، موجودی ضعیف و ناتوان به حساب می آید . برای همین انسان باید به وسیله دعا خود را به توانای مطلق نزدیک سازد و از او که دارای قدرتی بی انتهاست یاری و کمک بطلبد و مطمئن باشد که آن خالق توانا ، هرگز مخلوق ناتوان خود را تنها نخواهد گذاشت ، چه اینکه خود فرموده : (. . . اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ . . .) . (۲۵) ((بخوانید مرا ، استجابت می کنم شما را)) . سخن در به دست آوردن احتیاجات و ناتوانیهای انسان در این زمینه است . این مساءله که آدمی چه چیزی را باید به دست آورد و چگونه باید به دست آورد ، از مهمترین مسایل زندگی انسان می باشد ، به همین خاطر ، آدمی باید

در این زمینه از تمام امکانات خود ، بهره گیرد ، باید فکر و استعداد خود را با تمام ظرفیت به کار اندازد ، باید از افکار دیگران خصوصا از افکار و راهنمایی بزرگان و اهل فن استفاده نماید و در راءس همه ، باید از تعالیم حیاتبخش الهی و هدایت پیشوایان دینی استفاده نماید ، ولی با وجود این همه ، باز هم بسیاری از اوقات ، انسان نمی تواند آن طور که باید و شاید ، به هدف مطلوب برسد ، حال یا به این دلیل که فکر آدمی توان تشخیص مسایل را نداشته است ، یا راهنمایی دیگران به خطا رفته است ، یا به اهل فن دسترسی نداشته است ، یا تعالیم الهی را خوب درک نکرده است ، یا در مرحله اجرا و عمل با مشکلات و مسایل لاینحلی مواجه می شود و یا . . . ، اینجاست که آدمی باید با دلی امیدوار و قلبی خاضع و خاشع ، دست دعا به درگاه پروردگار یکتا بلند کند و از آن ذات مقدس و مقتدر ، تقاضای یاری و کمک بنماید؛ مثلاً گاهی یک محصل و دانش پژوه در یک انتخاب مهم و سرنوشت ساز دچار تردید و سردرگمی می شود : آیا اساسا به کار علمی بپردازم بهتر است یا به کار دیگری روی بیاورم ؟ آیا به سراغ کدام رشته علمی بروم بهتر است ؟ آیا این رشته را در کدام مرکز علمی فرا بگیرم ؟ و یا در امر مهم ازدواج ، آیا در حال حاضر ازدواج نمایم بهتر است یا زمانی دیگر ؟ آیا ازدواج با فلان شخص بهتر است یا با فرد دیگری ؟ و یا مثلاً در امر تجارت : آیا کدام رشته تجاری مناسبتر است ؟ آیا انجام فلان معامله به صلاح است یا خیر ؟ آیا فلان راه کسب درآمد صحیح است یا خیر ؟ در تمام این موارد ممکن است انسان با تکیه بر تجارب و دانستنیهای خود و دیگران ، انجام کاری را کاملاً درست بپندارد و آن را انجام بدهد ، اما پس از مدتی متوجه می شود که مرتکب خطا شده است . و از جهات مختلف ، خسارات زیادی بر او وارد شده است . بنابراین ، چاره ای نیست جز اینکه انسان به قدرتی مافوق طبیعی که حاکم و مسلط بر تمام هستی است ، روی بیاورد و از او مدد بطلبد . البته نیازهای آدمی اختصاص به موارد ذکر شده ندارد ، بلکه در بعضی موارد که نیازهای روحی و معنوی انسان مطرح می شود ، ((دعا)) دارای نقشی به مراتب مهمتر و حیاتی تر است . در این موارد است که رسیدن به مراتب بالای انسانیت ، پی بردن به حقایق هستی و ارتباط با هستی بخش ، بیرون آمدن از ظلمتها و ضلالتها و رهسپار شدن به سوی نور ، رهایی از کردار و اخلاق زشت و شیطانی و کسب صفات الهی و نورانی و . . . ، واقعا بدون دعا و تقاضا از پروردگار متعال ، امری محال و غیرممکن است . و به همین دلیل ، ملاحظه می کنیم بسیاری از ادعیه معصومین (علیهم السّلام) در زمینه های اخلاقی و روحی و معنوی آمده است . و اینجاست که بسیاری از ما انسانهای ظاهربین و مادّیگرا از دعا غافل می شویم . ما انسانهای دنیاگرا وقتی که به نیازهای مادی و دنیوی خود رسیدیم ، دیگر خود را بی نیاز می دانیم و نیازی نمی بینیم تا به سراغ دعا کردن برویم ، بلکه باید گفت این نوع بی نیازی موجب می شود که انسان سر به طغیان بردارد و در برابر هیچ حقیقتی سر فرود نیاورد . همانگونه که قرآن کریم می فرماید : (کَلاّ إ نَّ الْاِنْسانَ لَیَطْغی اَن رَاٰهُ اسْتَغْنی) . (۲۶) ((به درستی که انسان هنگامی که خود را بی نیاز و مستغنی ببیند ، طغیان می کند)) .

۲ – نگاهداشتن : دومین مورداز مواردد عاکردن ، مرحله نگاهداری وحفظ کردن است . بسیاری از افراد در مرحله کسب و به دست آوری ، بسیار فعّال و موفق هستند ، اما پس از به دست آوردن ، در حفظ و نگاهداری از دستاوردها ، چندان موفق نیستند . این بدان علت است که آنان ، به دست آوردن را مرحله پایانی کار تلقی می کنند و دچار یک نوع خوش خیالی و غفلت می شوند و بنابراین ، کارها و وظایفی را که برای حفاظت و نگاهداری از دستاوردها لازم است آن طور که باید و شاید ، انجام نمی دهند ، در حالی که این مرحله نیز بایدها و نبایدهای خاص خود را دارد . در این مرحله نیز انسان نباید از هیچ تلاشی و کوششی برای ((حفظ داشته های)) خود دریغ نماید . هرگونه کوتاهی در این زمینه ، موجب از دست دادن دستاوردهایی می شود که سرمایه های انسان محسوب می شوند ، از دست دادنی که جز اندوه و تاءسف ، چیزی برای آدمی باقی نمی گذارد . پس در این مورد هم باید از تمام امکانات معقول و مشروع استفاده نمود ، اما در این مورد هم انسان محتاج کمکهای الهی می باشد . چه بسیار اوقات که با وجود استفاده از همه امکانات ، باز هم انسان قادر به حفظ داشته های خود نمی باشد ، پس باید دست نیاز به درگاه الهی بلند کند و از پروردگار متعال یاری بطلبد . برای همین ، ملاحظه می کنیم که یک دسته از ادعیه معصومین (علیهم السّلام) در این زمینه وارد

شده است ؛ یعنی برای حفظ جان ، مال ، آبرو و اولاد و . . . ، اما در اینجا هم حفظ سرمایه های روحی و معنوی در اولویت خاصی قرار دارند ، بنابراین ، باید توجه آدمی هم به حفظ اینگونه داشته ها و سرمایه ها بیشتر و افزونتر باشد؛ مثلاً وقتی که انسان به هدایت الهی دست یافت ، باید در حفظ آن کوشا باشد تا مبادا آن را از دست بدهد و دچار ضلالت بشود . برای همین در دعاهای قرآنی چنین آمده است : (رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنا . . .) . (۲۷) ((پروردگارا ! پس از آنکه ما را هدایت نمودی قلب ما را برمگردان (ما را گرفتار ضلالت مکن))) . همچنین انسان باید در حفظ ایمان و اعتقادات کوشا باشد ، چه بسا بر اثر حادثه ای ، عقیده انسان از دست برود و یا در ایمان او خلل ایجاد شود؛ پس برای حفظ ایمان و عقیده هم باید از خداوند متعال یاری طلبید . و خلاصه اینکه : انسان باید دوام و بقای هر خوبی و خیری را ، چه مادی باشد و چه معنوی ، از خداوند متعال خواستار باشد . ۳ - به کار بردن و استفاده کردن : سوّمین مورد از موارد دعا ، عبارت است از دعا کردن برای کاربرد و استفاده صحیح از آنچه خدای متعال به انسان عنایت کرده است . این مورد نیز مورد مهم و حساسی می باشد . چه بسا خداوند متعال چیزهای بسیار خوبی را به انسان عطا کرده باشد ، ولی بر اثر استفاده نابجا و نادرست ، از آنها جز بدی و شر ، چیزی نصیب انسان نشود؛ مثلاً مال ، ثروت ، سلامتی ، عمر ، علم و . . . از نعمتهای بزرگ پروردگار متعال هستند ، اما استفاده نامشروع و نادرست از این امور ، باعث غرق شدن انسان در گرداب فساد و زشتی می شود و آدمی را به تباهی و هلاکت می کشاند . پس در اینجا هم انسان باید در کنار به کار بستن تمام اصول و قواعد و استفاده از تعالیم و دستورات الهی ، صادقانه و خالصانه از خداوند متعال درخواست یاری و کمک نماید و با دعا به درگاه قدس الهی ، صمیمانه خواستار موفقیت در این زمینه باشد . چه اینکه هرگونه انحراف و کجروی در این زمینه ، موجب صدمات و خسارات سنگینی در دنیا و آخرت برای انسان می شود؛ یعنی سرمایه هایی که باید موجب ترقی و تکامل انسان باشند ، موجب سقوط و تنزل انسان می شوند . به همین علت یک دسته از ادعیه معصومین (علیهم السّلام) در این زمینه آمده است یعنی در زمینه کاربرد و استفاده صحیح از داراییها و سرمایه های مادی و معنوی ؛ مثلاً ((علم)) یکی از سرمایه های بزرگ آدمی به حساب می آید ، اما اگر این علم به گونه ای باشد که فایده ای از آن نصیب انسان نشود ، نبود آن بهتر است ؛ به عنوان مثال کسی که از علم خود برای فخرفروشی به دیگران یا برای تحقیر دیگران استفاده می کند ، نه تنها فایده ای از این علم ، نصیب او نمی شود بلکه به خود و دیگران ضرر هم می رساند . برای همین در دعاها آمده است که : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ . . . مِنْ عِلْمٍ لا یَنْفَعُ)) . (۲۸) ((بارالها ! از علمی که نفعی در آن نیست به تو پناه می برم . . .)) . همچنین حیات و زندگی که سرمایه اصلی انسان به شمار می رود ، در صورتی برای انسان مفید است که انسان از زندگی خود در راه صحیحی استفاده نماید ، اما اگر زندگی انسان در طریقی شیطانی و باطل واقع شود ، چیزی جز زیان دنیوی و اُخروی نصیب آدمی نمی گردد . به همین جهت ، در دعای مکارم الاخلاق چنین آمده است : ((وَعَمِّرْنی ما کانَ عُمْری بِذْلَةً فی طاعَتِکَ فَاِذا کانَ عُمْری مَرْتَعاً لِلشَّیْطانِ فَاقْبِضْنی اِلَیْکَ)) . ((پروردگارا ! تا زمانی به من عمر عنایت کن که عمرم در راه اطاعت از تو صرف می شود ، پس هنگامی که زندگی و عمرم چراگاه شیطان گردید جانم را به سوی خود بِستان)) . بنابراین ، ما باید همیشه از خداوند متعال بخواهیم که راههای درست و مشروع استفاده از آنچه را که داریم به ما نشان دهد و به ما توفیق آن را بدهد که از همه هستی و داراییهای خود در راه خداوند و در طریق حق ، استفاده نماییم . از مطالبی که تا به اینجا بیان شد ، نکته دیگری نیز معلوم می شود و آن اینکه : علت اینکه عده ای به سراغ دعا نمی روند آن است که نیازهای خود را برآورده شده می بینند و دیگر احتیاجی به دعا کردن احساس نمی کنند . در حالی که اگر اندکی تفکر و تعقل نمایند ، خود را سرتا پا نیازمند خواهند دید . در واقع ، دستیابی این افراد به برخی از نیازها آنچنان چشم و گوش و دل آنها را پر کرده است که دیگر قادر به درک و احساس بسیاری از نیازهای اساسی و ریشه ای خود نیستند . عده ای دیگر نیز با وجود آنکه نیازهای خود را احساس و درک می کنند ، اما چون ایمان و اعتقاد آنان به خداوند اندک است ، در نتیجه برآورنده ای برای نیازهای خود ، نمی شناسند تا به سراغ او بروند و از او درخواست نمایند . ((یا سامِعَ الدعاءِ !)) . ((ای شنونده دعا !)) . ((یا

سامِعَ !)) . ((ای شنونده !)) . ((یا سامِعَ الاَصْواتِ !)) ((ای شنونده صداها !)) . ((یا سَمِیعُ !)) . ((ای شنوا !)) . خداوند متعال شنونده دعاست . (. . . إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدعاءِ) . (۲۹) ((همانا که پروردگارم شنونده دعاست)) . البته پروردگار عالمیان ، عالم به همه چیز است و چیزی در جهان هستی بر او پوشیده نیست . و دعای بندگان نیز یکی از آنهاست . اما منظور از ((شنونده دعا بودن)) آن است که خداوند متعال توجه و عنایت خاصّی به دعای بندگان خود دارد و به اصطلاح با چشم دیگری به آن می نگرد و نظر دیگری به آن دارد . و این به خاطر ارتباط خاصّی است که دعا بین بندگان و خداوند متعال ایجاد می کند . به طوری که می توان گفت این نوع ارتباط خاص روحی و معنوی از هیچ طریق دیگری حاصل نمی گردد . پیوندی که از راه دعای حقیقی بین خالق و مخلوق ایجاد می شود از خالصترین و صادقترین پیوندها می باشد . صفا و جلایی که قلب و روح آدمی از راه دعا به دست می آورد ، از راه دیگری به دست نمی آید قابلیت و لیاقتی که دعا به انسان می بخشد و او را مستحق بخششهای عظیم الهی می کند منحصر به فرد است . برای همین ، خداوند متعال به بندگان خود فرمان ((ادعونی ؛ بخوانید مرا)) داده است تا بندگانش را از این طریق ، قابلیت رسیدن به کمالات عالیه عنایت فرماید . و از سوی دیگر ((یا سامِعَ الدعاءِ)) ، تذکر و تنبهی است برای ما بندگان که بدانیم برای دعای ما شنونده ای هست ؛ آن هم شنونده ای که برترین و بالاترین موجود است و همه موجودات دیگر از او هستی گرفته اند . لحظه ای درنگ و تاءمل در این مساءله انسان را به تفکری عمیق فرو می برد و او را به سوی دعای پروردگار خویش سوق می دهد . در واقع علت اینکه بسیاری از ما انسانها کمتر به دعا رو می آوریم آن است که ایمان ما به شنونده دعا ، ضعیف است ، در حالی که اگر مطمئن باشیم خداوند متعال شنونده دعای ماست ، با شتاب و اطمینان بیشتری به سوی دعا خواهیم رفت ، کمااینکه در درخواست از همنوعان خود و رساندن پیام نیازمندیهای خود به گوش آنان ، از هیچ تلاشی دریغ نمی ورزیم ؛ زیرا به شنیدن آنها ایمان داریم . البته اولیای الهی به این مطلب ایمان کامل دارند . حضرت زکریا پس از آنکه به درگاه خداونددعامی کندوتقاضای فرزندمی نماید ، چنین می فرماید : (. . . اِنَّکَ سَمِیعُ الدعاءِ) . (۳۰) ((بارالها ! به درستی که تو شنونده دعا هستی)) . همانگونه که حضرت ابراهیم (علیه السّلام)نیزچنین می فرماید : (. . . إِنَّرَبّی لَسَمِیعُالدعاءِ) . (۳۱) ((به درستی که پروردگارم شنونده دعاست)) . در مورد ((سمیع و سامع)) بودن پروردگار متعال باید توجه داشت که این صفت ، اختصاصی به دعاندارد بلکه دعا هم یکی از موارد آن است . بنابراین ، خداوند متعال در همه موارد ، سمیع و بصیر است کما اینکه در قرآن کریم این صفت در موارد گوناگونی ذکر شده است که در تمام این موارد ، منظور آن است که خداوند متعال نسبت به همه امور ، آگاه و عالم است و شاید به همین جهت باشد که صفت سمیع در قرآن کریم ، معمولاً با صفت ((علیم)) ذکر شده است . گفته شد که شنیدن دعا از سوی خداوند متعال به این معناست که پروردگار ، توجه و عنایت خاصّی به دعای بندگان خود دارد . در این مورد ، در ((مناجات شعبانیه)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْمَعْ دعائی اِذا دَعَوْتُکَ وَاسْمَعْ نِدائی اِذا نادَیْتُکَ وَاَقْبِلْ عَلَیَّ اِذا ناجَیْتُکَ)) . ((بارالها ! بر محمد و آل او درود فرست و هنگامی که تو را می خوانم و دعا می کنم ، دعای مرا گوش کن و بشنو ، و هنگامی که تو را صدا می زنم و ندا می کنم ، ندای مرا گوش بنما و هنگامی که با تو مناجات می کنم ، به من رو آور و توجه نما)) . واضح است که خداوند متعال از دعا و ندای بنده خود غافل نیست و آنها را می شنود ، اما منظور حضرت آن است که پروردگارا ! دعای مرا نشنیده به حساب میاور و آن را رد نکن ، بلکه با نظر لطف و مرحمت به دعای من بنگر و با فضل خودت به آن ترتیب اثر بده . در عمل دهم از ((اعمال شب نیمه شعبان)) نیز چنین آمده است : ((فَیا لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ ! اِجْعَلنی فی هذِهِ اللَّیْلَةِ مِمَّنْ نَظَرْتَ اِلَیْهِ فَرَحِمْتَهُ وَسَمِعْتَ دعائَهُ فَاَجَبْتَهُ)) . ((ای کسی که جز تو الهی نیست ! مرا در این شب از کسانی قرار بده که به آنان نظر افکندی ، پس رحمت خود را شامل آنان نمودی و مرا از کسانی قرار ده که دعایشان را شنیدی پس پاسخ آنان را دادی)) . یعنی یکی از نتایج شنیده شدن دعا از سوی خداوند ، دادن پاسخ از سوی خداوند متعال به آن دعاست به هرحال ، شنیدن دعاازسوی پروردگارمتعال ، نعمت وتوفیقی بزرگ برای انسان است کما اینکه اگر خداوند دعای انسان را نشنیده بگیرد و به آن توجه ننماید ،

محرومیتی بزرگ برای انسان به حساب می آیـد . بـدین جهت ، در تعقیب نماز عصـر چنین آمـده است : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ . . . مِنْ دعـاءٍ لا یُسْـمَعُ)) . ((بارالها ! به تو پناه می برم از دعایی که شـنیده نشود)) . و در دعای نماز حضـرت امیر (علیه السّـلام) است : ((ولیت شـعری کَیْفَ تَقُولُ لِدعائی ؟ اَتَقُولُ نَعَمْ اَمْ تَقُولُ لا ، فَاِنْ قُلْتَ لا فَیاوَیْلی ! یا وَیْلی ! یا وَیْلی ! یا عَوْنی ! . . . یا شَقْوَتِی ! . . . یا ذُلّی ! . . .)) . ((پروردگارا ! ای کاش می دانستم در پاسخ دعای من چه خواهی گفت ؟ آیا خواهی گفت : آری ، یا خواهی گفت : نه ، پس اگر بگویی نه ، پس وای بر من ! وای بر من ! وای بر من ! وای بر فقر و بی نوایی من ! . . . وای بر شـقاوت و بدبختی من ! . . . وای بر ذلّت و خواری من ! . . .)) . ((یا مَنْ یَسْـمَعُ اَنِیْنَ الْواهِنِینَ !)) . ((ای کسـی که ناله ضـعفا و درماندگان را می شنود !)) . ((شـنیدن و قبول)) دعا از طرف خداونـد متعال ، دارای شـرایط خاصـی می باشد . در اینجا یک نوع دعا که از سوی خداوند متعال مورد توجه قرار می گیرد ، بیان شده و آن عبارت است از دعای شـخص ناتوان و ضـعیفی که ناله سر داده است . ممکن است چنین به نظر آیـد که این نوع دعا مخصوص افراد بیچاره ای است که هیـچ کاری از آنان ساخته نیست و در گوشه ای ، ناتوان افتاده و ناله سر می دهنـد . در حالی که واقعیت امر چیز دیگری است . در واقع بایـد گفت که انسانهای بامعرفت هرمقـدار هم که مقتدر و فعّال باشـند و هراندازه که دارای امکانات و داراییهای گوناگون باشـند ، باز هم خود را در مقابل خدای خویش ناتوان و ناچیز می بینند . این افراد ، همه چیز خود را از خدای خود می بینند و با تمام وجود ، احساس می کنند که بدون یاری و دستگیری پروردگار متعال ، قادر به دستیابی به کمالات الهی و رهایی از ظلمات شـیطانی نیستند ، اینجاست که دردمندانه به درگاه پروردگار خود ناله می کنند و از او تقاضـای کمـک می کننـد . در واقع درد بزرگ ما ((بی دردی)) ماست . غفلتها و دنیا دوستیها آنچنان ما را بی حس نموده است که دردهـای حقیقی خود را احساس و درک نمی کنیم و در نتیجه از ما انسانهای بی درد هم ناله ای برنمی خیزد . اما هنگامی که به سـراغ مردان بزرگ الهی می رویم ، حـال آنـان را به گـونه ای دیگر می یـابیم ؛ زیرا دعـای حقیقی ، حالاـت روحی و قلـبیی خاصّـی را می طلبـد . دعـا کردن ، فقـط گفتن و به زبـان آوردن نیست ، بلکه مهمتر از هرچیز ، آن قلب و دلی است که دعـا از آن برمی خیزد . در ((دعای روز چهارشنبه)) چنین آمده است : ((اَدْعُوکَ دعاءَ مَنْ ضَعُفَتْ وَسِیلَتُهُ وَانْقَطَعَتْ حِیلَتُهُ)) . ((خدایا ! تورامی خوانم ، خوانـدن کسـی که وسـیله اش ضـعیف است وچاره ای برای اونیست)) . و در دعای ((ام داوود)) که در نیمه رجب خوانده می شود ، چنین آمـده است : ((اَدْعُوکَ دعـاءَ الْخاضِعِ الـذَّلیلِ الْخاشِعِ الْخائِفِ الْمُشْـفِقِ الْبائِسِ الْمَهینِ . . . دعاءَ حَرِقٍ حَزِینٍ ضَـعیفٍ مَهینٍ بائِسٍ مُسْـتَکینٍ بِکَ مُسْـتَجیرٍ)) . ((بارالها ! تو را می خوانم ، خوانـدنی با خضوع و خشوع و ذلّت و ترس و هراس و پریشانی و خواری و حقارت . . . دعا و خواندن کسی که می سوزد و اندوهناک و ضعیف و خوار و پریشانحال و بی نواست و به تو پناه آورده است)) . این سخنان کسانی است که در بالاترین مرتبه طهارت و پاکی و در قلّه کمالات معنوی قرار دارند و جهان هستی در اختیار و سلطه آنان است ، اما با وجود همه اینها در مقابل پروردگار خود ، چنین ناله و تضـرع می کنند . ((یا مَنْ لا یَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ !)) . ((ای کسـی که هیـچ شـنیدنی او را از شـنیدنی دیگر بـاز نمی دارد !)) . مـا انسانهـای ضـعیف چنین هستیم که اگر توجهمان به چیزی جلب شود ، از چیزهای دیگر سـلب می شود ، اگر با کسی سخن بگوییم با دیگری نمی توانیم ، اگر به سخن کسی گوش فرا دهیم از شـنیدن سـخنان دیگران باز می مانیم . اما خـدای قادر متعال این چنین نیست ، هیچ کاری او را از کار دیگری بازنمی دارد؛ زیرا او محیـط بر زمـان و مکـان است و همه هستی در بر او حاضـر است . ((یـا مَنْ هُوَ لِمَنْ دعـاهُ مُجیْبٌ !)) . ((ای کسـی که پاسـخ دهنده است به هرکسـی که او را بخواند !)) . ((یا مُجیبَ الدَّعَواتِ !)) . ((ای پاسخ دهنده به خواندنها و دعاها !)) . ((یا مُجیبُ !)) . ((ای پاسـخ دهنده (اجابت کننده) !)) . اینک به مطلب مهم دیگری در باب دعا می رسیم و آن عبارت است از : ((پاسخ دعا)) . خداونـد رحمان و رحیم در سوره بقره ، چنین می فرمایـد : (وَإِ ذا سَـئَلَکَ عِبادِی عَنّی فَإِنّی قَرِیبٌ اُجِیْبُ دَعْوَةَ الدّاعِ إِذا دعانِ . . .) . ((ای پیـامبر !)هنگـامی کـه بنـدگانم دربـاره مـن از تـو سؤ ال می کننـد(پس بداننـد)مـن قریـب و نزدیـک هسـتم ، و هنگـامی که خواننـدگانم مرا می خوانند ، پاسخ خواندن آنان را می دهم)) . راستی دعای بدون پاسخ چه فایده ای دارد ؟ خواندنی که پاسـخی

به دنبال نداشته باشد چه سودی می بخشد ؟ اگر دعا برای برآوردن نیاز است ، پس باید پاسخی هم به دنبال داشته باشد . حال ببینیم چرا خداونـد متعال پاسخ دعا کننـدگان خود را می دهد ؟ در پاسخ باید گفت ، رحمت بی کران و فضل بی پایان الهی ، اقتضا می کنـد که خـدای هستی بخش ، خواسـته دعا کنندگان خود را به آنان ببخشد . خدایی که اصل هستی را بدون درخواست ، به آدمی بخشـیده است ، چرا نیازهـای دیگر را به انسـان ندهـد و او را از سرچشـمه فیض خـود بی نیـاز نسـازد ؟ ممکن است گفته شـود چرا خداونـد متعـال همه چیزهـا را بـدون دعـا و درخواست و تلاـش به انسـان نبخشـیده است ؟ در پاسـخ بایـد گفت : داشـتن هر چیزی ((لیـاقت و قـابلیت)) خاصّـی را طلب می کنـد و تلاش و کوشـش آدمی ، موجب می شود که انسان به آن قابلیت برسـد و مسـتحق داشـتن آن چیز بشود و این امر از حکمت باری تعالی ناشـی می شود . ((دعا)) نیز تلاش خاصی است که به آدمی ((لیاقت و قابلیت)) دستیابی به اموری را می دهـد . به هرحال ، این از جهالت و غفلت انسان است که انسان از دعا به درگاه چنین خداونـدی بازماند و از این وسـیله مهم و حیاتی که در بسـیاری موارد جایگزینی هم نـدارد ، اسـتفاده نکنـد . البته بایـد دانست که دعا کردن به درگاه خداونـد متعـال و دادن پاسـخ از سوی حضـرت حق ، دارای شـرایط و ضوابطی است که به طور اختصـار به آن اشاره می شود : ۱ – شرایط دعا کننده از مطالبی که قبلاً بیان شد تا اندازه ای این شرایط معلوم می شود : الف – معرفت به خداوند : دعاکننده بایدنسبت به خداونـدمتعال ، دارای ((معرفت))باشد . واین بدان خاطراست که ((دعا)) ، عبارت است از((خواندن و خطاب)) قراردادن . و در خطـاب و خوانـدن ، آدمی بایـد مخـاطب خود را بشـناسد ، حـال هرمقـدار که این شـناخت و معرفت بیشتر باشـد ، دعـای انسان هم حقیقت بیشتری پیدا می کند؛ یعنی انسان بهتر می فهمد که باید چه بگوید و چگونه بگوید . در واقع علت بسیاری از دعا نکردنها و نخواستنهای مـا انسانهـا از خداونـد متعـال ، کم معرفتی و بی معرفتی ما نسـبت به خداونـد متعال است . البته انسان در هرمرتبه ای از معرفت که باشـد می توانـد به درگاه الهی دعا کنـد و بایـد هم این کار را انجام بدهـد . و همین معرفت را هم بایـد از خود خـداوند تقاضا و درخواست نمود . ب – امیـد به خـدا : دعا کننـده باید با ((امید و اطمینان کامل)) دعا کند ، نه با شک و تردید و سوءظن . در دعای ((ابی حمزه ثمالی)) چنین می فرمایـد : ((وَاَعْلَمُ اَنَّکَ لِلرّاجی بِمَوضِعِ اِجابَةٍ)) . ((بارالها ! می دانم که توبرای کسـی که به توامیـدوار است در مقـام و موضع اجـابت هستی)) . و در اعمال ((بیست و هفتم رجب)) چنین آمـده است : ((وَاَسْـئَلُکَ بِکُلِّ دَعْوَةٍ دعاکَ بِها راجٍ بَلَّغْتَهُ اَمَلَهُ)) . ((پروردگارا ! با دعا و خوانـدنی از تو تقاضا و طلب می کنم که یک فرد امیدوار تو را آنگونه دعا کرد و تو هم او را به آرزویش رسانـدی)) . ج – ترک گنـاه : شـرط دیگر آنکه دعـا کننـده بایـد از اعمـال و گناهـانی که موجب عـدم استجابت دعا می شوند پرهیز نماید . چه اینکه گناه در واقع مخالفت با پروردگار متعال است ، حال ما چگونه انتظار داریم با کسـی مخـالفت کنیم ، امـا او با ما موافقت نمایـد . بنابراین ، هرمقـدار که انسان کمتر اهل گناه باشـد و گناهان کمتری بر دوش او باشـد ، دعایش به هـدف استجابت نزدیکتر خواهد شد ، لذا انسان باید هم از گناه پرهیز نماید و هم گناهان سابق خود را به گونه ای پاک و برطرف نمایـد . بـدین جهت حضـرت علی (علیه السّـلام در دعای کمیل چنین می فرمایـد : ((اءَللّهُمَّ اغْفِرْ لِیَ الـذُّنُوبَ الَّتی تَحْبِسُ الدعاءَ)) . ((پروردگارا ! گناهانی را بر من ببخش که موجب حبس و بالا نرفتن دعا می شوند)) . و در جای دیگر از همان دعا چنین می فرمایـد : ((یـا سـیّدی ! فَاءَسْـئَلُکَ بِعِزَّتِکَ اءَنْ لاـ یَحْجُبَ عَنْکَ دعائی ، سُوءُ عَمَلِی وَفِعالِی)) . ((ای آقا و مولای من ! به عزتت قسم ! از تو می خواهم که بـدی کردار و رفتـارم موجب پوشـیده شـدن دعـای من از تو نشود)) . ۲ – شـرایط دعا شونده برای آنکه دعای آدمی به هدف ((اسـتجابت)) برسد و انسان به مطلوب خود دست یابد ، لازم است از کسـی تقاضا کند و به درگاه کسی دعا نماید که شایسته این کار باشد . مهمترین شرط دعا شونده آن است که ((قدرت استجابت)) دعا را داشته باشد . در غیر این صورت ، دعا کردن ، امری عبث و بیهوده خواهد شد . بهترین و بالاترین موجود در این زمینه کسـی است که بالاترین قدرت را داشـته باشد و بالاـترین قـدرت از آنِ پروردگـار قـادر متعال است . اوست که : (عَلی کُلِّ شَـیْءٍ قَـدیرٌ)(۳۲) پس بایـد دست دعـا به سوی خالق هستی بخش بلند کرد و خواسـته خود را از او طلب نمود . آنکه خود بی نیاز و همه هستی به او نیازمند است . حضرت زین العابدین

امام سجاد (علیه السّلام) در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) چنین می فرمایند : ((اَلْحَمْدُ للّهِ الَّذی لا اَدْعُو غَیْرَهُ وَلَوْ دَعَوْتُ غَیْرَهُ لَمْ یَسْتَجِبْ لی دعائی)) . ((حمد و سپاس پروردگاری را که غیر او را نخوانم چه اینکه اگر غیر او را بخوانم ، هرگز دعایم را مستجاب نخواهد کرد)) . و در دعای مشلول آمده است : ((یا مُفَتِّحَ الاَبوابِ ! یا مَنْ حَیْثُ ما دُعِیَ اَجابَ !)) . ((ای بازکننده درها ! ای کسی که وقتی خوانده می شود ، پاسخ می دهد !)) . و در اعمال مشترکه ماه رجب چنین آمده است : ((لِکُلِّ مَسْئَلَةٍ مِنْکَ سَمْعٌ حاضِرٌ وَجَوابٌ عَتِیدٌ)) . ((پروردگارا ! برای هر درخواستی از تو ، گوشی شنوا و پاسخی آماده وجود دارد)) . البته باید دانست که خداوند حکیم بر اساس حکمت خود ، دعاهایی را مستجاب می فرماید که ((لیاقت استجابت)) را داشته باشند . همانگونه که هر انسان عاقلی هم ، تنها به درخواستهایی پاسخ مثبت می دهد که شایستگی پاسخ را داشته باشند . حال ببینیم درخواست و تقاضا از غیر خداوند چگونه است ؟ در پاسخ باید گفت : افراد دیگر ، یا افرادی الهی هستند و یا افرادی غیرالهی . و تقاضا از آنان هم یا تقاضایی است در طول تقاضای از خداوند و یا تقاضایی است مستقل از خداوند . پس اگر آن افراد ، الهی باشند و تقاضای از آنان هم در طول تقاضای از خداوند متعال باشد ، نه تنها هیچ اشکالی ندارد بلکه در جای خود ، لازم و ضروری هم می باشد؛ مانند دعا به درگاه ائمه معصومین (علیهم السّلام) و اولیای الهی . اما اگر تقاضای از دیگران ، مستقل از تقاضای از خداوند متعال باشد به طوری که انسان دیگران را در عرض خداوند متعال قرار بدهد ، این مساءله نوعی شرک و کفر به حساب می آید؛ چه آن افراد الهی باشند یا غیر الهی . و اما تقاضا از افراد غیرالهی ، در صورتی که انسان چاره ای دیگر نداشته باشد و چاره منحصر در آن باشد نیز اشکالی ندارد . به شرطی که هدف انسان ، هدفی الهی باشد نه غیرالهی ؛ مانند آموزش برخی از رشته های مورد نیاز علمی در نزد کفار . و یا خرید بعضی از تجهیزات ضروری از آنان . این نوع تقاضا نیز در واقع در طول درخواست از خداوند متعال قرار می گیرد و دیگران فقط یک وسیله محسوب می شوند؛ یعنی در اینجا هم دعا و درخواست اصلی ما از خداوند متعال است ، اما در مرحله عمل و اجرا ، ممکن است خداوند متعال چنین افرادی را وسیله برطرف ساختن نیاز ما قرار بدهد . تمایز نیازهای مادّی و معنوی در اینجا بهتر است برای آنکه خصوصیات دعا شونده و کسی که انسان از او درخواست و تقاضایی می نماید ، بهتر روشن و آشکار شود ، نیازهای مادی و معنوی را از یکدیگر جدا کنیم ؛ پروردگار متعال بشر را به گونه ای خلق کرده است که بسیاری از نیازهای مادی او بدون دعا و درخواست ، بلکه با اسباب و وسایلی که خداوند متعال در اختیار او قرار داده است ، برطرف می شود . متاءسفانه این امر موجب می شود که ما انسانهای ظاهربین و دنیاگرا ، از خداوند متعال غافل شویم و به ماسوای او به نظر استقلالی نگاه کنیم . غافل ازاینکه این اسباب و وسایل را چه کسی ، آفریده و در اختیار ما قرار داده است . غافل ازاینکه این وسایل باچه هدفی به مارسیده ودرچه راهی بایداز آنها استفاده کرد . غافل از اینکه نیازهای ما در نیازهای مادی خلاصه نمی شوند بلکه این نیازها مقدمه ای هستند برای رسیدن به اهدافی بالاتر و والاتر . و غافل از اینکه . . . اما در مورد نیازهای روحی و معنوی ، قضیّه این چنین نیست ، بلکه برطرف کردن این نوع نیازها مستلزم ارتباط خاص و مستقیمی با پروردگار متعال می باشد : طهارت قلب و روح را چه کسی می تواند به آدمی ببخشد ؟ دل آرام و قلب مطمئن ، چگونه به دست می آید ؟ پی بردن به رازهای هستی و دستیابی به معرفت حقیقی ، چگونه حاصل می شود ؟ خروج از ظلمت به سوی نور چگونه است و به دست چه کسی است ؟ بخشش گناهان و رهایی از آنها در اختیار و توان چه کسی است ؟ در همان نیازهای مادی چه کسی توفیق صحیح به دست آوردن ، صحیح حفظ کردن و صحیح استفاده کردن را به انسان می دهد ؟ بینش صحیح برای صحیح زندگی کردن را چه کسی به انسان می دهد ؟ جهان پس از مرگ ، از آنِ کیست و چه کسی می تواند آمادگی برای آن جهان را به انسان ببخشاید ؟ سعادت دنیاوآخرت راچه کسی به انسان نشان می دهد و آن را به آدمی می بخشد ؟ و . . . خلاصه ، وقتی که به مجموع نیازهای مادی و معنوی نگاه می کنیم ، یک دعا شونده و اجابت کننده حقیقی بیشتر نمی یابیم ؛ قادر متعالی که هستی از او و در اختیار اوست . پروردگاری که همه خوبیها از او و همه سعادتها به دست اوست . ۳ - شرایط دعا دعای انسان به درگاه پروردگار متعال نیز خود باید دارای شرایطی

باشـد : اوّل آنکه : دعا باید دارای ((محل و مورد)) باشد؛ مثلاً اگر انسان در کنار آب قابل اسـتفاده ای قرار داشـته باشد ، نمی تواند دعا کنـد که خدایا ! آبی به من برسان . به عبارت دیگر انسان برای رسـیدن به اهداف خود و برطرف ساختن نیازهای خویش ، باید از تمام امکانات و اسباب و وسایل خدادادی استفاده نماید و سعی نکند دعا را جایگزین آنها کند . و این نکته ظریف و دقیقی است که بسـیاری در آن دچار افراط یا تفریط می شونـد . عده ای آنچنان به اسـباب و وسایل ، معتقد می شوند که گویی هرکاری را می توان بـا آنهـا انجـام داد و به چیز دیگری نیـاز ندارنـد . و عـده ای نیز به گمـان خود آنچنـان به دعـا روی می آورنـد که بسـیاری از امکانات و روشهای معقول و مشروع را فراموش می کنند ، در حالی که همان خدایی که دعا کردن را برای آدمی قرار داده و انسان را امر به آن نموده است ، انجام بسیاری از امور دیگر را هم برای انسان لازم کرده و انسان را به سوی انجام آنها فرا خوانده است . و اصولاً باید گفت لازمه استجابت دعا ، انجام دادن بعضـی از کارها و ترک نمودن بعضـی دیگر از کارها می باشد؛ مثلاً وقتی که به سیره پیامبر عظیم الشاءن اسلام صلّی اللّه علیه و آله نگاه می کنیم ، ملاحظه می کنیم موقعی که دشمنی قصدآن حضرت را می کرد و جنگی پیش می آمـد این چنین نبود که آن حضـرت و بقیه مسـلمانها به خانه خود یا به مساجـد بروند و فقط دعا کنند که خدایا ! دشـمن را از مـا برطرف فرمـا ، بلکه آنهـا از تمـام قوا و امکانات خود اسـتفاده می کردنـد ، تمام تجهیزات نظامی خود را به کار می بردند ، از همه روشـها و نقشه های جنگی اسـتفاده می کردند و . . . و آنگاه با دلی خاضع و خاشع به درگاه پروردگار می آمدند و عرض می کردند : خدایا ! نصرت از تو است ، ما با تمام امکانات و تجهیزات ، چیزی نیستیم ، خدایا ! تو غلبه و نصرت را نصیب ما و شـکست و ذلّت را نصـیب دشمن فرما . آنگاه ملاحظه می کنیم که در بسیاری از جنگها ، پیروزیهایی نصیب مسلمانان شده که از لحاظ ظاهری هیچگونه تناسبی با امکانات و تجهیزات آنان نداشـته است . به هرحال ، ((درآمیختن دعا و سایر امکانات با یکدیگر)) ، کـاری دقیق و ظریف است که خود به معرفت و بینش خاصّـی نیـاز دارد . دوّم آنکه : دعـا بایـد ((خـالص)) باشـد؛ یعنی خوانـدن خداونـد متعـال حقیقی باشـد نه ظـاهری . در ((دعـای روز یکشـنبه)) چنین آمـده است : ((وَاُخْلِصُ لَکَ دعـائی تَعَرُّضاً لِلْاِجابَةِ)) . ((برای تو دعایم را خالص کرده ام ، باشـد که به اجابت برسد)) . سوم آنکه : انسان باید ((زمان و مکان)) را در دعا رعایت نماید ، هرچنـد خوانـدن پروردگـار متعـال ، اختصـاص به زمان و مکان خاصـی نـدارد ، اما این خوانـدن و دعا کردن در بعضـی از زمانها و مکانها ، بسـیار مناسـبتر و شایسـته تر است . و این بدان خاطر است که پروردگار متعال به بعضـی از زمانها و مکانها شرافت و برکت خاصّـی بخشـیده و رحمت و فضل مخصوصـی در آنها مقرر فرموده است ؛ مثلاً در طول سال ، ایّامی ماننـد شب و روز جمعه ، اعیاد مبارکه اسـلامی ، ولادت اولیای الهی ، ماه مبارک رمضان و . . . از اهمیّت ویژه ای برخوردار هسـتند ، همانطور که بعضی از مکانها ماننـد کعبه و مسـجدالحرام ، مسـجدالنبی ، محـل دفن اولیـای الهی ، مکانهـایی که حوادث خاصّـی در آنهـا اتفاق افتاده است و . . . دارای شـرافت و ویژگی خاصّـی برای دعـا کردن می باشـند . به عنوان مثال در دعای شب بیست و یکم ماه رمضان – که از شـبهای مبـارک و بزرگ قـدر محسوب می شود – چنین آمـده است : ((اَللّهُمَّ صَـلِّ عَلی مُحَمَّدٍ والِ مُحَمَّدٍ وَاَقْسِمْ لی . . . دعـاءً تَبْسُـطُ لی بِهِ الْاِجابَـةَ فی هَـذِهِ اللَّیْلَـةِ وَفی هَـذِهِ السّاعَـةِ الساعَـةِ)) . ((بارالها ! بر محمـد و آل محمـد درود فرست و در این شب و در همین ساعت . . . دعا و خوانـدنی قسـمت و نصیب من گردان که به وسـیله آن اجابت را بر من ارزانی فرمایی)) . و در دعای امام حسـین (علیه السّـلام) در روز عرفه چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ اجْعَلْنا فی هَذَا الْوَقْتِ مِمَّنْ سَـئَلَکَ فَاَعْطَیْتَهُ)) . ((بارالها ! مرا در این وقت (روز عرفه) از کسـانی قرار بـده که از تو درخواست نمودنـد ، پس تو هم عطـا نمودی)) . و در مورد ((مکـان دعا)) در عمل پانزدهم از اعمال حرم مطهر حضـرت اباعبـداللّه الحسـین (علیه السّـلام) چنین می خوانیم : ((اَللّهُمَّ . . . وَقَـدْ جِئْتُ اِلی مَوضِعِ الدعاءَ وَضـمانِکَ الْاِجابَـةَ)) . ((بارالها ! . . . من به مکانی آمده ام که مخصوص دعا کردن است و تو اسـتجابت دعا را در این مکان (یعنی حرم مطهر حضـرت اباعبـداللّه الحسـین (علیه السّـلام) ضـمانت نموده ای)) . البته بایـد توجه کرد که رعـایت زمـان و مکـان در درخواست از دیگران نیز ، در عرف عقلا ، امری رایـج می باشـد . ((یا ضامِنُ !)) . ((ای تضـمین کننده !)) . یکی از مواردی که پروردگار متعال

ضمانت کننده آن است ، پاسخ دادن به دعای بندگان خود است که در آیه شریفه (. . . اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ . . .)(۳۳) ذکر شده است . آنچه مسلّم است این است که هیچگونه خللی در ضمانت پروردگار متعال راه ندارد ، بلکه اگر کوتاهی باشد ، از جانب ماست . بنابراین ، بر ماست که از این ضمانت الهی ، نهایت حسن استفاده را نماییم و از دعای خالصانه به درگاه او کوتاهی نکنیم . و در واقع دعا را جزئی از اعمال و کردار زندگی خود قرار بدهیم . درباره ضمانت پروردگار متعال برای استجابت دعا ، در ((دعای کمیل)) چنین آمده است : ((فَاِنَّکَ . . . اَمَرْتَهُمْ بِدعائِکَ وَضَمِنْتَ لَهُمُ الْاِجابَةَ فَاِلَیْکَ یا رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهی ! وَاِلَیْکَ یا رَبِّ مَدَدْتُ یَدی فَبِعِزَّتِکَ اسْتَجِبْ لی دعائی وَبَلِّغْنی مُنایَ وَلا تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِکَ رَجائی !)) . ((پروردگارا ! . . . تو بندگانت را به خواندن خودت امر نموده ای و استجابت را برای آنان ضمانت کرده ای ، پس پروردگارا ! رو به جانب تو نموده ام و به سوی تو دست نیاز دراز کرده ام ، پس به عزتت قسم ! دعایم را مستجاب کن و مرا به آرزویم برسان و امیدم را از فضل خودت قطع مکن)) . ((یا مُجیبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرّین !)) . ((ای پاسخ دهنده به دعای درماندگان !)) . یکی از دعاهایی که پروردگار متعال پاسخ آن را می دهد ، دعای افرادی است که ((مضطر)) شده اند و هیچ چاره ای برای خود نمی یابند ، همانگونه که در قرآن کریم ، پروردگار متعال در معرفی خود چنین می فرماید : (اَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ اذا دعاهُ وَیَکْشِفُ السُّوَّءَ . . .) . (۳۴) ((چه کسی است هنگامی که بیچارگان او را می خوانند ، پاسخ آنان را می دهد و بدیها را از آنان برطرف می سازد ؟)) . می توان گفت یکی از علل استجابت دعای مضطرین ، صداقت و اخلاصی است که در آنان وجود دارد؛ یعنی حالت اضطرار ، حالت روحی و قلبی آنان را به گونه ای نموده است که خدای خود را خالصانه دعا می کنند و واضح است که دعای خالصانه هم به هدف استجابت می رسد . حال ببینیم ((اضطرار)) چیست و از آن کیست ؟ ((اضطرار))همان حالت درماندگی است که انسان برای خود راه چاره ای نمی یابد و در طول زندگی ، طبعاهرکسی کم و بیش در مواردی به آن مبتلا می شود . اما سخن را بالاتر از این می توان بردومی توان چنین گفت که ((اضطرار))یکی ازمراتب بلندانسانهای بامعرفت است . به عبارت دیگر : مردان الهی دارای آنچنان خواسته های والا و بالایی هستند که برای رسیدن به آنها خود را کاملاً درمانده و مضطر می بینند ، اینجاست که خالصانه دل به دعا برداشته و از حضرت حق تقاضای یاری می کنند در دعای ((یستشیر)) حضرت چنین می فرمایند : ((اَنْتَ الْمُجیبُ وَاَنَا الْمُضْطَرُّ؛ ((بارالها ! تو اجابت کننده هستی و من مضطر می باشم)) . در واقع مشکل ما این است که نسبت به چنین خواسته هایی آگاهی و معرفت نداریم و در نتیجه برای رسیدن به آنها هم ، اضطراری را احساس نمی کنیم . اما وقتی که به ادعیه معصومین – سلام اللّه علیهم اجمعین – مراجعه می کنیم ، ملاحظه می کنیم که آن انسانهای با عظمت ، چگونه در مقابل پروردگار خویش ، اظهار عجز و درماندگی می کنند . در ((مناجات شعبانیه)) چنین آمده است : ((فَقَدْ هَرَبْتُ اِلَیْکَ وَوَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ مُسْتَکیناً لَکَ مُتَضَرِّعاً اِلَیْکَ)) . ((خدایا ! به سوی تو گریخته ام و در مقابل تو ایستاده ام در حالی که به تو نیازمندم و به سوی تو ناله و تضرع می کنم . . .)) . ((یا نِعْمَ الْمُجیبُ !)) . ((ای بهترین پاسخ دهنده !)) . از گفته های قبل تا اندازه ای معنای این جمله روشن می شود : خداوند متعال بهترین پاسخ دهنده است ؛ زیرا پاسخهایی به انسان می دهد که هیچ موجودی قادر به دادن آنها نیست ؛ پاسخهایی به آدمی می دهد که انسان را به کمال و سعادت ابدی می رساند؛ پاسخهایی که انسان را از سایر پاسخ دهندگان ، بی نیاز می سازد . خداوند متعال پاسخ دهنده ای است که در ازای پاسخ خود ، بر انسان ، منّت نمی گذارد و چشمداشتی هم به او ندارد . پاسخ دهنده ای است که بهتر از دعای انسان ، پاسخ می دهد و . . . ((یا خَیْرَ الْمَدْعُوّینَ !)) . ((ای بهترین خوانده شده !)) . و خداوند بهترین دعا شونده است ، از آن جهت که در هر زمان و مکانی ، می توان او را خواند . از آن جهت که برای هرکار کوچک و بزرگی و سخت و آسانی ، می توان به درگاه او دعا کرد ، از آن جهت که دعا به درگاه او چیزی از انسان کم نمی کند و شخصیت انسان را تحقیر نمی کند ، بلکه نفس دعا به درگاه او بر کمالات و خوبیهای انسان اضافه می کند ، از آن جهت که این دعا شونده بر استجابت هر دعایی قادر است و . . . ((یا داعِی !)) ((ای دعوت کننده !)) . ((یا خَیْرَ داعٍ وَمَدْعُوٍّ !)) . ((ای بهترین دعوت کننده و دعوت شونده !)) . ((یا خَیْرَ

مُجیبٍ وَمُجابٍ !)) . ((ای بهترین پاسخ دهنده و پاسخ گیرنده !)) . پروردگار متعال فقط ((دعا شونده و خوانده شده)) نیست ، بلکه خود نیز ((دعوت کننده و خواننده)) است . و در مقابل ، همانگونه که ((پاسخ دهنده)) است ، ((پاسخ گیرنده)) نیز می باشد . قبلاً درباره ((مدعو و مجیب)) بودن خداوند؛ یعنی خوانده شدن و پاسخ دادن خداوند متعال بحث شد . اینک ببینیم ((داعی بودن و مجاب بودن)) یعنی ((دعوت کردن و پاسخ گرفتن)) پروردگار چگونه است . پروردگار متعال ، دعوت کننده و انسان ، پاسخ دهنده است . دعوت کردن به سوی چه چیزی و پاسخ دادن به چه چیز ؟ خداوند متعال در سوره انفال ، آیه ۲۴ چنین می فرماید : (یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اسْتَجیبُوا للّهِ وَلِلرَّسُولِ اذا دعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ . . .) . ((ای ایمان آورندگان ! هنگامی که پروردگار و پیامبر ، شما را به سوی چیزی که شما را زنده می کند فرا می خوانند ، استجابت نمایید . . .)) . پس دعوت خدا و پیامبر به سوی یک نوع ((زندگی)) می باشد و پاسخ ما نیز باید رفتن به سوی این زندگی باشد . این زندگی ، کدام زندگی است ؟ معلوم است که خالق متعال ، زندگی مادی و طبیعی را قبلاً به آدمی بخشیده است . و به دست آوردن دوباره آن ، معنا ندارد ، پس معلوم می شود انسان فاقد آن زندگی است که خدا و رسول ، انسان را به سوی آن دعوت نموده اند و معلوم می شود که آن زندگی در مرتبه ای از علوّ و برتری قرار دارد که تا آدمی به آن نرسد ، زنده محسوب نمی شود . به عبارت دیگر : در منطق قرآن کریم برای موجودی مانند انسان ، زندگی مادی و طبیعی ، حیات حقیقی به شمار نمی رود ، بلکه زندگی واقعی همان است که پروردگار متعال انسان را به سوی آن راهنمایی و دعوت نموده است و وقتی که انسان به آن زندگی برسد ، دارای احساسات و ادراکات تازه ای می شود و به علوم و معارف جدیدی دست می یابد . در آن زندگی ، انسان به رشد حقیقی می رسد و از مرگ حقیقی نجات می یابد . پس خداوند بهترین پاسخ گیرنده است به این جهت که پاسخ دادن به خداوند مستلزم رفتن به سوی حیات حقیقی و دستیابی به آن است . بنابراین ، باید گفت که ((خواندن و پاسخ دادن)) پروردگار متعال با انسان فرق اساسی و بنیانی دارد : ما خدا را می خوانیم تا خداوند به ما چیزی بدهد و نیاز ما برطرف شود و خداوند هم پاسخ ما را می دهد تا خواسته ما برآورده شود و به نیاز خود برسیم . اما هنگامی که خداوند ما را می خواند ، باز هم برای آن است که چیزی نصیب ما بشود و ما به کمالی دست بیابیم و هنگامی هم که ما پاسخ خداوند را می دهیم ، باز هم برای آن است که خود محتاجیم و می خواهیم از بدیها و نقایص ، خارج بشویم . پس در هرصورت ، خداوند متعال بخشنده است و ما نیازمند و محتاج . فرق دیگر آنکه : خواندن ما ممکن است به سوی نقایص و بدیها باشد و خود ندانیم ، اما خواندن پروردگار به سوی خوبیها و کمالات است ، هرچند باز هم ممکن است ما درک نکنیم . از مطالب گفته شده ، همچنین معلوم شد که خواندن و دعوت کردن خداوند به آن معنای مصطلح یعنی ((دعا کردن برای رفع نیاز)) ، معنا ندارد؛ زیرا در خداوند نقصی و نیازی نیست تا چیزی از کسی طلب نماید . ((یا مَسْئُولُ !)) . ((ای درخواست شونده !)) . ((یا خَیْرَ الْمَسْئُولینَ !)) . ((ای بهترین درخواست شونده !)) . ((یا اَکْرَمَ مَسْئُولٍ سُئِلَ !)) . ((ای گرامیترین درخواست شونده ای که از او درخواست می شود !)) . این جملات با جملاتی که قبلاً درباره دعا گفته شد ، قریب المعنی می باشند؛ چه اینکه انسان معمولاً همراه دعا از خداوند ((سؤ ال)) و ((درخواست)) می کند و معمولاً هر سؤ ال و تقاضایی را هم به وسیله دعا مطرح می کند . به عبارت دیگر : غرض از ((خواندن خداوند)) ، ((خواستن از خداوند)) می باشد؛ یعنی ما خدا را می خوانیم تا به ما توجه نماید و آنگاه خواسته ما را برآورده سازد به همین دلیل ، جملاتی که در مورد سؤ ال ، در ((ادعیه)) معصومین (علیهم السّلام) آمده با جملاتی که در مورد ((دعا)) آمده است ، شبیه یکدیگر می باشند؛ مثلاً در ((دعای کمیل)) ، حضرت امیرمؤ منان (علیه السّلام چنین می فرمایند : ((اَللّهُم اِنّی اَسْئَلُکَ سُؤ الَ خاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خاشِعٍ . . .)) . ((پروردگارا ! من ازتو سؤ ال ودرخواست می کنم باحالت خضوع وخشوع وافتادگی . . .)) . و در نماز حضرت رضا (علیه السّلام) چنین آمده است : ((اَسْئَلُکَیااَحْسَنَمَنْسُئِلَوَیا خَیْرَ مَنْ دُعِیَ وَیا اَجْوَدَ مَنْ اَعْطی وَیا خَیْرَمُرْتَجی)) . ((از تو سؤ ال می کنم ای بهترین سؤ ال شونده ! و ای بهترین دعا شونده ! و ای بخشنده ترین عطا کننده ! و ای بهترین کسی که به او امید هست !)) . و در ((دعای مشلول)) است : ((اَسْئَلُکَ بِکُلِّ مَسْئَلَةٍ سَئَلَکَ بِها اَحَدٌ

مِمَّنْ رَضِیتَ عَنْهُ فَحَتَمْتَ لَهُ عَلَی الْاِجابَةِ)) . ((پروردگارا ! از تو سؤ ال و درخواست می کنم با هرسؤ الی که یکی از بنـدگان مورد رضایتت از تو کرد و تو هم اجابت را برای او مسلّم کردی)) . به هرحال ، به همان دلایلی که قبلاً در مورد دعا گفته شد ، خداوند متعـال بهـترین و کریمـترین ((مسؤ ول و درخواست شونـده)) است . ((یـا مَنْ لاـ یُغَلِّطُهُ سُؤ الٌ عَنْ سُؤ الٍ !)) . ((ای کسـی که هیچ خواسته ای او را از خواسته ای دیگر باز نمی دارد !)) . این جمله نیز شبیه جمله : ((یا من لا یشغله سمع عن سمع !)) می باشد . ((یا مُعْطِیَ الْمَسْـَٔلاتِ !)) . ((ای بخشنده خواسته ها و نیازها !)) . و این جمله نیز با جمله : ((یا مُجِیْبَ الدَّعَواتِ !)) قریب المعنی است . در نمـاز حضـرت امـام موسـی کـاظم (علیه السّـلام) چنین آمـده است : ((یـامُنْزِلَنِعْمَتی ! یـامُفَرِّجَکُرْبَتی ! وَیا قاضِیَ حاجَتی ! اَعْطِنی مَسْـَٔلَتی بِلااِلهَاِلّاَاَنْتَ !)) . ((ای فرو فرسـتنده نعمت ای باز کننده گرفتاریها و ای برآورنده حوائج ، قسم به اینکه الهی جز تو نیست ! درخواستم را بر من عطا کن)) . دعا از دیـدگاه آیات و ادعیه اینک جنبه های دیگری از بحث ((دعا)) را از دیـدگاه آیات و ادعیه بررسـی می کنیم تا ان شاء اللّه این بحث در حد خود ، کامل شود . پروردگار متعال از قول حضـرت ابراهیم (علیه السّلام) در قرآن کریم چنین می فرمایـد : (. . . رَبَّنا وَتَقَبَّلْ دعاءِ) . (۳۵) ((. . . پروردگارا ! دعایم را قبول کن و بپذیر)) . این سـخن حضرت ابراهیم (علیه السّـلام) پس از آن است که ایشان به درگاه الهی دعا نموده و از خـدای خود چنـد چیز را طلب نموده انـد . به عبارت دیگر : انسـان قبولی دعـا را هم بایـد از خود خداونـد طلب نمایـد؛ یعنی چنین گمـان نکنـد که چون مـا دعا کردیم ، پس کار تمام است و مقصود حاصـل می شود؛ زیرا اگر دعای انسان به درگاه الهی قبول نشود ، آدمی به مقصود خود نخواهـد رسـید . نکته دیگر در این زمینـه آن است که آدمی بایـد در مـورد قبـولی و اسـتجابت دعـا ، همه جـوانب قضـیه را در نظر داشـته باشـد تـا دچـار سوءتفـاهم و سردرگمی نشود؛ مثلاً گاهی اوقات با وجود رعایت شرایط دعا ، باز هم استجابتی حاصل نمی شود؛ زیرا تقاضای انسان به جهاتی به مصـلحت او نبوده است هرچنـد خود او نداننـد . این مساءله نبایـد خـدای ناکرده موجب ناامیـدی یا دلسـردی انسان بشود . به عبارت دیگر : انسان نباید خداوند را به خاطر خواسـته خود بخواهد به طوری که اگر خواسـته اش برآورده نشد ، از خداوند فاصـله بگیرد و دور شود . بلکه باید خواسـته خود را به خاطر خداوند بخواهد و خداوند را فوق همه خواسـته ها قرار بدهد . در اینجا باید گفت که برخی از خواسـته ها همیشه به مصلحت انسان می باشند ، لذا دعا در مورد آنها به هدف استجابت نزدیکتر است ؛ مثلاً ایمان کامل ، اخلاـق الهی و انسانی ، هـدایت ، عمل صالـح ، سـعادت هردو جهان و . . . از اموری می باشـند که امکان نـدارد به مصـلحت انسان نباشـند ، بنـابراین ، اگر دیگر شـرایط دعـا رعـایت شود ، اسـتجابت در این موارد ، حتمی تر است . نکته دیگر آنکه : چه بسا گاهی اوقـات ، دعـای انسان قبول و مسـتجاب می شود اما انسان به دلایلی از آن غافل است ؛ مثلاً انسان دچار یک مشـکل و گرفتاری می شود و گمان می کنـد که حل این مشـکل به انجام فلان کار است ، پس به درگاه الهی دعا می کند و برطرف شدن مشـکل خود را می طلبـد و انتظـار دارد که برای حلّ این مشـکل ، فلان کاری که مورد نظر او بوده ، اتفاق بیفتـد در حالی که ممکن است حل این مشـکل وابسـته به انجـام امور دیگری باشـد که انسـان از آن غافل است ؛ مثلاً انسان به درگاه الهی دعا می کنـد و از خداونـد طلب سعادت و خوشـبختی می کند و در نزد خود گمان می کند سعادتمند شدن به آن است که در فلان کار ، موفق شود و چون توفیقی در آن کـار پیـدا نمی کنـد ، گمـان می کنـد دعایش مسـتجاب نشـده است ، در حالی که امکان دارد خداونـد توفیق انجام کارهای دیگری را نصـیب او کرده باشد که به مراتب از کار مورد نظر او بهتر می باشـند اما او از آنها غافل است . و این به خاطر دلبستگی و عشقی است که او نسبت به آن کار مورد نظر دارد در حالی که در دعا باید انسان خود را تسلیم خواست پروردگار نماید و خواست الهی را بر خـواست خـود مقـدم بـدارد . نکتـه دیگر ، دربـاره دعـا به درگـاه اولیـای عظیم الشـاءن الهی می باشـد . بایـد دانست که پروردگار متعال در میان مخلوقات خود ، موجوداتی را خلق نموده که از مقام و منزلتی خاص برخوردار می باشـند . به عبارت دیگر : این افراد ، اشعه های خاصّی از نور قدس پروردگار می باشند . بنابراین ، دعا و درخواست از درگاه این بزرگواران ، چیزی مستقل از دعـا بـه درگـاه الهی نمی باشـد؛ چـه اینکـه ایـن بزرگـان در واقع دری از درهـای رحمـت و فیض بی کران الهی می باشـند . در

((زیارت حضرت اباعبداللّه الحسین (علیه السّلام) در نیمه رجب)) چنین می خوانیم : ((اَشْهَدُ اَنَّکَ تَسْمَعُ الْکَلامَ وَتَرُدُّ الْجَوابَ)) . ((گواهی می دهم که شما سخن را می شنوید و پاسخ می دهید)) . و در عمل شانزدهم از اعمال حرم مطهر آن سید شهیدان چنین آمده است : ((یا اَبا عَبْدِاللّهِ ! اَشْهَدُ اَنَّکَ تَشْهَدُ مَقامی وَتَسْمَعُ کَلامی وَاَنَّکَ حَیٌّ عِنْدَ رَبِّکَ تُرْزَقُ فَاسْئَلْ رَبَّکَ وَرَبّی فی قَضاءِ حَوائِجی)) . ((یا اباعبداللّه ! گواهی می دهم که شما شاهد جایگاه من هستی و سخنم را می شنوی و نزد خدای خود ، زنده و روزی داده می شوی ، پس از خدای خود و خدای من برآورده شدن حوایجم را خواستار باش)) . و در یکی دیگر از اعمال آن حرم مطهر همانگونه که قبلاً گفته شد چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . وَقَدْ جِئْتُ اِلی مَوْضِعِ الدعاءِ وَضَمانِکَ الْاِجابَةَ)) . ((بارالها ! . . . من به جایگاه دعا که اجابتش را در اینجا تضمین نموده ای ، آمده ام)) . و در زیارت حضرت اباالفضل العباس (علیه السّلام) در روز عرفه چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . وَاَقْلِبْنی بِهِمْ مُفْلِحاً مُنْجِحاً مُسْتَجاباً دعائی)) . ((بارالها ! . . . به سبب محمدوآل محمد ، مرارستگاروکامرواناودعایم رامستجاب فرما)) . و در دعای بعد از زیارت حضرت امام رضا (علیه السّلام) آمده است : ((وَاَبْلِغْ اَئِمَّتِی سَلامی وَدعائی وَشَفِّعْهُمْ فی جَمیعِ ما سَئَلْتُکَ)) . ((پروردگارا ! سلام و دعایم را به امامانم برسان و ایشان را در تمام چیزهایی که از تو درخواست نمودم ، شفیع قرار ده)) . ودرعمل چهاردهم ازاعمال حرم مطهرحضرت امام حسین (علیه السّلام) چنین آمده است : ((لَمْ یَتَوَسَّلِ الْمُتَوَسِّلُونَ اِلَی اللّهِ بِوَسیلَةٍ هِیَ اَعْظَمُ حَقّاً وَلا اَوْجَبُ حُرْمَةً وَلا اَجَلُّ قَدْراً عِنْدَهُ مِنْکُمْ اَهْلَ الْبَیْتِ)) . ((متوسل شدگان به خداوند متعال به وسیله ای که از شما اهل بیت حقی بزرگتر و احترامی واجب تر و منزلتی بالاتر داشته باشد ، توسل نجسته اند)) . و در زیارت حضرت ولیّعصر صاحب الزمان – عجل اللّه تعالی فرجه الشریف – چنین آمده است : ((اَسْئَلُکَیامَولایَ ! اَنْ تَسْئَلَ اللّهَ تَبارَکَ وَتَعالی فی صَلاحِ شَاءنِی وَقَضاءِ حَوائِجی)) . ((ای مولای من ! از تو می خواهم که صلاح مرا و برآورده شدن حاجتهایم را از خداوند تبارک و تعالی خواستار باشی)) . و در دعای شریف ندبه آمده است : ((وَهَبْ لَنا رَاءفَتَهُ وَرَحْمَتَهُ وَدعائَهُ . . . وَاجْعَلْ . . . دعائَنا بِهِ مُسْتَجاباً)) . ((پروردگارا ! رحمت و راءفت و دعای حضرت صاحب را نصیب ما گردان . . . و به سبب آن حضرت ، دعاهای ما را مستجاب فرما)) . در اینجا باید دانست که دعا به درگاه الهی با هرکلام و بیانی جایز است و انسان می تواند هر آنچه را که در دل دارد ، با خدای خود در میان بگذارد ، اما اگر آدمی پروردگار متعال را به روش اولیای الهی و با بیان آنان بخواند ، بسیار مناسب تر و شایسته تر می باشد . چه اینکه آنان که اهل معرفت هستند و خدای را به خوبی شناخته اند ، بهتر می دانند که چگونه باید با خداوند سخن گفت و چگونه به درگاه او دعا کرد و چه چیزهایی را از خداوند تقاضا کرد . اینجاست که آدمی باید به دریای موّاج ادعیه معصومین (علیهم السّلام) روی آورد و با زبان آنان با خدای خود سخن بگوید و با کلام ایشان از خداوند متعال درخواستهای خود را طلب نماید . در((دعای ام داوود)) که درنیمه رجب خوانده می شود – دراین باره چنین آمده است : مَلائِکَتِکَ وَاَنْبِیائِکَ وَرُسُلِکَ وَاَهْلِ طاعَتِکَ . . . وَاجْعَلْهُمْ اِخْوانی فِیکَ وَاَعْوانی عَلی دعائِکَ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْتَشْفِعُ بِکَ اِلَیْکَ . . . وَبِاَهْلِ طاعَتِکَ اِلَیْکَ وَاَسْئَلُکَ اللّهُمَّ بِکُلِّ ما سَئَلَکَ بِهِ اَحَدٌ مِنْهُمْ مِنْ مَسْئَلَةٍ شَریفَةٍ غَیْرِ مَرْدُودَةٍ وَبِما دَعَوْکَ بِهِ مِنْ دَعْوَةٍ مُجابَةٍ غَیْرِ مُخَیَّبَةٍ)) . ((بارالها ! بر . . . ملائکه و انبیا و پیامبران و کسانی که اهل فرمانبرداری از تو هستند ، درود فرست . . . و آنان را در راه خودت برادران من قرار ده و ایشان را یاوران من برای دعای خودت قرار بده . بارالها ! من به وسیله تو و به وسیله اهل طاعتت ، به سوی تو طلب شفاعت می کنم . بارالها ! من از تو درخواست می کنم به هردرخواستی که یکی از اهل طاعتت از تو درخواست نمود و آن درخواست شریف رد نشده . و از تو طلب می کنم به هر آن چیزی که یکی از اهل طاعتت تو را به آن چیز خواند ، آن هم خواندنی که به اجابت رسید و ناامیدی در آن نبود)) . مطلب دیگری که قابل ذکر است آن است که انسان باید برای ((دعا)) ، حساب خاصی در زندگی خود باز کند و اهمیت ویژه ای برای آن قایل شود . هرچند که قبلاً گفته شد دعا هم یکی از وسایل و امکاناتی است که خداوند در اختیار بشر قرار داده تا برای رسیدن به اهداف خود از آن استفاده نماید ، اما باید توجه کرد که مقام و منزلت و قدرت و اهمیت این وسیله با دیگر وسایل ، بسیار متفاوت است . به طوری که می توان آن را در راءس دیگر وسایل و

امکانات قرار داد . برای همین ، ملاحظه می کنیم که حضرت علی (علیه السّلام) در دعای شریف ((کمیل)) ، ((دعا)) را تنها مایملک و تنها دارایی خود می دانند : ((یا سَریعَ الرِّضا ! اِغْفِرْ لِمَنْ لا یَمْلِکُ اِلا الدعا)) . ((ای آنکه به سرعت راضی می شوی ، مغفرت خودت را نصیب کسی کن که جز دعا چیزی ندارد)) . و این نشان می دهد که ارتباط آن بزرگان با دعا و شناخت آنان از دعا با دیگران بسیار متفاوت است ، چه اینکه آنان به حقیقت دعا دست یافته اند و به پیوندی عمیق و ناگسستنی با دعا شونده ؛ یعنی خداوند هستی بخش ، رسیده اند . مطلب دیگر آنکه قبلاً گفته شد که دعا برای رسیدن به حوائج و نیازها می باشد ، اما باید دانست که برای اولیای الهی ، خودِ دعا فی نفسه لذتبخش است ؛ یعنی جدای از آن درخواستهایی که در ضمن دعا مطرح می شود ، نفس سخن گفتن و راز و نیاز کردن با معبود و معشوق ، خود مطلوب است . برای همین ، حضرت زین العابدین (علیه السّلام) در ((مناجاة المطیعین للّه)) چنین می فرمایند : ((اَللّهُمَّ . . . مَتِّعْنا بِلَذیذِ مُناجاتِکَ)) . ((بارالها ! . . . ما را از لذت مناجات با خودت برخوردار بفرما)) . و در ((مناجاة المریدین)) چنین می فرمایند : ((وَفی مُناجاتِکَ رُوحِی وَراحَتی)) . ((آرامش و راحتی من در مناجات با تو است)) . به هرحال ، به خاطر تمام این ویژگیهایی که برای دعا گفته شد ، باید همصدا با ((مناجاة الذاکرین)) چنین گفت : ((اِلهی . . . مِنْ اَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَیْنا . . . اِذْنُکَ لَنا بِدعائِکَ)) . ((پروردگارا ! . . . از بزرگترین نعمتهای تو بر ما این است که به ما اجازه خواندن و دعا کردنت را داده ای . . .)) . و در پایان ، سخن را با کلامی از حضرت سیدالساجدین زین العابدین – علیه آلاف التّحیة والسلام – به آخر می بریم : ((اِلهی ! کَیْفَ اَدْعُوکَ وَاَنَا اَنَا وَکَیْفَ اَقْطَعُ رَجائی مِنْکَ وَاَنْتَ اَنْتَ)) . (۳۶) ((بارالها ! چگونه تو را بخوانم در حالی که من ، منم ؟ و چگونه امیدم را از تو قطع کنم در حالی که تو ، توئی ؟)) .

شناخت و معرفت باری تعالی

(۸۶) ((یا خَیْرَ مَعْرُوفٍ عُرِفَ !)) . ((ای بهترین شناخته شده !)) . (۵۲) ((یا سُرُورَ الْعارِفینَ !)) . ((ای مایه سرور و شادمانی عارفان !)) . (۹۹) ((یا مَنْ هُوَ مُنْتَهی هِمَمِ الْعارِفینَ !)) . ((ای نهایت همت عارفین !)) . (۶۳) ((یا مَنْ لا یَبْعُدُ عَنْ قُلُوبِ الْعارِفینَ !)) . ((ای کسی که از قلب کسانی که تو را می شناسند ، دور نیستی !)) . (۵۵) ((یا مَنْ لا تُدْرِکُ الاَفْهامُ جَلالَهُ !)) . ((ای کسی که جلالت را ، فهم ، درنمی یابد !)) . (۵۵) ((یا مَنْ لا تَنالُ الاَوْهامُ کُنْهَهُ !)) . ((ای کسی که وهم را به ذاتت راهی نیست !)) . (۷۱) ((یا مَنْ لَهُ کَمالٌ لا یُدْرَکُ !)) . ((ای کسی که کمالش قابل دستیابی نیست !)) . (۸۸) ((یا مَنْ لا تَحْوِیْهِ الْفِکَرُ !)) . ((ای کسی که افکار به او دست نمی یابند !)) . در تفسیر آیه شریفه : (وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلاّ لِیَعْبُدونِ) . (۳۷) ((خلق نکردم جن و انس را مگر برای آنکه عبادت کنند مرا)) . گفته شده است که غرض از ((لِیَعْبُدُونِ)) ، ((لیعرفون)) می باشد؛ یعنی عبادت کنند تا به معرفت الهی نایل شوند . بنابراین ، غرض نهایی از خلقت آدمی آن است که انسان به معرفت خداوند متعال برسد . حال ببینیم این معرفت پروردگار ، چیست که رسیدن به آن ، غرض اصلی و نهایی خلقت قرار گرفته است . باید گفت که ((معرفت باری تعالی))جز با((رسیدن)) به پروردگار متعال ، حاصل نمی شود . و رسیدن به حق تعالی نیز جز با دستیابی به اوصاف الهی (آن مقداری که در حد و شاءن آدمی است) به دست نمی آید . و از آنجایی که صفات الهی ، بهترین ، بالاترین ، والاترین و کاملترین هستند ، بنابراین ، معرفت الهی و عارف شدن به ((اللّه)) به معنای دارا شدن بهترین خصوصیات و اوصاف می باشد . و این همان سعادتی است که تمام آدمیان به دنبال آن می باشند . در واقع تمام انسانها در پی به دست آوردن ((بهترینها)) و ((کاملترینها)) هستند ، هرچند ممکن است در تشخیص مصادیق ، اشتباه نمایند (که اکثرا هم ، چنین است) . و یکی از رسالتهای مهم انبیا ، همین معرفی مصادیق حقیقی خوبیها و برتریها بوده است . بنابراین ، ((معرفت)) به خداوند متعال صرفا یک ((دانستن)) که با آموزش و تعلیم و تعلّمهای معمولی به دست می آید نیست ، بلکه یک ((داشتن)) است که با تلاشهای مخصوص و اعمال ویژه ای که ((عبادت الهی)) نام دارد ، حاصل می گردد . ((یا خَیْرَ مَعْرُوفٍ عُرِفَ !)) . ((ای بهترین موجود شناخته شده !)) . چرا خداوند متعال بهترین

شناخته شده و بهترین معروف می باشد ؟ در پاسخ باید گفت : علت آن است که از شناخت این معروف ، چیزی برای عارف حاصل می شود که از شناخت هیچ معروف دیگری ، چنین چیزی حاصل نمی شود . به عبارت دیگر : هرکس که نسبت به چیزی معرفت پیدا می کند به ثمره ای متناسب با آن معرفت دست می یابد ، حال ثمره و فایده ای که از معرفت خداوند متعال برای آدمی حاصل می شود ، ثمره ای انحصاری می باشد که از هیچ معرفت دیگری به دست نمی آید . ((یا سُرُورَ الْعارِفینَ !)) . ((ای مایه سرور و شادمانی عارفان !)) . ((سرور)) ، زمانی برای آدمی حاصل می گردد که انسان به خواسته های خویش نایل گردد؛ مثلاً کسی که رسیدن به مقامی (علمی یا سیاسی یا . . .) خواسته اوست ، با دستیابی به آن مقام ، مسرور می گردد . و یا اهل دنیا که دنیایشان خواسته نهایی شان می باشد ، زمانی به مسرت می رسند که به دنیای خود رسیده باشند . و اما عارف باللّه از آنجایی که تحقق تمام خواسته های خود را در خدای خود می بیند و خدایش برای او تمام خواسته اش می باشد ، بنابراین ، مایه سرور او هم پروردگارش می باشد . برای همین ، ملاحظه می کنیم که اهل معرفت ، هیچگاه از اموری که رنگ الهی ندارند ، مسرور نمی شوند ، هرچند آن امور بسیار بزرگ و چشمگیر جلوه نمایند ، اما چیزهایی که رنگ و بوی الهی دارند ، موجب مسرت آنان می شوند ، هرچند آن چیزها حقیر و کوچک بنمایند . به هرحال ، این قضیه محک خوبی است برای آنکه آدمی ، خود را بهتر بشناسد و ببیند که با چه چیزی خوشحال یا ناراحت می شود . و به همین جهت است که در ((مناجاة الذاکرین)) ، حضرت از هر سروری که منشاء غیرالهی دارد ، استغفار می نمایند و در واقع آن را گناه بزرگی برای خود می دانند : ((وَاسْتَغْفِرُکَ . . . مِنْ کُلِّ سُرُورٍ بِغَیْرِ قُرْبِکَ)) . ((بارالها ! برای هر سروری که جز با قرب و نزدیکی به تو برایم حاصل شود ، طلب مغفرت می کنم)) . ((یا مَنْ هُوَ مُنْتَهی هِمَمِ الْعارِفینَ !)) . ((ای کسی که نهایت همّت و خواسته عارفان هستی !)) . همّت انسان نیز همیشه به چیزی تعلق می گیرد که مورد علاقه اوست . و از آنجایی که تمام علاقه اهل معرفت مربوط به پروردگار متعال است . بنابراین ، نسبت به هیچ چیز دیگری جز خدای خود همت نمی گمارند . در واقع اهل معرفت غیرخدا را پست تر و ناچیزتر از آن می بینند که همّ خود را مصروف آن نمایند . و همین همت عالی موجب می شود که هیچ چیز نتواند آنان را از خدایشان منحرف نماید . ((یا مَنْ لا یَبْعُدُ عَنْ قُلُوبِ الْعارِفینَ !)) . ((ای کسی که از دل آنانکه تو را می شناسند دور نیستی !)) . انسان نسبت به چیزی که آن را ((می شناسد)) ، نزدیک و از چیزی که برایش ((مجهول)) است ، دور می باشد . و ((قلب)) هم محل حقیقی ادراکات و معارف آدمی و در نتیجه محل دوری و نزدیکی انسان از امور دیگر است . بنابراین ، کسی که به خداوند متعال معرفت دارد ، قلبش به او نزدیک و کسی که فاقد معرفت است ، قلبش از او دور می باشد . و از آنجایی که دوچیز متضاد در قلب آدمی نمی گنجد ، بنابراین ، باید گفت که اهل معرفت توجه قلبی خود را از غیرخدا سلب می کنند تا مبادا غیرخدا در قلبشان جایگزین شود . ((یا مَنْ لا تُدْرِکُ الاَفْهامُ جَلالَهُ !)) . ((ای کسی که فهم ، بزرگیِ منزلتش را در نیابد !)) . ((یا مَنْ لا تَنالُ الاَوْهامُ کُنْهَهُ)) . ((ای کسی که وهم ، به ذاتش راه نیابد !)) . ((یا مَنْ لَهُ کَمالٌ لا یُدْرَکُ !)) . ((ای کسی که کمالش درک نشود !)) . ((یا مَنْ لا تَحْوِیْهِ الْفِکَرُ !)) . ((ای کسی که فکر به او نرسد و او را درنیابد !)) . همانگونه که قبلاً اشاره شد ، استعداد و توانایی آدمی در معرفت پروردگار متعال تا حد معیّنی می باشد به عبارت دیگر : مرتبه ای از شناخت خداوند هست که مختص به خود اوست و دست غیر او از آن مرتبه کوتاه است . حتی پیامبران بزرگ و ملائکه مقربین را به آن مرتبه راهی نیست . و این نه بدان خاطر است که این افراد در شناخت پروردگار متعال کوتاهی نموده و استعداد آنان به فعلیت نرسیده است بلکه از آن جهت است که عظمت خداوند متعال بالاتر از آن است که غیر او را به او راهی باشد . این مرتبه غیرقابل شناخت ، مرتبه ((کنه و ذات)) الهی است . غیرقابل شناخت بودن این مرحله نیز بدان علت است که هیچ موجودی غیر از پروردگار متعال نمی تواند صاحب و دارای ((ذات)) الهی بشود تا نسبت به آن عارف و عالم گردد . و همانطور که قبلاً گفته شد تا انسان دارای چیزی نباشد ، نمی تواند نسبت به آن معرفت داشته باشد . اما در مورد صفات الهی چنین نیست ، بلکه انسان می تواند به این صفات نایل شود و دارای صفاتی الهی گردد . به هرحال ، انسان درباره معرفت الهی نباید دچار

((افراط و تفریط)) بشود؛ یعنی نباید گمان کند که نسبت به پروردگار متعال ، جاهل مطلق است و هیچ راهی و امکانی برای دستیابی به معرفت الهی وجود ندارد ، بلکه باید دانست که این راه و امکان برای آدمی وجود دارد و خداوند متعال ، هم در درون ، چنین استعداد و توانایی را به انسان بخشیده است و هم در برون ، انبیا و پیامبران را برای شناساندن این راه و چگونگی پیمودن آن ، فرستاده است و اصولاً ـ سعادت و کمال آدمی هم در گرو پیمودن این راه است . و با پیمودن این راه است که انسان می تواند به بهترینها و برترینها و بالاترینها و در یک کلام به ((کمال نهایی)) و مطلق دست یابد . اما از سوی دیگر هم ، انسان نباید گمان کند که با دانستن چهار کلمه از علوم یا انجام برخی اعمال و عبادات به ذات مقدس الهی راه پیدا کرده . و خداوند آن است که او می پندارد و تصور می نماید و گاه نیز چندان در این غرور خیالی فرو رود که دچار انحرافات فکری و عملی گردد و یا حتی ادعای خدایی بنماید . درباره این مرتبه از شناخت و معرفت پروردگار متعال ، در دعای ((روز عرفه)) چنین می فرماید : ((یا مَنْ لا یَعْلَمُ کَیْفَ هُوَ اِلّا هُوَ ! یا مَنْ لا یَعْلَمُ ما هُوَ اِلّا هُوَ ! یا مَنْ لا یَعْلَمُهُ اِلّا هُوَ !)) . ((ای خدایی که نمی داند او چگونه است مگر او ! ای کسی که جز او نمی داند او چیست ، ای کسی که نسبت به او علم ندارد مگرخود او !)) . معرفت در دیگر آیات و روایات اینک این مبحث را در دیگر دعاها دنبال می کنیم : یکی از امور لازم برای کسب معرفت الهی ، ((درخواست و طلب)) از خود پروردگار متعال است . در دعای ((روز عرفه)) چنین آمده است : ((مِنْکَ اَطْلُبُ الْوُصُولَ اِلَیْکَ)) . ((از تو می خواهم که مرا به خودت برسانی)) . و در ((مناجاة العارفین)) چنین آمده است : ((اِلهی . . . وَاجْعَلْنا مِنْ اَخَصِّ عارِفیک)) . ((پروردگارا ! مرا از خاص ترین عارفانت قرار ده)) . و در ((مناجاة المحبین)) نیز شبیه این عبارت آمده است : ((اِلهی فَاجْعَلْنا مِمَّن . . . . خَصَصْتَهُ بِمَعْرِفَتِک)) . ((بارالها ! مرا از کسانی که برای معرفت خودت اختصاص داده ای قرار ده)) . و در ((دعا در غیبت امام زمان (علیه السّلام))) است ؛ ((اَللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَک ؛ پروردگارا ! خودت را به من بشناسان)) . علت این امر نیز واضح است ؛ زیرا این خدای متعال است که باید توفیق و توانایی و استعداد هرکاری را به انسان ببخشد ، خصوصا در این مورد که قضیّه ارتباط خدا و بنده در میان است و طرف اصلی انسان در این مورد ، خود پروردگار متعال می باشد . اما در این میان عده ای به لحاظ جهل یا غرور به گونه ای دیگر با مساءله خداشناسی برخورد می کنند به این ترتیب که گویی خداوند – نعوذ باللّه – یکی از جمادات است که می خواهند بر روی آن تحقیق نمایند پس آن را به زیر تحقیق خود کشیده و مدتی هم بر روی آن کار می کنند ، سپس تحقیق خود را پایان یافته تلقی نموده ، و آن را به کناری می گذارند . و یا اگر هم ادامه دهند با همین روحیه کار را دنبال می کنند . این افراد در طول کار به اصطلاح علمی خود ، همیشه یک نوع احساس اِشرافیت و تفوّق نسبت به خداوند متعال دارند؛ یعنی خود را برتر از موضوع مورد بررسی خویش می پندارند ، این گونه افراد گاهی اگر چهار کلمه به طرفداری از خداوند سخن بگویند یا بنویسند ، خود را طلبکار و خدا را تا آخر عمر بدهکار خویش می دانند به طوری که گمان می کنند اگر زحمات آنان نبود ، خدای را در این جهان جایی نبود . به هرحال ، منظور از این سخنان این نیست که انسان نباید علوم مربوط به شناخت خداوند را فرا بگیرد بلکه منظور آن است که انسان باید تلاش نماید که این علوم برای او چراغ باشند نه حجاب و این جز با توفیقات الهی میسر نیست . و شاید اشاره به همین مطلب داشته باشد این جمله از ((مناجاة العارفین)) که می فرماید : ((وَلَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَریقاً اِلی مَعْرِفَتِکَ اِلّا بِالْعَجْزِ عَنْ مَعْرِفَتِکَ)) . ((برای آدمیان راهی به سوی معرفت خود قرار ندادی مگر به اظهارعجز از معرفت)) . یعنی تا زمانی که انسان بخواهد مغرورانه و خودسرانه به معرفت الهی نایل شود ، راه به جایی نخواهد برد ، اما اگر به حقیقت امر آگاه شد و خود را برای این کار عاجز یافت و از خدای خویش تقاضای دستگیری و کمک نمود ، آنگاه به یاری پروردگار متعال می تواند به این مقصود نایل گردد . بنابراین ، معرفت الهی ((نوری)) است که باید از سوی خداوند متعال بر دلها تابانده شود و آدمی را از ظلمات بی معرفتی نجات دهد . در ((دعای روز عرفه)) حضرت اباعبداللّه (علیه السّلام چنین می فرماید : ((اَنْتَ الَّذی اَشرَقْتَ الْاَنْوارَ فی قُلُوبِ اَوْلِیائِکَ حَتّی عَرَفُوکَ وَوَحَّدُوکَ)) . ((این توئی که نورها را بر قلب و دل دوستان و اولیای خود تاباندی تا اینکه آنان تو را شناختند و یگانه و یکتا

دانستند)) . و در ((مناجات شعبانیه)) آمده است : ((اِلهی وَاَلْحِقْنی بِنُورِ عِزِّکَ الاَبْهَجِ فَاَکُونَ لَکَ عارِفاً وَعَنْ سِواکَ مُنْحَرِفاً)) . ((بارالها ! مرا به نور بهجت آور خود ملحق کن تا اینکه تو را عارف شوم و از غیر تو روی گردان و منحرف گردم)) . و در ((مناجاة الزاهدین)) است : ((وَاَتْمِمْ لَنا اَنْوارَ مَعْرِفَتِکَ)) . ((نورهای معرفت را برای ما کامل فرما)) . مطلب دیگر در باب معرفت الهی آن است که انسان باید خود را در طریق اهل معرفت قرار دهد و در مکتب آنان پرورش یابد و با یاری آنان در کسب معرفت الهی کوشش نماید ودر راءس اهل معرفت معصومین - سلام اللّه علیهم اجمعین - می باشند . در زیارت اوّل جامعه چنین آمده است : ((اَلسَّلامُ عَلی مَحالِّ مَعْرِفَةِ اللّهِ)) . ((سلام بر کسانی که جایگاه معرفت خداوند هستند)) . و در چند سطر بعد چنین آمده است : ((مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللّهَ وَمَنْ جَهِلَهُمْ فَقَدْ جَهِلَ اللّهَ)) . ((هرکس آنان (انبیا و اوصیا) را شناخت ، خداوند را شناخته و آنکه آنان را نشناسد ، خدای را نشناخته است)) . اینان کسانی هستند که راه را پیموده و به وصال حق نایل گشته اند . اینان کسانی هستند که خداوند متعال برای شناساندن خود ، آنان را به سوی بندگانش فرستاده است تا با زبان بندگان با آنان سخن بگویند و مانند آنان زندگی نمایند و طریق حق و مقصود نهایی را به بندگان معرفی کنند . حال برای آنکه مقداری به کیفیت معرفت این اولیای الهی پی ببریم ، کافی است به چند جمله از ((دعای روز عرفه)) از حضرت سیدالشهداء (علیه السّلام) توجه نماییم : دَدُّدی فِی الْآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ ، فَاجْمَعْنی عَلَیْکَ بِخِدْمَةٍ تُوصِلُنی اِلَیْکَ ، کَیْفَ یُسْتَدَلُّ عَلَیْکَ بِما هُوَ فی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ اِلَیْکَ ، اَیَکُونُ لِغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ ما لَیْسَ لَکَ حَتّی یَکُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَکَ . مَتی غِبْتَ حَتّی تَحتاجَ اِلی دَلیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ وَمَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْآثارُ هِیَ الَّتی تُوصِلُ اِلَیْکَ عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقیباً وَخَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّکَ نَصیباً . اِلَی الْآثارِ فَارْجِعْنی اِلَیْکَ بِکِسْوَةِ الْاَنْوارِ وَهِدایَةِ الْاِسْتِبْصارِ حَتّی اَرْجِعَ اِلَیْکَ مِنْها کَما دَخَلْتُ اِلَیْکَ مِنْها مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ اِلَیْها وَمَرْفُوعَ الْهِمَّةِ عَنِ الْاِعْتِمادِ عَلَیْها اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ)) . ((بارالها ! جستجوی من در میان آثارت برای رسیدن به تو ، موجب دوری دیدار و مشاهده تو می شود ، پس مرا به کار و خدمتی موفق بدار که موجب وصال تو شود . خدایا ! چگونه استدلال شود بر تو به وسیله چیزی که خود در وجودش به تو نیازمند است ؟ آیا (کار بدانجا رسیده است که) برای غیر تو ظهوری بالاتر از تو وجود دارد تا آن غیر ، مظهر و آشکار کننده تو باشد ؟ خدایا ! چه موقع پنهان و غایب بوده ای تا نیاز باشد دلیلی بر تو دلالت نماید . و چه موقع ، دور بوده ای تا لازم باشد آثارت رساننده به سوی تو باشند ؟ کور باد ! چشمی که تو را نمی بیند در عین حالی که تو مراقب و نظاره گر او هستی و بی بهره باد ! معامله بنده ای که بهره ای از عشق و محبت تو نیافت . بارالها ! امر نمودی که به آثارت رجوع شود ، اما مرا به وسیله تجلی انوارت و به وسیله راهنمایی مشاهده کردن و دیدن ، به سوی خودت رجوع ده ، تا بی توجه به آن آثار و پشت کرده به آنها به سوی تو آیم ؛ به گونه ای که بر تو وارد شوم و به تو دست یابم در حالی که ضمیر و درونم بی نیاز از توجه به آن آثار باشد و همتم بالاتر از اعتماد و تکیه بر آنها باشد . همانا که تو بر هرچیزی قادری)) . و در جای دیگر از همان دعاست : ((اَنْتَ الَّذی تَعَرَّفْتَ اِلَیَّ فی کُلِّ شَیءٍ فَرَاَیْتُکَ ظاهِراً فی کُلِّ شَیءٍ)) . ((پروردگارا ! تو همانی که خود را در هرچیز به من شناساندی پس من هم تو را در همه چیز به روشنی دیدم)) . و در دعای ((ابی حمزه ثمالی)) حضرت زین العابدین (علیه السّلام) چنین می فرماید : ((بِکَ عَرَفْتُکَ وَاَنْتَ دَلَلْتَنی عَلَیْکَ وَدَعَوْتَنی اِلَیْکَ وَلَوْ لا اَنْتَ لَمْ اَدْرِ ما اَنْتَ)) . ((به وسیله تو ، تو را شناختم و تو مرا به سوی خودت دلالت نمودی و تو مرا به سوی خودت خواندی و اگر این لطف و عنایت تو نبود ، من نمی دانستم که تو چه هستی)) .

خداوند به انسان نزدیک است

(۴۴) ((یا قَریبُ !)) . ((ای نزدیک !)) . (۴۵) ((یا اَقْرَبَ مِنْ کُلِّ قَریبٍ !)) . ((ای که از هر نزدیکی ، نزدیکتر هستی !)) . (۴۶) ((یا قَریباً غَیْرَ بَعیدٍ !)) . ((ای نزدیک بدون دوری !)) . (۷۸) ((یا مَنْ هُوَ قَریبٌ غَیْرُ بَعیدٍ !)) . ((ای کسی که نزدیک است بدون دوری و فاصله !)) . (۵۱) ((یا نِعْمَ الْقَریبُ !)) . ((ای بهترین نزدیک !)) . (۳۵) ((یا مَنْ هُوَ فی عُلُوِّهِ قَریبٌ !)) . ((ای کسی که در عین

برتری و والایی نزدیک هستی !)) . (۸۲) ((یا مَنْ دَنی فی عُلُوِّهِ !)) . ((ای کسی که نزدیک هستی در عین بلندمرتبگی !)) . (۸۲) ((یا مَنْ عَلی فی دُنُوِّهِ !)) . ((ای کسی که در عین نزدیکی بلندمرتبه و والا هستی !)) . (۳۵) ((یا مَنْ هُوَ فی قُرْبِهِ لَطیفٌ !)) . ((ای کسی که در نزدیکی خود ، نافذ و آگاه هستی !)) . (۶۶) ((یا مَنْ قَرَّبَنی وَاَدْنانی !)) . ((ای کسی که مرا نزدیک کردی و در نزد خود جای دادی !)) . (۹۶) ((یا مَنْ هُوَ اِلی مَنْ اَحَبَّهُ قَریبٌ !)) . ((ای کسی که به هرکسی که تو را دوست بدارد ، نزدیک هستی !)) . ((قرب)) به معنای ((نزدیکی)) است . و نزدیکی نیز با از میان برداشتن فاصله ها و دوگانگیها حاصل می شود؛ یعنی هرمقدار که اوصاف و خصوصیات دو چیز به یکدیگر شبیه و بر یکدیگر منطبق باشد ، آن دو چیز به هم نزدیک و در غیر این صورت از همدیگر دور خواهند بود؛ مثلاً در اجسام مادی نزدیک بودن به آن است که فاصله مکانی دو جسم از یکدیگر کم باشد و اوصاف مکانی آن دو به یکدیگر نزدیک و شبیه باشد . در مورد نزدیکی و قرابت انسان به خدا نیز چنین است که هرمقدار انسان اوصاف الهی پیدا کند (البته آن مقداری که در حدّ و شاءن انسان است) به خداوند نزدیک می شود و در غیر این صورت ، از خداوند فاصله گرفته و دور می شود . عکس این قضیه نیز صادق است ؛ یعنی هرمقدار که انسان به خداوند نزدیک شود ، اوصاف او اوصافی الهی می شود و هر اندازه که از خداوند دور شود ، صفات غیر الهی و شیطانی نصیب او می شود . حال ببینیم ، اهمیت نزدیکی به خداوند و دوری از پروردگار متعال در چیست ؟ از مطالب گفته شده اخیر ، می توان به این موضوع پی برد : نزدیکی به خداوند متعال ، در واقع به معنای نزدیکی به منبع نور است ؛ به معنای نزدیکی به تمام خوبیها و کمالات است ؛ به معنای رسیدن به حقایق و معارف است ، به معنای کسب صفات انسانی و دارا شدن خلق و خوی آدمیت است و در مقابل ، دوری از پروردگار متعال به معنای فرو رفتن در ظلمات بی پایان ، داخل شدن در ناپاکیها و آلودگیها ، غلتیدن در ضلالتها و گمراهیها ، بسته شدن چشم و گوش و عقل و فهم ، دارا شدن صفات شیطانی و حیوانی و خلاصه قرارگرفتن در معرض تمام بدیها و زشتیهاست . بنابراین ، ملاحظه می کنیم که سعادت و شقاوت آدمی در گرو نزدیکی به حقتعالی و دوری از اوست . و اینجاست که می بینیم ((قرب الهی ، خواسته نهایی)) مردان الهی قرار می گیرد . در ((مناجاة المریدین)) چنین آمده است : ((رُؤْیَتُکَ حاجَتی وَجِوارُکَ طَلَبی وَقُرْبُکَ غایَةُ سُؤْلی)) . ((حاجتم دیدار تو ، خواسته ام در کنار تو بودن و نهایت درخواستم ، نزدیکی به توست)) . ((یا قَریبُ !)) . ((ای نزدیک !)) . خداوند متعال به انسان و همه موجودات نزدیک است و این به خاطر احاطه ای است که خالق هستی بر هستی دارد؛ یعنی جایی وجود ندارد که خالی از علم خداوند و حضور پروردگار متعال باشد بنابراین ، اگر دوری و بُعدی باشد ، از ناحیه ما انسانها می باشد . حضرت اباعبداللّه (علیه السّلام) در ((دعای روز عرفه)) چنین می فرماید : ((اِلهی ما اَقْرَبَکَ مِنّی وَاَبْعَدَنی عَنْکَ)) . ((خدایا ! تو چقدر به من نزدیکی و من چقدر از تو دورم)) . پروردگار متعال نیز در سوره بقره ، چنین می فرماید : (وَاِذا سَئَلَکَ عِبادی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دعانِ) . (۳۸) ((هنگامی که بندگانم از تو (پیامبر) درباره من سؤ ال می کنند (پس به ایشان بگو که) من نزدیک هستم . و هرگاه کسی مرا بخواند ، جواب او را خواهم داد)) . بنابراین ، باید گفت که ((بی معرفتی)) ما موجب ((دوری)) ما از پروردگار خود شده است به طوری که اگر ما موانع و حجابهای درونی خویش را برطرف سازیم ، خدای خود را بسیار نزدیک خواهیم یافت . در همین زمینه در یکی از عبارتهای دعای ((جوشن کبیر)) چنین آمده است : ((یا مَنْ لا یَبْعُدُ عَنْ قُلُوبِ الْعارِفینَ !)) . ((ای کسی که از قلب بندگان با معرفت ، دور نیستی !)) . ((یا اَقْرَبَ مِنْ کُلِّ قَریبٍ !)) . ((ای نزدیکتر از هر نزدیک !)) . و این به خاطر آن است که نزدیکان دیگر ، هرکدام از جهتی و تا حد معیّنی به انسان نزدیک هستند . نزدیکان دیگر ، گاهی نزدیکند ، گاهی دور ، گاهی هستند ، گاهی نیستند ، همان موقع هم که هستند از بسیاری از احوالات درونی ما بی خبر و غافلند ، از گذشته و آینده ما بی اطلاع اند ، از بسیاری خواسته های قلبی و درونی و نیازهای عاطفی و فکری و جسمی ما دور هستند . اما این خدای خالق و قادر است که در همه جا و همه حال با انسان است و نزدیکترین موجود به اوست . ولی دریغا ! که این انسانِ جاهل ، اقرب بودن خدای خود را درک نمی کند و چیزهای دیگری را به عنوان ((نزدیکترین)) برای خود انتخاب

می کند و همه چیز خود را فدای آن می کند و آنگاه زمانی به اشتباه خود پی می برد که بسیار دیر شده است . ((یا قَریباً غَیْرَ بَعیدٍ !)) . ((ای نزدیک بدون دوری !)) . ((یا مَنْ هُوَ قَریبٌ غَیرُ بَعیدٍ !)) . ((ای کسی که نزدیک هستی بدون دوری و فاصله !)) . این عبارت با عبارتهای قبل ، قریب المعنی است ((غیر بعید)) را می توان توضیحی برای ((قریب)) دانست ؛ زیرا وقتی چیزی نزدیک باشد ، واضح است که دور نخواهد بود . هرچند ممکن است گفته شود که منظور از ((غیر بعید)) آن است که قرابت و نزدیکی پروردگار یک نزدیکی واقعی است ؛ زیرا برخی از نزدیکها هستند که در ظاهر به آدمی نزدیکند و قریب به حساب می آیند اما در واقع بسیار بعید و دور می باشند . ((یا نِعْمَ الْقَریبُ !)) . ((ای بهترین نزدیک !)) . از مطالبی که در ابتدای بحث آمد ((نعم القریب)) بودن پروردگار متعال روشن می شود . به این معنا که از قرب این قریب ، چیزهایی برای انسان حاصل می شود که از قرابت هیچ قریبی ، برای انسان چنین اموری به دست نمی آید . برخی از قریبها هستند که از قرابتشان چیزی جز بدی و شرّ نصیب انسان نمی شود . آنانکه ((دنیا)) را با عناوین مختلفش ((قریب)) خود قرار داده اند ، آنانکه هوا و هوس و امیال وخواسته های نفسانی را به عنوان قریب برگزیده اند ، آنانکه افراد منحرف و گمراه را به امیدی قریب خود ساخته اند ، اینان کسانی هستند که از این قرابتها و نزدیکیها جز ضرر و زیان در دنیا و آخرت ، چیز دیگری نصیبشان نمی شود . اما خداوند متعال قریبی ، است که از قرابتش تمام خوبیها برای انسان حاصل و تمام بدیها از او دفع می گردد . البته باید توجه داشت که نزدیکی و قرابت با افرادو اشیای سودمند و الهی نه تنها منافاتی با نزدیکی به خداوند متعال ندارد بلکه در طول و راستای همان قرابت الهی می باشد . ((یا مَنْ هُوَ فی عُلُوِّهِ قَریبٌ !)) . ((ای کسی که در عین برتری و والایی ، نزدیک هستی !)) . ((قرابت و نزدیکی)) در عین ((علوّ و برتری)) این عبارت در واقع می تواند پاسخی باشد به یک سوء تفاهم ؛ چه اینکه در میان ما انسانها معمولاً چنین است که هرگاه کسی به یک برتری دست یابد ، از دیگران فاصله گرفته و دور می شود . مثلاً ـ کسانی که به یک مقام و برتری علمی یا سیاسی یا مالی و . . . نایل می شوند از کسانی که فاقد این امور هستند ، معمولاً دور می شوند ، پس ممکن است عده ای درباره خداوند هم چنین گمان کنند که چون پروردگار متعال دارای عُلوّی غیرقابل تصور و غیر قابل مقایسه با انسان است ، پس دست ما انسانهای ناچیز از دامان الهی کوتاه و نزدیکی بین ما و او نمی تواند وجود داشته باشد . اما این صفت باری تعالی به ما می گوید که علوّ پروردگار ، موجب دوری او از شما انسانها نمی باشد ، بلکه پروردگار متعال در عین والایی و برتری ، به انسان نزدیک است . ((یا مَنْ دَنی فی عُلُوِّهِ !)) . ((ای کسی که نزدیک هستی در عین بلندمرتبگی !)) . ((دُنوّ)) به معنای قرابت و نزدیکی است . بنابراین ، این عبارت با عبارت قبل ، از نظر معنا به هم نزدیک هستند . ((یا مَنْ عَلا فی دُنُوِّهِ !)) . ((ای کسی که در عین نزدیکی ، بلند مرتبه و والا هستی !)) . این عبارت عکس دو عبارت قبلی می باشد مطلبی که از این صفت الهی فهمیده می شود آن است که گمان نشود قرابت و نزدیکی پروردگار به آدمی ، ذرّه ای از والایی و بزرگی پروردگار متعال می کاهد و موجب کسر شاءن او می شود . بنابراین ، تصور کسانی که خدای متعال را متّصف به صفات ناقص آدمی می نمایند ، تصور باطلی بیش نیست . ((یا مَنْ هُوَ فی قُرْبِهِ لَطیفٌ !)) . ((ای کسی که در نزدیکی خویش ، نافذ و آگاه هستی !)) . ((لطیف)) به معنای ((رقیق و نافذ)) است ؛ یعنی قرابت و نزدیکی پروردگار متعال مانند یک نزدیکی جسمانی که دو چیز در کنار همدیگر قرار می گیرند ، نیست . بلکه نزدیکی پروردگار ، یک نزدیکی ظاهری و باطنی است که موجب احاطه خداوند به همه چیز ، آن هم در همه ابعادش می شود . به همین جهت کلمه ((لطیف)) در قرآن کریم در چندین مورد همراه با کلمه ((خبیر)) ذکر شده است . قرآن کریم در سوره احزاب ، آیه ۳۴ می فرماید : (. . . اِنَّ اللّهَ کانَ لَطیفاً خَبیراً) . ((همانا که پروردگار ، آگاه و با خبر است)) . حال وقتی که این قرابت الهی را در مورد انسان در نظر می گیریم ، ملاحظه می کنیم که پروردگار متعال نه تنها به همه ابعاد جسمی و مادی انسان نزدیک است و به آن احاطه دارد ، بلکه به تمام روحیّات ، افکار ، تخیّلات ، نیّات ، خلقیّات و . . . انسان نیز نزدیک می باشد و چیزی از او مخفی و دور نیست . ((یا مَنْ قَرَّبَنی وَاَدْنانی !)) . ((ای کسی که مرا نزدیک کردی و در نزد خود جای دادی !)) . آنچه که در این صفت الهی بیان شده

است این است که این خدای متعال است که انسان را به خود قریب و نزدیک می سازد ، بنابراین ، باید تقرّب به درگاه الهی را از خود خداوند مسئلت نمود . البته در این رهگذر ، آدمی باید آن مقدار از کار را که به عهده اش می باشد ، انجام بدهد . در ((مناجاة الراجین)) چنین می خوانیم : ((یا مَن . . . اذا اَقْبَلَ عَلَیْهِ قَرَّبَهُ وَاَدناهُ !)) . ((ای کسی که وقتی بنده اش به او روی می آورد ، او را نزدیک و مقربش می گرداند !)) . بنابراین ، وظیفه ما ((اقبال و روی آوردن)) به درگاه الهی است . آنگاه خداوند هم بنده ای را که به او اقبال نموده است ، به خود نزدیک خواهد نمود . ((یا مَنْ هُوَ اِلی مَنْ اَحَبَّهُ قَریبٌ !)) . ((ای خدایی که به دوست دارنده ات نزدیک هستی !)) . این یک قانون کلی است که انسان همیشه به محبوب خود نزدیک است . بنابراین ، برای به دست آوردن ((قرب الهی)) باید پروردگار متعال ((محبوب)) آدمی قرار گیرد و لازمه این کار آن است که انسان محبت غیرخدا را از دل خود خارج نماید؛ چه اینکه دو محبوب در یک دل نگنجند . عوامل قرب انسان به خداوند اینک به برخی از((عوامل قرب))انسان به پروردگارکه دردعاهاآمده است ، توجه می کنیم : یکی ازاین عوامل ، همان ((اقبال و روآوردن))به خداوند متعال است که قبلاً بیان شد : ((. . . وَاِذا اَقْبَلَ عَلَیْهِ قَرَّبَهُ وَاَدْناهُ)) ، دلیل آن نیز واضح است چه اینکه انسان همواره در حال رسیدن و نزدیک شدن به چیزی است که به سوی آن روی آورده است . و طبیعی است که روآوردن به پروردگار متعال ، مستلزم روی گرداندن از غیرخداونداست . یکی دیگر از عوامل ، ((ذکر)) خداوند متعال است . ((ذکر)) به معنای ((توجه داشتن و به یاد بودن)) است . در ((دعای کمیل)) حضرت چنین می فرماید : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَتَقَرَّبُ اِلَیْکَ بِذِکْرِکَ)) . ((بارالها ! من به وسیله ذکر تو به سوی تو تقرّب و نزدیکی می جویم)) . دلیل این امر نیز روشن است ؛ زیرا چگونه ممکن است انسان دائما به یاد چیزهای دیگر باشد و قلب و فکر او به سوی غیرخداوند متوجه باشد ، اما به طرف خداوند حرکت نماید و به او نزدیک شود ؟ یکی دیگرازراههای قرابت ونزدیکی به پروردگار متعال ، ((درخواست و مسئلت)) از خود خداوند می باشد که در دعاها فراوان آمده است : در ((دعای کمیل)) چنین می فرماید : ((اَسْئَلُکَ بِجُودِکَ اَنْ تُدْنِیَنی مِنْ قُرْبِکَ)) . ((به جود و بخشش از تو می طلبم که مرا به قرب خود نزدیک سازی)) . و در ((مناجاة المحبین)) چنین می فرماید : ((اِلهی فَاجْعَلنا مِمَّنِ اصْطَفَیْتَهُ لِقُرْبِکَ وَوِلایَتِکَ)) . ((پروردگارا ! مراازکسانی که برای قرب و دوستی خودت انتخاب کرده ای قرار ده)) . یکی دیگر از عوامل ، ((اطاعت از خداوند متعال و انجام عمل صالح است)) . در ((اعمال شب نیمه شعبان)) چنین آمده است . ((اَللّهُمَّ . . . وَحَبِّبْ اِلَیَّ طاعَتَکَ وَما یُقَرِّبُنی مِنْکَ وَیَزْلُفَنی عِنْدَکَ)) . ((بارالها ! طاعت خودت را و هرآنچه را که موجب نزدیکی من به تو و جای گرفتنم در نزد تو می شود ، محبوب من قرار ده)) . و در ابتدای سوره واقعه چنین می فرماید : (وَالسّابِقُونَ السّابِقُونَ اُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ) . (۳۹) ((آنانکه (به کارهای نیک و اطاعت و عبادت پروردگار) سبقت گرفتند و پیشی جستند ، آنان مقربین درگاه الهی هستند)) . و در ((مناجاة المحبین)) آمده است : ((اَسْئَلُکَ . . . حُبَّ کُلِّ عَمَلٍ یُوصِلُنی اِلی قُرْبِکَ)) . ((محبت هر عملی که مرا به قرب تو می رساند ، از تو می طلبم)) . نکته مهمی که در اینجا به آن اشاره شده است ، محبت اعمال نیک است ؛ چون تا زمانی که انسان ، عملی را دوست نداشته باشد ، هیچگاه نمی تواند ، آن عمل را صادقانه و خالصانه انجام بدهد و به نتیجه مطلوب برسد . دیگر از راههای رسیدن به قرب الهی ، تقرب به وسیله ((مقربین درگاه الهی)) می باشد . ((مقربین)) کسانی هستند که به قرب کامل الهی نایل گشته و در جوار پروردگار خود آرام یافته اند . همان کسانی که در آیات متعددی از قرآن کریم ، از آنان به بهترین وجه یاد شده است . اینان کسانی هستند که می توانند با قدرتی الهی ، دست آدمی را گرفته و او را به قرب پروردگار خویش برسانند . در واقع نزدیکی به این افراد که در نزدیکی خدای متعال هستند ، موجب نزدیکی به خود خداوند متعال می گردد . در دعایی که بعد از ((نماز حضرت امام حسن (علیه السّلام))) وارد شده ، چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ اِنّی . . . اَتَقَرَّبُ اِلَیْکَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ وَاَتَقَرَّبُ اِلَیْکَ بِمَلائِکَتِکَ الْمُقَرَّبین وَاَنْبیائِکَ وَرُسُلِکَ)) . ((بارالها ! من به وسیله حضرت محمد ، فرستاده وبنده ات به سوی تونزدیکی می جویم و نیزبه وسیله فرشتگان مقرّب درگاهت و پیامبران وفرستادگانت به سوی تو تقرب می جویم)) . همچنین در یکی از دعاهای روزانه ((ماه رجب)) چنین آمده

است : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِالْمَولُودَیْنِ فِی رَجَبٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلی الثّانی وَابْنِهِ عَلیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُنْتَجَبِ وَاَتَقَرّبُ بِهِما اِلَیْکَ خَیْرَ الْقُرْبِ)) . ((پروردگارا ! من به واسطه دو مولود بزرگوار در ماه رجب یعنی حضرت جوادالائمه و حضرت امام هادی (علیهماالسّلام) از تو مسئلت می کنم و به واسطه این دو بزرگوار به سویت قرب می یابم آن هم بهترین قرب و نزدیکی را)) . و در زیارت بانوی جلیلهٔ القدر حضرت ((فاطمه معصومه (علیهاالسّلام))) در قم ، چنین آمده است : ((اَتَقَرَّبُ اِلَی اللّهِ بِحُبِّکُمْ وَالْبَرائَةِ مِنْ اَعْدائِکُمْ)) . ((به وسیله محبت شما اهلبیت و بیزاری جستن از دشمنانتان ، به سوی پروردگار ، نزدیکی می جویم)) . و در زیارت مخصوصه سوم حضرت علی (علیه السّلام) آمده است : ((اَتَیْتُکَ . . . مُتَقَرِّباً اِلَی اللّهِ بِزِیارَتِکَ)) . ((به سوی تو آمده ام تا با زیارت کردن تو به سوی خداوند متعال ، قرب یابم)) . و از این مضامین در دعاها فراوان است که این امر نشانگر علوّ مقام این بزرگواران است . در اینجا لازم است گفته شود که راهها و عوامل مذکور به هیچ وجه جدای از یکدیگر نیستند بلکه ارتباطی منطقی و کاملاً منسجم با همدیگر دارند . حال که صحبت از((مقربین))شد ، مناسب است از قرآن کریم ذکری از آنان به میان آید : (فَاَمّا اِنْ کانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ فَرَوْحٌ وَرَیْحانٌ وَجَنَّةُ نَعیمٍ) . (۴۰) ((پس آن کس (که از این جهان می رود) اگر از مقربین درگاه الهی باشد ، پس برای اوست راحتی و آسایش و رزق بهشتی و بهشت پر نعمت)) . و سوره مبارکه ((مطففین)) می فرماید : (وَمِزاجُهُ مِنْ تَسْنِیمٍ عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُون) . (۴۱) ((چشمه ای خاص در جنّت الهی وجود دارد که فقط کسانی که به مقام قرب الهی رسیده و از مقرّبین گشته اند ، از آن می نوشند (و این سعادتی اختصاصی برای آنان است))) . در پایان ، کلام را با مناجاتی از حضرت زین العابدین (علیه السّلام) در ((مناجاة المفتقرین)) به آخر می بریم : ((قَراری لا یَقِرُّ دُونَ دُنُوّی مِنْکَ وَ . . . غَمّی لا یُزیلُهُ اِلاّ قُرْبُکَ)) . ((جز با نزدیکی به تو آرام و قرار نمی یابم و غم دلم را چیزی جز قرب و نزدیکی به تو زایل نمی کند)) .

خداوند ، مونس دلها

(۱۲) ((یا اَنیسَ الْقُلُوبِ !)) . ((ای مونس و آرامبخش دلها !)) . (۲۸) ((یا اَنیسَ مَنْ لااَنیسَ لَهُ !)) . ((ای مونس آن کس که مونسی ندارد !)) . (۹۱) ((یا اَنیسَ الاَصْفیاءِ !)) . ((ای مونس پاکان و برگزیدگان !)) . (۸۷) ((یا اَنیسَ الذّاکِرینَ !)) . ((ای مونس آنان که به یادت هستند !)) . (۴۳) ((یا مَنْ بِهِ یَسْتَاْنِسُ الْمُریدُونَ !)) . ((ای کسی که خواستارانت به تو انس گیرند و آرام یابند !)) . (۵۲) ((یا اَنیسَ الْمُریدینَ !)) . ((ای مونس خواهندگان !)) . (۳۹) ((یا خَیْرَ الْمُسْتاٴنِسینَ !)) . ((ای بهترین موجودی که به او انس گرفته می شود !)) . (۹۵) ((یا خَیْرَ مونِسٍ وَاَنیسٍ !)) . ((ای بهترین همدم و مونس !)) . (۱۱) ((یا مُونِسی عِنْدَ وَحْشَتی !)) . ((ای مونس من به هنگام و حشتم !)) . (۶۶) ((یا مَنْ اٰنَسَنی وَاوانی !)) . ((ای کسی که مرا آرامش و قرار بخشیدی !)) . ((انس)) به معنای ((خوگرفتن و همدم شدن)) است . و خوگرفتن هم یکی از حالات روحی انسان می باشد . حال ببینیم چه امری موجب انس گرفتن آدمی با دیگری می شود ؟ در پاسخ می توان گفت که انسان دارای یک سری نیازهای روحی می باشد که اگر این نیازها و احتیاجات از سوی شخص یا چیزی برآورده بشود ، انسان خود به خود با آن چیز انس می گیرد و ماءنوس می شود؛ مثلاً مادر و کودکی که نیازهای عاطفی یکدیگر را برآورده می سازند نسبت به هم دارای انس و الفت می باشند و به همین ترتیب دودوست ، دو همسر ، استاد و شاگرد و . . . با همدیگر ماءنوس می باشند . باید توجه داشت که انس گرفتن انسان اختصاص به انس گرفتن با انسانهای دیگر ندارد ، بلکه انسان ممکن است با جمادات هم انس بگیرد ، آن هم انسی بسیار عمیق و ناگسستنی ، کما اینکه ملاحظه می شود بعضیها نسبت به مادیات مانند طلا و نقره یا اشیای عتیقه و گرانبها و یا حتی اشیای بی ارزش و معمولی ، چنین انسی دارند . و از سوی دیگر ، انسان می تواند با چیزهای مافوق طبیعی هم ماءنوس شود که نمونه بارز آن انس آدمی با خدای خویشتن است . یکی ازشرایطلازم برای انس گرفتن باچیزی ، آن است که انسان نسبت به آن چیز دارای ((معرفت و شناخت)) باشد ، به همین جهت انسان نسبت به اموری که برایش ((مجهول)) است ، ((ناماءنوس)) می باشد و یا حتی ممکن است با آن

دشمنی هم بنماید . و از آنجایی که شناخت افراد از چیزهای دیگر بسیار متفاوت و مختلف است ، مشاهده می کنیم که نوع مونسهایی هم که بشر برای خود انتخاب می کند متفاوت و غیر همسطح می باشند . ((یا اَنیسَ الْقُلُوبِ !)) . ((ای مونس و آرام دلها !)) . ((قلب آدمی)) مرکز اصلی انس او با دیگر چیزهاست . این قلب اگر شرایط لازم را داشته باشد ، می تواند با خدای خویش انس بگیرد و خدای را انیس خود قرار بدهد . یکی از شرایط مهمّ همانگونه که قبلاً گفته شد آن است که این قلب ، نسبت به خدای خود معرفت داشته باشد و او را بشناسد . آنگاه که قلب نسبت به پروردگار متعال شناخت و معرفت داشته باشد ، آدمی احساس می کند که تمام نیازهای روحی ، روانی و قلبی او از سوی خدایش برآورده و تاءمین می گردد ، احساس می کند که روحش از جانب خدایش سیراب می شود و آنچنان نسبت به او احساس عشق و علاقه می نماید که نمی تواند با غیر او به سر برده و همنشین و همراز گردد . و این همان انسی است که چنین قلبی با خدایش پیدا می کند . ((یا اَنیسَ مَنْ لا اَنِیسَ لَهُ !)) . ((ای مونس آنکه مونسی ندارد !)) . این جمله را در واقع می توان یکی دیگر از شرایط مهمّ انس با پروردگار متعال دانست ؛یعنی قلبی که می خواهدباخدایش انس داشته باشد ، باید تمام مونسهای دیگر را کنار بگذارد تا بتواند خدایش را مونس خود قرار بدهد . به عبارت دیگر : قلب آدمی نمی تواندبادوچیزمتضادماءنوس شود ، بنابراین ، بایدهرآنچه را که غیرخدایی است از خود دور کند تا بتواند به خدای خود نزدیک شود . (البته انس با چیزها و کسانی که رنگ الهی دارند ، منافاتی با انس الهی ندارد و در طول همان انس با پروردگار متعال قرار می گیرد) . بنابراین ، انسانی که هرکس و هرچیزی را مونس خود قرار داده است چگونه می تواند با خدای خود انس بگیرد و ماءنوس شود ؟ و شاید به همین معنا باشد این جمله که در ((اعمال شب عرفه)) آمده است : ((یا مُونِسَ کُلِّ وَحیدٍ !)) . ((ای مونس هر تنها !)) . ((یا اَنیسَ الاَصْفِیاءِ !)) . ((ای مونس پاکان و خالصان !)) . یکی دیگر از شرایط ، ((خلوص و پاکی)) است به عبارت دیگر : انسان با چیزی می تواند انس بگیرد که از لحاظ قلبی و درونی ، تناسبی با آن چیز داشته باشد؛ مثلاً انسانی که دارای قلب ناپاکی است ، طبعا با اشخاص و اشیای ناپاک ماءنوس می شود . و در مقابل ، انسان پاک هم با پاکها و پاکیها انس می گیرد . به بیان دیگر : انسان برای ماءنوس شدن با خدای خود باید قابلیتهای لازم را داشته باشد و یکی از این قابلیتها پاکی و صفای باطن آدمی است . چه اینکه پروردگار متعال ((پاکترین پاکان)) است . و جز پاکان با او ماءنوس نگردند . ((یا انیسَ الذّاکِرینَ !)) . ((ای مونس آنانکه یادآورت هستند !)) . ((ذکر حقیقی)) عبارت است از ((توجه قلبی)) و انسانی که توجهات قلبی او همواره معطوف به چیزی باشد ، کم کم با آن چیز انس می گیرد . عکس این مطلب نیز صادق است ؛ یعنی انسانی که با چیزی ماءنوس است ، همواره به یاد و متوجه آن چیز است . بنابراین ، آنانکه ذاکر حقیقی خدای خود هستند ، خدایشان انیس و مونس است . و آنانکه خداوند مونس آنان است ، ((ذاکرین حقیقی)) خداوند هستند . اینان هرمقدار که بر ذکر خویش بیفزایند ، انس شان افزوده گردد و هرقدر که انس ایشان بیشتر شود ، ذکرشان بیشتر می شود . اینان دایما بر ((ذکر الهی)) خویش مواظبت می کنند؛ چون نیک می دانند که اگر چیز دیگری ذکر آنان را برباید ، مونس بی همتای خود را از دست خواهند داد و آنگاه اسیر مونسهای ذلّت آور خواهند شد . ((یا مَنْ بِهِ یَسْتَاءنِسُ الْمُریدُون !)) . ((ای کسی که خواستارانش به او انس و آرام گیرند !)) . ((یا انیسَ الْمُریدین !)) . ((ای مونس خواستاران !)) . ((مرید)) کسی را گویند که دیگری را به عنوان تمام خواسته خود ، قرار داده است . حال ، کسی که مرید پروردگارش باشد ، معنایش این است که چیز دیگری را جز خدایش نمی خواهد و نمی طلبد . و البته کسی که واقعا ((خواهان)) چیزی باشد و به دنبال آن روان گردد و اراده اش به چیز دیگری غیر از آن تعلق نگیرد ، با آن چیز ((انس)) خواهد گرفت و ماءنوس خواهد شد . بنابراین ، کسانی که اراده قلبی آنان به غیر پروردگار متعال تعلق دارد ، هیچگاه نمی توانند انس الهی را درک کنند؛ زیرا انسان چگونه می تواند با چیزی که خواستارش نیست ، خو بگیرد و ماءنوس شود ؟ و البته باید دانست که علت اینکه انسان مرید چیزهای دیگری غیر از خدا می شود و با آنان انس می گیرد ، این است که چنین انسانی ، انس با پروردگار خویش را نچشیده و درک ننموده است ؛ زیرا امکان ندارد انسان با وجود چنین انسی به دنبال امور دیگر برود و

مرید آنها بشود . در ((مناجاة المحبین)) می فرماید : ((اِلهی . . . مَنْ ذَاالَّذی اَنِسَ بِقُرْبِکَ فَابْتَغی عَنْکَ حِوَلاً)) . ((بارالها ! آن کیست که به نزدیکی تو اُنس گرفت و آنگاه دیگری را به جای تو برگزید)) . ((یا خَیْرَ الْمُسْتَاْنِسینَ !)) . ((ای بهترین کسی که به او انس گرفته می شود !)) . ((یا خَیْرَ مُونِسٍ وَاَنیسٍ)) . ((ای بهترین آرام جان و راحت دل !)) . هر اُنسی نتایج و پیامدهای خاص خود را دارد . و این بستگی دارد به اینکه آن مونسی که انسان با او اُنس گرفته است چه مونسی باشد . اگر این مونس ، مونس ناقص و معیوبی باشد ، از انس با او جز عیب و نقص برای آدمی حاصل نمی شود ، اگر مونس ، مونس ناپاک و آلوده ای باشد ، انس با او جز ناپاکی و آلودگی نتیجه ای برای انسان ندارد . اگر مونس ، فاسد و منحرف باشد و یا پست و بی ارزش ، اُنس با او سبب انحراف ، فساد ، پستی و بی ارزشی آدمی می شود . اما در مقابل ؛ اُنس با مونسی که دارای صفات پسندیده و نیکویی می باشد ، سبب نکویی و زیبایی صفات آدمی می گردد . حال ببینیم خداوند چگونه مونسی است ؟ خداوند مونسی است که خالق ماست ، بر همه چیز قادر و به همه امور ، عالم است . خداوند مونسی است که دارای همه خوبیها و بخشنده آنهاست ، واجد تمام کمالات و دهنده آنهاست ، بنابراین ، اُنس با او سبب کسب طهارت و نور است ، سبب به دست آوردن علم ویقین است ، سبب رهایی از ظلمات و تاریکیهاست و خلاصه ، موجب کسب همه خوبیها و دفع تمام بدیهاست . بنابراین ، آیا مونسی بهتر از پروردگار متعال می توان یافت که خود دارای چنین صفاتی باشد و اُنس با او هم موجب چنین نتایجی بشود ؟ در ((مناجاة العارفین)) یکی از نتایج اُنس با پروردگار متعال چنین بیان شده است : ((اِلهی فَاجْعَلْنا مِنَ الَّذینَ . . . طابَ فی مَجْلِسِ الْاُنْسِ سِرُّهُمْ)) . ((پروردگارا ! مرا از کسانی قرار ده که محفل انس شان با تو ، موجب پاکی ضمیر و باطنشان گردیده است)) . ((یا مُونِسی عِنْدَ وَحْشَتی !)) . ((ای آرامش بخش من به هنگام وحشتم !)) . ((وحشت)) به معنای ترس و هراس است . ترس و هراسی که از تنهایی و بی کسی ، و بیگانگی ناشی می شود و یا از ضعف و ناتوانی حاصل می گردد . و یا به خاطر هجوم سختیها ، بلاها ، گرفتاریها و . . . به وجود می آید . در تمام این موارد ، انسان احتیاج به کسی یا چیزی دارد که به او آرامش و راحتی خیال ببخشد . و اساسا یکی از علل مهم انس گرفتن و گرایش به مونس همین است که آدمی احساس می کند با وجود آن مونس ، به آرامش و راحتیِ دست می یابد که بدون آن مونس هرگز چنین آرامشی را به دست نمی آورد . و از آنجایی که علل و عوامل هراس و وحشت همواره در زندگی آدمی وجود دارند ، بنابراین ، انسان همواره به دنبال مونسهایی می گردد که بتوانند او را در مقابل ترسها و وحشتها یاری نمایند و به او آرامش خاطر و راحتی خیال ببخشند . و اینجاست که هرکس طبق آگاهی و تمایلات و شناختی که دارد مونس خاصی را برای خود برمی گزیند . در این میان ، آنانکه معرفتی الهی و قلبی نورانی دارند ، با خدای خود ماءنوس می شوند . اُنسی که در سخت ترین حوادث وحشت آور ، موجب آرامش و اطمینان آنان می شود ، و آنان را در برابر بزرگترین ترس و هراسها حفظ می کند . به همین جهت ، ملاحظه می شود که مردان بزرگ الهی ، در برابر سهمناکترین طوفانها و گردبادهای زندگی ، به آرامی و با اطمینان خاطر ، ایستادگی می کنند و استوار باقی می مانند . و این تنهااُنس با پروردگار متعال است که می تواند چنین اثری داشته باشد و بس . قرآن کریم درباره چنین افرادی می فرماید : (اَلا اِنَّ اَوْلِیاءَ اللّه لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ) . (۴۲) ((دوستان پروردگار را نه خوف و ترسی هست و نه حزن واندوهی))(چه اینکه ترس و اندوه ، هردوازنتایج وحشت می باشند . و اولیای الهی در وحشت ، بهترین مونس را دارند .) در ((مناجاة المریدین)) نیز حضرت چنین درخواست می نمایند : ((فَکُنْ اَنیسی فی وَحْشَتی)) . ((در وحشت من ، مونس من باش)) . یعنی پروردگارا ! من نمی خواهم برای دفع وحشت خود ، به مونسهای دیگری جز تو پناه ببرم و با آنان اُنس بگیرم ، بلکه از تو می خواهم که به من توفیق و قابلیت انس با خودت را عنایت نمایی تا به وسیله اُنس با تو ، از تمام وحشتها در امان باشم . ((یا مَنْ اٰنَسَنی وَاٰوانی !)) . ((ای کسی که مرا آرامش و قرار بخشیدی !)) . و این سخن کسانی است که با خدای خویش ماءنوس هستند؛ یعنی بارالها ! این تو بودی که در این جهان پرآشوب و غوغا ، انس خودت را بر دلم نشاندی و مرا از انس با غیر خودت که نتیجه ای جز خسران ندارد ، حفظ نمودی . بسیارند کسانی که لحظه ای از اُنس تو را درک نکردند و

با تو آرام نگرفتند ، آرامش را در غیر تو جستجو کردند و هرگز بدان دست نیافتند ، ذلّت هر انسی را پذیرا شدند و به عزّت انس تو نرسیدند . بنابراین ، آدمی باید اُنس با خدای را از خود او بطلبد چه اینکه هم اوست که ((مقلب القلوب)) است . محبتها را بر دل می نشاند یا از آن بر می ستاند . دلها را با چیزی ماءنوس می کند و یا از آن متوحش می سازد . انس با خداوند مایه آرامش انسان است قرآن کریم گفتار بعضی را در روز قیامت چنین بیان می کند : (یا وَیْلَتی ! لَیْتَنی لَمْ اَتَّخِذْ فُلاناً خَلیلاً) . (۴۳) ((وای بر من ! ای کاش ! فلانی را به عنوان دوست انتخاب نمی کردم)) . روشن است که آدمی با دوستان خود دارای اُنس می باشد . اما در روز قیامت که حقایق آشکار می گردد ، انسان از بسیاری از انسها و مونس گرفتنها پشیمان می شود؛ زیرا ملاحظه می کندکه از آن مونسها چیزی جز ضرر و خسارت ، نصیب او نشده است . نکته دیگر آنکه : قبلاً درباره وحشت آدمی و اُنس وی با خدایش سخن به میان آمد ، اینک از زاویه دیگر دعاها ، به این قضیّه نگاه می کنیم : در دعای بعد از نماز حضرت جواد (علیه السّلام) چنین می خوانیم : ((وَارْحَمْ ذُلّی بَیْنَ یَدَیْکَ وَتَضَرُّعی اِلَیْکَ وَوَحْشَتی مِنَ النّاسِ وَاُنسی بِکَ)) . ((پروردگارا ! بر ذلّتی که در پیشگاه تو دارم و بر ناله و زاری ای که به سوی تو دارم وبر وحشتی که از مردم و انسی که به تو دارم ، ترحم فرما)) . حال ببینیم معنای وحشت از مردم چیست ؟ و چرا اولیای الهی دارای چنین وحشتی هستند ؟ آیا این وحشت به این معناست که آنان از مردم بر جان و مال خود هراس دارند ، یا منظور چیز دیگری است ؟ ((وحشت)) ضد اُنس و به معنای ناماءنوس بودن و بیگانگی است که نتیجه آن ترس و هراس و اضطراب و دلهره و آرام نیافتن و تنها شدن و امثال این امور است . قبلاً گفته شد که انس برای برآورده کردن نیازهای روحی و پیدا کردن آرامش و راحتی خاطر است که هرکس این نیازها را با مونس خاصی تاءمین می کند . اما در این میان ، مردان بزرگ الهی ، دارای آنچنان روح بزرگی هستند که هرگز افراد عادی و توده مردم ، قادر به سیراب کردن آن نمی باشند . دیگران هیچگاه نمی توانند آرامش و راحتی لازم و حقیقی را به اینگونه افراد ببخشند . و در نتیجه هیچگاه اینان نمی توانند با دیگران اُنس واقعی بیابند . چیزهایی که دیگران دارند برای این روحهای بزرگ ، آنقدر حقیر و کوچک می نماید که هرگز ، آنان را راضی و قانع نمی سازد . این روحها و قلبهای باعظمت ، تنها با عظمت الهی پُر و سیراب می شوند و در نتیجه ، فقط در کنار پروردگار خویش احساس راحتی و آرامش می نمایند . به عبارت دیگر : فقط غذا و رزق الهی است که می تواند این افراد را تغذیه نماید و نزد دیگران برای چنین افرادی غذا و رزقی وجود ندارد . بنابراین ، طبیعی است که این افراد ، تنها با خدای خود انس حقیقی بیابند و با دیگران ناماءنوس ، ناآشنا و ناآرام باشند و این همان انس با پروردگار و ناماءنوسی و وحشت از ماسوای پروردگار است . در روایات نیز آمده است که : ((مَنْ انَسَ بِاللّهِ اِسْتَوْحَشَ مِنَ النّاسِ)) . (۴۴) ((آن کس که با خدا انس و آرام گیرد ، از دیگران بیگانه شود !)) . همچنین عبارات : ((یا مُونِسَ کُلِّ وَحیدٍ !)) . ((ای مونس هر تنها !)) . و : ((یا مُونِسَ کُلِّ مُسْتَوْحِشٍ !)) . ((ای مونس هروحشت زده)) که در ((اعمال شب عرفه)) آمده است را می توان در همین رابطه معنا کرد . در اینجا لازم است به یک سوءتفاهم بزرگ نیز خاتمه داده شود : آیا انس مردان الهی با خداوند و ناماءنوسی آنان با غیر خداوند به این معناست که این اشخاص از مردم بریده و فراری هستند و در گوشه ای از این دنیا تنها و دورافتاده از دیگران زندگی می کنند به طوری که نه آنان با کسی کاری دارند و نه کسی با آنان ؟ در پاسخ باید گفت که ابدا و هرگز چنین نیست . پیامبران و اوصیای الهی که ماءنوس ترین اشخاص نسبت به پروردگار متعال بوده اند ، در میان همین اجتماعات زندگی می کرده اند . آنان بهترین اخلاق و رفتار را با دیگران داشته اند به طوری که همین اخلاق آنان باعث جذب دیگران می شده است . آنان ، مهربانترین و خیرخواهترین افراد نسبت به مردم جامعه خود بوده اند و مردم در کنار آنان احساس راحتی و آرامش داشته اند . اما همین اشخاص به هنگام خلوت و تنهایی و به هنگام راز و نیاز ، تنها با خدای خویش ماءنوس بودند و همان زمانی هم که با دیگران سروکار و رفت و آمد داشتند ، قلب و روحشان متصل به پروردگار متعال و منقطع از غیرخدا بوده است . مطلب دیگر آنکه : انس گرفتن با چیزهایی که انسان را به خداوند متعال می رساند ، در واقع یک نوع انس با خداوند محسوب می شود ، همانند انس با پیامبر و معصومین (علیهم السّلام و

انس با اولیای الهی ، همچنین انس با عبادات و قرآن کریم و امثال آن . به عنوان مثال در زیارت جامعه ((ائمة المؤ منین)) می فرماید : ((اَللّهُمَّ وَاجْعَلِ . . . الْفِکْرَةَ وَالْعِبْرَةَ اُنْسی وَعِمادی)) . ((تفکر و عبرت گرفتن را مایه انس و پشتوانه من قرار ده)) . یعنی چنین نباشد که من از تمام امور و جریانات مختلف غافل باشم و حقایق را تشخیص ندهم و وظایف خود را نشناسم ، بلکه دایم در حال تفکر و فهم امور و نیز عبرت گرفتن و تشخیص وظیفه باشم . و از آنجایی که تفکر از بالاترین عبادات است ، بنابراین ، انس با تفکر ، انس با عبادت و انس با عبادت هم ، انس با پروردگار متعال است . مطلب مهمّ دیگر ، انس با پروردگار متعال در عالم دیگر است . مسلّماً آدمی در جهان پس از مرگ و مراحل مختلف آن ، احتیاج بیشتری به مونس برای آرامش دارد ، چه اینکه موجبات ترس و هراس در آن جهان بسیار بیشتر از این جهان است . بنابراین ، کسانی که در این دنیا خدایشان مونس بوده است ، در آن جهان هم مونس خود را دارند ، آن هم مونسی که تمام امور به دست اوست . اما دیگران که مونسهای غیرالهی ، برگزیده اند ، پس از مرگ از تمام مونسهای خود جدا گشته و تنها و بی یاور می شوند . مونسهایی چون مال و ثروت و مقام و دوستان و خانواده و . . . از انسان جدا می شوند و دیگر خبری از آنان نیست . بنابراین ، اهمیت اُنس با خداوند متعال اختصاصی به این جهان ندارد ، بلکه آثار این اُنس در آن جهان برای آدمی بسیار مهمتر و سرنوشت سازتر است . حضرت در دعای ((ابوحمزه ثمالی)) چنین می فرماید : ((وَارْحَمْ فی ذلِکَ الْبَیْتِ الْجَدید غُرْبَتی حَتّی لا اَسْتَأْنِسَ بِغَیْرِکَ)) . ((در این خانه جدید (پس از مرگ) بر غربت و تنهاییم رحم فرما به طوری که با غیر تو ماءنوس نباشم)) . و در ((اعمال شب اوّل)) ماه مبارک رمضان ، در نوزدهمین عمل ، درباره قرآن کریم چنین می فرماید : ((اَللّهُمَّ . . . وَاجْعَلْهُ لی اُنْساً فی قَبری وَاُنْساً فی حَشْری)) . ((بارالها ! . . . قرآن کریم رامونس من در قبر و مونس من به هنگام برپایی قیامت قرار ده)) . مطلب را با کلامی از حضرت سیدالساجدین زین العابدین (علیه السّلام) در ((مناجاة الذاکرین)) به پایان می بریم : ((وَاسْتَغْفِرُکَ مِنْ . . . کُلِّ راحَةٍ بِغَیْرِ اُنْسِکَ)) . ((بارالها ! از هر آرامش و راحتی که بدون انس با تو حاصل شود ، استغفار می نمایم)) . چه اینکه راحتی که از غیر تو باشد ، راحتی غفلت ، راحتی بی خبری ، راحتی بی دردی ، راحتی سکون و جمود ، و . . . می باشد که سرانجامی جز انحراف و گمراهی و ظلمت و ذلّت ندارد . اما آرامشی که از جانب تو باشد ، آرامش سعادت ، آرامش ترقی و تکامل ، آرامش داشتن همه خوبیها ، آرامش به یقین رسیدن ، آرامش دستیابی به نور ، آرامش اطمینان ، آرامش عزّت و آرامشی که حاصل از بهترین دوست است ، می باشد .

یاد خداوند ، بهترین یادها

(۳۹) ((یا خَیْرَ الْمَذْکُورینَ !)) . ((ای بهترین یاد شده !)) . (۸۶) ((یا اَعَزَّ مَذْکُورٍ ذُکِرَ !)) . ((ای عزیزترین یاد شده !)) . (۷۵) ((یا مَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذّاکِرینَ !)) . ((ای کسی که یادش برای یادآوران ، مایه شرافت است !)) . (۴۸) ((یا مَنْ ذِکْرُهُ حُلْوٌ !)) . ((ای کسی که یادش ، شیرین است !)) . (۸۷) ((یا اَنیسَ الذّاکِرینَ !)) . ((ای مونس و آرام یادآوران !)) . (۳) ((یا خَیْرَ الذّاکِرینَ !)) . ((ای بهترین یاد کننده !)) . (۹۵) ((یا خَیْرَ ذاکِرٍ وَمَذْکُورٍ !)) . ((ای بهترین یاد کننده و یاد شونده !)) . (۴۰) ((یا ذاکِرُ !)) . ((ای یاد کننده !)) . (۹۷) ((یا مُذَکِّرُ !)) . ((ای به یاد آورنده !)) . (۷۱) ((یا مَنْ لَهُ ذِکْرٌ لا یُنْسی !)) . ((ای کسی که فراموشی در یاد او نیست !)) . شناخت ذکر ((ذکر)) چیست ؟ منشاء آن چیست ؟ چه نتایجی در پی دارد ؟ باید به دنبال چه نوع ذکری رفت و از چه ذکرهایی باید پرهیز نمود ؟ این ، سؤ الاتی است که پاسخ به آنها در این بحث لازم است . ((ذکر)) به معنای به ((یاد آوردن)) و ((در یاد داشتن)) است . اما چه چیزی موجب این ((یادآوری و یادداشت)) می شود ؟ در پاسخ باید گفت : عواملی که موجب یادآوری یک چیز می شوند ، فراوان و مختلف هستند ، اما همه آنها را می توان تحت یک عنوان جمع کرد . و آن عبارت است از : ((جلب توجه و متوجه نمودن))؛ به این معنا که هرعاملی که موجب یادآوری و یادداشت چیزی در انسان می شود ، با جلب توجه انسان به سوی آن چیز ، سبب این یادآوری می شود . بنابراین ، لازم است آدمی قبل از یادآوری چیزی ، دارای نوعی شناخت و

معرفت از آن چیز باشد . پس از شناخت ، باقی ماندن آن چیز در ذهن و یاد آدمی و همچنین به یاد آمدن و یادآوری دوباره آن ، بستگی به این دارد که آن چیز تا چه اندازه توانسته توجه آدمی را به خود جلب نماید و در قلب آدمی جای گیرد . و در همین رابطه است که گفته شده ((ذکر)) عبارت است از : ((حضور شی ء در قلب آدمی)) ، و همانگونه که قبلاً گفته شد ، مقدار و کیفیت این حضور ، بستگی به مقدار و کیفیت ((شناخت و معرفت)) آدمی از آن شی ء دارد . بنابراین ، کسی که دارای هیچگونه شناختی از چیزی نمی باشد ، طبعا آن چیز هم هیچگونه جایی در قلب و ذهن او ندارد . اما اگر دارای شناخت باشد ، به تناسب نوع و اندازه شناخت ، آن چیز در ((یاد)) او جای باز می کند و توجه قلبی او را به خود جلب می نماید؛ مثلاً کسی که چیزی را مفید تشخیص داده و بر اساس این شناخت ، نسبت به آن چیز علاقه مند گردیده است ، بر حسب اینکه این علاقه چه مقدار باشد ، توجهات قلبی و فکری او نسبت به آن چیز ، مشغول می شود ، این ((مشغولیت)) را ((ذکر)) می گوییم . ((یا خَیْرَ الْمَذْکُورینَ !)) . ((ای بهترین یاد شده !)) . ذکر یک چیز چه نتایجی به دنبال دارد ؟ و به عبارت دیگر : فواید و مضرات یک ((ذکر)) در چیست ؟ باید گفت که ((ذکر یا مشغولیت قلبی)) انسان به یک چیز ، تاءثیر مستقیمی بر ((افکار و اعمال)) آدمی دارد . به طوری که باعث ((جهت دادن)) به افکار و اعمال انسان می شود؛ مثلاً کسی که به مقامی علاقه پیدا کرده است (مقام علمی ، سیاسی ، نظامی و . . .) این علاقه ، موجب می شود که توجهات قلبی و درونی این شخص به آن مقام ، معطوف شود . و دایم درباره آن مقام و چگونگی دستیابی به آن فکر کند . یعنی این توجه قلبی باعث توجه فکری او می شود پس به فکر کردن درباره راههای دستیابی به آن مقام می پردازد و پس از آنکه بر طبق افکار و نظریات خود ، راه مناسب را پیدا کرد ، اقدام به عمل و پیمودن آن راه می نماید و کارهایی را که برای طی کردن آن راه و رسیدن به مقصود لازم است انجام می دهد . حال اگر این علاقه بسیار شدید باشد به طوری که رسیدن به آن مقام ، تمام توجه شخص را به خود جلب کند و یگانه ذکر حقیقی او را تشکیل دهد ، در این صورت تمام چیزهای دیگر از دایره ذکر و توجه آن شخص خارج می شود . و تمام افکار و اعمال آن شخص در راه تحقق آن هدف به کار می رود . بنابراین ، ملاحظه می شود ، چیزی که مورد ذکر و مذکور آدمی قرار می گیرد ، چگونه می تواند به افکار و اعمال آدمی شکل بدهد . یکی دیگر از نتایج و آثار بسیار مهم ((ذکر)) و توجه به یک چیز ، اثری است که آن ذکر بر خود قلب باقی می گذارد به عبارت دیگر : ذکر هرچیز ، حالات روحی و روانی خاصّی برای انسان ایجاد می کند و قلب آدمی را به گونه ای متناسب با آن ذکر ، متحول می سازد؛ بعضی از ذکرها قلب آدمی را مشوش و مضطرب می کنند ، بعضی دیگر دل انسان را شاد یا غمگین می سازند ، بعضی دیگر ، به انسان آرامش و اطمینان می بخشند ، بعضی از ذکرها آدمی را غافل و از حقایق دور می سازند و بعضی دیگر آدمی را متنبه و بیدار می کنند . به عنوان مثال ، قرآن کریم نتیجه ذکر الهی را ((اطمینان و آرامش قلب)) بیان کرده است : (. . . اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) . (۴۵) ((. . . همانا به یاد خدا دل آرام یابد)) . این اطمینان درونی ، جدای از تاءثیری که بر روی اعمال آدمی دارد ، خود یکی از بزرگترین نعمتهاست ، هرچند تاءثیر آن برروی اعمال انسان ، خود نعمت بزرگ دیگری است . بنابراین ، هر ذکری به خلقیات و اوصاف و حالات درونی و اخلاق آدمی ، حالتی خاص می بخشد . حال ببینیم چگونه خداوند متعال ((خیرالمذکورین)) می باشد ؟ باید گفت اثرات و نتایجی که از ذکر این مذکور برای ذاکر حاصل می شود ، از هیچ ذکر دیگری حاصل نمی شود و معلوم است وقتی که ((اثر)) بهترین باشد ، ((مؤ ثر)) ، هم بهترین خواهد بود . البته باید دانست که اثر ذکر الهی در هر شخصی به مقدار معرفتی است که آن شخص به خداوند متعال دارد . به عبارت دیگر : حضور پروردگار متعال در قلب آدمی (که همان ذکر الهی است) بستگی به مقدار و نوع ((شناخت و معرفت)) انسان از خداوند متعال دارد . و حضور پروردگار متعال در قلب آدمی ، به معنای حضور همه خوبیها و کمالات نزد انسان است ، به معنای در اختیار داشتن و دارا بودن بهترینها و برترینها است . و این همان معنای ((خیرالمذکورین)) بودن پروردگار متعال است . و اما چیزهای دیگر ، از آنجایی که همه ناقص و ضعیف و محتاج هستند ، ذکرشان جز نقص و فقر و ظلمت ، حاصلی برای آدمی ندارد . بسیاری از چیزها

هستند که ذکرشان باعث تلاطم روح و روان انسان شده ، اخلاق و اوصاف آدمی را به پستی و رذالت کشانده و اعمال و کردار را به تباهی و سیاهی می کشانند . بسیاری از چیزها هستند که یاد و ذکرشان آدمی را در دریای غم و اندوه فروبرده و جز یاءس و ناامیدی ، چیزی نصیب انسان نمی کنند و بعضی دیگر ، ذکرشان فریبنده و به ظاهر زیبا جلوه می نماید ، اما جز غافل کردن انسان و دورکردن وی از حقایق و واقعیات ، نتیجه ای عاید انسان نمی کنند . اما یاد پروردگار متعال ، اولاً انسان را از همه زشتیها و ناپاکیها حفظ می کند و ثانیا در مراحل بالاتر ، همه خوبیها و کمالات را نصیب آدمی می نماید . فکر و نیّت خوب ، اخلاق نیک ، روح پاک ، قلب آرام و کردار شایسته ، با ذکر حقیقی پروردگار متعال به دست می آید و تداوم می یابد . ((یا اَعَزَّ مَذْکُورٍ ذُکِرَ !)) . ((ای عزیزترین یاد شده !)) . عزّت در مقابل ذلّت و به معنای توانایی ، تسلط ، چیرگی ، گرامی بودن و ارجمندی است ، موجودات دیگر اگر دارای عزّتی باشند این عزت از سوی دارنده حقیقی عزت یعنی پروردگار متعال به آنان عطا شده است . به طوری که خود آنان فی نفسه فاقد عزت می باشند ، همانگونه که فاقد هرچیز دیگری هستند . اما عزّت باری تعالی از خود اوست . نکته مهمّ در اینجا این است که وقتی ((شیء یاد شده)) (مذکور) ، دارای عزّت باشد ، این عزّت به ((ذاکر)) سرایت نموده و او را هم عزّت می بخشد ، کمااینکه ذکر پستیها و پلیدیها ، موجب پستی و ناپاکی ذاکر می گردد (و بدین جهت از فکر گناه نهی شده است) ، برای همین ملاحظه می شود که ذاکرین حقیقی پروردگار متعال ، دارای عزّت نفس هستند و از پستیها و ذلّتها به دور می باشند . ((یا مَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذّاکِرینَ !)) . ((ای کسی که یادش برای یاد کنندگانش مایه شرافت است !)) . ((شرف)) به معنای ((علو و برتری)) است . چرا ذکر باری تعالی مایه شرف برای ذاکرین است ؟ ؛ زیرا این ذکر ، ذکر موجودی است که خود ، شریفترین موجودات است در جمله ای از دعای جوشن کبیر درباره ((شرافت خداوند)) چنین آمده است : ((یا اَشْرَفَ مِنْ کُلِّ شَریفٍ !)) . ((ای شریف تر از هر شریف !)) . همانگونه که قبلاً گفته شد ، ذکر هر چیز ، اثری مطابق با خصوصیات آن ((چیز)) بر روی ((ذاکر)) دارد؛ مثلاً آنان که دنیا (با چهره ها و عناوین مختلفی که دارد) ، در قلبشان جای گرفته و ((یاد شده)) (مذکور) حقیقی آنان را دنیا تشکیل می دهد ، این افراد کم کم شرافتهای انسانی و درونی خود را از دست می دهند و به تبع آن ، اعمال برونی آنان نیز غیر شرافتمندانه می شود . به عبارت دیگر : یاد و توجه آنان نسبت به دنیا ، باعث فراموشی و بی توجهی آنان نسبت به دیگر حقایق شده و در واقع آنان را نسبت به واقعیات ، کور می نماید به طوری که دیگر هیچ چیز را جز دنیای مورد آرزوی خود ، نمی بینند و درک نمی کنند . به همین جهت ، ملاحظه می کنیم که این افراد برای رسیدن به دنیای خویش ، به پست ترین ، فجیع ترین ، ناپاکترین و بدترین اعمال روی می آورند و از انجام این اعمال ، هیچ ابایی ندارند ، اما آنانکه شریفترین و برترین موجود در قلبشان جای دارد اولاً دارای شرافت قلبی و درونی هستند و ثانیا اعمال آنان نیز اعمال شرافتمندانه ای می باشد . این صفت (یا مَن ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذّاکِرینَ !) و صفت قبل (یا اَعَزَّ مَذْکُورٍ ذُکِرَ !) را در واقع می توان بیان و دلیلی برای ((خیرالمذکورین)) بودن پروردگار متعال دانست . ((یا مَنْ ذِکْرُهُ حُلْوٌ !)) . ((ای کسی که یادش شیرین و لذتبخش است !)) . شیرینی و لذت حاصل از آن نیز ، یکی دیگر از آثار ((ذکر الهی)) است ؛ یعنی جدای از آثاری که ذکر پروردگار متعال بر اعمال و افکار و روح آدمی می گذارد ، این ذکر ، فی نفسه لذیذ و شیرین است . و این از عواملی است که ذاکر را به باقی ماندن بر ذکر الهی و تداوم آن ، تشویق و تحریص می کند . در اینجا لازم است به این نکته توجه شود که لذایذ و شیرینیها هرچند همگی در اسم شریک هستند ، اما حقیقت آنها با یکدیگر بسیار متفاوت و گاه متضاد است ؛ مثلاً برخی از شیرینیها را که با حواس ظاهری قابل حس می باشند ، همه درک می کنند ، اما در مراحل بالاتر ، لذایذی وجود دارد که درک آنها مستلزم وجود ادراکات و قوای خاصّی در انسان است ؛ مثلاً لذت علم تنها برای کسانی قابل درک است که بتوانند به آن علم دست یابند و دارای آن علم بشوند . این لذت ، گاه ممکن است به حدی شدید و فراوان باشد که تمام لذایذ دیگر را تحت الشعاع قرار بدهد به طوری که فرد عالم دیگر آنها را لذت به حساب نیاورد و یا حتی از آنها متنفر بشود . به هرحال ، هرکس یاد محبوبش برایش شیرین و لذیذ است ، اما برحسب اینکه محبوب چه محبوبی باشد ، نوع

لـذت و شـیرینی آن فرق می کنـد . برخی از لـذتها جز فساد و تباهی ، نتیجه ای نصـیب آدمی نمی کنند و برخی دیگر ، انسان را از تباهیها رهانیده و او را به سوی رسـتگاری ، رهسـپار می کنند . به همین جهت ، حضرت در ((مناجاة الذاکرین)) از لذتهای غیرالهی استغفار می کنند : ((وَاسْتَغْفِرُکَ مِنْ کُلِّ لِذَّةٍ بِغَیْرِ ذِکْرِکَ)) . ((پروردگارا ! از هر لذتی که جز با ذکر تو برایم حاصل شود ، استغفار می کنم)) . ((یا اَنیسَ الـذّاکِرینَ !)) . ((ای مونس و آرام یاد کنندگان !)) . همانگونه که در بحثِ ((انس)) گذشت ، ((انس)) و ((ذکر)) ، رابطه متقابلی با یکدیگر دارند ، به طوری که انس با یک چیز ، سبب ذکر آن و ذکر آن ، موجب افزایش انس با آن چیز می شود . بنابراین ، برای آنکه انسان با خداونـد ماءنوس باشـد ، بایـد ذاکر خداونـد باشـد و ذکرهای دیگر را از خود دور نماید . و برای آنکـه ((ذاکر)) خداونـد باشـد ، بایـد ((انس)) بـا غیر او را ترک نمایـد . ایـن مطلـب ، در بحث ((انس)) گـذشت . ((یـا خَیْرَ الـذّاکِرینَ !)) . ((ای بهترین یـاد کننـده !)) . اینـک به مطلب دیگری می رسیم و آن عبـارت است از : ((یاد خداونـد از انسان)) . آنچه تـاکنون مورد بحث قرار گرفت دربـاره یـاد آدمی از خداونـد متعـال بود ، اما برای این یاد ، عکس العملی هم هست و آن یاد خالق هستی از این موجود ناچیز است . عجبا ! آیا ممکن است این موجود بی مقـدار ، به مقامی برسـد که خـدایش از او یاد نماید ؟ آری ، چه اینکه او خود فرموده : (فَاذْکُرُونی اَذْکُرْکُمْ . . .) . (۴۶) ((به یادم باشید (تا) به یادتان باشم . . .)) . اما یاد خداوند متعال از آدمی به چه معنـاست ؟ چون واضـح است که برای خداونـد مثـل آدمی قلب و زبـان و حـافظه و ذهن نیست تـا ماننـد انسان یاد و فراموشـی داشته باشد . همانگونه که قبلاً گذشت ، حقیقت ((ذکر)) ، عبارت است از توجه انسان به یک چیز و حاضر بودن آن چیز نزد ادراکـات آدمی و تمـام اعضـا و جوارحی هم که از آنان نام برده شـد ، وسایلی برای همین منظور می باشـند . اما خداونـد برای عالم بودن و توجه داشتن ، نیازی به ابزار و وسایل ندارد . بنابراین ، یاد خداوند متعال از آدمی را می توان ((توجه خاص)) خداوند نسـبت به انسان دانست . به این معنا که هیچ موجودی در عالم هستی وجود ندارد که خارج از دایره علم و توجه خالق هستی باشد ، اما بعضـی از موجودات به لحاظ اعمالی که انجام می دهنـد و لیاقتی که به دست می آورند ، از ((توجه خاص الهی)) بهره مند می شونـد و خداوند متعال را نسـبت به آنان به گونه ای دیگر ((نظر)) هست . به عنوان مثال ، معلم به همه شاگردانش توجه دارد و علم خود را در اختیار همه آنان قرار می دهـد . اما اگر شاگردی پیـدا شد که دارای لیاقتی خاص و برتر بود ، معلم هم نسـبت به او رفتار دیگری نشان می دهـد؛ مثلاً علوم بیشتری را که برای دیگران قابل فهم نیست در اختیار او می گذارد و یا علاقه بیشتری نسـبت به او پیـدا می کنـد و . . . حـال ایـن لیـاقت و قـابلیت در میـان بنـدگان ، چگـونه بـه دست می آیـد ؟ بر طبـق آیه شـریفه ای که گذشـت (فَاذْکُرُونی اَذْکُرْکُمْ . . .) ، بایـد گفت این لیـاقت بـا ذکر پروردگار متعال حاصل می شود؛ یعنی بنـده ای که ذکر غیرخـدا را کنار گذاشـته است و تمام فکر و ذکر خود را متوجه خالق هستی نموده است ، به مقامی می رسـد که ((قابلیّت توجهات خاص الهی)) را به دست می آورد . و این همـان ذکر خداونـد از اوست . البته واضـح است که هر مقـدار ذکر انسـان از خداونـد متعـال حقیقی تر و بیشتر باشـد ، ذکر پروردگـار از انسـان هم بیشتر خواهـد بود . لازم است گفته شود که توجه خـاص الهی به گونه های مختلفی می تواند رخ بنماید؛ مانند حل مشکلات و گرفتاریهای مختلف آدمی ، هدایت انسان و حفظ او از لغزشها و گمراهیها ، نمایاندن حقایق و واقعیتها به انسان ، دسـتگیری از انسان در زمانی که هیـچ دسـتگیری نیست ، یاری نمودن انسان در جهان پس از زنـدگی دنیوی و در روز قیـامت ، یعنی روزی که هیچکس به یـاد دیگری نیست و نمی توانـد باشـد و خلاصه هرآنچه که به معنای واقعی کلمه برای انسان مفیـد باشد ، می تواند مصداقی از ذکر خداوند از آدمی باشد . البته باید گفت که در همان زمان که انسان مشـغول ذکر الهی است ، در همان موقع هم خداونـد متعال ذاکر انسان است ، بلکه می توان گفت ذکر انسان از خداوند متعال از نتایج ذکر خداوند از انسان است ؛ یعنی چون او ما را یاد کرده ، به یاد او افتاده ایم و شاید به همین معنا باشد این جمله از دعای روز عرفه که می فرماید : ((اَنْتَ الَّذاکِرُ قَبْلَ الـذّاکِرینَ بارالهـا ! تو یـاد کننـده هسـتی قبـل از یـاد کننـدگان)) . حـال که خداونـد متعـال ((ذاکر)) است ، چرا ((خیرالذاکرین)) است ؟ زیرا از ذاکریّت پروردگار متعال ، فوایدی نصیب انسان می شود که از ذاکریت هیچ موجود دیگری چنین

فوایدی به دست نمی آید . انسانهای دیگر اگر به یاد کسی باشند ، در حد توان محدود خود می توانند به او کمک و خوبی نمایند و بسیاری از اوقات هم کاری از دست آنان ساخته نیست . گاهی هم به جای خوبی ، بدیها را نصیب آدمی می نمایند . در اینجا باید گفت که یاد دیگران از انسان هم می تواند از نتایج یاد پروردگار متعال از انسان باشد؛ یعنی چون خداوند متعال به یاد انسان بوده ، دیگری را به یاد او می اندازد تا نسبت به او خیر و خوبی بنماید . در آخرین دعای امام حسین (علیه السّلام) که هنگام تنهایی و در نهایت سختیها در عصر روزعاشورا خوانده اند و در ((اعمال روز سیم شعبان)) وارد شده است ، چنین آمده : ((اَللّهُمَّ اَنْتَ . . . شَکُورٌ اِذا شُکِرْتَ وَذَکُورٌ اِذا ذُکِرْتَ)) . ((بارالها ! تو . . . به آن هنگام که شکرت کنند ، شکرگزاری و در آن هنگام که یادت نمایند ، یادآوری)) . همانگونه که گفته شد ، یاد خداوند از انسان به معنای توجه خاص الهی به انسان است ، در همین رابطه در ((مناجاۀ شعبانیه)) چنین می فرماید : ((اِلهی . . . لا تَجْعَلنی مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَکَ)) . ((بارالها ! مرا از کسانی که روی خود را از آنان برگردانیده ای ، قرار مده)) . ((یا خَیْرَ ذاکِرٍ وَمَذْکُورٍ !)) . ((ای بهترین یاد کننده و یاد شونده !)) . ((یا ذاکِرُ !)) . ((ای یاد کننده !)) . این دو عبارت نیز با عبارات گذشته ، قریب المعنی می باشند . ((یا مُذَکِّرُ !)) . ((ای به یادآورنده !)) . در قرآن کریم ، از پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) به عنوان ((مذکّر)) نام برده شده است : (فَذَکِّرْ اِنَّما اَنْتَ مُذَکِّرٌ) . (۴۷) ((تذکر بده و یادآوری کن که تو تذکر دهنده و یادآوری کننده هستی)) . همانگونه که گفته شد ((ذکر)) به معنای یاد و توجه است ، اما برای این یاد و توجه ، علل و اسبابی وجود دارد . از جمله این علل و اسباب ((تذکر دادن)) و یادآوری کردن دیگران است . بسیاری از اوقات هست که انسان به مساءله ای اصلاً توجه ندارد ، اما با بیان و تذکر شخص دیگر ، توجه آدمی به آن امر جلب می شود . و گاه ممکن است که این تذکر به گونه ای باشد که توجه آدمی را به صورت دایمی به آن امر معطوف نماید به طوری که توجه انسان از چیزهای دیگر سلب شود . به همین جهت یکی از وظایف اصلی و مهمّ انبیا و اولیای الهی ، تذکر دادن است ، کمااینکه وظیفه همگان چنین است . اما در راءس همه تذکر دهندگان ، خود ((پروردگار متعال)) قرار دارد . این خداوند متعال است که قرآن کریم را برای متوجه ساختن بشر به حقایق هستی ، برای او نازل فرموده است ، باشد که بشر متذکر شود و در یاد بدارد : (وَلَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرانَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ)(۴۸) (مذتکر) . ((و به تحقیق ما قرآن را برای ذکر (و متوجه ساختن بشر) آسان نمودیم (تا همه افراد بشر بتوانند از آن استفاده نمایند) پس آیا کسی هست که متذکر شود ؟ (و توجه نماید))) . در واقع قرآن کریم برای آن است که همه ذکرهای آدمی ، ذکرهای الهی بشوند و بشر از ذکر غیرخدا فاصله بگیرد ، باشد که ره یابد و سعادتمند گردد . و برای همین جهت یکی از اسامی قرآن کریم ، ((ذکر)) است که بارها در آیات شریفه بدان اشاره شده است : (وَما هُوَ اِلاّ ذِکْرٌ لِلْعالَمینَ) . (۴۹) ((و نیست قرآن کریم مگر تذکری برای همه عالمیان)) . با این حال ، تذکر دادن پروردگار متعال ، اختصاص به کتاب آسمانی قرآن ندارد ، بلکه خداوند از طرق دیگری هم آدمی را متذکر می سازد که مهمترین آن را می توان ((الهام)) دانست . آری ، پروردگار متعال ذکر و یاد خود را به بندگان لایق و شایسته اش ، ((الهام)) می فرماید . در ((مناجاۀ المحبین)) چنین می فرماید : ((اِلهی فَاجْعَلْنا مِمَّن . . . اَلْهَمْتَهُ ذِکْرَکَ)) . ((بارالها ! مرا از کسانی قرار ده که ذکر خود را به آنان الهام نموده ای)) . و مشابه این مطلب در دعای کمیل است : ((اَسْئَلُکَ . . . اَنْ تُلْهِمَنی ذِکْرَکْ)) . ((پروردگارا ! از تو می خواهم که یادت را بر من الهام نمایی)) . و در ((مناجاۀ العارفین)) آمده است : ((اِلهی ما اَلَذَّ خَواطِرَ الْاِلْهامِ بِذِکْرِکَ عَلَی الْقُلُوبِ)) . ((بارالها ! چقدر خطور الهام ذکرت بر قلبها لذیذ است)) . و در ((مناجاۀ الذاکرین)) ، الهام ذکری فراگیر در تمام اوقات و احوال ، از خداوند طلبیده می شود : ((اِلهی فَاَلْهِمْنا ذِکْرَکَ فی الْخَلاَءِ وَالْمَلاَءِ وَاللَّیْلِ وَالنَّهارِ وَالْاِعْلانِ وَالْاِسْرارِ وَفِی السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ)) . ((پروردگارا ! یاد خودت را در خلوت و جلوت ، شب و روز ، نهان و آشکار و راحتی و سختی ، بر ما الهام فرما)) . و در ((مناجات شعبانیه)) آمده است : ((اِلهی وَاَلْهِمْنی وَلَهاً بِذِکْرِکَ اِلی ذِکْرِکَ)) . ((پروردگارا ! شیدایی یادت را به من الهام کن تا با آن به سوی یادت روان باشم)) . بنابراین ، آدمی باید یاد خدایش را از خود او بطلبد چه اینکه اوست که یاد خویش را بر قلبهای شایسته می افکند و یادهای دیگر را از آن خارج

می سازد . همچنین باید بسیاری از حوادث و جریانات تلخ و شیرین زندگی خود و دیگران را از تذکرات پروردگار متعال به شمار آورد . تذکراتی که گاه انسان را از خوابها و غفلتهای عمیق بیدار می کند و حقایق را به او می نمایاند . اما دریغا که چشم و گوش عده ای آنچنان بسته است که با این تذکرات ، متذکر نمی شوند . در سوره اعراف ، چنین می فرماید : (وَلَقَدْ اَخَذْنا الَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنینَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ) . (۵۰) ((و فرعونیان را به سختی و قحطی و تنگی معاش و نقص و آفت در کشت و زرعشان مبتلا کردیم تا شاید متذکر شوند (و از اعمال خلاف خود دست بردارند))) . ((یا مَنْ لَهُ ذِکْرٌ لایُنْسی !)) . ((ای کسی که فراموشی در یاد او نیست !)) . یاد و ذکر انسان دارای آفتی بزرگ است که ((فراموشی)) نام دارد . اما ذکر خداوند متعال منزه از این آفت است . بنابراین ، انسان باید مطمئن باشد که اگر شایسته آن شد که مورد ذکر پروردگارش قرار گیرد ، خدایش هرگز او را فراموش نخواهد کرد . در ((دعای روز جمعه)) چنین می فرماید : ((اَلْحَمْدُ للّهِ . . . الْعَلیمِ الَّذی لا یَنْسی مَنْ ذَکَرَهُ)) . ((حمد و ستایش خداوند عالمی را که ذاکر خویش را فراموش نمی کند)) . اطمینان قلب با یاد خداوند متعال قرآن کریم یکی از مهمترین آثار ذکر پروردگار را ((اطمینان قلب)) بیان می کند : (اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) . (۵۱) ((همانا با یاد خدا دل آرام یابد)) . علت این اطمینان را چنین می توان بیان کرد که ذاکر حقیقی پروردگار متعال ، خود را دارای همه چیز می بیند و کسی که همه چیز دارد ، چرا نامطمئن باشد ؟ عدم اطمینان ، از نداشتنها و فقرها حاصل می شود . مطلب دیگری که باید به آن توجه کرد این است که همانگونه که قبلاً گفته شد ، پیدایش و از بین رفتن ذکر ، هریک دارای علل و اسبابی می باشند . بنابراین ، انسان باید سعی نماید هرآنچه را که موجب ذکر الهی می شود ، اخذ نماید و آنچه را که موجب سلب ذکر الهی می شود ، طرد کند . مثلاً حضور در مجلس مردان الهی و همنشینی با آنان موجب ذکر الهی و تقویت آن می شود و برعکس ، مجالست با افراد باطل و جاهل ، آدمی را از ذکر پروردگارش باز می دارد . همینطور مطالعه برخی کتب و نوشته ها می تواند انسان را به ذکر الهی نزدیک و یا از آن دور نماید . و به طور کلی می توان گفت هرآنچه پروردگار متعال به انجام آن ((امر)) نموده و وظیفه آدمی می باشد ، موجب رسیدن به ذکر الهی و آنچه از آن ((نهی)) نموده ، موجب دوری از ذکر پروردگار متعال است . به هرحال ، در همان چیزی هم که انجامش وظیفه انسان می باشد ممکن است توجه انسان به غیر خدا باشد و در عین اینکه صورت و ظاهر کار ، مشروع و الهی است ، اما باطن آن ، غیرخدایی باشد؛ مثلاً در تحصیلات علوم دینی ، جهاد در راه خداوند و یا هر عمل خیر دیگری ممکن است ذکر انسان خدایی نباشد و دل انسان متوجه جایی دیگر باشد . همچنین در امور دنیوی که انجام آن لازم است ، این مساءله می تواند مهمتر باشد . در سوره نور می فرماید : (رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَلا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِاللّهِ . . .) . (۵۲) ((مردانی که کسب و تجارت ، آنان را از یاد خداوند باز نمی دارد . . .)) . واضح است که تجارت امر لازمی است اما گاه می تواند به بدترین وجه ، آدمی را از خداوند غافل و او را در ظلمات دنیوی فروبرد . و در سوره منافقون چنین می فرماید : (یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لا تُلْهِکُمْ اَمْوالُکُمْ وَلا اَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِاللّهِ . . .) . (۵۳) ((ای اهل ایمان ! اموال و اولاد ، شما را از یاد خداوند غافل ننماید)) . واضح است که منظور از یاد خدا این نیست که انسان ، فقط خدا – خدا کند ، بلکه منظور آن است که مبادا علاقه به اموال و اولاد ، موجب آن شود که تمام توجهات فکری و قلبی شما صرف این امور شود به طوری که وظایف الهی و انسانی خود را فراموش نمایید و برای رسیدن به این امور ، مرتکب هرخلاف و معصیتی بشوید . همچنین در انجام امور خلاف و گناه ، انسان نباید کمیت آن را در نظر بگیرد بلکه باید به ((مقدار اثر)) آن توجه کند . چه بسا دیدن یک صحنه و یا یک ساعت مجالست با اهل دنیا و یا خواندن چند صفحه از نوشته جات ، آدمی را برای همیشه از یاد خداوند غافل نماید و عشق و علاقه و توجه او را به سوی چیز دیگری ، معطوف نماید . برای همین در ادعیه از خداوند متعال طلب ((دوام ذکر)) شده است . در ((مناجات شعبانیه)) آمده است : ((اَسْئَلُکَ . . . اَنْ تَجْعَلَنی مِمَّنْ یُدیم ذِکْرَکَ)) . ((از تو می خواهم مرا از کسانی قرار دهی که دایم به یاد تو هستند (یعنی هیچ چیز موجب قطع ذکر الهی آنان نمی شود))) . و در دعای ((ابوحمزه ثمالی)) آمده است : ((اَللّهُمَّ اشْغَلْنا بِذِکْرِکَ)) . ((بارالها ! مرا مشغول ذکر خود بدار (یعنی

ذکر غیر خودت را از من دور کن)) . با این حال ، در طول شبانه روز بر اثر کارهای مختلف ممکن است یاد خداوند در انسان کمرنگ شود ، برای همین ، خداوند متعال ذکر واجبی را به نام ((نماز)) برای انسان مقرر کرده است تا هرچند ساعت یک بار ، آدمی فارغ از همه چیز و همه کس ، مشغول ذکر پروردگارش باشد . در سوره طه می فرماید : (وَاَقِمِ الصَّلوةَ لِذِکْرِی) . (۵۴) ((و نماز را برای یاد و ذکر من بپا دار)) . مطلب دیگری که بیان آن لازم است ، درباره ((ذکر لسانی و زبانی)) است . در این باره باید گفت ذکر زبانی می تواند بالاترین و یا پایین ترین مرتبه ذکر باشد ، به این معنا که اگر این ذکر ، ناشی از شدت ذکر درونی و قلبی باشد ، بیشترین ارزش را دارد ، اما اگر صرفا خروج صدایی از دهان باشد ، دارای کمترین ارزش و بلکه بی ارزش است ؛ مثلاً مادری که از فرزندان خود دور شده و به اصطلاح دلش برای او تنگ شده است ، علاوه بر اینکه تمام فکر و ذکرش به سوی آن فرزند است ، ملاحظه می کنیم که با زبان هم دایما نام آن فرزند را ذکر می کند و درباره او صحبت می کند . چنین مادری ، هم یاد فرزندش برایش شیرین است و هم گفتگو در باره آن فرزند برایش لذتبخش است . همینطور کسانی که به هرنحوی اهل دنیا هستند ، هم یاد دنیایشان برای آنان لذیذ است و هم گفتگوی درباره آن ، لذا معمولاً می توان از روی صحبتها و گفتار اشخاص ، به توجهات قلبی و علایق شخصیشان پی برد . حال ، کسانی هم که خدای متعال در قلبشان جای گرفته است از به زبان آوردن یاد قلبی خود ، احساس لذت و شیرینی می نمایند . و یکی از علل مناجات اولیای الهی با پروردگار متعال آن است که می خواهند یاد محبوب خویش را به زبان آورند و درباره آن سخن بگویند . در ((مناجاة المطیعین للّه)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . مَتِّعْنا بِلَذیذِ مُناجاتِکَ)) . ((بارالها ! . . . لذت مناجات خودت را نصیبمان فرما)) . و در ((مناجاة المریدین)) آمده است : ((وَفی مُناجاتِکَ رُوحی وَراحَتی)) . ((آرامش و آسایشم در مناجات با تو است)) . اما یکی دیگر از اثرات مهم ((ذکر لسانی)) ، تاءثیری است که بر ((ذکر قلبی)) دارد . به عبارت دیگر : ذکر زبانی چنانچه با خلوص و توجه کامل گفته شود ، باعث تقویت و ریشه دار شدن ذکر قلبی و درونی می شود . بسیاری از امور هستند که انسان نسبت به آنها آگاهی دارد ، اما به زبان آوردن آنها تاءثیر تازه و دیگری برای انسان دارد به طوری که گویی آدمی به چیز جدیدی دست یافته و معرفت تازه ای پیدا کرده است ، لذا ملاحظه می کنیم که در دعاهای فراوان از خداوند متعال طلب ذکر لسانی شده است . در اعمال ((بیست و هفتم رجب)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . وَاجْعَلْ . . . ذِکْرَکَ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ عَلی لِسانِی)) . ((بارالها ! . . . ذکر خودت را شب و روز بر زبانم قرار ده)) . و در ((دعای کمیل)) آمده است : ((وَاجْعَلْ لِسانی بِذِکْرِکَ لَهِجاً)) . ((و زبانم را به یاد خودت گویا نما)) . و در ((مناجاة الذاکرین)) آن را از بزرگترین نعمتها به حساب می آورد : ((وَمِنْ اَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَیْنا جَرَیانُ ذِکْرِکَ عَلی اَلْسِنَتِنا وَاِذْنُکَ لَنا بِدعائِکَ وَتَنْزیهِکَ وَتَسْبیحِکَ)) . ((و از بزرگترین نعمتها ، جاری شدن ذکر تو بر زبان ماست و اجازه ای است که به ما برای دعا کردن ، و خواندن ، منزّه دانستن و تسبیح خودت داده ای)) . حال ، ((مصادیق ذکر زبانی)) کدام است ؟ شکی نیست که اعمالی مانند خواندن نماز ، قرآن و ادعیه و امثال آن ، از بارزترین ((مصادیق ذکر الهی)) می باشند . اما نمی توان گفت که ذکر زبانی پروردگار متعال ، منحصر در این امور است ، بلکه هر سخنی که درباره پروردگار متعال و دیگر حقایق گفته شود ، به طوری که باعث نزدیکی به پروردگار متعال و توجه به او و نمایاندن راه حق بشود را باید ذکر پروردگار متعال دانست ؛ مثلاً واعظی که وعظ می کند ، استادی که تدریس می نماید ، پدری که نصیحت می کند ، شاعری که می سراید و . . . همگی ، گفتارشان می تواند ((ذکر الهی)) باشد . قبلاً گفته شد که ذاکرین حقیقی پروردگار متعال ، از گفتن ذکر الهی ، لذت می برند ، در اینجا باید اضافه کرد که این افراد از شنیدن ذکر خداوند هم احساس لذت می نمایند . در ((مناجاة الخائفین)) آمده است : ((اِلهی ! هَلْ . . . تُصِمُّ اَسْماعاً تَلَذَّذَتْ بِسَماعِ ذِکْرِکَ فی اِرادَتِک ؟)) . ((پروردگارا ! آیا . . . گوشهایی را که با شنیدن یادت ، در راه خواست تو لذت برده اند ، کر و ناشنوا خواهی کرد ؟)) . البته در مقابل ، نیز عده ای هستند که با شنیدن ذکر پروردگار ، ناراحت می شوند ! در سوره زمر ، آیه ۴۵ در باره این افراد چنین می فرماید : (وَاِذا ذُکِرَ اللّهُ وَحْدَهُ اشْمَاءَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ وَاِذا ذُکِرَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ اِذا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ) . (۵۵) ((هنگامی

که خداونـد به تنهـایی یـاد می شود ، کسـانی که به آخرت ایمـان ندارنـد ، سـخت ملول و ناراحت می شونـد ، اما هنگامی که ذکر غیرخـدا به میان آیـد ، این افراد ، شاد و خوشـحال می شونـد)) . با تمام این احوال ، انسان بایـد مواظبت نماید آن زمانی که زبان یا گوشـش فـارغ از ذکر الهی اسـت ، قلبش خـالی از ذکر پروردگـار متعـال نباشـد ، لـذا در ((مناجـاة الـذاکرین)) چنین می فرمایـد : ((وَاَنِسْـنا بِالـذِّکْرِ الْخَفِیِّ)) . ((پروردگارا ! ما را به ذکر پنهان (که دل به یاد تو باشـد) ماءنوس گردان)) . در دعای ((ابوحمزه ثمالی)) نیز حضـرت زنـدگی و ((حیـات قلب)) خود را بـا ذکر الهی می داننـد : ((وَبِـذِکْرِکَ عـاش قَلْبی)) . ((با یاد تو قلبم زنـدگی می کنـد)) . و در سوره کهف ، آیه ۲۸ نیز خداونـد به پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) دسـتور می دهد از کسانی که قلبشان غافل از یاد خداست ، کناره گیری کند : (. . . وَلا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَاتَّبَعَ هَواهُ . . .) . (۵۶) ((از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل کردیم و از هوای نفس خود پیروی می کننـد ، اطاعت و پیروی مکن . . .)) . واضح است که غافل نمودن قلب ایشان از سوی خداونـد ، به سـبب اعمـالی است که خود انجـام داده انـد؛ماننـد همـان پیروی از هواهـای نفسانی . قبلاً درباره یاد خداونـد از انسان صحبت شـد ، امـا در این مـورد ، عـده ای را معرفت آنچنـان است که چنین می گوینـد : ((کَیْفَ اَنْسـیکَ وَلَمْ تَزَلْ ذاکِری)) . (۵۷) ((چگونه تو را فراموش نمـایم در حـالی که تو همیشه به یـاد من هستی)) . این موضوع روشن است که لیاقت و معرفت خاصّـی می خواهـد تا انسان ، خداونـد را همیشه به یاد خود ببینـد . و با همین معرفت است که چنین مناجات می کننـد : ((اِلهی لَولا الْواجِبُ مِنْ قَبُولِ اَمْرِکَ لَنَزَّهْتُکَ مِنْ ذِکْری اِیّاکَ عَلی اَنَّ ذِکْری لَکَ بِقَـدْری لا بِقَـدْرِکَ)) . (۵۸) ((بارالها ! اگر فرمان تو نبود (که فرموده ای خدای را ذکر کنید) هرآینه تو را از یاد خود پاک می کردم ، چه اینکه یاد من از تو به مقدار لیاقت من است نه به مقدار قدر و مقام تو)) . حسن ختام بحث را جمله ای معروف از مولی الموحـدین امیرمؤ منان علی (علیه السّـلام) در دعای کمیل قرار می دهیم : ((یا مَنِاسْـمُهُ دَواءٌ وَذِکْرُهُ شِـفاءٌ !)) . ((ای کسـی که نامت دوا و یادت شفاست !)) . در این مورد می توان چنین گفت که نام پروردگار متعال دواست برای همه دردها ، اما این دارو زمانی شـفا می بخشـد که تبـدیل به ((ذکر)) شود؛ یعنی همانگونه که برای اثرگـذاری یـک دارو لازم است انسان آن دارو را مصـرف و اسـتفاده نمایـد تا بهبودی و شـفا یابـد ، در مورد اسم باری تعالی نیز مساءله چنین است که برای اسـتفاده و سود بردن از آن اسم ، لازم است این اسم به صورت ذکر برای آدمی درآیـد و الا اثر نخواهـد بخشـید . و البته برای ذکر شدن آن اسم ، باید انسان به آن اسم معرفت داشته باشد؛ چون اسم خداوند ، کلمه یا سخن نیست . بنابراین ، هرکس به مقدار معرفتی که از اسامی خداوند متعال دارد ، از ذکر خداوند شفا می یابد .

خداوند ، طبیب قلبها

(۱۲) ((یا طَبیبَ الْقُلُوبِ !)) . ((ای طبیب و درمان کننـده دلها !)) . (۴۴) ((یا طَبیبُ !)) . ((ای درمان کننـده !)) . (۵۳) ((یا طَبیبَنا !)) . ((ای درمان کننده ما !)) . (۳۶) ((یا شافی !)) . ((ای شفابخش و بهبودی دهنده !)) . (۱۲) ((یا مُنَوِّرَ الْقُلُوبِ !)) . ((ای روشنی بخش دلهـا !)) . (۱۲) ((یـا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ !)) . ((ای دگرگون کننـده دلهـا !)) . (۹۷) ((یـا مُقَلِّبُ !)) . ((ای دگرگون کننـده !)) . (۹۰) ((یـا مَنْ لاـ یُقَلِّبُ الْقُلُوبَ اِلاّ هُوَ !)) . ((ای کسـی که دگرگون نمی سازد قلبها را مگر او !)) . (۶۷) ((یا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِوَ قَلْبِهِ !)) . ((ای کسی که مابین آدمی و دلش حایل و واسطه می شود !)) . (۶۳) ((یا مَنْ لا یَبْعَدُ عَنْ قُلُوبِ الْعارِفینَ !)) . ((ای کسی که از دلهای عارفان دور نیستی !)) . (۱۲) ((یا اَنیسَ الْقُلُوبِ !)) . ((ای آرام دلها !)) . ((قلب)) را می توان مرکز ادراکات بشری و حیـات روحی انسان دانست و از آنجایی که قلب ، یک موجود زنـده و دارای حیات است ، بنابراین ، دارای حالتهای گوناگونی هم می باشـد . این حالتهـای مختلـف را می توان به دو بخش کلی تقسـیم کرد : ((سـلامت و مرض)) . هریـک از این دو حـالت نتـایج خاص خود را در پی دارد . همچنین برای هریک از این دو ، مراتب مختلفی هست که متناسب با هر مرتبه نیز نتیجه ای معین حاصـل می شـود . اهمیـت حالتهـا ، اسـتعدادها و قابلیتهـای مختلـف قلب در این است که این کیفیـات تـاءثیر مسـتقیمی بر روی ادراکـات و

معارف و به تبع آن بر روی عملکردهای انسان می گذارد . به طوری که می توان گفت هر شخصی آنگونه درک می کند که قلبش قابلیت دارد و آنگونه عمل می کند که درک نموده است . البته عکس این مطلب نیز وجود دارد؛ یعنی اعمال انسان هم بر کیفیات و احوال قلب آدمی ، تاءثیر مستقیم دارد ، لذا حضرت در ((اعمال مشترکه ماه شعبان)) می فرمایند : ((وَاعْمُرْ قَلْبی بِطاعَتِکَ)) . ((قلبم را به اطاعت خودت آباد فرما)) . ((یا طَبیبَ الْقُلُوبِ !)) . ((ای طبیب و درمان کننده دلها !)) . ((یا طَبیبُ !)) . ((ای درمان کننده !)) . ((یا طَبیبَنا !)) . ((ای درمان کننده ما !)) . ((یا شافی !)) . ((ای شفابخش !)) . گفته شد که قلب آدمی دارای دو حالت ((سلامت و مرض)) است در قرآن کریم ، بارها به این دو حالت قلب اشاره شده است ؛ در سوره مبارکه بقره درباره منافقین چنین می فرماید : (فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً . . .) . (۵۹) ((در قلبهایشان بیماری است ، پس خداوند بر مرض ایشان بیفزاید)) . و در سوره شعراء ، درباره تنها چیز مفید در روز قیامت چنین می فرماید : (یَوْمَ لا یَنْفَعُ مالٌ وَلا بَنُونَ اِلّا مَنْ اَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلیمٍ) . (۶۰) (((قیامت) ، روزی است که مال و فرزند به آدمی سودی نمی بخشد مگر کسی که با دلی سالم به پیشگاه خدا بیاید)) . حال که چنین است پس باید به فکر سلامت قلب بود و برای خلاصی آن از امراض گوناگون ، تلاش نمود . برای این کار لازم است که انسان نزد ((طبیب)) مراجعه نماید و از او طلب معالجه بنماید . البته برای مراجعه ، لازم است که آدمی ابتدا از احوال گوناگون قلب خود اطلاع داشته و به وجود امراض گوناگون در آن ((معترف)) باشد؛ چون تا زمانی که آدمی غافل از احوال دل خویشتن باشد و یا دل خود را سالم و بی عیب و نقص بپندارد ، هیچگاه به فکر علاج و مراجعه به معالج و طبیب نخواهد بود . و بسیاری از ما آدمیان در این مرحله ، در یک غفلت و ناآگاهی فراوان فرورفته ایم و از بیماریهای مختلف دل خود ، بی خبریم . مرحله دوم که مرحله مراجعه به ((طبیب)) است ، مرحله ای بسیار مهم و حساس است چه اینکه بسیاری از افراد ، پس از تشخیص وجود بیماری در قلب خود ، در تشخیص طبیب آگاه و توانا دچار اشتباه می شوند . و چه بسا مراجعه آنان به افراد طبیب نما بر بیماریشان می افزاید و علاج آنان را به تاءخیر انداخته یا ناممکن می کند . مرحله سوم آن است که انسان پس از شناخت و پیدا کردن طبیب ، خود را در معرض ((معالجه)) او قرار دهد و به نسخه های شفابخش او عمل نماید که این نیز مرحله ای سخت و مهم است . حال ببینیم ((طبیب)) کیست ؟ و نسخه او چیست ؟ ((طبیب)) کسی است که از احوال ما آگاهتر از خود ماست . ((طبیب)) کسی است که ما را خلق نموده ، و از ابتدا تاکنون بر اعمال و کردار ما ناظر بوده و بر تمام کیفیات و حالات گوناگون قلب ما واقف است . و او کسی جز خداوند قادر متعال نیست . بیماریهای دل از ظلمتها و تاریکیهایی است که قلب را فراگرفته و تنها نور است که می تواند بر این ظلمتها چیره شود و آنها را نابود سازد و نور مطلق ، پروردگار یگانه است . پس باید به سوی نور مطلق آمد و از او درخواست زدودن تاریکیها و سیاهیها را نمود . باید قلب خود را در معرض تابش نور الهی قرار داد و در برطرف کردن موانع این تابش مقدس ، تلاش و کوشش نمود . ما باید به طبیب بودن خدای خود ایمان داشته باشیم و به سوی عمل به نسخه های شفابخش او که به وسیله رسولانش بر ما عرضه شده حرکت نماییم و آن را سرلوحه کار و زندگی خویش قرار بدهیم . ما باید هرگاه که در دل و قلب خود کدورت و ظلمتی احساس نمودیم ، بلافاصله به نزد طبیب شفابخش خود مراجعه کنیم و با تضرع و خواهش ، برطرف شدن این سیاهیها و ناپاکیها را درخواست کنیم . در اعمال سیزدهم از اعمال شب نیمه شعبان از خداوند متعال چنین قلبی درخواست شده است : ((اَللّهُمَّ ارْزُقْنی قَلْباً تَقیّاً نَقیّاً وَمِنَ الشِّرْکِ بَریئاً لا کافِراً وَلا شَقیّاً)) . ((بارالها ! قلبی پرهیزگار و پاکیزه به من عنایت کن ؛ قلبی که خالی و مبرّای از شرک باشد ، قلبی که نه کفری در آن باشد و نه شقاوتی)) . و در ((مناجاة الشاکین)) حضرت از بیماریهای قلب به خداوند شکایت می کند و از او طلب شفا می نماید : ((اِلهی اِلَیْکَ اَشْکُو قَلْباً قاسِیاً مَعَ الْوَسْواسِ مُتَقَلِّباً وَبِالرَّیْنِ وَالطَّبْعِ مُتَلَبِّساً)) . ((بارالها ! به تو شکایت می کنم از قلبی که سخت و سنگدل است و با وسوسه های گوناگون ، دگرگون می شود و خودسری و زشتی آن را فرا گرفته است)) . پروردگار متعال ، طبیبی است که نه تنها قلبهای بیمار را شفا می بخشد ، بلکه دلهای مرده را هم زنده می سازد . در ((مناجاة التوابین)) چنین آمده است : ((اِلهی . . . اَماتَ قَلْبی عَظیمُ

جِنایَتی فَاَحْیِهِ بِتَوْبَةٍ مِنْکَ یااَمَلی وَبُغْیَتی)) . ((بارالها ! جنایات بزرگ (گناهان عظیم) باعث مُردگی دلم شده است . پس خداوندا ! به وسیله توبه دلم را حیات ببخش ، ای امید و آرزوی من !)) . ((یا مُنَوِّر الْقُلُوب !)) . ((ای روشنی بخش دلها !)) . آنگاه که قلب آدمی به تاریکی می گراید و پرده های سیاه ظلمت ، گرداگرد آن را فرا می گیرد ، تنها یک چیز است که می تواند آن را روشنی ببخشد و از غبار ظلمتها نجات بدهد . و آن یک چیز ، همان نور مقدس الهی است ؛ نوری که اگر بر قلب بتابد ، به آن ایمان و معرفت می بخشد و به آن علم و حکمت ارزانی می دارد . در واقع پروردگار متعال به وسیله نور خود ، قلبها را شفا می بخشد و آنها را زنده می کند . به عبارت دیگر : ظلمت و تاریکی از نیستی است و نور از هستی . و خداوند متعال با نور خود به قلب آدمی هستی می بخشد و آن را از نیستی و هلاکت نجات می دهد . در زیارت حضرت صاحب الامر (علیه السّلام) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ . . . اَنْ تَمْلاَ قَلْبی نُورَ الْیَقینِ وَصَدْری نُورَ الْاِیْمانِ)) . ((بارالها ! از تو می طلبم که قلبم را از نور یقین و سینه ام را از نور ایمان ، لبریز و سرشار گردانی)) . بنابراین ، باید توجه داشت که نور الهی ، اثری مستقیم و حقیقی در روح و عمل انسان باقی می گذارد؛ یعنی روح و جان آدمی را پاک و آراسته و به تبع آن اعمال و کردار انسان را هم الهی و انسانی می گرداند . به عبارت دیگر : نورانی شدن قلب به معنای تجلی تمام خوبیها در آن و رخت بربستن تمام بدیهاازآن است واین همان چیزی است که باعث ((سعادت))هردو سرا برای آدمی است . ((یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ !)) . ((ای دگرگون کننده دلها !)) . ((یا مُقَلِّبُ !)) . ((ای دگرگون ساز و زیر و رو کننده !)) . ((یا مَنْ لا یُقَلِّبُ الْقُلُوبَ اِلاّ هُوَ !)) . ((ای که جز او کسی قلبها را متحول و دگرگون نمی سازد !)) . ((قلب)) در لغت به معنای ((دگرگونی و تحول)) است . و می توان گفت از آن جهت ، قلب آدمی را به این نام نهاده اند که قلب ، موجودی است بسیار متحول و تغییرپذیر به طوری که حالات و کیفیات بسیار گوناگون و مختلفی بر آن عارض می شود . دگرگون کننده و مقلب قلب آدمی ، پروردگاری است که اداره تمام امور هستی به دست توانای اوست . اما باید دانست که پروردگار متعال بر اساس ((سنتها و معیارهای خاصی)) ، قلب آدمی را دگرگون می سازد . خداوند متعال برای هر عملی از اعمال آدمی ، اثری خاص قرار داده است که هنگام ارتکاب آن عمل ، آن اثرِ مشخص ، بر قلب و روح آدمی وارد می شود؛ مثلاً عمل صالح موجب نورانیت قلب و عمل فاسد ، موجب کدورت آن می شود . یا مثلاً هنگامی که توفیق الهی (به هر دلیلی) نصیب انسان می شود ، ناگهان حالت قلب انسان به سرعت تغییر می کند به طوری که با درخشش نور الهی در آن قلب ، تمام ادراکات و برداشتهای قلب ، دگرگون می شود و انسان حقایقی را که تا چند لحظه قبل نمی دانست ، آشکارا آنان را در برابر خود مشاهده می کند . این پدیده را به هنگام ایمان آوردن افراد ، به وضوح می توان ملاحظه کرد . یکی از راههای دگرگونی قلب ، درخواست از خود ((مقلب القلوب)) است ؛ به این معنا که انسان از پروردگار متعال ، تقاضای دگرگونی حالات قلبی خود را بنماید چنانکه در دعای ((تحویل سال)) آمده است : ((یا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالاَبْصارِ ! یا مُدَبِّرَ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ ! یا مُحَوِّلَ الْحَوْلِ وَالاَحْوال ! حَوِّلْ حالَنا اِلی اَحْسَنِ الْحالِ)) . ((ای دگرگون کننده دلها و دیده ها ! ای تدبیر کننده شب و روز ! ای عوض کننده سال و روزگار ! حال ما را به بهترین حالتها تبدیل کن)) . در اینجا باید توجه کرد که بین ((مقلب القلوب و طبیب القلوب و منورالقلوب)) بودن پروردگار متعال ، ارتباطی کاملاً منطقی و منسجم وجود دارد؛ به این معنا که می توان گفت خداوند متعال چون ((مقلب القلوب)) است ، پس ((طبیب القلوب)) هم می باشد و باز به همین جهت ، ((منورالقلوب)) هم هست ((یا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ !)) . ((ای کسی که مابین آدمی و دل او واسطه و حایل می شود !)) . حایل شدن خداوند متعال بین انسان و قلب انسان را می توان به این معنا دانست که خداوند متعال با فاصله انداختن و حایل شدن بین انسان و قلب او ، مانع از تاءثیرات موجود قلب بر روی آدمی می شود . به عبارت دیگر : خداوند متعال با حایل شدن ، بر داشتها و ادراکات آدمی را دگرگون می سازد؛ یعنی هنگامی که خداوند متعال می خواهد انسان را تغییر بدهد و او را متحول سازد ، ما بین قلب آدمی و خود او فاصله می اندازد ، آن هم فاصله ای الهی ، تا هم انسان و هم قلب او ، دچار تحولی الهی گردد . بلاتشبیه مانند آن است که شما برای دگرگون ساختن رابطه دو نفر بین آنان فاصله اندازید

و با هریک سخنی بگویید ، در این صورت ، پس از کنار رفتن شما ، دید آن دو نسبت به یکدیگر عوض می شود و رابطه ای جدید با همدیگر پیدا می کنند . در قرآن کریم در این مورد چنین می فرماید : (یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اسْتَجیبُوا للّهِ وَلِلرَّسُولِ اذا دعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَاَنَّهُ اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ) . (۶۱) ((ای اهل ایمان ! هنگامی که خدا و رسول ، شما را به سوی چیزی فرا می خوانند که موجب زنده شدن شما می گردد آنان را استجابت نمایید و بدانید که خداوند بین آدمی و قلبش حایل می شود و بدانید که به سوی او محشور می شوید)) . همچنان که ملاحظه می شود ، در ابتدای آیه ، پروردگار متعال از یک دگرگونی اساسی یعنی زنده شدن ، سخن به میان می آورد . اما از آنجایی که این دگرگونی به نظر بسیاری ، گران و سنگین جلوه می کند ، پس خداوند متعال منشاء این دگرگونی را به خود نسبت می دهد و می فرماید ما به حایل شدن بین آدمی و قلب او ، باعث چنین تحولی می شویم . بنابراین ، وظیفه انسان در این رابطه استجابت خدا و رسول می باشد ، اما نتیجه آن که رسیدن به یک نوع حیات و زندگی است ، بر عهده پروردگار متعال است . ((یا مَنْ لا یَبْعَدُ عَنْ قُلُوبِ الْعارِفینَ !)) . ((ای کسی که از دلهای عارفان دور نیست !)) . دوری و نزدیکی خداوند متعال از قلب آدمی ، به این معناست که قلب انسان تا چه اندازه تجلّیگاه صفات الهی باشد . پس هر مقدار که قلب آدمی بیشتر منوّر به نور الهی باشد ، انسان به خداوند متعال نزدیکتر می باشد . نکته ای که در اینجا قابل توجه است ، معرفت خداوند متعال است . همانگونه که در جمله مذکور آمده است ، خداوند متعال به هر قلبی نزدیک نیست بلکه به قلوب اهل معرفت نزدیک است . و این بدان خاطر است که اهل معرفت به صفات باری تعالی دست یافته و رنگی الهی به خود گرفته اند . و این همان نزدیکی به پروردگار متعال است . این بحث در باب ((معرفت و قرب)) نیز گذشت . ((یا اَنیسَ الْقُلُوبِ !)) . ((ای آرام جانها !)) . قلب آدمی قابلیت انس با چیزهای مختلف و گوناگونی را دارد ، اما مونس حقیقی قلب که قلب در کنار آن به آرامش و اطمینان واقعی می رسد ، خالق هستی و هستی بخش تمام نیستیها یعنی پروردگار عالمیان است . لازمه آنکه قلب آدمی با پروردگارش انس بگیرد آن است که به سوی خدای خود حرکت نماید ، او را بشناسد و از غیر او جدا شود . این بحث نیز در باب ((انس)) گذشت . حالات و کیفیّات گوناگون قلب در قرآن کریم به ((حالات و کیفیات)) گوناگون قلب و همچنین به ((قابلیّتها و استعدادهای مختلف قلب آدمی)) اشاره شده است . بعضی از این ((حالات)) ، عبارت هستند از : اطمینان ، سکون ، غفلت و . . . و برخی از ((قابلیتهای)) آن عبارتند از : تعقل ، هدایت ، فهم ، درک و . . . به عنوان مثال ، پروردگار متعال ، ((ذکر الهی)) را موجب آرامش و اطمینان قلب بیان می فرماید : (. . . اَلا بِذِکْرِاللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) . (۶۲) ((. . . همانا دل ، آرام یابد به ذکر خدا)) . و در مقابل می فرماید که رعب و دلهره را در قلوب کافرین قرار می دهیم . (سَنُلْقی فی قُلُوبِ الَّذینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ بِما اَشْرَکُوا بِاللّهِ . . .) . (۶۳) ((در قلب آنانکه کافر هستند ، رعب قرار می دهیم ، بدان جهت که به خداوند شرک می ورزند . . .)) . و در سوره مبارکه تغابن ، درباره هدایت قلب انسان چنین می فرماید : (. . . وَمَنْ یُؤْمِنْ بِاللّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ . . .) . (۶۴) ((. . . هرآنکس که به خدای ایمان آورد ، خداوند قلبش را هدایت می کند . . .)) . یعنی چنین قلبی می تواند حقایق را دریابد و واقعیات را تشخیص بدهد . و در سوره توبه ، درباره دسته ای از مردم چنین می فرماید : (. . . وَطُبِعَ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ) . (۶۵) ((. . . بر دلهایشان مُهر خورده است ، پس درک نمی کنند)) . وقتی که به دعاها مراجعه می کنیم ملاحظه می شود که قلب به عنوان مرکز تمام ((خوبیها و بدیهای آدمی)) ، تلقی شده است ؛ یعنی اولیای الهی تمام احساسات خوب ، حالتهای نیکو و ادراکات شایسته را برای قلب خود تقاضا می کنند . و در مقابل ، در صدد رفع همه بدیها و نواقص از قلب خویشتن هستند . اینک به برخی از این ادعیه ، گوش جان می سپاریم : در ((تعقیبات مشترکه)) چنین اموری برای قلب تقاضا شده است : ((اَللّهُمَّ اجْعَلْ لی فی قَلْبی نُوراً وَبَصَراً وَفَهْماً وَعِلْماً ، اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیء قَدیرٌ)) . ((بارالها ! در قلبم ، نور و بینایی و درک و دانش قرار ده که تو بر هرچیز قادر و توانایی)) . و در ((تعقیب نماز صبح)) حالت ((یقین)) که بالاترین و بهترین حالت روحی برای انسان است درخواست گردیده : ((اَللّهُمَّ . . . صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلِ . . . الْیَقینَ فی قَلْبی)) . ((بارالها ! . . . بر محمد و آل محمد

درود فرست و یقین را در قلبم قرار ده)) . همچنین در بعضی از ادعیه به تحوّل پذیری قلب اشاره شده است و از خداوند درخواست پایداری حالت قلب در زمینه هدایت شده است . در دعای ((طلوع و غروب آفتاب)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالاَبْصارِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ وَلا تُزِغْ قَلْبی بَعْدَ اِذْهَدَیْتَنی)) . ((ای خدایی که دگرگون کننده چشمها و دلها هستی ، دلم را بر دین خودت پایدار بدار و قلبم را پس از هدایت دگرگون مساز)) . به عبارت دیگر : تضمینی برای ثابت ماندن احوال قلب آدمی وجود ندارد ، قلبی که اینک در طریق هدایت قرار گرفته ممکن است بر اثر لغزشی از سوی انسان ، متحوّل و دگرگون شود و گرفتار ضلالت و گمراهی گردد ، بنابراین ، آدمی باید دایما در مراقبت از احوال دل خود کوشا باشد و از خداوند متعال تقاضای یاری و کمک بنماید . در برخی از ادعیه نیز چنین قلبی از خداوند خواسته شده است : ((وَاَثبِتْ فی قَلْبی ینابیعَ الحکمهٔ)) . ((بارالها ! سرچشمه ها و منابع حکمت را در قلبم برقرار فرما)) . به عبارت دیگر : حکمت و معرفت از اموری نیستند که فقط با تحصیل و درس خواندن حاصل شوند ، بلکه قلب آدمی این قابلیت را دارد که به مقام و مرتبه ای برسد که خود ((مرکز صدور و جوشیدن حکمت)) باشد . و در دعای حضرت مهدی (علیه السّلام) نیز چنین آمده است : ((وَاملاَ قُلُوبَنا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَهِ)) . ((بارالها ! دلهای ما را از علم و معرفت و دانش و شناخت ، لبریز و سرشار گردان)) . همچنین در ادعیه ، زیباترین و پاکترین احساسات و حالتها از خداوند متعال برای قلب درخواست شده است . احساساتی که نتیجه آنها رسیدن به همه کمالات و خوبیها و دور ماندن از همه زشتیها و بدیهاست . در ((مناجات شعبانیه)) در این زمینه ، چنین آمده است : ((اِلهی هَبْ لی قَلْباً یُدْنیهِ مِنْکَ شَوْقُهُ)) . ((بارالها ! قلبی به من عنایت فرما که شوق و اشتیاقش باعث نزدیکی من به تو باشد)) . به عبارت دیگر : هر دلی را به سوی چیزی اشتیاق هست . حال ، حضرت می فرمایند : پروردگارا ! آنچنان شوقی در دل من قرار ده که تنها و تنها مرا به سوی تو آورد و به تو نزدیک گرداند؛ یعنی شوق غیر خودت را از دلم برکَن و جدا کن . این جدایی انسان از غیرخداتابدانجامی تواندپیش برودکه دیدگان دل آدمی به پرتو دیدن حقتعالی روشن شود : ((اِلهی هَبْ لی کَمالَ الاِنْقِطاعِ اِلَیْکَ وَاَنِرْ اَبْصارَ قُلُوبِنا بِضیاءِ نَظَرِها اِلَیْکَ حَتّی تَخْرِقَ اَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ اِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ)) . ((پروردگارا ! نهایت جدایی از غیر خودت را به من عنایت فرما و دیدگان دلهای ما را به پرتو نگریستن به سوی خودت روشن نما تا جایی که دیدگان دل از حجابهای نور بگذرد و به معدن عظمت واصل شود)) . و در دعای شریف ((کمیل)) ، قلبی لبریز از محبت الهی درخواست شده است : ((وَاجْعَلْ . . . قَلْبی بِحُبِّکَ مُتَیَّماً)) . ((پروردگارا ! قلبم را از عشق و محبّت خودت بی تاب گردان)) . و در ((مناجاهٔ الخائفین)) حضرت در این باره چنین می فرمایند : ((اِلهی هَلْ . . . تَطْبَعُ عَلی قُلُوبٍ انْطَوَتْ عَلی مَحَبَّتِکَ)) . ((بارالها ! آیا . . . قلبهایی را که آمیخته با محبت تو است ، مهر می زنی و آن را خواهی بست ؟)) . و در اعمال ((سحرهای ماه رمضان)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ املاَ قَلْبی حُبّاً لَکَ وَخشیَهً مِنْکَ وَتَصْدیقاً لَکَ وَاِیماناً بِکَ وَفَرَقاً مِنْکَ وَشَوْقاً اِلَیْکَ)) . ((پروردگارا ! قلبم را سرشار از محبت ، ترس ، تصدیق ، ایمان ، هوس و شوق به سوی خودت بفرما)) . درباره زدودن و پاک نمودن قلب از بیماریها و بدیها نیز در ادعیه ، فراوان سخن به میان آمده است که به برخی از آنان اشاره می شود : در دعای ((ابی حمزه ثمالی)) چنین آمده است : ((سَیِّدی اَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْیا مِنْ قَلْبی)) . ((خدای من ! محبت دنیا را از قلبم خارج فرما)) . و در اعمال سحرهای ماه مبارک رمضان آمده است : ((اَللّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبی مِنَ النِّفاقِ)) . ((بارالها ! دلم را از نفاق و دورویی پاک و مطهر گردان)) . و در ((مناجات شعبانیه)) چنین آمده است : ((فَشَکَرْتُکَ بِاِدْخالی فی کَرَمِکَ وَلِتَطْهیرِ قَلْبی مِنْ اَوساخِ الْغَفْلَهِ عَنْکَ)) . ((پس تو را شکر می نمایم از این جهت که مرا در کرم خویش داخل نمودی و قلبم را از پلیدیهای غفلت از خودت ، پاک کردی)) . و در تعقیبات مشترکه : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُبِکَ . . . مِنْ قَلْبٍ لا تَخْشَعُ)) . ((پروردگارا ! به تو پناهنده می شوم . . . از قلبی که در آن خشوع نباشد)) . مطلب را با دعایی از اعمال سحرهای ماه مبارک رمضان به آخر می بریم : ((اَسْئَلُکَ الْبُشْری یَوْمَ تُقَلَّبُ الْقُلُوبُ وَالاَبْصارُ)) . ((بارالها ! از تو خواستار بشارتم در آن روزی که دلها و دیده ها دگرگون شوند)) . در روز قیامت هم ، دلها و دیده ها دگرگون می شوند به این معنا که واقعیّات و حقایق را آنگونه که هست می بینند و درک می

کنند . حقیقت زندگی دنیوی و حقیقت اعمالی که انسان در دنیا انجام داده و نتایجی که این اعمال در جهان آخرت به وجود آورده است ، همگی در مقابل دیده و درک انسان قرار می گیرند ، این دیدن و پی بردن برای کسانی که اهل حق هستند یک ((بشارت)) بزرگ است چه اینکه در واقع به سرنوشت نورانی و زندگی پرنعمت ابدی خود آگاه می شوند . اما برای آنانکه در طریق باطل و شیطانی قدم برداشته اند ، این بالا رفتن پرده ها و آشکار شدن حقایق ، یک مصیبت عظمی به شمار می رود چه اینکه به سرنوشت بسیار تلخ و ذلّت بار خود پی می برند و عذابهای سنگین الهی را در برابر خود مشاهده می کنند (رَبَّنا . . . وَقِنا عَذابَ النّار) . (۶۶) دعایی که ذکر آن گذشت برگرفته از این آیه شریفه در قرآن کریم است : (رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَةٌ وَلا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِاللّهِ وَاِقامِ الصَّلوةِ وَاِیتاءِ الزَّکوةِ یَخافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالاَبْصارُ) . (۶۷) قرآن کریم درباره مردان الهی می فرماید : آنان کسانی هستند که کسب و کار و تجارت و زندگی روزمرّه ، آنان را از یاد خداوند و انجام نماز و پرداخت حقوق واجبه باز نمی دارد؛ زیرا از روزی می ترسند که در آن روز ، دلها و دیده ها منقلب می شوند و حقایق را آنگونه که هست ملاحظه می کنند . به عبارت دیگر ، چون به روز قیامت و حوادث آن ایمان دارند ، در این دنیا به گونه ای زندگی می کنند تا در آن روز ، پشیمان و گرفتار نباشند ، بلکه زندگی دنیوی آنان ، برایشان مایه بشارت یک زندگی پرنعمت ابدی باشد ، ان شاء اللّه .

هادی بودن خداوند متعال

(۳۶) ((یا هادی !)) . ((ای هدایت کننده و رهنما !)) . (۸۷) ((یا هادِیَ الْمُضِلّیْنَ !)) . ((ای هدایتگر گمراهان !)) . (۶۰) ((یا هادِیَ مَنِ اسْتَهداهُ !)) . ((ای هدایت کننده هر آن کس که خواستار هدایت او باشد !)) . (۶۶) ((یا مَنْ وَفَّقَنی وَهَدانی !)) . ((ای کسی که به من توفیق دادی و هدایتم نمودی !)) . (۸۳) ((یا مَنْ یَهْدی مَنْ یَشاء !)) . ((ای کسی که هرکه را بخواهد هدایت می کند !)) . (۸۳) ((یا مَنْ یُضِلُّ مَنْ یَشاء !)) . ((ای کسی که هرکه را بخواهد گمراه می کند !)) . (۵۰) ((یا مَنْ یَهْدِی وَلا یُهْدی !)) . ((ای کسی که هدایت می کند ولی جنیاز به هدایت ندارد وج هدایت نمی شود !)) . (۷۲) ((یا مَنْ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ !)) . ((ای کسی که به ره یافتگان ، از همه آگاهتر است !)) . (۶۷) ((یا مَنْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ !)) . ((ای کسی که به گمراهان از راهش ، از همه عالمتر است !)) . (۴۱) ((یا مَنْ قَدَّرَ فَهَدی !)) . ((ای کسی که مقدار و اندازه قرار داد و آنگاه ره نمود !)) . (۱۳) ((یا دَلیلُ !)) . ((ای نشانگر و نشان دهنده !)) . (۱۴) ((یا دَلیلَ الْمُتَحَیِّرینَ !)) . ((ای راهنمای سرگردانها !)) . (۱۱) ((یا دَلیلی عِنْدَ حَیْرَتی !)) . ((ای راهنمای من به هنگام سرگردانیم !)) . (۵۳) ((یا دَلیلَنا !)) . ((ای رهنمای ما !)) . (۵۹) ((یا دَلیلَ مَنْ لا دَلیلَ لَهُ !)) . ((ای رهنمای بی رهنمایان !)) . (۵۸) ((یا مَنْ فی کُلِّ شیْءٍ دَلائِلُهُ !)) . ((ای کسی که در همه چیز ، دلیلهایش وجود دارد !)) . (۴۲) ((یا مَنْ فِی الْ فاقِ ایاتُهُ !)) . ((ای کسی که در کرانه ها و ناحیه ها نشانه های او وجود دارد !)) . (۵۸) ((یا مَنْ فِی الاَرْضِ ایاتُهُ !)) . ((ای کسی که در زمین نشانه های اوست !)) . (۷۵) ((یا مَنْ ایاتُهُ بُرْهانٌ لِلنّاظِرینَ !)) . ((ای کسی که نشانه هایش برای تیزبینان نشانگر است !)) . (۴۲) ((یا مَنْ فِی الْ یاتِ بُرْهانُهُ !)) . ((ای کسی که در نشانه هایش ، نشانگریهای او وجود دارد !)) . (۵) ((یا بُرْهانُ !)) . ((ای نشانگر و ثابت کننده !)) . (۲۴) ((یا مُنْزِلَ الْ یاتِ !)) . ((ای فروفرستنده آیات !)) . (۵۶) ((یا مَنْ لَهُ الْ یاتُ الْکُبْری !)) . ((ای کسی که نشانه های بزرگ از آن اوست !)) . (۳۲) ((یا راشِدُ !)) . ((ای به راه راست برنده !)) . (۷۷) ((یا رَشیدُ !)) . ((ای رشد دهنده و هدایت کننده !)) . (۳۰) ((یا مُرْشِدَ مَنِ اسْتَرْشَدَهُ !)) . ((ای رهنمای هرآنکس که خواستار ارشاد باشد !)) . (۷۵) ((یا مَنْ سَبیلُهُ واضِحٌ لِلْمُنیبینَ !)) . ((ای کسی که راهش برای بازگشت کنندگان به سوی او آشکار است !)) .

الف : شناخت هدایت کشتی زندگانی بشر در دریای پرتلاطم هستی ، شناور است ، مِه غلیظ جهالت ، ظلمت و ضلالت ناشی از غرور و نادانی ، همه جا را فرا گرفته است . هریک از سرنشینان ، برای رسیدن به ساحل نجات ، جهتی را نشان می دهند ، اما پس از راندن در آن مسیر و نرسیدن به مقصد ، دوباره همگی حیران و سرگردان به اطراف خود می نگرند . ساحل کجاست ؟ و راه کدام

است ؟ ناگهان از ساحل نجات ، نوری درخشیدن می گیرد و چشمها را به سوی خود خیره می سازد : آه ! . . . چه شیرین است هدایت ! چه شیرین است یافتن و دیدن ! و چه شیرین است با تمام وجود احساس کردن ! به راستی هدایت چیست ؟ و نیاز به آن از بهر چیست ؟ در پاسخ باید گفت اگر بشر موجودی ساکن و جامد بود ، هدایت برای او معنایی نداشت ؛ چه اینکه ((هدایت)) ، در ((حرکت و جا به جایی)) معنا پیدا می کند ، این معنا زمانی بیشتر جلوه می کند که بدانیم مسیرهای حرکت متعدد و حرکت کننده نیز موجودی مختار و آزاد است . و این وضعیتی است که دقیقا برای موجودی به نام ((انسان)) وجود دارد . خداوند متعال انسان را آفرید و راههای متعددی را در پیش روی او قرار داد که از آن میان ، تنها یک راه ، حق و بقیّه راهها باطل هستند . هدایت همان نمایاندن راه حق می باشدکه به وسیله پروردگارمتعال انجام می شود . دراینجالازم است به دو نکته توجه شود : اوّل اینکه : انسان یکی از موجودات منحصر به فردی است که راههای گوناگون و مختلفی در فراروی او قرار دارد . بقیّه موجودات عموما دارای یک نوع هدایت جبری می باشند که تخلف از آن برایشان امکان ندارد . و به عبارت دیگر ، دارای قدرت انتخاب و گزینش نمی باشند . و نکته دوّم آنکه : راه حق و صحیح بدون هدایت الهی ، قابل شناختن نیست . به عبارت دیگر ، چنین نیست که انسان بتواند به صورت اتفاقی و تصادفی در راه حق قرار گیرد و در آن حرکت نماید . حال به اصل مطلب بازگردیم : انسان طرق متعددی برای حرکت و رشد در پیش روی خود دارد که حرکت در هریک از آن راهها ، انسان را به مقصدی معین و مشخص می رساند . اما خداوند متعال آدمی را تنها برای یکی از این مقاصد آفریده است که آن مقصد عبارت است از عبودیت پروردگار متعال که در کنار آن کمال نهایی و سعادت مطلق برای انسان حاصل می شود . و هدایت عبارت است از راهنمایی و راهبری انسان در طریقی که او را به این مقصد متعالی خواهد رساند . بقیه راهها و طرق ، سرانجامی جز ظلمت ، ضلالت ، هلاکت و نیستی در پی ندارند . به همین جهت ، ملاحظه می کنیم که خداوند متعال ابزار درونی و برونی این مهم را برای آدمی فراهم ساخته است تا انسان ، عاقبتی نیک و سرانجامی فرخنده داشته باشد . ((هدایت)) یعنی شناختن هست و نیستها و در پی آن رسیدن به بایدها و نبایدها . ((هدایت)) یعنی پروراندن و رشد دادن تا شکوفا شدن نهایی . ((هدایت)) یعنی دستگیری نمودن و نجات دادن . ((هدایت)) یعنی از ظلمتها و ضلالتها خارج نمودن و به سوی منبع نور ، رهسپار کردن . ((هدایت)) یعنی نشان دادن راه مصرف تمام قوا ، جوانی ، عمر و در یک کلمه ((هستی خود برای رسیدن به هستی مطلق)) . حال که هدایت اهمیّتی چنین حیاتی و ابدی دارد ، به چگونگی انجام آن از سوی خداوند متعال بنگریم . خداوند متعال برای هدایت آدمی ، تمام قوا و ابزار درونی این کار را به بشر عنایت فرموده است ، این ابزار درونی که به وسیله آن ادراک و فهم و تشخیص آدمی ممکن می گردد ((عقل)) نام دارد . اما ((عقل)) به تنهایی برای این امر مهم کفایت نمی کند ، بنابراین ، خداوند متعال ابزار برونی هدایت را هم به بشر عنایت فرموده است . نام این نیروی هدایتگر برونی ، ((پیامبر یا رسول)) است . اگر عقل نبود ، ارائه طریق از سوی پیامبران فایده ای نداشت و اگر پیامبران نبودند ، عقل توانایی پیدا نمودن طریق را نداشت . ((یا هادی !)) . ((ای رهنما و هدایت کننده !)) . باید دانست که هدایت کننده اصلی ، خود پروردگار متعال است ؛ زیرا اوست که وسایل درونی و برونی هدایت را در اختیار آدمی قرار داده است . اما باید گفت که مساءله فراتر از این سخن است . به این معنا که با وجود قدرت عقل و با وجود انبیا و پیامبران ، مساءله تمام شده به حساب نمی آید؛ چه بسیار کسانی که از نیروی خدادادی عقل و فکر ، بهره مند بودند و در کنار پیامبران هم زندگی کردند ، اما هدایت نشدند و ره به جایی نبردند ، چرا که هدایت نوری است که از سوی منبع نور؛ یعنی ذات باری تعالی باید در دلها بتابد و ره را بنماید ، عقل و انبیا ، تنها وسیله هستند و بس . ((یا هادِیَ الْمُضِلّینَ !)) . ((ای رهنمای گمراهان !)) . معنای این جمله نه این است که افراد بشر دو دسته هستند؛ گروهی ره یافته و هدایت شده اند و گروهی ، گمراه و ره نیافته اند و خداوند آن گروه گمراه را هدایت کننده است ، بلکه باید توجه داشت که تمام افراد بشر ، بدون در نظر گرفتن هدایت الهی ، از ((مضلّین)) وگمراهان می باشند و این هدایت الهی است که شامل حال این گمراهان شده و آنان را ره می نمایاند . به عبارت دیگر ، هم آن دسته که هدایت

شده انـد ، در همان حال هـدایت محتاج به هدایت الهی می باشـند به طوری که اگر لحظه ای هدایت الهی از آنان برداشته شود از مضلّین خواهنـد بود و هم آن دسته که هـدایت نشـده و گمراه هستند ، برای ره یافتن به هـدایت پروردگار متعال ، احتیاج دارند و بـدون آن هرگز ره را نخواهنـد یـافت . در ((دعـای ابی حمزه ثمـالی)) ، حضـرت چنیـن می فرماینـد : ((اَنَـا الصَّغیرُ الَّذی رَبَّیْتَـهُ وَاَنَا الْجاهِـلُ الَّذی عَلَّمْتَهُ وَاَنَـا الضّالُّ الَّذی هَـدَیْتَهُ)) . یعنی : ((من همان طفلی هسـتم که تو پرورشـش دادی و همان جاهلی هسـتم که تو علمش آموختی و همان گمراهی هسـتم که تو هدایتش نمودی)) . ((یا هادِیَ مَنِ اسْتَهداهُ !)) . ((ای هدایت کننده هرآن کس که خواسـتار هـدایت باشـد !)) . این جمله بیـان کننـده یکی از مهمترین شـرایط هـدایت الهی می باشـد و آن عبـارت است از : ((طلب هـدایت از خداونـد متعـال)) . و به همین جهت ملاحظه می کنیم یکی از خواسـته های مهم و دایمی اولیای الهی ، طلب هـدایت از درگـاه الهی می باشـد . در ((تعقیبـات مشترکه)) چنین می خوانیم : ((اللّهُمَّ اهْـدِنی مِنْ عِنْـدِکَ)) . ((بارالهـا ! از جـانب خودت مرا هدایت نما)) . و در دعای حضرت مهدی (علیه السّلام) آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . اَکْرِمْنا بِالْهُدی وَالْاِسْتِقامَةِ)) . ((بارالها ! . . . ما را به وسـیله هـدایت و پایـداری (در طریق هدایت) گرامی بدار)) . و در ((تعقیب نماز صـبح)) آمده است : ((اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاهْدِنی لِمَا اخْتُلِفَ فیهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِکَ اِنَّکَ تَهْدی مَنْ تَشاءُ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیم)) . ((پروردگارا ! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا در آنچه حق در آن ناپیـدا و مشـکوک است از جانب خودت هدایت نما به درستی که تو هرآن کس را که بخواهی به راه مستقیم هدایت می نمایی)) . در قرآن کریم نیز در سوره مبارکه ((حمد)) – که روزانه چندین مرتبه در نماز خوانده می شود – جمله : ((اِهْدِنَاالصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ؛ ما را به راه راست هدایت نما)) ، بارها بر زبان نمازگزار تکرار می شود . در این مورد باید گفت : تا زمانی که آدمی خواستار چیزی نباشـد و به دنبال آن نرود ، هرگز به آن چیز نمی رسـد . در واقع ، ((طلب کردن و خواستن)) ، یکی از شـرایط اوّلیه ((داشتن)) هرچیزی می باشد . انسان در طول زندگی ، همواره به مواردی می رسد که خود را در آنجا حیران و سـرگردان می یابـد ، اینجاست که باید دست نیاز به درگاه الهی بلند نماید و از خداوند متعال تقاضای هدایت کند و این تقاضا و درخواست باید همیشگی و دایمی باشد؛ زیرا انسانی که می خواهد در طریق الهی قدم بردارد حتی برای یک لحظه هم نمی تواند از هدایت پروردگار متعال ، مستغنی و بی نیاز باشد . ((یا مَنْ وَفَّقَنی وَهَدانی !)) . ((ای کسی که به من توفیق دادی و هدایتم نمودی !)) . همانگونه که گفته شد ، ((هدایت)) توفیق عظیمی است که باید از جانب پروردگار متعال نصیب آدمی بشود و آنانکه هدایت شده و ره یافته اند ، همیشه این مطلب را در ذهن و یاد دارند که این توفیق بزرگ از جانب خداوند است و همیشه خداوند را از این جهت ، یـادآور و شـکرگزار هسـتند . در((دعـای صبـاح)) حضـرت امیرالمـؤ منین (علیه السّـلام) چنین می خوانیم : ((اِلهی ! اِنْ لَمْ تَبْتَدِئْنی الرَّحْمَـةُ مِنْکَ بِحُسْنِ التَّوْفیقِ ، فَمَنِ السّالِکُ بی اِلَیْکَ فی واضِحِ الطَّریقِ)) . ((بارالها ! اگر به واسـطه حسن توفیق ، از ابتـدا رحمتت شامل حال من نمی شد ، چه کسـی مرا در راهی روشن به سوی تو هدایت می نمود ؟)) . و در ((اعمال شب بیست و هفتم رجب)) می خـوانیم : ((اَلْحَمْـدُ لِلّهِ الَّذی هَـدانا لِمَعْرِفَتِهِ . . . شُـکْراً شُـکْراً)) . ((حمـد و سـتایش خـدایی را که مـا را بر معرفت خـود هدایت نمود . . . شـکر و سـپاس چنین پروردگاری را)) . و در دعای ((روز عرفه)) حضـرت اباعبداللّه (علیه السّلام) ((هدایت)) را نعمتی بزرگ از جانب پروردگار متعال ذکر می کننـد : ((رَبِّ ! بِما اَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَهَـدَیْتَنی)) . ((خداوندا ! از آن جهت که مرا نعمت بخشـیدی ، هـدایتم نمودی)) . و در ((زیارت مطلقه حضـرت امیرمؤ منان علی (علیه السّـلام))) خداونـد ، به جهت هدایت و توفیق دادنش سـتایش می شود : ((اَلْحَمـدُ لِلّهِ عَلی هِـدایَتِهِ وَتَوفیقِهِ لِمـا دعـا اِلَیْهِ مِنْ سَبیلِهِ)) . ((حمـد و سـتایش خـدای را به خاطر هـدایت نمـودن و توفیـق دادنش بر آنچه مـا را به سـوی راهش می خوانـد و دعـوت می کنـد)) . به هرحـال ، انسـان هیچگـاه نبایـد به علم ، استعداد و کلاًّ توانایی و دارایی خویش مغرور بشود و گمان کند با این سرمایه هایی که دارد ، می تواند طریق حق را بیابد و در آن باقی بمانـد بلکه آدمی همواره باید تمام هستی خود را از هستی بخش بداند و توجه کند که بدون توفیقات و توجهات الهی ، هرگز راه به جـایی نخواهـد برد و به هـدایت واقعی دست نخواهـد یـافت . ((یـا مَنْ یَهْـدی مَنْ یَشاءُ !)) . ((ای کسـی که هرکه را بخواهد

هـدایت می کنـد !)) . ((یا مَنْ یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ !)) . ((ای کسـی که هرکه را بخواهـد گمراه می کند !)) . در قرآن کریم ، در سوره مبـارکه ابراهیم ، آیه ۴ ، چنین می فرمایـد : (. . . فَیُضِلُّ اللّهُ مَنْ یَشـاَّءُ وَیَهْـدی مَنْ یَشـاَّءُ وَهُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ) . ((. . . پس خـداوند هرکس را بخواهـد گمراه و هرکس را بخواهـد هـدایت می کنـد و اوست خـدای با عزّت و حکمت)) . آیاتی با این مضـمون ، در قرآن کریم فراوان است که ضـلالت و هـدایت را مربوط به ((خواست)) پروردگار متعال ، ذکر می کنـد . اما در اینجا لازم است به یـک نکته مهم تـوجه نمود و آن اینکه خواست پروردگـار متعـال بـا خواست مـا انسانهـا بسـیار فرق دارد؛ زیرا چه بسـیار اوقـات که خواست و اراده مـا انسانهـا مبتنی بر باطل است . اما در خداونـد متعال – نعوذباللّه – هیـچ باطلی راه نـدارد ، بنابراین ، هرآنچه را که خداونـد بخواهـد ، عین حق است و مطـابقت کامـل با حکمت الهی دارد . پس خداونـد متعال هرکه را بخواهـد هـدایت می کنـد و هرکه را بخواهد ، گمراه می نماید . اما باید دید که خواست پروردگار متعال بر چه پایه و اساسـی قرار دارد و بر اساس چه ضابطه و معیاری ، ضـلالت یا هـدایت را نصـیب آدمیان می فرمایـد . چنانچه به خود قرآن کریم مراجعه کنیم ، می توانیم ملاکهای هدایت و ضلالت را از سوی خداوند متعال بشناسـیم . در اینجا به بررسی برخی از این ملاکها می پردازیم : ب : ملاکهای هدایت ۱ – ایمان : (. . . اِنَّ اللّهَ لَهادِ الَّذینَ امَنُوا اِلی صِراطٍ مُسْتَقیم) . (۶۸) ((. . . خداوند ، هدایت کننده ایمان آورندگان است به سوی راه راست)) . ۲ – تقوا : (ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقینَ) . (۶۹) ((این کتاب (قرآن کریم) که هیچگونه شک و شبهه ای در آن نیست ، هـدایتگر پرهیزگاران و متقین است)) . ۳ – تلاش مخلصانه : (وَالَّذینَ جاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا . . .) . (۷۰) ((هرآینه کسانی را که در راه مـا تلاـش و کوشـش می کننـد به سـوی راههـای خود هـدایت می کنیم . . .)) . ۴ – احسـان و نیکوکـاری : (تِلْکَ ایاتُ الْکِتابِ الْحَکیمِ هُدًی وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنینَ) . (۷۱) ((این آیات قرآن حکیم برای نیکوکاران ، هـدایت و رحمت است)) . ۵ – توبه و انـابه : (. . . وَیَهْـدی اِلَیْهِ مَنْ اَنـابَ) . (۷۲) ((. . . خداونـد کسـانی را که به سوی او بـازگشت نماینـد ، هـدایت می نمایـد)) . ۶ – اعتصام و پناه بردن به خداوند متعال : (. . . وَمَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیم) . (۷۳) ((. . . هرآن کس به خداوند رو آورد و به او پناه ببرد پس به تحقیق که به راه راست ، هدایت شده است)) . ج : ملاکهای ضلالت و گمراهی ۱ – فسق و فجور : (. . وَاللّهُ لا یَهْـدِی الْقَوْمَ الْفاسِقینَ) . (۷۴) ((. . . خداونـد فاسـقین و گنهکاران را هدایت نخواهد کرد)) . ۲ – کفر : (. . . وَاللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ) . (۷۵) ((. . . خداوند کافران را هدایت نمی کند)) . ۳ – ظلم : (. . . اِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمینَ) . (۷۶) ((. . . خداوند ، ستمگران و ظلم کنندگان را هدایت نمی نماید)) . ۴ – اسراف و کذب : (اِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذّابٌ) . (۷۷) ((. . . خداوند افراد زیاده رو و سـتمکار و دروغگو را هدایت نخواهد کرد)) . مواردی که ذکر شد ، تعدادی از ملاکهایی می باشد که بر اساس آنها هدایت یا ضلالت ازسوی خداوندمتعال شامل انسان می شود . دراینجالازم است به دونکته توجه شود . اوّلاً : بین ملاکهای مذکور و نتایج حاصله از آنها؛ یعنی هدایت و ضلالت ، یک رابطه کاملاً معقول ، منطقی و حکیمانه وجود دارد . ثانیا : باید توجه داشت که هدایت و ضلالت ، هریک دارای مراتب و مراحل متعددی می باشند . به عنوان مثال ، مرتبه ای از حق و باطل و درست و نادرست را همگان به وسیله ((وجـدان و فطرت)) خود درک می کننـد و تشـخیص می دهند . حال کسانی که به ندای درونی خود پاسـخ مثبت می دهند و به دنبال حق می روند ، هدایت الهی شامل آنان می شود و آنان را به مرتبه ای بالاتر از درک و تشـخیص می رسانـد؛ چنانچه در این مرتبه جدید ، باز هم به حقایقی که شـناخته اند روی بیاورند و به وظایفی که انجام آن را لازم تشخیص داده اند عمل کنند ، مرتبه ای بالاتر از هدایت پروردگار متعال شامل ایشان می شود و آنان را به مراحل بعدی می رساند و این رونـد تکـاملی همچنـان ادامه می یابـد و انسان را به کمالات بالاتری می رسانـد . این رونـد تا زمانی ادامه می یابـد که انسان از هـدایت پروردگار تبعیت نماید و به وظایف خود ، عمل کند ، بنابراین ، اگر آدمی از پیروی از طریق حق سرباز زند ، در هر مرحله و مرتبه ای که باشـد ، هـدایت الهی قطع می شود و انسان گرفتار ضـلالت می گردد . ((یا مَنْ یَهْدی وَلا یُهْدی !)) . ((ای کسـی که هـدایت می کنـد ولی جبه هدایت نیاز ندارد وج هدایت نمی شود !)) . هدایت شدن برای خداوند متعال معنایی ندارد؛ زیرا در این

صورت ، هدایت کننده در مرتبه ای بالاتر از خداوند متعال قرار می گیرد و این امری محال است . از این گذشته ، هدایت برای آن است که شخص در طریق حق قرار گیرد و به کمالاتی دست بیابد در حالی که حق از خداوند متعال سرچشمه می گیرد و کمال مطلق هم خود اوست . اما در اینجا یک نکته قابل توجه وجود دارد و آن اینکه تمام موجودات دیگر ، به هدایت پروردگار متعال ، محتاج هستند و تنها اوست که بی نیاز از این مطلب است . حتی انبیا و اولیا هم تنها به وسیله هدایت پروردگار ، می توانند دیگران را هدایت کنند و خود نیز در پرتو انوار هدایت الهی قرار دارند . حال اگر به سراغ کسانی که مستقل از پروردگار متعال ، مدعی هدایت بشریت هستند ، برویم و از آنان سؤ ال کنیم که هدایت خود را از کجا آورده اند ، چه پاسخی خواهند داشت ؟ آیا خود ، هدایت کننده خویشتن بوده اند و یا دیگری آنان را هدایت نموده است ؟ دیگری آن هدایت را از کجا آورده است ؟ و این سؤ ال بی پاسخی است که هیچگاه جوابی معقول و منطقی برای آن به دست نخواهند آورد ، مگر اینکه به ضلالت خود اعتراف نمایند و از ادعای خویش ، دست بردارند . ((یا مَنْ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ !)) . ((ای کسی که به ره یافتگان ، از همه داناتری !)) . ((یا مَنْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ !)) . ((ای کسی که به گمراهان از راهت ، از همه آگاهتری !)) . قرآن کریم در سوره مبارکه قلم ، چنین می فرماید : (اِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبیلِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدینَ) . (۷۸) ((همانا پروردگارت به کسانی که از راه او گمراه شده اند ، آگاهترین است . و هم او نسبت به ره یافتگان و هدایت شدگان آگاهترین است)) . هدایت و ضلالت افراد ، ممکن است از دیگران پوشیده باشد ، اما مسلّماً بر خالق هستی کاملاً معلوم و آشکار است . بنابراین ، ما باید از پروردگار متعال تقاضا و درخواست نماییم که افراد هدایت شده و افراد گمراه را به ما بشناساند تا در دام افراد گمراه قرار نگیریم و از افراد هدایت شده نیز فاصله نگیریم . و این مساءله ای مهم در زندگانی آدمی است . چه بسیار اوقات که در مسایل عقیدتی ، علمی ، اجتماعی ، سیاسی ، خانوادگی و . . . گرد و غبار غلیظی به هوا برمی خیزد به طوری که حق و باطل و پیروان آنان برای انسان قابل تشخیص نمی شود . اینجاست که انسان باید از آگاهترین موجودات به حقیقت قضایا و افراد؛ یعنی خداوند متعال بخواهد که او را از گمراهی و گمراهان حفظ نماید و به سوی هدایت و هدایت یافتگان ، رهنمایی نماید تا انسان بتواند به وظایف الهی خود آن طور که باید و شاید ، عمل نماید و به نتیجه مطلوب ، واصل بشود . همچنین در این دو جمله تذکری هم برای انسان هست و آن اینکه اگر انسان در طریق هدایت قرار دارد ، نباید از ((انکار)) دیگران باکی داشته باشد ، چه اینکه خدایش به هدایت او آگاهی دارد و همین مطلب او را بس است . و اگر هم انسان می داند که در راه باطلی قرار دارد ، نباید به ((تشویق)) دیگران ، دلخوش باشد و خود را فریب بدهد؛ چون هرکس که نداند ، خدایش می داند که او در طریق ضلالت حرکت می کند و همین کفایت می کند که انسان عاقلانه فکر کند و باطل را با همه طرفداران و خوشیهای ظاهریش ترک کند و به طریق حق بپیوندد . ((یا مَنْ قَدَّرَ فَهَدَی !)) . ((ای کسی که مقدار و اندازه قرار دادی و سپس هدایت نمودی !)) . قرآن کریم در سوره مبارکه اعلی ، چنین می فرماید : (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الاَعْلَی اَلَّذی خَلَقَ فَسَوَّی وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدی) . (۷۹) ((تسبیح و تنزیه کن نام پروردگارت را که برترین است . آنکه بیافرید هرچیزی را و سپس آن را به حد کمال رسانید و آنکه تقدیر نمود برای هرچیز و آنگاه هدایتش نمود)) . و در سوره طه ، می فرماید : (قالَ رَبُّنَا الَّذِی اَعْطَی کُلَّ شَی ءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی) . (۸۰) (((موسی) گفت : پروردگار ما کسی است که همه چیز را خلق کرد و سپس هدایت نمود)) . در اینجا سخن از یک ((هدایت کلی و عمومی)) است . هدایتی که از سوی خالق مخلوقات به همه مخلوقات تعلق گرفته است . در پاسخ به این سؤ ال که علت این هدایت کلّی چیست ؟ باید گفت که پروردگار متعال ، جهان خلقت و هستی را عبث و بیهوده نیافریده است : (. . . رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً ! . . .) . (۸۱) ((. . . پروردگارا ! این هستی را باطل و بیهوده خلق نکرده ای . . .)) . حال که جهان هستی ، هدفدار و حکیمانه آفریده شده است ، پس برای رسیدن به هدف خود ، به هدایت احتیاج دارد ، اگر جهان ، باطل و بی مقصد بود ، هدایتی هم لازم نداشت ؛ زیرا هدایت در جایی معنا پیدا می کند که مبداء و مقصدی در کار باشد و این همان چیزی است که خداوند متعال برای کل هستی قرار داده است . و البته هر هدایتی هم به قوانین و

قواعـد و معیارهـای خاص خود نیاز دارد که در اینجا از آنها به عنوان ((مقـدار و انـدازه)) نامبرده شـده است . ((یا دَلیلُ !)) . ((ای نشانگر و نشان دهنده !)) . ((یا دَلیلَ الْمُتَحَیِّرِیْنَ !)) . ((ای رهنمای سرگردانها !)) . ((یا دَلِیلِی عِنْدَ حَیْرَتِی !)) . ((ای رهنمای من به هنگام سـرگردانیم !)) . ((یا دَلِیلَنا !)) . ((ای رهنمای ما !)) . ((دلیل)) به معنای ((نشان دهنـده و راهنما)) می باشد . هدایت کننده نیز از آن جهت که راه و مقصـد را می نمایانـد ، ((دلیـل)) است . در دو جمله از جملاـت فوق سـخن از ((حیرت)) به میـان آمـده است ، بایـد گفت که حیرت و سـرگردانی یکی از نامساعدترین و بدترین حالات روحی و روانی انسان می باشد . در حال حیرت ، آدمی دچـار اضـطراب و دلهره و بی تصـمیمی و بی ارادگی می شود . یکی از موارد مهم انحرافـات انسـان ، زمـانی است که انسان دچار حیرت باشـد؛ زیرا در این زمان است که ممکن است انسان برای رهایی از شـرایط و حالات سـخت سـرگردانی ، به هر دلیل و رهنمایی روی بیاورد . و اینجاست که شیاطین و منحرفین در کمین نشسته اند تا افراد متحیّر را به سوی خود جذب کنند و آنان را به سوی اهـداف مورد نظر خود ، سوق دهند . به هرحال ، حالت حیرت در تمام طول زندگی و در موارد مختلف ، برای انسان پیدا می شود و این امری طبیعی است ، اما آنچه مهم است خروج صـحیح از حیرت است . در حیرت مانـدن موجب سـکون و جمود انسان و هـدر رفتن تواناییهـای آدمی می شود و خـارج شـدن از حیرت به سوی راههـای باطـل نیز انسـان را به تباهی و هلاکت می کشانـد . بنـابراین ، در حـال حیرت نیز انسـان بایـد به درگـاه نورانی پروردگـار متعال روی آورد و از او تقاضای دلالت و خروج از حیرت را بنماید . این مساءله زمانی بیشتر اهمیت پیدا می کند که حیرت و سرگردانی آدمی در امور مهم و اساسی زندگی باشد؛ یعنی اموری که دارای نتایجی درازمدت و همیشـگی می باشـند . به هرحال ، مطالبی که در مورد هدایت الهی گفته شد ، در اینجا نیز صدق می کند؛ یعنی خداوند متعال دلیل و راهنمای سرگردانیهای انسان هست ! امّا با تمام شرایطی که قبلاً درباره هدایت الهی ذکر شد . و از آنجا که خداونـد ((بهترین دلیل متحیرین)) است ، ملاحظه می کنیم که در ادعیه نیز اولیای الهی چنگ به دامان پروردگار زده و از او تقاضای هـدایت و دلالت می کننـد . در ((دعای شب عرفه)) چنین آمـده است : ((وَاهْدِنِی یا خَیْرَ دَلیلٍ وَلا تَکِلْنِی اِلی نَفْسِیَ فِی الْاُمُورِ)) . ((ای بهترین دلیـل و رهنمـا ! مرا هـدایت فرمـا و مرا در کارهـا و امور زنـدگی به خودم واگـذار مکن)) . و در ((مناجـاة المریدین)) ، حضـرت درباره اهمیّت و تاءثیر دلالت الهی ، چنین می فرمایند : ((سُبْحانَکَ ما اَضْیَقَ الطُّرُقَ عَلی مَنْ لَمْ تَکُنْ دَلِیْلَهُ وَما اَوْضَحَ الْحَقَّ عِنْدَ مَنْ هَدَیْتَهُ سَبیلَهُ)) . ((ای خدای سـبحان ! چقدر راهها برای کسـی که تو دلیل و رهنمایش نباشـی ، تنگ و غیرقابل عبور است ! و چقـدر حقیقت برای کسـی که تو هـدایتش نموده باشـی ، آشـکار و روشن است)) . و در ((دعـای روز بیست و یکم رمضـان)) نیز از خداونـد چنین درخواست شـده است : ((اَللّهُمَّ اجْعَـلْ فیهِ اِلی مَرْضاتِکَ دَلیلاً)) . ((بارالها ! دراین روزبه سوی آنچه سبب رضـایت تـومی شـودبرایم دلیـل و رهنمـا قرار ده)) . یعنی بـدون دلالـت الهی ، انسـان نمی توانـد در طریق حق گـام بردارد و رضایت پروردگار متعال را تحصیل نماید . حال ببینیم دلالت پروردگار متعال تا کجا می تواند به انسان کمک نماید و امور را برای انسان روشن کند . در این مورد باید گفت : ((معرفت)) پروردگار متعال – که بالاترین سـعادت و بالاترین مقصد برای انسان اسـت – تنهـا بـا ((هـدایت و دلالـت)) پروردگار متعال می توانـد حاصل شود . حضـرت امام زین العابـدین (علیه السّـلام) در این باره در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) چنین می فرمایند : ((بِکَ عَرَفْتُکَ وَاَنْتَ دَلَلْتَنِی عَلَیْکَ)) . ((بارالها ! من به وسیله تو ، تو را شناختم و این تو بودی که مرا به سوی خودت هـدایت و دلالـت نمودی)) . آنگـاه این معرفت الهی تـا آنجا پیش می رود که حضـرت اباعبـداللّه (علیه السّـلام) در ((دعـای روز عرفه)) چنین می فرماینـد : ((مَتَی غِبْتَ حَتّی تَحْتـاجَ اِلی دَلیـلٍ یَـدُلُّ عَلَیْـکَ)) . ((چه زمانی غایب و ناپیـدا بوده ای تـا لازم باشـد دلیلی بر تو دلالت نمایـد)) . یعنی پروردگارا ! تو آنچنان مرا به سوی خودت دلالت فرمودی که دیگر برای آگاهی از تو ، به هیـچ دلیلی احتیاج ندارم . ((یا دَلیلَ مَنْ لا دَلیلَ لَهُ !)) . ((ای نشان بی نشانها !)) . این جمله بیان کننده یکی از شـرایط لازم برای دلالـت الهی می باشـد و آن عبـارت است از ((لاـ دلیل)) بودن انسان . به عبارت دیگر کسانی که برای خود ، مستقل از خداوند متعال ، دلیلی می بینند ، هیچگاه خداوند دلیل آنان قرار نخواهد گرفت چه اینکه آنان خود را صاحب دلیل و بی

نیـاز از دلیـل می پندارنـد . کسـانی که علم خود را (هرچنـد از علوم دینی باشـد) یا عقل خود را و یا علم و عقل دیگری را به عنوان دلیلی مستقل و اصلی برای خود انتخاب نموده اند ، برای همیشه از دلالت پروردگار متعال محروم خواهند ماند ، هرچند خود به این مطلب جاهل باشند . بنابراین ، تنها راه آن است که انسان خود را در پیشگاه الهی فاقد دلیل معرفی کند و از درگاه قدس او تقاضای دلیـل و راهنمایی بنمایـد . تنها در چنین حالت خضوع و خشوعی است که هـدایت الهی می توانـد شامل حال آدمی بشود و او را از شرّ دلایـل دیگر خلاص بنمایـد . و همچنانکه در ادعیه سابق گـذشت ، اولیای الهی فقط خداونـد را به عنوان دلیل برای خود معرفی می فرمایند و از او تقاضای دلالت می نمایند . در جای دیگری از ((دعای روز عرفه)) هم ، حضـرت اباعبداللّه (علیه السّـلام) چنین می فرماینـد : ((بِکَ اَسْـتَدِلُّ عَلَیْکَ فَاْهـدِنی بِنُورِکَ اِلَیْکَ)) . ((خداونـدا ! به وسـیله خودت بر تو اسـتدلال نمودم پس مرا به وسـیله نورت به سوی خودت هـدایت فرمـا)) . ((یـا مَنْ فی کُلِّ شَـیْءٍ دَلائِلُهُ !)) . ((ای کسـی که در همه چیز دلیلها و نشانگریهایش وجود دارد !)) . در تمام هستی و خلقت ، دلایل پروردگار متعال وجود دارد . خداوند متعال خود دلیل است و چون عالم هستی از اوست ، پس در هرچیزی دلیلی از او وجود دارد . امـا نکته مهم آن است که انسـان اولاً : به این دلایل پی ببرد و آنها را بشـناسد و ثانیا : به الهی بودن و از خدا بودن این دلایل ، آگاه شود و ایمان بیاورد . یکی از نقایص مهم بشر از ابتدا تاکنون این بوده است که یا هستی و حقایق موجود در آن را نشناخته است و یا اگر هم به بعضی از حقایق پی برده ، از درک ارتباط آن حقایق با حقیقت اصلی ؛ یعنی ((پروردگار متعال)) عاجز مانده است . ((یا مَنْ فِی الْ فاقِ ایاتُهُ !)) . ((ای کسی که در همه کرانه ها و نواحی ، نشانه های او وجود دارنـد !)) . ((یا مَنْ فِی الاْرْضِ ایاتُهُ !)) . ((ای کسـی که در زمین نشانه های او وجود دارد !)) . ((یا مَنْ ایاتُهُ بُرْهانٌ لِلنّاظِرین !)) . ((ای کسـی که نشانه هایش برای تیزبینان ، نشانگر می باشـند !)) . ((یا مَنْ فِی الْ یاتِ بُرْهانُهُ !)) . ((ای کسی که در نشانه هایش ، نشـانگری او وجود دارد !)) . ((آیه ، دلیل و برهان)) ، از یک خانواده هسـتند . یک شـی ء از آنجا که نشانه ای از خداونـد است ، آیه می باشـد و از آنجـا که این آیه مطلبی را می رسانـد و دلالـت بر حقیقتی می کنـد ، دلیـل و برهـان نامیـده می شود . حال ببینیم آیـات الهی در کجـا وجود دارنـد ؟ طبق فرموده قرآن کریم ، سراسـر هستی مملوّ از آیـات الهی می باشـد ، امـا نکته قابل توجه این است که تمام این آیات ، در یک سـطح و مرتبه قرار ندارند؛ مثلاً بعضی از آیات الهی در دسترس همگان قرار دارند اما دسترسی به بعضی دیگر از آیات پروردگار متعال ، مستلزم داشتن ((قابلیت و لیاقت)) خاصی می باشد . در قرآن کریم ، تمام هستی و خلقت از آیـات الهی شـمرده شـده است : (وَمِنْ ایـاتِهِ اللَّیْـلُ وَالنَّهارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ . . .) . (۸۲) ((از نشـانه های خداونـد متعال ، شب و روز خورشید و ماه است . . .)) . (وَمِنْ ایاتِهِ خَلْقُ السَّمواتِ وَالاْرْضِ وَما بَثَّ فیهِما مِن دابَّةٍ . . .) . (۸۳) ((و از نشانه های پروردگار متعال ، آفرینش آسـمانها و زمین و موجوداتی است که در آنها پراکنده هسـتند . . .)) . البته آیات الهی ، منحصـر در این امور نیست بلکه از نظر قرآن کریم ، در تمام امور معنوی ، اجتماعی سیاسی و . . . آیات الهی وجوددارد که آیات آن درقرآن کریم فراوان است . اما فلسـفه وجودی آیـات الهی در چیست ؟ در پاسـخ بایـد گفت : آیـات الهی برای تنبه ، بیـداری ، آگاهی ، درک حقایق و کلاًّ برای ((هدایت)) بشـر است . در سوره مبارکه آل عمران ، چنین می فرماید : (. . . کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ ایاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ) . (۸۴) ((. . . و بدین صورت خداوند متعال آیات خود را برای شما بیان می کند تا بلکه راه یابید و هدایت شوید)) . نکته مهمی که قابل توجه است آن است که هریـک از اموری که در جهـان هستی به عنوان آیه مطرح می شود ، از یک بعـد دیگر ، عنوان دیگری دارد؛ مثلاً همین خورشـید و ماه را خداونـد متعال برای زنـدگی طبیعی بشـر خلق فرموده است به طوری که زنـدگی در زمین بدون آنها امکان نـدارد و در ایـن مـورد ، در علـوم مربـوطه توضـیح کامـل داده شـده است . امـا منطـق قرآن کریم این است که نبایـد به این امـور و جریانـات ، فقـط از یک بعـد و یک زاویه نگاه کنیم ، در واقع قرآن کریم بر ((آیه بودن)) این امور بسـیار تکیه می کنـد و یکی از دردهـای مهـم بشـر – همـانگونه که قبلاً ـ گفته شـد – این است که بشـر به بسـیاری از این امـور و جریانـات آگـاه است و اطلاعـات دانسـتنیهای زیـادی از برخی مسایـل طبیعی و اجتماعی دارد ، اما متاءسـفانه این آگاهیها و علوم ، یک طرفه و یک بعـدی است ، در

حالی که فریاد قرآن کریم آن است که بشریت را به ابعاد دیگری از خلقت نیز آشنا گرداند؛ مثلاً بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی ، اجتماعی ، اخلاقی و . . . مسایل و جریانات موجود در هستی را مشاهده می کنند و به تجزیه و تحلیل آنها هم می پردازند ، اما از درک ((آیه بودن)) این امور ، عاجز و یا غافل هستند . و به فرمایش قرآن کریم : (. . . وَاِنَّ کَثیراً مِنَ النّاسِ عَنْ ایاتِنا لَغافِلُونَ) . (۸۵) ((. . . همانا که بسیاری از مردم از آیات و نشانه های ما غافل هستند)) . بنابراین ، آیات الهی ((دلیل و برهان)) هستند اما فقط برای کسانی که این آیات را درک کنند و به اصطلاح از ((ناظرین)) باشند . یعنی و به آنها معرفت داشته باشند ، تنها در این صورت است که این آیات می تواند راهنما و هدایت کننده آنان باشد . اما درک و فهم آیات الهی هم خود به شرایطی خاص از نظر روحی ، قلبی ، اخلاقی و فکری احتیاج دارد که در قرآن کریم به آنها اشاره شده است و ما در اینجا برخی از آنها را ذکر می کنیم . قرآن کریم ، تفکر ، تعقل ، ایمان ، صبر ، شکر ، تفقّه و . . . را از شرایط درک ویافتن آیات الهی ذکر می کند . جملاتی مانند : (. . . اِنَّ فی ذلِکَ لَاَ یاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ) . (۸۶) ((. . . همانا در این (امر) نشانه هایی است برای کسانی که تعقل کنند)) . (. . . اِنَّ فی ذلِکَ لَاَ یاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ) . (۸۷) ((. . . همانا در این (امر) نشانه هایی است برای مؤ منین)) . (. . . اِنَّ فی ذلِکَ لَاَ یاتٍ لِقَوْمٍ یَتفَکَّرُونَ) . (۸۸) ((همانا در این (امر) نشانه هایی است برای اهل تفکر)) . در قرآن کریم فراوان است . ((یا بُرْهانُ !)) . ((ای ثابت کننده و نشان دهنده !)) . چیزی که حقیقت و واقعیتی را برای انسان ثابت و آشکار می کند ، ((برهان)) نامیده می شود؛ مانند براهین فلسفی ، ریاضی و علمی . حال ، خداوند تبارک و تعالی برهان است از آن جهت که حقایق هستی و کاینات در پرتو انوار الهی برای آدمی روشن و محقق می شوند . با توجه به مطالب یاد شده اخیر ، این مطلب بیشتر روشن می شود . ((یا مُنْزِلَ الاْ یاتِ !)) . ((ای فروفرستنده آیات !)) . یکی از چیزهایی که قرآن کریم به عنوان ((آیه)) معرفی می کند ، خود ((جملات قرآن مجید)) می باشد و این همان چیزی است که از واژه ((آیه)) بیشتر به ذهن ما متبادر می شود . قرآن کریم در سوره حدید ، در این باره چنین می فرماید : (هُوَالَّذی یُنَزِّل عَلی عَبْدِه ایاتٍ بَیِّناتٍ لِیُخرِجَکُمْ مِنَ الظلماتِ الی النُّور . . .) . (۸۹) ((او آن خدایی است که آیات روشن خود را بر بنده خویش نازل می کند تا شما را از تاریکیها به روشنایی آورد)) . چرا سخنان پروردگار متعال که تحت عنوان ((قرآن کریم)) بر بشر نازل شده است ، ((آیه)) نامیده می شود ؟ در پاسخ باید گفت : زیرا این سخنان ، نشانگر حقایقی از سوی خداوند متعال هستند که تنها به وسیله پروردگار متعال قابل بیان می باشند . به عبارت دیگر ، چنین سخنی ، با چنین محتوایی از غیر پروردگار متعال ، امکان صدور ندارد . پس آیات قرآن کریم هم نشان دهنده خداوند هستند (از آن جهت که دیگری نمی تواند چنین سخنی بگوید) و هم نشان دهنده حقایقی هستند که در محتوای آیات ، بیان شده است . آیات قرآن کریم ، پلّکانی است از آسمانهای رفیع کمال ، به زمین پستِ ظلمت و ذلّت تا آدمی پای بر آن بنهد و به مقدار قدرت و لیاقت خویش ، از پستیها رسته و به کمالات ، پیوسته گردد؛ آیات الهی قرآن کریم ، مستقیم ترین ارتباط خداوند با بندگان خویش است . لحظه ای درنگ و اندیشه درباره نزول آیات الهی ، انسان را به فکری عمیق فرومی برد : آیا این سخنان از کسی است که آسمانها و زمین را خلق کرده است ؟ آیا این سخن کسی است که به ما هستی بخشیده و ما را به وجود آورده و در کنار ما این هستی و کاینات را با تمام عظمتش آفریده است ؟ آیا این سخن کسی است که تمام قدرت هستی به دست اوست ؟ آیا این سخن شعور حاکم بر هستی است ؟ آیا این سخنان آگاهترین ، عالمترین ، قادرترین ، پاکترین و . . . و خلاصه بهترین و خوبترین موجودات است ؟ آیا این سخن کسی است که بهترین و بالاترین اسمها و صفات از آن اوست ؟ آیا . . . ؟ و آیا این سخنان ، خطاب به منِ انسان است ؟ من چه کسی هستم که از میان تمام موجودات ، خالق هستی پیامش را برای من فرستاده است ؟ آیا من آنقدر مهم هستم که هستی آفرین با من سخن بگوید ؟ اگر چنین است – که هست من تا چه اندازه به سراغ این سخنان رفته ام و تا چه مقدار با آن آشنا هستم ؟ و این سخنان تا چه اندازه در قلب و روح من فرو رفته و بر من اثر گذاشته است ؟ پیام خالق خود را تا چه اندازه گرفته و نسبت به آن معرفت پیدا کرده ام ؟ اصلاً این پیام چیست و محتوای آن کدام است ؟ هدف از ارسال آن چه چیزی می باشد ؟ و . . . به هرحال ،

این سؤ الات و صدها سؤ ال مشابه ، پرسشهایی هستند که انسان را به تفکر و تاءمّل وامی دارند؛ تفکر و تاءمّلی که می تواند رهگشا و بیدار کننده انسان باشد . سخن دیگر آنکه : الفاظ و جملات قرآن کریم ، نشانگر ظاهر قرآن می باشند در حالی که حقیقت این کتاب الهی ، فراتر از لفظ و کلمه است . به عبارت دیگر ، این الفاظ و جملات ، بیانگر حقایقی بسیار فراتر از ظاهر خود می باشند؛ حقایقی که دستیابی به آنها مستلزم توفیقی ربّانی و استعدادی الهی می باشد . ((یا مَنْ لَهُ الاْ یاتُ الْکُبْری !)) . ((ای کسی که نشانه های بزرگ ، از آن اوست !)) . همانگونه که قبلاً گفته شد ، آیات الهی از نظر آیه بودن در یک سطح قرار ندارند؛ مثلاً خداوند متعال از برخی معجزات بزرگ انبیا ، به عنوان ((آیه کبری)) نام می برد . قرآن کریم درباره معجزه حضرت موسی (علیه السّلام) چنین می فرماید : (فَاَراهُ الاْ یَهَ الْکُبْری فَکَذَّبَ وَعَصی) . (۹۰) ((حضرت موسی ، نشانه بزرگ الهی را - که همان عصای او بود - به فرعون نمایاند ، اما فرعون آن آیه را تکذیب کرد و راه عصیان در پیش گرفت)) . نکته دیگری که از این آیه فهمیده می شود آن است که صرف دیدن آیات الهی موجب درک آنها و ایمان آوردن به آنها نمی شود هرچند آن آیات بسیار بزرگ باشند . همچنین قرآن کریم از برخی مسایلی که پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) در عوالم مافوق طبیعی مشاهده فرموده اند به عنوان ((آیات کبری)) نام می برد ، و در سوره نجم ، آیه ۱۸ چنین می فرماید : (لَقَدْ رَاءی مِنْ ایاتِ رَبِّهِ الْکُبْری) . ((به تحقیق که پیامبر (صلّی اللّه علیه و آله) آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده نمود)) . البته واضح است که دیدن و دسترسی به اینگونه آیات الهی از اختصاصات نبی اکرم (صلّی اللّه علیه و آله می باشد . به عبارت دیگر ، تنها شخص ایشان بودند که لیاقت و قابلیت درک و مشاهده اینگونه آیات الهی را داشتند . البته افراد دیگر هم هرمقدار که بر سطح معرفت و ایمانشان افزوده شود ، آیات الهی را بهتر درک می کنند و آیات تازه تری برایشان نمایان می شود . ((یا راشِد !)) . ((ای رشد دهنده و راهنمایی کننده !)) . ((یا مُرشِدَ مَنِ اسْتَرشَدَهُ !)) . ((ای رهنمای هرآن کس که خواستار رهنمایی و ارشاد باشد !)) . ((یا رَشِید !)) . ((ای به راه راست برنده و ارشاد کننده !)) . ((رشد)) به معنای ((استواری و برقراری در راه درست)) می باشد . و یا به عبارتی ، تکامل یافتن ، کامل شدن ، از دست دادن ضعفها و نقصها و به دست آوردن تواناییها و کمالات را می گویند . آدمی دارای دو نوع ((رشد)) است ؛ یکی رشد جسمی و مادی و دیگری رشد روحی و معنوی ، همانگونه که ((رشد جسمانی)) تابع شرایط و ملاکهای خاصی می باشد ، ((رشد فکری)) و روحی انسان نیز تابع مقررات و ضوابط خاص خود می باشد به طوری که بدون آن نه تنها رشدی برای انسان حاصل نمی شود بلکه به نقایص و کمبودهای انسان اضافه می شود . ((دین)) را به عبارتی می توان ((برنامه رشد انسان)) دانست که از سوی پروردگار متعال برای انسان تنظیم و ارسال شده است . اما باید دانست که فهم دین و عمل به آن ، توفیقی است که باید از سوی خداوند متعال نصیب انسان بشود . و به عبارتی دیگر ، ((ارشاد)) مرشد اصلی ، یعنی خداوند متعال ، در لحظه لحظه زندگی ، برای ((رشد)) انسان لازم و حتمی است . انسان با رشد الهی به قدرت و کمالاتی می رسد که قبلاً فاقد آن بوده است و یکی از فرقهای اساسی انسان با بسیاری از موجودات در همین است که انسان قابلیت آن را دارد تا با یک برنامه صحیح ، به مراتب و درجات بالایی از هستی دست یابد و از نتایج آن بهره مند شود . یکی از مطالبی که درباره هدایت الهی قبلاً ذکر شد ، این بود که خداوند متعال ((هادِیَ مَنِ اسْتَهداهُ)) می باشد؛ یعنی ((خداوند متعال کسانی را که از او طلب هدایت کنند ، هدایت می نماید)) و در اینجا نیز شبیه همان جمله آمده است ؛ یعنی خداوند کسانی را ارشاد می کند که از او طلب رشد نمایند . به عبارت دیگر ، خداوند متعال ((مُرشِدُ مَن اسْتَرشَدَهُ)) می باشد؛ یعنی به هرحال یک قسمت مهم از کار که ((خواستن)) و به دنبال رفتن باشد ، به عهده انسان است . کسی که می خواهد به رشدی الهی و انسانی نایل شود باید واقعا خواستار چنین رشد و ارشادی از مرشد جهان هستی باشد و بداند که بدون ارشاد او نمی توان به رشد حقیقی رسید و از نقایص و نیستیها نجات یافت . در دعای نماز حضرت اباعبداللّه الحسین (علیه السّلام) چنین آمده است : ((وَبِارْشادِکَ نَجی النّاجُونَ مِنْ نارِکَ)) . یعنی : ((بارالها ! به وسیله ارشاد تو انسانها از آتش جهنم نجات می یابند)) . به عبارت دیگر ، بدون رشد الهی ، انسان چنان گرفتار نقص و پستی و ذلّت می شود که

مستوجب عذاب الهی می گردد . و به همین خاطر در قرآن کریم هم از خداوند متعال طلب رشدوهدایت شده است : (. . . رَبَّنا اتِنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً وَهَیِّئْلَنا مِنْ اَمْرِنا رَشَداً) . (۹۱) ((. . . پروردگارا ! از جانب خود ، رحمت و بخشش نصیب ما گردان و در کارهایمان طریق رشد برایمان مهیّا فرما)) . و این گفتار ((اصحاب کهف)) است که از خداوند متعال درخواست راه صواب و صحیحی که آنان را به مقصود الهی شان برساند ، می کردند . و در ((دعای روز یکشنبه)) نیز این چنین از خداوند متعال طلب ارشاد شده است : ((وَاِیّاکَ اَسْتَرْشِدُ لِما فِیهِ الصَّلاحُ وَالْاِصْلاحُ)) . ((خداوندا ! تنها از تو طلب ارشاد و هدایت می کنم در هرآنچه موجب صلاح و اصلاح است)) . ((یا مَنْ سَبِیلُهُ واضِحٌ لِلْمُنیبینَ !)) . ((ای کسی که راهش برای بازگشت کنندگان به سوی او آشکار است !)) . این جمله نیز بیان کننده یکی از شرایط شناختن و پیدا کردن راه خداست : ((رجوع ، بازگشت و توبه)) ، به عبارت دیگر ، تا زمانی که انسان به خداوند پشت کرده و به سوی دیگر می رود ، نمی تواند راه حق و درست را بیابد چه اینکه نسبت به آن راه ، پشت نموده و رو به جانب دیگری دارد . اما همینکه واقعا روی خود را به جانب پروردگارش برگرداند ، خداوند هم راهش را به صورتی واضح و آشکار در مقابل او قرار می دهد . اما نکته مهم در همین است که آدمی بتواند ((صادقانه و خالصانه)) رو به جانب پروردگار نماید ، بسیاری اوقات ، انسان به ظاهر رو به جانب خداوند دارد اما اگر مقداری در قلب و درون خود کاوش نماید ، روی خود را به جانبی دیگر خواهد یافت . در سوره مبارکه شوری آیه ۱۳ چنین می فرماید : (. . . اَللّهُ یَجْتَبی اِلَیْهِ مَنْ یَشاَّءُ وَیَهْدِی اِلَیْهِ مَنْ یُنیبُ) . ((. . . خداوند هرکه را بخواهد به سوی دین خودش انتخاب می کند و کسی را که به طرف او باز گردد ، به سوی خودش هدایت می فرماید)) . نکاتی درباره هدایت الهی وقتی که به آیات و ادعیه مراجعه می کنیم ، به چند نکته درباره هدایت الهی برمی خوریم : نکته اوّل : نخستین نکته در مورد ((نور)) بودن هدایت الهی است ؛ یعنی از هدایت به عنوان نوری که راه را به انسان نشان می دهد و حقایق را برای او آشکار می سازد ، نام برده شده است . خداوند در قرآن کریم چنین می فرماید : (اللّهُ وَلِیُّ الَّذینَ امَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّور . . .) . (۹۲) ((خداوند عهده دار کسانی است که ایمان آورده اند ، پس خداوند آنان را از تاریکیها و ظلمات ؛ به سوی نور بیرون می برد . . .)) . خروج از ظلمت به سوی نور ، همان ((هدایت)) است . در سوره ابراهیم نیز از قرآن کریم که کتاب هدایت است به عنوان وسیله ای برای خروج از ظلمت به سوی نور نام برده شده است : (الَّر کِتابٌ اَنْزَلْناهُ اِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّورِ . . .) . (۹۳) ((آلر ، کتابی است که بر تو نازل کردیم تا آدمیان را از تاریکی به نور درآوری . . .)) . و در سوره مبارکه نور ، چنین می فرماید : (. . . یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ . . .) . (۹۴) ((. . . خداوند هرکه را بخواهد به نور خود هدایت می فرماید . . .)) . در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) نیز در این مورد چنین می فرماید : ((یا غَفّارُ بِنُورِکَ اهْتَدَیْنا !)) . ((ای خداوند آمرزنده ، به وسیله نور توما هدایت شدیم و راه یافتیم !)) . و در دعای امام حسین (علیه السّلام) در روز عرفه نیز چنین آمده است : ((فَاهْدِنی بِنُورِکَ اِلَیْکَ)) . ((بارالها ! مرا با نور خودت به سوی خویش هدایت فرما)) . نکته دوّم : مورد دوّم این است که برای آنکه هدایت الهی شامل حال انسان شود ، باید انسان قابلیت و استعداد این امر را داشته باشد ، خداوند متعال از این قابلیت و توانایی درونی به نام ((شرح صدر)) یاد می کند و چنین می فرماید : (فَمَنْ یُرِدِاللّهُ اَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ . . .) . (۹۵) ((خداوند هرکس را که بخواهد هدایت کند ، سینه اش را برای درک و پذیرش اسلام ، گشاده و فراخ می سازد . . .)) . به عبارت دیگر ، اسلام حقیقت بزرگی است که در سینه های تنگ و کوچک جای نمی گیرد ، بلکه نیاز به روحیّه ای خاص و سینه ای پهناور دارد . و خداوند متعال چنین قابلیّت درونی را به کسانی که لیاقتش را داشته باشند عنایت می فرماید . در آیه ای دیگر ، پروردگار متعال شرح صدر را موجب به دست آوردن نوری الهی که انسان را هدایت می کند ، می داند : (اَفَمَنْ شَرَحَ اللّهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ . . .) . (۹۶) ((آیا کسی که خداوند برای اسلام به او شرح صدر عنایت کرده ، پس او دارای نوری از جانب خدای خویش است (آیا چنین کسی با آنانکه دارای ضیق صدر هستند ، برابر است ؟) . . .)) . مثلاً دین مبین اسلام ، شامل یک سری امور غیبیّه است ، حال ، کسانی که شرح صدر لازم را ندارند ، همینکه با

این دسته از مسایل مواجه می شوند ، از پذیرش آن سر باز زده و به آن معتقد نمی شوند . اما کسانی که خداوند متعال شرح صدر لازم را به آنان عنایت فرموده است ، قابلیت پذیرش و درک اینگونه امور را دارا هستند و به این دسته از حقایق ، حقیقتا ایمان آورده و معتقد می شوند . نکته سوم : نکته مهم دیگر ، درباره نقش انبیا و اولیای الهی ، در ((هدایت بشر)) است . همانگونه که سابقا گفته شد ، خداوند متعال موجوداتی را از جنس خود بشر برای هدایت او برگزیده است ، این انسانها هرچند از لحاظ ظاهری ، فرقی با دیگران ندارند ، اما از نظر سطح معرفت ، درک ، بینش ، ایمان و خلاصه از نظر معنویت ، در مرتبه ای هستند که می توانند دیگران را به راه حق و طریق الهی هدایت نمایند . قرآن کریم در این مورد چنین می فرماید : (هُوَ الَّذی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدِینِ الْحَقِّ . . .) . (۹۷) ((خداوند کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد . . .)) . و در جای دیگر ، خطاب به پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) می فرماید : (وَاِنَّکَ لَتَهْدی اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ صِراطِ اللّهِ الَّذی لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَما فِی الْاَرْضِ . . .) . (۹۸) ((و همانا تو ای پیامبر ! آدمیان را به راه راست هدایت می کنی ؛ راه خدایی که هرآنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست . . .)) . البته اصل هدایت از آن خداوند است و انبیا و پیامبران هم تنها با اذن و توفیق خداوند ، قادر به هدایت می باشند . در سوره قصص ، در این مورد چنین می فرماید : (اِنَّکَ لا تَهْدی مَنْ اَحْبَبْتَ وَلکِنَّ اللّهَ یَهْدی مَنْ یَشاَّءُ . . .) . (۹۹) ((ای پیامبر ! تو نمی توانی هرکسی را که دوست داری هدایت نمایی ، بلکه این خداوند است که هرکس را بخواهد هدایت می کند . . .)) . بنابراین ، پیامبران و جانشینان آنان کسانی هستند که خداوند متعال به وسیله آنان دین خود را به مردم ابلاغ می کنند و مردم توسط آنان به سوی خداوند و راه راست ، هدایت می شوند . در زیارت حضرت رسول (صلّی اللّه علیه و آله) چنین می خوانیم : ((اَسْئَلُ اللّهَ الَّذی . . . هَداکَ وَهَدی بِکَ انْ یُصَلّی عَلَیْکَ)) . ((از خداوندی که . . . تو را هدایت کرد و دیگران را هم به وسیله تو هدایت نمود ، می خواهم که بر تو درود فرستد)) . و در ((زیارت حضرت رسول (صلّی اللّه علیه و آله) از راه دور)) ، چنین آمده است : ((اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُورَاللّهِ الَّذی یُسْتَضاَّءُ بِهِ !)) . ((سلام بر تو ای نور خدایی که روشنایی می بخشی !)) . و در جمله ای دیگر از همان زیارت ، چنین آمده است : ((اَلْحَمْدُ للّهِ الَّذی اِسْتَنْقَذَنا بِکَ مِنَ الْهَلَکَةِ وَهَدانا بِکَ مِنَ الضَّلالَةِ وَنَوَّرَنا بِکَ مِنَ الظُّلْمَةِ)) . ((حمد و سپاس خدایی را که ما را به وسیله تو از هلاکت نجات بخشید و به وسیله تو ما را از گمراهی هدایت کرد و به وسیله تو ما را از تاریکی ، روشنایی داد)) . اما باید دانست که با رفتن پیامبر اسلام ، هدایت بشر خاتمه نیافت ، بلکه این نور الهی در سینه جانشینان برحق پیامبر اکرم قرار گرفت و به وسیله آنان ، آدمیان را روشنایی بخشید . در همان ((زیارت حضرت رسول از دور)) چنین می خوانیم : ((اَشْهَدُ اَنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ اَهْلِ بَیْتِکَ اَعْلامُ الْهُدی وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقی وَالْحُجَّةُ عَلی اَهْلِ الدُّنْیا)) . ((من شهادت می دهم که پیشوایان از اهل بیت تو ، پرچمهای هدایت و رشته های محکم خدا و حجت بر اهل دنیا می باشند)) . و در زیارت مطلقه امیرمؤ منان علی (علیه السّلام) چنین می خوانیم : ((اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبَا الْاَئِمَّةِ الْهادِینَ الْمَهْدِیّینَ)) . ((سلام بر تو ای پدر امامان و پیشوایان هدایتگر و هدایت شده !)) . و در زیارت حضرت امیرمؤ منان (علیه السّلام) در عید غدیر آمده است : ((وَلَمْ تَزَلْ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّکَ وَیَقینٍ مِنْ اَمْرِکَ تَهْدی اِلَی الْحَقِّ وَاِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ)) . ((و تو همیشه دارای دلیل و بیّنه از جانب خدای خود بودی و در کارهای خویش یقین داشتی . تو به سوی حق و به طرف راه راست هدایت می کنی)) . و در ((زیارت جامعه کبیره)) چنین است : ((اَلسَّلامُ عَلَی الْاَئِمَّةِ الدعاةِ وَالْقادَةِ الْهُداةِ . . . وَحُجَّتِهِ وَصِراطِهِ وَنُورِهِ وَبُرْهانِهِ وَرَحْمَةُاللّهِ وَبَرَکاتُهُ)) . ((سلام بر شما ای پیشوایانی که به سوی خداوند دعوت می کنید و رهبرانی که هدایت کننده هستید . . . شمایی که حجت بالغه الهی و راه راست او و نور پروردگار و دلیل و برهان او می باشید ، رحمت و برکات خداوند بر شما باد !)) . و در جای دیگر از همان زیارت است که : ((نُورِهِ وَبُرْهانِهِ عِنْدَکُمْ)) . ((نور خداوند و دلیل و برهان او نزد شما معصومین (علیهم السّلام) است)) . آیا ائمه معصومین ما (علیهم السّلام) برای هدایت انسانها تنها به سخن گفتن اکتفا می کردند یا از همه چیز خود برای نجات دیگران ، می گذشتند ؟ در زیارت سیدالشهداء حضرت اباعبداللّه الحسین (علیه السّلام) در عید فطر و قربان چنین آمده است : نّی اَشْهَدُ اَنَّهُ . . . اَعْطَیْتَهُ مَوارِیثَ الْاَنْبیاءِ وَجَعَلْتَهُ حُجَّةً

عَلی خَلْقِکَ مِنَ الاَوْصِیاءِ فَاَعْذَرَ فِی الدعاءِ وَمَنَحَ النَّصیحَةَ وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فیکَ حَتَّی اسْتَنْقَذَ عِبادَکَ مِنَ الجَهالَةِ وَحَیْرَةِ الضَّلالَةِ . . .)) . ((پروردگارا ! من شهادت می دهم که به او (سیدالشهداء (علیه السّلام)) . . . میراث انبیا (علوم و کمالات ایشان) را بخشیدی و او را برای خلق ، حجت قرار دادی ، پس او هم دعوت کرد آدمیان را به سوی تو و نصیحت نمود ایشان را و جان خود را در راه تو فدا کردتابندگانت را از جهالت و نادانی و از سرگردانیِ گمراهی و ضلالت ، نجات بخشد . . .)) . و اینک بر ماست که در این زمان ، نور خداوند را بشناسیم و آن انسان گرانقدری را که خداوند متعال برای هدایت بشریت در زمان ما قرار داده است ، بیابیم و با چنگ زدن به دامان پر نور او ، خود را از حیرتها و ضلالتهای زمانه خود برهانیم . در زیارت - حضرت صاحب الامر (علیه السّلام) چنین می خوانیم : ((اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا داعِیَ اللّهِ !)) . ((سلام بر تو ای دعوت کننده به سوی حق)) . ((اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَبیلَ اللّهِ الَّذی مَنْ سَلَکَ غَیْرَهُ هَلَکَ !)) . ((سلام بر تو ای راه خدایی که هرکس غیر آن را بپیماید ، هلاک می شود)) . ((اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا نُوْرَ اللّهِ الَّذی لا یُطْفی !)) . ((سلام بر تو ای نور الهی که هرگز خاموش نمی شود)) . ((اَللّهُمَّ وَآمِنْ بِهِ الْبِلادَ وَاهْدِ بِهِ الْعِبادَ)) . ((پروردگارا ! شهرها را به وسیله او ایمن بخش و بندگان را به واسطه او هدایت فرما)) . و در ((دعای ندبه)) چنین آمده است : ((اَیْنَ . . . ناشِرُ رایةِ الْهُدی ؟)) . ((کجاست . . . آن برافراشته کننده پرچم هدایت ؟)) . ((یَا بْنَ الْهُداةِ الْمَهْدِیّینَ !)) . ((ای فرزند هدایت کنندگانی که خود هدایت شده هستند)) . و در ((دعا برای امام زمان - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف -)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ اَسْلُکْ بِنا عَلی یَدَیْهِ مِنْهاجَ الْهُدی)) . ((پروردگارا ! تو ما را به دست مبارک آن جناب ، در طریق هدایت سوق بده)) . در بحثهای گذشته همچنین در مورد ((رشد)) ، سخن به میان آمد قرآن کریم در این باره چنین می فرماید : (لا اِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ . . .) . (۱۰۰) ((هیچ اکراه و اجباری در قبول دین نیست زیرا راه هدایت و ترقی از راه گمراهی و سقوط روشن شده است . . .)) . به عبارت دیگر ، خداوند متعال به وسیله دین خودش ، راههای رشد و کمال را برای انسان مشخص نموده است و آنان را از راههای هلاکت بازشناسانده است ، حال این خود انسان است که باید تصمیم بگیرد چه راهی را انتخاب نماید و به چه مقصدی نایل شود . و در جای دیگر چنین می فرماید : (. . . فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَلْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُون) . (۱۰۱) ((پس باید بندگان مرا استجابت نمایند (مرا بخوانند) و به من ایمان آورند تا بلکه رشد یابند و هدایت شوند)) . در زیارت امیرمؤ منان (علیه السّلام) در روز غدیر نیز چنین آمده است : ((اَنْتَ الْحُجَّةُ عَلَی الْعِبادِ وَالْهادِی اِلَی الرَّشادِ)) . ((تو حجت خداوند بر بندگانی و هدایت کننده ایشانی به سوی رشد و تعالی)) . و در زیارت حضرت صاحب الامر (علیه السّلام) نیز چنین آمده است : ((رَضیتُکَ یا مَولایَ اِماماً وَهادِیاً وَوَلِیّاً وَمُرْشِداً !)) . ((ای مولای من ! تو امام و پیشوا و هدایت کننده و سرپرست و راهنمای من هستی !)) . به هرحال ، جملاتی که بیان کننده ((هادی و راهنما بودن انبیا و اوصیا (علیهم السّلام))) می باشد ، در ادعیه بسیار فراوان است که به گوشه ای از آنها اشاره شد . نکته چهارم : نکته دیگری که توجه به آن لازم است ، این است که هدایت الهی همانگونه که نصیب انسان می شود ، ممکن است به دلایلی از انسان گرفته شود؛ یعنی انسانی که خود را در طریق هدایت می بیند ، نباید آن را امری ((تضمین شده)) بپندارد و گمان کند که در هر شرایطی ، این هدایت برای او باقی می ماند ، بلکه ممکن است بر اثر غفلتها ، جهالتها و معصیتها این هدایت الهی از او سلب شود . برای همین ، انسان باید همیشه از خداوند درخواست بقای هدایت را بنماید و از خداوند بخواهد که پس از هدایت ، دچار گمراهی نشود . بدین جهت در قرآن کریم چنین دعا شده است : (رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنا . . .) . (۱۰۲) ((بارالها ! پس از هدایت ، قلبهای ما را برمگردان (ما را گمراه مکن) . . .)) . و در اعمال ((عید غدیر)) نیز چنین آمده است : ((وَلا تُضِلَّنا بَعْدَ اِذْهَدَیْتَنا)) . ((پروردگارا ! پس از هدایت ، ما را گمراه منما)) . بنابراین ، هدایت رشته ای است که دایما باید بین انسان و خداوند برقرار باشد و اگر لحظه ای قطع شود ، انسان دچار گمراهی و ضلالت می گردد هرچند خود متوجه نشود . همچنین انسانی که مورد هدایت الهی قرار گرفته است ، چنانچه لیاقت و قابلیت لازم را داشته باشد ، خداوند متعال او را به مراحل بالاتری از هدایت می رساند و بر هدایت او می افزاید . در سوره مبارکه مریم چنین می فرماید : (وَیَزیدُ اللّهُ الَّذینَ اهْتَدَوْا

هُدًی . . .) . (۱۰۳) ((خداوند بر هدایت کسانی که هدایت یافته اند ، می افزاید . . .)) .

خداوند متعال ، برترین معبود

(۸۶) ((یا اَفْضَلَ مَعْبُودٍ عُبِدَ !)) . ((ای برترین معبودی که عبادت گشته ای !)) . (۳۸) ((یا مَنْ لا یُعْبَدُ اِلّا هُوَ !)) . ((ای کسی که جز او پرستش نمی شود !)) . (۵۲) ((یا قُرَّةَ عَیْنِ الْعابِدِینَ !)) . ((ای مایه چشم روشنی و شادی عبادت کنندگان !)) . (۸۸) ((یا مَنْ عُبِدَ فَشَکَرَ !)) . ((ای کسی که در مقابل عبادتت شاکر هستی !)) . ((عبادت)) به معنای ((بندگی کردن)) است که از لوازم آن ، اطاعت ، خضوع ، تذلّل و . . . می باشد . ((عبادت)) از کجا سرچشمه می گیرد ؟ و چه چیزی انسان را به سوی آن می کشاند ؟ در پاسخ به این سؤ ال باید گفت : انسان فطرتا کمال طلب است ، پس اگر در چیزی بالاترین کمال را بیابد ، تسلیم او می شود و خود را در اختیار او قرار می دهد تا از کمال او استفاده کند و نیازهای خود را برطرف سازد ، یعنی انسان از درون ، خود را نیازمند به عبادت می بیند و این نیاز ، عبارت است از نیاز موجود ناقص به موجود کامل . موجودی که خود را سراپا نقص و نیاز می بیند ، هنگامی که در مقابل یک موجود بی نیازی که می تواند نیازهای او را برآورده سازد ، قرار بگیرد ، خود به خود و به صورت طبیعی ، به سوی او جذب می شود تا بتواند با بر طرف کردن نیازها و خواسته های خود ، به اهداف خویش نایل شود . و این راز عبادت و پرستش انسان است . البته باید دانست که این نیازها بسیار گوناگون و مختلف است و از کوچکترین نیازهای مادی تا بالاترین نیازهای روحی را شامل می شود . اشتباهی که معمولاً در اینجا برای انسان در طول تاریخ اتفاق افتاده است در دو زمینه می باشد : یکی شناخت این نیازها و دیگری موجود برآورنده نیازها و اینجاست که راهها از یکدیگر جدا می شود ، زیرا هرکس نیاز خود را به چیزی و راه برطرف کردن آن را هم در چیزی می داند . در چنین مرحله حسّاس و سرنوشت سازی ، پروردگار متعال ، آن خالق یگانه و آن بی نیاز مطلق ، دست انسان را به وسیله فرستادگان خود می گیرد که ای انسان ! راه تو به این سمت است : ((پرستش و عبادت اللّه))؛ چرا که تنها و تنها با این ((پرستش و عبادت)) است که تو می توانی تمامی نیازهای واقعی خویش را برآورده سازی و به منتهای آرزوی حقیقی خویشتن نایل گردی . این مهم را پروردگار متعال در جای جای قرآن کریم ، متذکر می شود . به عنوان مثال ، در سوره های مبارک ((اعراف)) و ((هود)) پروردگار متعال نام تعدادی از انبیا را ذکر می کند و می فرماید ما آنان را به سوی قوم خویش روانه ساختیم و آنگاه اوّلین سخن آنان را چنین بیان می کند : (. . . یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ . . .) . (۱۰۴) ((. . . ای قوم ! خداوند را عبادت کنید . . .)) . و در سوره مبارکه انبیا این مساءله را به صورت کلّی بیان می فرماید : (وَما اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ اِلّا نُوحِی اِلَیْهِ اءَنَّهُ لا اِلهَ اِلّا اَنَا فَاعْبُدُونِ) . (۱۰۵) ((و قبل از تو (پیامبر اسلام) هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه چنین به او وحی نمودیم : به درستی که هیچ پروردگاری بجز من نیست ، پس مرا عبادت نمائید)) . همچنین قرآن کریم هدف از آفرینش انسان را عبادت پروردگار ذکر می کند : (وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلّا لِیَعْبُدُونِ) . (۱۰۶) ((جن و انس را خلق نکردیم جز آنکه مرا عبادت کنند)) . ((یا اَفْضَلَ مَعْبُودٍ عُبِدَ !)) . ((ای برترین معبودی که عبادت شده است !)) . با نگاهی به دیگر صفات این معبود ، افضل بودن او مشخص می شود . قرآن کریم می فرماید : (. . . وَاِلَیْهِ یُرْجَعُ الاَمْرُ کُلُّهُ فَاعْبُدْهُ . . .) . (۱۰۷) ((. . . تمام امور به دست خداوند است پس او را عبادت کن . . .)) . یعنی پروردگار متعال ((قادر)) ، ((عالم)) ، ((خالق)) و . . . است . آن هم در حد اعلا و به صورت مطلق . حال کدامین معبود را می توان یافت که دارای چنین ویژگیهایی باشد . در واقع آنانکه به عبادت غیرخدا روی آورده اند ، خداوند را نشناخته و به صفات او معرفت ندارند . اینک معبودهای دیگر را در نظر می گیریم ، آنان دارای چه فضیلت یا کمالی هستند ؟ معبودهایی مانند سنگ و چوب که وضعشان معلوم است و اما معبودهای دیگری مانند ((دنیا)) و ((شیطان)) که معبود بسیاری از انسانها قرار می گیرند ، وضعشان چگونه است ؟ برای این معبودها نه تنها فضیلتی نمی توان یافت بلکه سرتاپای آنان را رذیلت فرا گرفته است . نکته قابل توجه در این زمینه این است که عبادت هرمعبودی موجب می شود که صفات آن معبود

بر عابـدش اثر بگـذارد . بنـابراین ، عبـادت خداونـد موجب می شود که بر فضایل انسان افزوده شود ، اما عبادت غیرخداونـد تنها بر رذایل و پستیهای انسان اضافه می کند . ((یا مَنْ لا یُعْبَدُ اِلاّ هُوَ !)) . ((ای کسـی که جز او پرسـتش نشود !)) . این جمله را چنین می توان معنا کرد که معبود تمام عبادت کنندگان کسی جز پروردگار متعال نیست . به این معنا که انسان در پرستش و عبادت به چیزی روی می آورد که آن را بالاـترین و بهترین می دانـد . پس همه به دنبـال پرسـتش بالاـترین موجود هسـتند و بالاترین موجود هم که خداونـد متعال است ، بنابراین ، تمام عبادت کنندگان چه بدانندیا ندانند ، به دنبال عبادت باریتعالی هسـتند . پس به غیر از او کسـی عبـادت نمی شـود ، بله ، خطـایی که در این زمینه برای افراد رخ می دهـد ، در تعیین ((مصـداقِ)) این بالاـترین موجـود است . و الاّ هیچکس معبود خود را پایین تر از معبود دیگران نمی دانـد . و همانگونه که قبلاً گفته شـد ، پیامبران آمـده اند تا مصداق این کمال مطلق را به انسان معرفی نماینـد . معنای دیگری که برای این جمله می توان بیان کرد ، آن است که این جمله را به معنای ((امر)) در نظر بگیریم ؛ یعنی جز او نبایـد موجـود دیگری پرسـتش بشود . به عبـارت دیگر ، موجود دیگری سـزاوار پرستیـدن نیست . و اساسـا عبادت غیر خداوند ، ارزشـی ندارد . ((یا قُرَّةَ عَیْنِ الْعابِدِینَ !)) . ((ای کسی که مایه چشم روشنی و شادی عبادت کنندگان هستی !)) . عبادت هر معبودی تاءثیری خاص در عابدش می گذارد . چه بسـیار عبادتها که جز ذلّت ، چیزی برای عابدش همراه ندارد ، چه بسـیار عبادتها که خوشـیهای زودگذر و ناخوشـیهای همیشگی به همراه دارند و اما عبادت پروردگار متعال ، چیزی جز فرح و سرور واقعی به همراه ندارد؛ چه اینکه عابد با این عبادت ، احساس می کند در حال به دست آوردن گنجینه های نامتناهی الهی می باشد . در واقع ، عبـادت پروردگار متعال ، هیـچ سودی برای خداونـد نـدارد ، بلکه تمام ثمره و فایـده آن برای عابـد می باشـد . به عبارت دیگر ، خداونـد متعـال می خواهـد که آدمیـان با عبادت او ، خودشان به کمال برسـند و از پستیها نجات یابنـد . و به عبارتی دیگر ، عبادت خداونـد متعال ، ((راه سـعادت)) آدمیان است . و این سـعادت را عبادت کننـدگان واقعی با تمام وجود احساس می کننـد ، بنابراین ، معبود خویش را مایه سـرور و چشم روشنی خود می بینند . در ((دعای روز چهارشنبه)) می خوانیم : ((اَللّهُمَّ . . . اجْعَلْ . . . نَشـاطی فی عِبادَتِکَ)) . ((پروردگارا ! . . . نشاط مرا در عبادت خودت قرار بـده)) . یعنی هرکس ، با چیزی با نشاط می شود ، اما پروردگـارا ! تو مرا به مقـامی برسـان که تنهـا با عبادت تو با نشاط بشوم . ((یا مَنْ عُبِدَ فَشَکَرَ !)) . ((ای کسـی که در قبال عبادتت شاکر هستی !)) . ((شـکر)) ، کاری است که در مقابل خوبی و احسان دیگری انجام می شود . پروردگار متعال هم عبادت بنـدگان را ، احسـان آنان به خود تلقی فرموده و در قبال آن ، خود را ملزم به شـکر دانسـته است . و این نیست جز رحمت و تفضل بی کران الهی بر بنـدگان خود؛ زیرا عبادتی که بنـده انجام می دهـد ، اولاً : توفیقی است که خداوند متعال به او داده و اوست که راه و رسـم انجام این عبادت را به بنـده اش عنایت فرموده است . و ثانیا : از این عبادت ، چیزی به خداونـد متعال نمی رسـد تا آن را احسانی به خداونـد بدانیم . اگر هم در عبادت ، احسان و خوبی باشد – که هست – نصیب خود عابد می شود . به هرحال ، کاری که خداوند متعـال در قبـال عبـادت بنـده اش به عنوان شـکر انجام می دهـد چیست ؟ می توان آن را جزایی دانست که در جهان آخرت نصیب انسان می شود . یا می توان آن را خیرها و خوبیها و سعادتی دانست که در همین دنیا از سوی خداوند متعال به انسان می رسد . و یا می توان آن را حالاـت بلنـد روحی دانست که بر اثر عبـادت ، نصیب عابـد می شود؛ماننـد همـان نشاطی که بیان آن گـذشت و یا مجموع این موارد ، چون منافـاتی بین آنهـا نیست . در قرآن کریم نیز به مسـاءله ((شاکر)) بودن خداونـد متعال در چنـد مورد اشاره شـده است . از آن جمله در از سوره مبـارکه بقره : (. . . وَمَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَاِنَّ اللّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ) . (۱۰۸) ((. . . و هر آن کس کـه به کـار خوبی رغبت نمایـد و آن را انجام بدهـد ، پس به درستی که خداونـد (در برابر عمل او) شاکر و (از افعال وی) آگاه است)) . عبـادت در دیگر دعاهـا اینـک به جملاـتی از دیگر ادعیه مبارکه که در مورد عبادت وارد شـده است ، توجه می کنیم : در ((دعای روز شـنبه)) چنیـن می خـوانیم : ((اَسْـئَلُکَ . . . اَنْ تُعِینَنی عَلی طاعَتِکَ وَ لُزُومِ عِبادَتِکَ)) . ((بارالهـا ! از تـو می خـواهم کـه مرا بر اطاعت و دوام عبادت خودت یاری نمایی)) . و در دعای بعد از زیارت حضـرت امام حسین (علیه السّلام) چنین آمده است : ((فَاِنَّ

بِتَوفِيقِكَ يَفُوزُ الْفائِزُونَ وَيَتُوبُ التّائِبُونَ وَيَعْبُدُكَ الْعابِدُونَ)) . ((به درستی که با توفیق تو ای پروردگار ! رستگاران ، رستگار شوند و توبه کنندگان توبه کنند و عبادت کنندگان ، عبادتت نمایند)) . آنچه در این دو جمله از دعا مهم جلوه می کند این است که برای عبادت خداوند متعال ، به ((یاری و توفیق الهی)) احتیاج است . چه بسیار از آدمیان که در دام معبودهای دیگر گرفتار آمده و از عبادت سعادتبخش پروردگار باز می مانند و چه بسیار کسانی که خدای را به عنوان معبود برگزیده اند اما باز هم به دلایل گوناگون ، توفیق عبادت حقیقی را نمی یابند . خداوند متعال در قرآن کریم ، عبادت خود را ((راه راست)) معرفی می کند و در سوره آل عمران ، از قول حضرت عیسی (علیه السّلام) چنین می فرماید : (اِنَّ اللّهَ رَبّی وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ) . (۱۰۹) ((به درستی که خداوند ، پروردگارمن وشماست پس اوراعبادت کنید ، این است راه راست)) . یعنی عبادت غیر خداوند ، راه کجی است که نه تنها انسان را به سعادت نمی رساند بلکه او را گرفتار هلاکت حقیقی می سازد .

اطاعت خداوند سبب نجات مؤ منین است

(۷۵) ((یا مَنْ طاعَتُهُ نَجاةٌ لِلْمُطيعينَ !)) . ((ای کسی که اطاعتش مایه نجات اطاعت کنندگان است !)) . در بحث ((عبادات)) بیان شد که ((طاعت)) یکی از لوازم ((عبودیت)) است . علت هم آن است که در بندگی و عبودیت ، ((مملوکیّت)) وجود دارد؛ یعنی کسی که دیگری را عبادت می کند و بندگی او را قبول نموده است در واقع خود را ((مال)) او و او را ((مالک)) خود قرار داده است . و به عبارت دیگر ، خود را در ((اختیار)) معبود قرار داده است ، در چنین وضعیتی ، اطاعت و فرمانبری از معبود ، امری حتمی خواهد بود . حال ((اطاعت)) را می توان چنین تعریف نمود : ((مطابقت عمل با خواست شخص اطاعت شده)) . بنابراین ، اطاعت مربوط به اعمال است و در عمل ، اطاعت معنا پیدا می کند ، در نتیجه مقدار اطاعت بستگی به درجه عبودیت و بندگی دارد ، هر مقدار که بندگی انسان بیشتر باشد ، به همان نسبت اطاعت او هم بیشتر خواهد شد . ((یا مَنْ طاعَتُهُ نَجاةٌ لِلْمُطيعينَ !)) . ((ای کسی که فرمانبریش ، نجات فرمانبران است !)) . در جمله فوق ، نتیجه اطاعت از خداوند متعال بیان شده است که همانا ((نجات)) باشد . و ((نجات)) هم در مقابل ((هلاکت)) است ، بنابراین ، عدم اطاعت از باری تعالی موجب هلاکت است . به بیان دیگر ، چنین می توان گفت : دنیایی که انسان در آن قرار گرفته است ، دنیای هلاکت است که تمام راههای آن به نیستی و نابودی انسان منتهی می شود و تنها یک راه هست که انسان را از این هلاکت عظمی نجات می بخشد و آن ((فرمانبرداری و اطاعت از خداوند متعال است)) . خداوندمتعال درقرآن کریم اطاعت از خود و رسولش را رستگاری بزرگ می شمرد : (. . . وَمَنْ يُطِعِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوزاً عَظيماً) . (۱۱۰) ((و هر کس که اطاعت خداوند و رسولش را بنماید ، به رستگاری عظیمی دست یافته است)) . موضوع اطاعت در دعاها و اینک به دعاهایی می پردازیم که موضوع آنها ((اطاعت)) می باشد . در راءس ادعیه ای که در مورد طاعت الهی وارد شده است ، ((مناجاة المطیعین للّه)) می باشد . این مناجات شریف که از ((مجموعه مناجات خمس عشر)) می باشد به صورت کامل در کتاب شریف مفاتیح الجنان ذکر شده است و ما به جهت اختصار ، تنها چند جمله از آن را ذکر می کنیم : ((اَللّهُمَّ اَلْهِمْنا طاعَتَكَ وَجَنِّبْنا مَعْصِيَتَكَ)) . ((بارالها ! طاعت خود را بر ما الهام فرما و معصیت خود را از ما دور گردان)) . این ((الهام)) را می توان در مقابل ((وسوسه شیطان)) دانست ؛ یعنی همانگونه که شیطان انسان را به سوی انجام معصیت ، وسوسه می کند ، ما از خداوند می طلبیم که اطاعت از خودش را به ما الهام و القا بفرماید . ((وَاكْشِفْ عَنْ قُلُوبِنا اَغْشِيَةَ الْمِرْيَةِ وَالْحِجابِ وَاَزْهِقِ الْباطِلَ عَنْ ضَمائِرِنا وَاَثْبِتِ الْحَقَّ فی سَرائِرِنا ، فَاِنَّ الشُّكُوكَ وَالظُّنُونَ لَواقِحُ الْفِتَنِ وَمُكَدِّرَةٌ لِصَفْوِ الْمَنايِحِ وَالْمِنَنِ)) . ((پروردگارا ! پرده های تاریک شک را از قلب ما برطرف بفرما و از درون ما باطل را بیرون کن و حقّ را در آن پابرجا بفرما ، چه اینکه شکها و گمانها باعث فتنه و آشوبند و عیش خوش ما را ، ناگوار می سازند)) . آنچه دراین فرازازدعادرخواست می شود ، درواقع زیرسازی و پی ریزی بنیان اطاعت است ؛ زیرا همانگونه که قبلاً گفته شد ، اطاعت امری است مربوط به ((عمل)) بنابراین ، باید قبل از آن ،

افکار ، عقاید و خلاصه ایمان انسان ساخته شده باشد ، زیرا اطاعت بدون اعتقاد ، معنا ندارد . و به عبارت دیگر ، باید بندگی و عبودیت - که اساسا مربوط به درون و اعتقادات انسان است - حاصل بشود ، آنگاه بر اساس آن ، اطاعت انجام بگیرد . در اولین جمله از ((دعای حضرت مهدی - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف -)) چنین نیز ، می خوانیم : ((اَللّهُمَّ ارْزُقْنا تَوفیقَ الطّاعَةِ)) . ((پروردگارا ! توفیق اطاعتت را نصیب ما بفرما)) . و در عمل دهم از ((اعمال شب نیمه شعبان)) می خوانیم : ((وَاجْعَلْنی فِیها مِنْ اَوْلِیائِکَ الَّذینَ اجْتَبَیْتَهُمْ لِطاعَتِکَ وَاخْتَرْتَهُمْ لِعِبادَتِکَ)) . ((بارالها ! در این شب (نیمه شعبان) مرا از آن دوستانت قرار ده که آنان را برای اطاعت و عبادت خودت انتخاب و اختیار نموده ای)) . و در چند جمله بعد می فرماید : ((وَحَبِّبْ اِلَیَّ طاعَتَکَ)) . ((پروردگارا ! اطاعت خودت را برای من محبوب گردان (تا تو را با عشق و خواست قلبی ، اطاعت نمایم))) . از این سه جمله دعایی که اخیرا ذکر شد ، چنین فهمیده می شود که انسان برای اطاعت پروردگار متعال نباید فقط به خود متکی باشد بلکه باید قبل از هرچیز ، توفیق اطاعت الهی را از خداوند متعال طلب نماید . در مورد نتایج طاعت الهی هم در ((دعای جوشن صغیر)) چنین می خوانیم : ((مَولایَ ! . . . وَانْقُلْنی . . . مِنْ ذُلِّ الْمَعاصی اِلی عِزِّ الطّاعَةِ)) . ((مولای من ! . . . مرا از ذلّت معاصی به سوی عزّت طاعت ، منتقل فرما)) . و در ((اعمال مشترکه شعبان)) آمده است : ((اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاعْمُرْ قَلْبی بِطاعَتِکَ وَلا تُخْزِنی بِمَعْصِیَتِکَ)) . ((بارالها ! بر محمد و آل او درود فرست و قلب مرا با اطاعت خودت معمور و آباد بفرما و مرا با معصیت خودت خوار و رسوا مفرما)) . یعنی عزّت حقیقی و قلب شاد و زنده در پناه اطاعت خالق جهان حاصل می گردد . مطلب بسیار مهم دیگری که باید به آن توجه کرد ، ((اطاعت از اولیای الهی)) است ؛ زیرا خداوند به وسیله آنان امر و نهی خود را به بندگان ابلاغ نموده است . در ((زیارت جامعه کبیره)) چنین می فرماید : ((اَلسَّلامُ عَلَی الْمُظْهِرینَ لِاَمْرِ اللّهِ وَنَهیِهِ)) . ((سلام بر آشکار کنندگان امر و نهی پروردگار)) . بنابراین ، اطاعت از آنان به معنای اطاعت از خداوند متعال می باشد . در جای دیگر از ((زیارت جامعه)) چنین می فرماید : ((مَنْ اَطاعَکُمْ فَقَدْ اَطاعَ اللّه وَمَنْ عَصاکُمْ فَقَدْ عَصَی اللّه)) . ((هر آن کس که شما را اطاعت نماید به تحقیق خدای را اطاعت نموده است و هرکس شما را عصیان نماید ، خداوند را عصیان نموده است)) . بنابراین ، ما برای اطاعت الهی باید به سوی این فرستادگان الهی برویم و چگونگی اطاعت پروردگار را از آنان بیاموزیم ، همان کسانی که خداوند متعال خود ، اطاعت آنان را بر همگان لازم و واجب نموده است . در ((زیارت جامعه ائمة المؤ منین)) چنین آمده است : ((. . . وَفَرَضَ طاعَتَکُمْ عَلی کُلِّ اَسْوَدَ وَاَبْیَضَ)) . ((و خداوند اطاعت شما را بر هر سیاه و سپیدی واجب گردانیده است)) . بنابراین ، ما باید از خداوند متعال بخواهیم که توفیق اطاعت از آن انسانهای الهی را نصیب ما بگرداند . در دعای شریف ((ندبه)) نیز درباره اطاعت از حضرت ولی عصرعجل اللّه تعالی فرجه الشریف - چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . اَعِنّا عَلیَ . . . الْاِجْتِهادِ فی طاعَتِهِ وَاجْتِنابِ مَعْصِیَتِهِ)) . ((بارالها ! . . . ما را بر کوشش و تلاش در راه اطاعت از آن حضرت و دوری نمودن از معصیت آن حضرت یاری بنما)) .

خداوند ، صاحب تمام حسنات است

(۲) ((یا وَلِیَّ الْحَسَناتِ !)) . ((ای صاحب نیکیها و خوبیها !)) . (۳) ((یا خَیْرَ الْمُحْسِنینَ !)) . ((ای بهترین نیکوکاران !)) . (۹۶) ((یا مَنْ هُوَ فی اِحْسانِهِ قَدیمٌ !)) . ((ای کسی که در نیکی نمودن ازلی است !)) . (۴۸) ((یا مَنْ اِحْسانُهُ قَدیمٌ !)) . ((ای کسی که احسانش ازلی و بی ابتداست !)) . (۷۲) ((یا مَنْ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ !)) . ((ای کسی که نیکوکاران را دوست می دارد !)) . (۶۳) ((یا مَنْ لا یُضیعُ اَجْرَالْمُحْسِنینَ !)) . ((ای کسی که پاداش نیکوکاران را ضایع نمی سازد !)) . (۷۵) ((یا مَنْ رَحْمَتُهُ قَریبٌ مِنَ الْمُحْسِنینَ !)) . ((ای کسی که رحمت و بخشش او به نیکوکاران نزدیک است !)) . (۲۴) ((یا مُضَعِّفَ الْحَسَناتِ !)) . ((ای زیاد کننده خوبیها !)) . ((خوب)) و ((بد)) ، دو واژه ای هستند که تمام اشیا را به نحوی شامل می شوند . حال ببینیم چه معیاری برای تقسیم بندی افعال و اشیا به این دو صفت وجود دارد ؟ ما در اینجا از مکاتب و تفکراتی که قایل به این تقسیم بندی نیستند می گذریم و نقد

آنها را به محل خود واگذار می کنیم . اما از آنجایی که در مکتب الهی اسلام ، این تقسیم بندی به خوب و بد ، امری مسلم است و بلکه خود ، زیربنای تفکر اسلامی را تشکیل می دهد ، لذا به نحو اختصار ، آن را بررسی می نماییم . به یک اعتبار ((کمال و نقص)) را می توان معیار این تقسیم بندی ذکر کرد؛ یعنی هرآنچه کامل باشد ((خوب)) و هرآنچه ناقص باشد ((بد)) است . و این دو نیز خود مراتبی دارند ، پس هرچیزی که کاملتر باشد ، خوبتر و هرچیزی که ناقص تر باشد ، بدتر است . و از آنجایی که خداوند متعال ((کمال مطلق)) است پس ((خوب مطلق)) هم اوست ، بنابراین ، هرخوبی هم که در جهان هستی باشد از اوست . و در مقابل ، هربدی از غیر اوست ؛ چه اینکه غیر او ناقص است . و به تعبیر دیگر : معیار را می توان ((هستی و نیستی)) دانست ؛ یعنی خوبی از هستی و بدی از نیستی سرچشمه می گیرد ، کما اینکه ((کامل)) به چیزی اطلاق می شود که تمام چیزهای لازم را داشته باشد و ((ناقص)) آن است که فاقد آنها باشد . حال به بحث اصلی خود بازگردیم : ((حسنهٔ)) که از ((حُسن)) می آید به معنای ((خوبی)) است و ((حسنات)) هم جمع آن می باشد . ((یا وَلِیَّ الْحَسَناتِ !)) . ((ای صاحب خوبیها !)) . خوبیها از اوست پس باید آنها را از او درخواست و طلب کرد . گفتار خوب ، اعمال خوب ، عاقبت خوب ، فرزند خوب ، علم خوب ، فکر و نیّت خوب ، قلب و جان خوب ، نتیجه خوب و خلاصه تمامی خوبیها را باید از خداوند متعال طلبید . و این همان چیزی است که به عنوان دعای بندگان خوب الهی در قرآن کریم ذکر شده است : (وَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ رَبَّنا اتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً . . .) . (۱۱۱) ((و بعضی می گویند : پروردگارا ! در دنیا به ما خوبی و در آخرت نیز خوبی عنایت فرما)) . بنابراین ، چون خداوند ولیّ حسنات است ، پس حسنات را پس می توان از بارگاه الهی دریافت کرد و برای کسب خوبیها راهی جز رفتن به سوی خوب مطلق نیست . اما سیّئات و بدیها از غیر اوست ، بدیهایی که به انسان می رسد از اعمال خود انسان است ، آن هم اعمالی که به ناشایست مرتکب شده است . در سوره مبارکه نساء آیه ۷۹ می فرماید : (ما اَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَما اَصابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ . . .) . ((آنچه از خوبی به تو می رسد از خداوند و آنچه از بدی به تو وارد می شود از خود تو است)) . و در ((دعای امام حسین (علیه السّلام))) در روز عرفه آمده است : ((اِلهی اِنْ ظَهَرَتِ الْمَحاسِنُ مِنّی فَبِفَضْلِکَ وَلَکَ الْمِنَّةُ علیّ وَاِن ظَهَرتِ الْمَساوی مِنّی فَبِعَدْلِکَ وَلَکَ الْحُجَّةُ عَلَیّ)) . ((پروردگارا ! اگر کارهای خوبی از من سربزند ، به خاطر فضل تو است و در این حال تو بر من منّت داری و اگر کارهای ناشایست از من ظاهر شود ، از عدل تو است و در این صورت تو بر من حجت داری)) . یعنی اگر انسان کار خوبی انجام می دهد ، به خاطر آن است که فضل الهی شامل حال او شده و به او توفیق و توان انجام خوبی را عنایت کرده است ، اما اگر فضل الهی به هردلیل از انسان گرفته شود ، مقتضای عدل الهی ، آن است که از موجودی چون انسان جز بدی چیزی صادر نشود ، کمااینکه در محاورات عرفی نیز چنین گفته می شود که اگر با تو عادلانه رفتار می کردم تا به حال به جایی نمی رسیدی و کاره ای نمی شدی ، اما چون به تو خوبی کردم به اینجا رسیده ای . به عبارت دیگر ، عادلانه این بود که چنان باشی ، اما خوبی من موجب شد که چنین بشوی . به هرحال ، انسان بریده از ولی حسنات ، نه توان انجام حسنات را دارد و نه به حسنات خواهد رسید . و در همین رابطه می توان دعای معروف : ((اِلهی عامِلْنا بِفَضْلِکَ وَلا تُعامِلْنا بِعَدْلِکَ)) را چنین معنا کرد که ((خدایا ! در همین دنیا هم با فضل خود با ما معامله کن تا جزء محسنین باشیم و با عدل خود با ما رفتار نکن تا جزء مسیئین و گنهکاران قرار نگیریم)) . ((یا خَیْرَ الْمُحْسِنینَ !)) . ((ای بهترین نیکوکار و خوبی کننده !)) . ((محسن)) یعنی کسی که کار حسن ، خوب و نیکو از او صادر می شود . و چون در خداوند متعال نقص راه ندارد ، پس افعال او هم بدون نقص هستند . و فعل بدون نقص ، فعل حسن است . اما آن چیزی که در این عبارت مد نظر است ((احسان)) الهی می باشد؛ مثلاً عذابی را هم که خداوند متعال نازل می کند ، از آن جهت که نازل کننده آن خداوند متعال است ، فعلی حسن به شمار می رود ، اما این فعل حسن در حق کسی که عذاب برای او نازل شده ، احسان به شمار نمی رود . البته این عذاب نتیجه اعمال خود شخص است . بنابراین ، ما باید از خداوند بطلبیم که به ما لیاقت رسیدن به احسان خود را عنایت بفرماید ، در این صورت آن خدایی که ولی حسنات است ، بهترین حسنات را نصیب انسان خواهد

نمود . در دعای ابی حمزه ثمالی آمـده است : ((اَنْتَ الْمُحْسِنُ وَنَحْنُ الْمُسِیْئُونَ فَتَجاوَزْ یا رَبِّ عَنْ قَبیحِ ما عِنْدَنا بِجَمیلِ ما عِنْدَکَ)) . ((تو نیکوکار هستی و ما بـدکار ، پس ، از زشتیهای ما به زیباییهای خودت بگـذر)) . ((یا مَنْ هُوَ فی اِحْسانِهِ قَـدیمٌ !)) . ((ای کسـی که در نیکی نمودن ، ازلی و بی ابتداست)) . ((یا مَنْ اِحْسانُهُ قَدیمٌ !)) . ((ای کسـی که احسانش ازلی است !)) . هرچند سـخن در این بـاب در بحثهـای فلسـفی و کلامـی به مقـدار لازم آمـده است ، اما در اینجا همین مقـدار می توان گفت که قـدیم بودن احسان پروردگـار متعـال ، مسـتلزم وجود موجوداتی قـدیم است که احسان باری تعالی به آنان تعلق گرفته باشـد؛ زیرا احسان بـدون احسان شده ، امکان ندارد . ((یا مَنْ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ !)) . ((ای کسـی که نیکوکاران را دوست می دارد !)) . همانگونه که خداوند متعال خود ((محسن)) است ، بنـدگان خوب او هم همینگونه انـد و این به خاطر آن است که بنـدگانی که به خداونـد نزدیک شـده اند و رنگ الهی به خود گرفته انـد ، به مقـدار لیاقت و ظرفیتشان دارای صـفات الهی می شونـد . خداونـد متعال چون کامل علی الاطلاق است ، افعـال او هم همگی حسن می باشـند . بنـده ای هم که به سـوی خداونـد حرکت می کنـد ، در واقع طریق کمـال را در پیش گرفته است و به هرمقـدار که در این راه طی طریق و کسب کمـال کرده باشـد ، اعمال او دارای کمال هسـتند و از نقص به دور می باشـند . چنین فردی ، تمام کارهایش دارای حُسن می باشد ، اگر کاری برای دیگری انجام بدهد ، آن کار از قبح به دور و نیکو می باشـد همینطور اگر برای خود اقدامی نماید ، اقدامش نیکوست . و معلوم است که اگر جامعه ای چنین باشد ، دیگر افراد از یکدیگر بـدی نخواهنـد دیـد ، در چنین جامعه ای زنـدگی کردن بسیار آسان و گوارا خواهد بود ، مشـکلات و مصایب ، آدمیان را از پا در نمی آورد . و خلاصه خیر دنیا و آخرت ، نصیب همگان خواهد شد . به همین خاطر ، در قرآن کریم ، نیکوکاری و احسان به انسان سفارش می شود و نتیجه آن هم که کسب محبت الهی است ، به انسان تـذکر داده می شود . در سوره بقره ، آیه ۱۹۵ آمده است : (. . . وَاَحْسِنُوا اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ) . ((نیکی نماییـد که خداونـد نیکوکاران را دوست می دارد)) . و باید دانست که این محبت فقط یک تشویق و وعده نیست بلکه شـخص محسن حقیقتا ((محبت الهی)) را احساس و درک می کند و چه نعمت و عاقبتی بالاتر از این . ((یـا مَنْ رَحْمَتُهُ قَرِیْبٌ مِنَ الْمُحْسِنین !)) . ((ای خـدایی که رحمتش به نیکوکاران نزدیک است !)) . و یکی دیگر از نتایج احسـان کردن و محسن بودن ، ((نزدیک شـدن به رحمت الهی)) است . رحمت الهی بـدون ضابطه به کسـی نمی رسـد ، بنابراین ، محسن بودن در واقع لیـاقت و قـابلیت کسب رحمت الهی را نصیب انسان می کنـد . این عبارت در سوره مبارکه اعراف ، نیز آمـده است : (. . . اِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِیْبٌ مِنَ الْمُحْسِنینَ) . (۱۱۲) ((. . . همانا رحمت پروردگار به نیکوکاران نزدیک است)) . ((یا مَنْ لا یُضیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنین !)) . ((ای خدایی که پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گردانی !)) . هر عملی در جهان هستی نتیجه ای متناسب بـا خود دارد . ((اجر)) نیز یکی از نتـایجی است که افراد محسن در اثر احسـان خود بـدان نایـل می شونـد؛ مثلاً محبت الهی یکی از اجرهایی است که محسنین به آن می رسند و همچنین دیگر نعمتهای دنیوی و اخروی می توانـد اجر نیکوکاران قرار گیرد . عبارت اخیر در واقع می توانـد تـذکری باشد برای انسانهای محسن که مطمئن باشـند به اجر خود خواهند رسـید؛ یعنی هرچند ممکن اسـت احسانی که آنان می کنند ، همراه با سختی و رنج و گرفتاری باشد اما در مقابل ، اجر ایشان از سوی باری تعالی تضمین شده است . در واقع ، کسـی اجر دیگری را ضایع می کنـد که از دادن آن ناتوان باشد ، یا وعده هایش دروغ باشد و یا فرد ظالمی باشد و . . . و خداونـد متعال منزّه از تمام این عیوب است در سوره مبارکه هود ، بعد از اینکه خداوند ، پیامبرش را امر به صبر می کند ، این جمله را بیان می فرماید : (وَاصْبِرْ فَاِنَّ اللّهَ لا یُضیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنینَ) . (۱۱۳) ((صبر پیشه کن ، به درستی که پروردگـار ، اجر نیکوکاران را ضـایع نمی گردانـد)) . ((یـا مُضَعِّفَ الْحَسَناتِ !)) . فضل الهی تنها به دادن اجر خلاصه نمی شود ، بلکه مرحله ای بالاتر هم وجود دارد و آن چنـد برابر کردن حسنات و نیکیها می باشـد . در واقع خـدای رؤ وف و رحیم به دنبال بهانه ای است تا دریای بی انتهای فضل و کرم خود را به سوی بندگانش سرازیر نماید . در سوره نسا ، می فرماید : (. . . وَاِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها وَیُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجْراً عَظیماً) . (۱۱۴) ((. . . و اگر حسـنه ای باشد ، خداوند آن را دوچندان نماید و از نزد خود اجر عظیم عنایت می کند)) . و در سوره

انعام ، می فرماید : (مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها . . .) . (۱۱۵) ((کسی که حسنه ای به جای آورد ، برای او ده برابر آن پاداش خواهد بود . . .)) . در اینجا باید گفت که زیاد شدن حسنه تنها به معنای زیاد شدن اجر آن نیست بلکه گاهی خود حسنه مضاعف می شود؛ یعنی مانند دانه ای که فرد محسن آن را بکارد ، این دانه روز به روز رشد می کند و بر مقدار آن اضافه می شود؛ مثلاً کسی که شاگرد خوبی تربیت می کند و آن شاگرد هم دیگران را تربیت می کند ، در واقع حسنه ای انجام داده که به مرور زمان بر مقدار آن اضافه می شود . توبه و فرجام اعمال صالح اینک به برخی دیگر از جنبه های این موضوع که در قرآن کریم و ادعیه آمده است می پردازیم : قرآن کریم در مورد کسانی که توبه نموده ، ایمان بیاورند و عمل صالح انجام بدهند ، چنین می فرماید : (. . . فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَکانَ اللّهُ غَفُوراً رَحیماً) . (۱۱۶) ((. . . خداوند بدیهای آنان را به خوبی تبدیل می نماید و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است)) . و این معجزه ای است که با توبه و عمل صالح انجام می شود یعنی نه تنها گذشته ناپاک و زشت انسان محو می شود بلکه تبدیل به اعمال نیکو می گردد . در همین زمینه در ((دعای کمیل)) می فرماید : ((اَللّهُمَّ لا اَجِدُ لِذُنُوبی غافِراً وَلا لِقبائِحی ساتِراً وَلا لِشَی ءٍ مِنْ عَمَلِیَ الْقَبیحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلاً غَیْرَکَ)) . ((بارالها ! من برای گناهانم آمرزنده ای و برای زشتیهایم پوششی و برای تبدیل اعمال زشت و قبیحم به نیکویی ، جز تو کسی را نمی یابم)) . نکته دیگر آنکه : انسان نباید به کارهای خوب و محاسن خود مغرور شود و به آنها بنازد . حضرت امام حسین (علیه السّلام) در ((دعای روز عرفه)) چنین می فرمایند : ((اِلهی ! مَنْ کانَتْ مَحاسِنُهُ مَساوِیَ فَکَیْفَ لا تَکُونُ مَساوِیْهِ مَساوِیَ)) . ((خدایا ! کسی که خوبیهایش هم بدی است (آن حضرت به خاطر تواضع و فروتنی در نزد خداوند ، خوبیهای خود را بدی تلقی می کرد) ، پس چگونه بدیهایش بدی نباشد ؟)) . و در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) آمده است : ((لا الّذی اَحْسَنَ اسْتَغْنی عَنْ عَونِکَ وَرَحْمَتِکَ وَلاَ الَّذی اَساَءَ وَاجْتَرَءَ عَلَیْکَ وَلَمْ یُرْضِکَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِکَ)) . ((بارالها ! نه آن کس که نیکوکار است از یاری و رحمت تو بی نیاز است و نه آن کسی که خطاکار است و در مقابل تو ایستاده و برخلاف رضایت تو عمل نموده است ، از قدرت و حکومت تو خارج است)) . به عبارت دیگر ، انسان در نیک بودن و نیکی نمودن ، محتاج عنایت و رحمت الهی می باشد . و در بد بودن و بدی نمودن هم در تحت سلطه و حکومت پروردگار متعال قرار دارد و عصیان و طغیانش موجب خروج او از قوانین و سنّتهای الهی نمی شود .

قبول شدن توبه از سوی خداوند متعال

(۲۰) ((یا قابِلَ التَّوْبِ !)) . ((ای پذیرنده توبه و بازگشت !)) . (۲) ((یا قابِلَ التَّوْباتِ !)) . ((ای پذیرنده توبه ها !)) . (۶۷) ((یا مَنْ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِه !)) . ((ای کسی که توبه را از بندگانش قبول می کند !)) . (۶۳) ((یا مَنْ یَقْبَلُ عُذْرَ التّائِبینَ !)) . ((ای کسی که عذر توبه کاران را می پذیرد !)) . (۵۲) ((یا حَبیبَ التَّوّابینَ !)) . ((ای دوست توبه کنندگان !)) . (۷۲) ((یا مَنْ یُحِبُّ التَّوّابینَ !)) . ((ای کسی که توبه کنندگان را دوست می دارد !)) . (۳۸) ((یا مَنْ لا مَفَرَّ اِلاّ اِلَیْهِ !)) . ((ای کسی که راه گریزی نیست مگر به سوی او !)) . (۳۸) ((یا مَنْ لا مَفْزَعَ اِلاّ اِلَیْهِ !)) . ((ای کسی که پناهگاهی نیست مگر به سوی او !)) . (۴۳) ((یا مَنْ اِلَیْهِ یَفْزَعُ الْمُذْنِبُونَ !)) . ((ای کسی که گنهکاران به سوی او ناله و زاری می کنند !)) . (۳۸) ((یا مَنْ لا مَنْجا مِنْهُ اِلاّ اِلَیْهِ !)) . ((ای کسی که راه نجاتی از او نیست جز به سوی او !)) . (۴۱) ((یا مَنْ یُنْقِذُ الْغَرْقی !)) . ((ای کسی که غرق شدگان را نجات می بخشد !)) . (۹۳) ((یا مُنْجی !)) . ((ای نجات دهنده !)) . (۴۱) ((یا مَنْ یُنْجِی الْهَلْکی !)) . ((ای کسی که هلاک شدگان را نجات می دهد !)) . (۷۲) ((یا مُدْرِکَ الْهارِبینَ !)) . ((ای دریابنده گریختگان !)) . بررسی اجمالی گناه در بحثهای ((عبادت و اطاعت)) دانسته شد که تنها یک راه برای نجات انسان از هلاکت و سعادتمند شدن انسان وجود دارد و آن اطاعت از پروردگار متعال و حرکت در مسیری است که او برای انسان معین فرموده است علت این امر هم در این است که خداوند متعال ، جهان آفرینش را بر اساس ((حکمت)) آفریده است و لازمه حکمت هم وجود یک دسته ضوابط و معیارها و قوانین می باشد . به عبارت دیگر ، خداوند

متعال جهان را بر اساس ((علتها و معلولها)) آفریده است که بر طبق آن هر عملی به یک نتیجه معین می رسد و هر حرکتی به مقصدی متناسب با آن حرکت منتهی می شود . بر این اساس ، تنها یک راه برای رسیدن به سعادت وجود دارد ، و آن هم ((اطاعت)) از خداوند متعال می باشد . اما در اینجا با مساءله دیگری مواجه می شویم که انسان را از دیگر موجودات جدا می کند و آن مساءله ((اختیار و انتخاب)) است ، بنابراین ، انسان ((مجبور)) نیست که در این مسیر حرکت نماید ، بلکه می تواند مسیرهای دیگری را هم برای حرکت انتخاب نماید . اما نکته مهمی که باید به آن توجه کرد این است که این ((حق انتخاب)) به معنای ((صحت انتخاب)) نیست . به عبارت دیگر ، همانگونه که قبلاً هم گفته شد ، تنها یک راه انتخاب شده می تواند صحیح باشد و بقیّه راهها و مسیرها تماما انحرافی خواهند بود . حرکت آگاهانه و انتخابی در مسیرهای انحرافی را ((گناه)) می نامیم . برای آنکه تا حدودی به اثرات مخرب و وحشتناک ((گناه)) پی ببریم ، می توانیم به تخلف از قوانین و معیارهای طبیعی توجه کنیم ؛ مثلاً زندگی طبیعی انسان ، احتیاج به شرایط خاص و معیّنی دارد که از آن می توان به عنوان ((ضوابط طبیعی زندگی بشر)) نام برد ، حال خروج از این شرایط چه پیامدهایی دارد ؟ بعضی از موارد آن را ذکر می کنیم مثلاً اگر انسان در دمایی بالاتر یا پایین تر از حدّ معینی قرار بگیرد ، چه اتفاقی می افتد ؟ اگر فشار محیط خارج از بدن در حد مجاز نباشد ، چه می شود ؟ اگر هوای تنفسی انسان از ترکیب خاص برخوردار نباشد و یا او در معرض تابش اشعه های غیرمجاز خورشید قرار بگیرد ، چه اتفاقی می افتد ؟ به ((طب)) نگاه می کنیم ؛ اگر داروها ترکیب معیّن آنها به هم بخورد ، یا در جای خود مصرف نشوند ، به کجا می انجامد ؟ اگر در ((معماری)) ، اصول و ضوابط ساخت و ساز رعایت نشود ، به چه نتیجه ای منجر می شود ؟ و اگر . . . پاسخ تمام این پرسشها را چنین می توان خلاصه کرد : نتیجه آن چیزی جز نابودی و یا حداقل اختلال در عملکرد نیست . و به عبارتی کوتاهتر ، نتیجه ((مطلوب)) حاصل نمی شود . زندگی معنوی انسان نیز چنین است ؛ یعنی انسان بودن ضوابط و معیارهای خاص خود را می طلبد ، این ضوابط و ملاکها را خداوند متعال در قالبی به نام ((دین)) به بشر عرضه نموده است و علاوه بر آن ، قُوا و تواناییهای لازم برای اجرای آن را هم به او عنایت فرموده است . به عبارت صحیحتر ، پروردگار متعال ، توانایی ذاتی انسان شدن و در طریق انسانیت حرکت کردن را به آدمی عنایت فرموده و چگونگی از قوه به فعل درآوردن این قوا را هم درچارچوب دین ، به بشر عرضه نموده است . حال ، هرگونه عمل خارج از این چارچوب که در واقع خروج از مسیر حقیقی انسانیت است را گناه می نامیم که نتیجه آن نیز متناسب با گناه انجام شده ، سقوط از انسانیت انسان است . این سقوط ، خود ، نتایج و عواقب منفی فراوانی را به دنبال دارد . بحث در مورد گناه و اثرات آن ، خود ، بحث مستقل و مفصلی است ، در اینجا تنها به این نکته اشاره می شود که اثرات گناه ، هم اخروی است و هم دنیوی . و از آنجا که حیات اخروی انسان ، حیاتی ابدی و دایمی است ، بنابراین ، گناه کردن یا نکردن ، به سرنوشت ابدی انسان مربوط می شود . حال که گناه چنین نتایج مخرب فردی ، اجتماعی ، روحی ، روانی ، جسمی و خلاصه دنیوی و اخروی برای انسان به بار می آورد و انسان نیز خواه و ناخواه گرفتار آن می شود ، یک سؤ ال بسیار حیاتی و مهم برای انسان مطرح می شود و آن اینکه آیا راهی برای خروج و خلاص شدن از گناه و نتایج آن وجود دارد ؟ و این سؤ الی است که در هر گرفتاری برای انسان مطرح است : ((آیا می توان رها شد ؟)) . تصورِ نبودن راه چاره و رها نشدن ، تصوری بسیار وحشتناک و یاءس آور برای آدمی می باشد . اگر انسان به چنین تصوری معتقد شود و تمام راهها را بسته ببیند ، آنگاه گرفتار عذابی روحی و درونی می شود که هیچ عذابی بالاتر از آن نیست . کسانی که خود را در چنین بن بستی گرفتار می بینند و چاره ای را هم ممکن نمی دانند به کارهای نامعقولی دست می زنند که جز تباهی بیشتر ، نتیجه ای برایشان ندارد . عدّه ای به انحای مختلف ، خود را به غفلت و جهالت می زنند تا عذاب چنین بن بستی را درک نکنند ، عده ای هم چاره ای جز این نمی یابند که در گناه و خلاف خود بیشتر فرو روند ، که نتیجه آن نیز معلوم است . گروهی دیگر ، دایما زانوی غم بغل کرده و در دریای بی پایان غم و اندوه خود فرو می روند و . . . اما وقتی که به سراغ پروردگار مهربان و حکیم می رویم – همانکه راه زندگی را در تمام ابعادش برای انسان ترسیم نموده است –

مشاهده می کنیم که برای خروج از چنین بن بست وحشتناکی ، راهی کاملاً معقول و بسیار مناسب قرار داده است . راهی که نه تنها انسان را از ظلمت و تنگنای بن بست خارج می کند ، بلکه با جبران گذشته ها ، انسان را در مسیر صحیح زندگی قرار می دهد . راهی که با پیمودن آن می توان از شرّ خلافها و گناهان راحت شد و روح خود را از ناپاکیهای آن شست و پاک نمود . راهی که انسان را از غرق شدن همیشگی و نابودی دایمی نجات می دهد و به انسان حیات و زندگانی تازه و پاکی می بخشد . راهی که انسان را از ظلمات بی پایان به نور بی انتها می رساند . و خلاصه ، تغییری در زندگانی انسان ایجاد می کند که از آن فقط به یک ((معجزه)) می توان تعبیر نمود . این راه پرنور بازگشت را ((توبه)) می نامند . توبه چیزی است که خداوند متعال با تاءکید فراوان انسان را به سوی آن تشویق می کند و شیطان با عناوین گوناگون ، آدمی را از آن باز می دارد . شیطان می داند که اگر انسان بازگردد ، دیگر مطیع او نخواهد بود ، لذا انسان را از انجام توبه باز می دارد؛ مثلاً او را چنین وسوسه می کند که هنوز وقت توبه فرا نرسیده و فرصت برای انجام آن فراوان است . یا اینکه انسان را از انجام آن ناامید کرده و به بشر چنین القا می کند که با شرایط و وضعی که تو داری و در گناه غوطه ور شده ای دیگر توبه کردن فایده و ثمری ندارد و توبه تو قبول نخواهد شد . اما برعکس ، خداوند متعال در جاهای مختلفی از قرآن کریم ، رحمت خود را به انسان یادآور می شود و انسان را به سوی خود می خواند : قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِم لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعاً اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ وَاَنیبُوا اِلی رَبِّکُمْ وَاَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاءتِیَکُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ) . (۱۱۷) ((بگو ای بندگانم که بر خود زیاده روی و ستم نموده اید ، از رحمت و بخشش الهی ناامید و ماءیوس نباشید ، چون خداوند همه گناهان را می آمرزد . به درستی که او آمرزنده و مهربان است . به سوی پروردگارتان بازگردید و در مقابل او سر تسلیم فرود آورید قبل از آنکه عذاب الهی به سراغ شما بیاید و آنگاه یاری نشوید)) . باید گفت مغفرت ، عفو و توبه ، از بزرگترین نعم الهی می باشند به طوری که اگر این امور نبود ، انسان به یک موجود بدون چاره تبدیل می شد که براثر گناه ، دیگر هرگز روی نیکبختی را نمی دید و نبودن راه بازگشت به معنای هلاکت و نابودی همیشگی بود . اما خداوندِ غفور و رحیم ، دریای بی کران رحمتش شامل حال بندگان گنهکار شده و این چنین ، راه بازگشت و پاک کردن گناهان را برای او فراهم نموده است ، چه خوب خدایی ! و چه بد بندگانی ! ((یا قابِلَ التَّوْبِ !)) . ((ای آنکه پذیرنده توبه هستی !)) . ((توبه)) به معنای رجوع و بازگشت می باشد ، اما آنچه به این بازگشت معنا و فایده می بخشد ، ((پذیرش))آن است ؛اگر توبه انسان پذیرفته نمی شد ، انجام آن چه ثمری داشت و یا چه دردی را دوا می کرد ؟ در سوره غافر ، خداوند چنین معرفی می شود : (غافِرِ الذَّنْبِ وقابِلِ التَّوْبِ . . .) . (۱۱۸) ((آمرزنده گناه و پذیرنده توبه است . . .)) . نکته دیگر آنکه : این ((قبول توبه)) که در آیات و روایات فراوان آمده است ، خود تذکری است برای انسان ، چه اینکه بسیاری از اوقات ، انسان شک می کند که آیا با این اعمالی که من مرتکب شده ام ، راهی برای بازگشت هست و آیا توبه من مورد قبول واقع می شود یا نه ؟ ((یا قابِلَ التَّوْباتِ !)) . ((ای پذیرنده توبه ها !)) . فرق این جمله باجمله قبل را می توان دراین دانست که توبه در این جمله به صیغه جمع آمده است ؛ یعنی خداوند متعال توبه را هرچند تعداد آن زیاد باشد می پذیرد ، به عبارت دیگر : کسانی که توبه می کنند اما باز دچار غفلت شده و توبه را می شکنند و دوباره توبه می کنند و پس از آن ، توبه شکنی کرده و این کار را تکرار می کنند ، این دسته هم نباید از توبه و پذیرش آن ناامید باشند . در روایات نیز بر تکرار توبه تاءکید شده است . ((یا مَنْ یَقْبَلُ التَّوبَةَ عَنْ عِبادِهِ !)) . ((ای کسی که توبه را از بندگان خود قبول می کنی !)) . در سوره مبارکه توبه ، خداوند متعال چنین می فرماید : (اَلَمْ یَعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَیَاءخُذُ الصَّدَقاتِ وَاَنَّ اللّهَ هُو التَّوّابُ الرَّحیمُ) . ((آیا نمی دانستند که خداوند توبه را از بندگانش قبول می کند و صدقات را می ستاند و اینکه خداوند هم اوست بسیار توبه پذیرنده مهربان)) . (۱۱۹) آنچه در این جمله از دعا قابل توجه است رابطه عاطفی است که بین خداوند و بنده اش وجود دارد ، در این جمله و همچنین در آیه شریفه ، از گنهکار به عنوان ((عِبادِهِ)) یاد شده است ؛ یعنی ای گنهکار ! تو بنده من هستی و من خالق تو هستم ، تو کسی را غیر از من نداری و من که مولا و مالک همه چیز

تو هستم ، توبه ات را قبول می کنم . و این نشانه نهایت مهربانی خداوند با بندگان گنهکار خویش است . البته می توان این جمله را در مرحله بالاتری هم معنا کرد و آن اینکه خداونـد متعال توبه را از ((عِبادِهِ)) یعنی ((بنـدگانش)) می پـذیرد . بنابراین ، برای آنکه توبه انسان قبول شود ، ابتـدا انسان باید بندگی خداوند را بپذیرد و خود را جزء بندگان او قرار بدهد تا خداوند هم توبه او را بپذیرد و این هم امری طـبیعی است ؛ چـون تـا زمـانی که انسـان خود را به غیر خـدا وابسـته می دانـد ، چگونه می توانـد از خداونـد انتظار پـذیرش توبه را داشـته باشـد ؟ بنابراین ، لازم است که ابتـدا انسان خود را از شـرّ غیرخدا راحت نماید و قلبا بپذیرد که بنده اوست ، آنگاه چنین انتظاری داشـته باشد . و اساسا بازگشت به سوی خداوند با رها نکردن غیرخدا امکان ندارد . ((یا مَنْ یَقْبَلُ عُذْرَ التّائِبینَ !)) . ((ای کسـی که عذر توبه کنندگان را می پذیری !)) . ((عذر)) آن دلیلی را می گویند که انسان برای انجام عمل نامطلوب خود می آورد . کسـی هم که توبه می کند چون معتقد است که اشتباه کرده ، بنابراین ، باید عذر خود را به پیشگاه الهی عرضه بدارد . و چه عـذری بالاتر از ((جهالت)) انسان . انسان باید به نادانی خود در پیشـگاه الهی اعتراف نماید . و اساسا خودِ عذر آوردن زمینه را برای پـذیرش توبه فراهم می کند ، چه اینکه عذر آوردن در واقع یک نوع اعتراف کردن است و اعتراف ، اولین قدم توبه است . در دعای کمیل نیز حضـرت علی (علیه السّلام) پس از استغفار و اعتراف می فرمایند : ((اَللّهُمَّ فَاقْبَلْ عُذْری ؛ بارالها ! عذرم را قبول کن)) . نکته دیگر آنکه : عـذر آوردن ، تکبر انسـان را می شـکند و زمینه را برای ترحم الهی فراهم می کنـد . ((یا حَبیبَ التَّوّابینَ !)) . ((ای آنکه دوست توبه کنندگان هستی !)) . ((یا مَنْ یُحِبُّ التَّوّابینَ !)) . ((ای کسـی که توبه کنندگان را دوست می داری !)) . در این دو جمله ، یکی از بزرگـترین ثمرات تـوبه را می یـابیم : ((دوسـتی خداونـد)) و چه نعمـتی بالاـتر از این که انسـان ((محبوب)) خداوند باشد؛ یعنی توبه ، علاوه بر آنکه گناهان آدمی را پاک می کند ، رابطه انسان با خدا را هم اصلاح می کند ، رابطه ای که تا قبل از توبه ، بر اساس ((غضب)) بوده است ، اینک تبـدیل به ((محبت)) می شود در سوره مبارکه بقره ، می فرمایـد : (. . . اِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوّابینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ) . (۱۲۰) ((به درستی که خداونـد توبه کننـدگان و پاکـان را دوست می دارد)) . در ((اعمال روز جمعـه)) هـم ، چنین آمـده است : ((اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْنی مِنَ التَّوّابینَ وَاجْعَلْنی مِنَ الْمُتَطَهِّرینَ)) . ((بارالهـا ! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا از توبه کنندگان و از پاک شدگان قرار ده ؛ زیرا در چنین صورتی است که انسان می تواند به محبت الهی دست بیابـد)) . ((یا مَنْ لا مَفَرَّ اِلاّ اِلَیْه !)) . ((ای کسـی که راه فراری نیست مگر به سوی او !)) . انسان زمانی احتیاج به راه فرار پیـدا می کند که خود را در ((خطر)) ببیند و چه خطری بالاتر از نیستی و هلاکت و عذاب الهی که به وسـیله گناه ، حاصـل شده است ؟ برای در امان ماندن از خطر ، انسان باید به سویی فرار نماید که او را از خطر حفظ نماید و دیگر تهدیدی برای او نباشد ، متاءسـفانه ما انسانها گاهی از یک خطر – به خاطر جهالتی که داریم – به سوی خطر دیگر که احیانا بزرگتر هم هست می رویم در حـالی که تنهـا یک راه فرار وجود دارد و آن فرار به سوی قادر مطلقی است که می توانـد انسان را از همه خطرات حفظ نمایـد . به بیـان دیگر ، گنـاه در واقع فرار از خداونـد است ، پس برای رهـایی از آن بایـد دوباره به سوی خود خداونـد فرار کرد . در ((مناجاة التـائبین)) نیز چنین می خوانیم : ((اِلهی هَلْ یَرْجِعُ الْعَبْدُ الاـ بِقُ اِلاّ اِلی مَولاهُ)) . ((بارالها ! آیا بنـده فراری جز به سوی مولای خود ، می توانـد برگردد ؟)) . ((یـا مَـنْ لاـ مَفْزَعَ اِلاّـ اِلَیْـهِ !)) . ((ای کسـی که پنـاهی نیست مگر به سـوی او !)) . ((مفزع)) به چیزی می گوینـد که انسان به آن پناه می آورد یعنی ((پناهگاه)) . چرا تنها خداونـد پناهگاه است ؟ برای اینکه غیر خداوند ، هرکس و هرچه که باشـد ((باطـل)) است ، نیستی و هلاکت آور است . بنابراین ، هیـچ چیز غیر خداونـد متعال قابلیت پناه دادن به انسان را نـدارد . اگر انسان به غیر خداونـد پناه آورد فقط خود را بیشتر گرفتار کرده است . در ((دعای کمیل)) می فرمایـد : ((لا اَجِدُ مَفَرّاً مِمّا کانَ مِنّی وَلاـ مَفْزَعـاً اَتَوَجَّهُ اِلَیْهِ فِی اَمْری غَیْرَ قَبُولِکَ عُـذْری وَاِدْخالِکَ اِیّایَ فی سَعَةِ رَحْمَتِکَ)) . ((راه فراری از گناهـانم نمی یـابم و پناهگاهی هم که به سوی آن روی آورم ، نمی یابم ، جز اینکه تو ای پروردگار ! عـذرم را بپـذیری و مرا در رحمت گسترده خود ، داخـل گردانی)) . ((یـا مَنْ اِلَیْهِ یَفْزَعُ الْمُـذْنِبُونَ !)) . ((ای کسـی که گنهکـاران به سـوی او زاری می نماینـد)) . آن کس که گنـاه

نموده و نتایج عذاب آور آن را در برابر خود می بیند خود به خود به ناله و زاری می افتد . اما انسان باید به سوی چه کسی زاری نماید ؟ به سوی کسی که فزع وناله انسان به سوی او فایده و نتیجه ای داشته باشد . کسی که بتواند انسان را از شرّ گناهانش خلاص و راحت نماید و او کسی نیست جز خداوند که انسان نافرمانیش کرده است . در دعای ((سریع الاجابة)) از حضرت امام موسی کاظم (علیه السّلام) چنین آمده است : ((یا مَنْ اِلَیْهِ مَفَرّی امِنّی مِمّا فَزِعْتُ مِنْهُ اِلَیْکَ !)) . ((ای خدایی که مفرّ و پناه من به سوی تو است ! مرا از هرچه می ترسم ایمنی بخش)) . و ((گناه)) یکی از اموری است که انسان باید از آن بگریزد و به سوی پناهگاهی که او را از گناه حفظ می کند روی آورد . ((یا مَنْ لا مَنْجا مِنْهُ اِلّا اِلَیْهِ !)) . ((ای کسی که راه نجاتی از او نیست مگر به سوی او !)) . انسان گنهکار ، گرفتار غضب ، عذاب و بلاهای الهی می باشد ، برای نجات از این گرفتاری چه باید کرد ؟ باید به سوی گرفتار کننده روی آورد . باید دانست که گرفتار کردن و نجات دادن از سوی خداوند متعال بر اساس حکمت و ضوابط است . چه چیزی موجب اسارت و گرفتاری انسان می شود ؟ فرار از خداوند که به معنای فرار از تمام خوبیها و نیکیها و روی آوردن به تمام زشتیهاست ، پس آنچه می تواند انسان را از این گرفتاری نجات بدهد ، همان بازگشت به سوی خداوند است که به معنای ترک زشتیها و روی آوردن به خوبیهاست . بنابراین ، تنها روی آوردن به خداوند است که می تواند انسان را از عذابهای دنیوی و اخروی پروردگار نجات بدهد . ((یا مَنْ یُنْقِذُ الْغَرْقی !)) . ((ای کسی که ناجی غرق شدگان هستی !)) . غرق شدن در چه چیز ؟ در دریای آلودگیها و ناپاکیها . چه کسی ناجی است ؟ آن کسی که خود پاکی مطلق و قادر مطلق است که انسان با درخواست کمک از او و بازگشت بسویش می تواند خود را نجات بخشد . ((یا مُنْجی !)) . ((ای نجات بخش !)) . ((یا مَنْ یُنْجِی الْهَلْکی !)) . ((ای کسی که هلاک شدگان را نجات می بخشی !)) . حال اگر انسان در آلودگیها غرق شود و به هلاکت برسد و زندگی انسانی او به پایان آید ، آیا کسی هست که بر این روح بی جان بدمد و آن را دوباره حیات بخشد ؟ آری هست . و نکته مهم و حیاتی نیز در همینجاست چه اینکه گاه انسان کار خود را تمام شده می داند و هلاکت خود را قطعی می پندارد و از زندگی دوباره انسانی ، نومید می شود . اما در همینجا هم اگر بخواهد می تواند دوباره به زندگی برسد(۱۲۱) و این معجزه ای است که فقط از خداوند متعال برمی آید؛ همان قادر متعالی که خود از اول به آدمی ، زندگی بخشیده و اساسا هستی از اوست و حال که انسان به نیستی رسیده چاره ای جز چنگ زدن به دامان هستی بخش ندارد . اما دریغا که بسیاری از انسانها نیستی و هلاکت خود را درک نمی کنند و الا چنین آرام و بی خیال زندگی نمی کردند . ((یا مُدْرِکَ الْهارِبینَ !)) . ((ای دریابنده گریخته گان !)) . گریز از چه چیز و به سوی چه چیزی ؟ گریز از بدیها به سوی خوبی ، گریز از اعمال سوء و نتایج آن به سوی اصلاح کننده اعمال ، گریز از ظلمات به سوی نور . اگر انسان به سوی خداوند متعال که نور مطلق است بگریزد ، مطمئن باشد که خداوند او را از ظلمات خارج خواهدکرد . اماآنچه برای ((گریز))لازم است ، ((احساس خطر))است و چون متاءسفانه بسیاری از اوقات انسان خطرها را نمی شناسد ، در نتیجه لزومی هم برای گریز نمی بیند . اما وقتی که به سراغ ائمه معصومین (علیهم السّلام) می رویم ، آن انسانهای پاکی که به همه امور معرفت کامل دارند ، ملاحظه می کنیم که چگونه با خدای خود مناجات می کنند . در ((اعمال شب جمعه)) چنین می خوانیم : ((هَرَبْتُ اِلَیْکَ بِنَفْسی یا مَلْجَاء الْهارِبینَ بِاَثْقالِ الذُّنُوبِ اَحْمِلُها عَلی ظَهْری)) . ((ای پناه گریختگان ! با بار سنگین گناهانی که بر دوش دارم به سوی تو می گریزم)) . دعاهایی پیرامون توبه اینک به بخشی دیگر از دعاها که در زمینه ((توبه)) وارد شده است می پردازیم : از مهمترین و معتبرترین ادعیه در این مورد ، اولین مناجات از مناجات خمس عشر یعنی ((مناجاة التائبین)) می باشد . برای رعایت اختصار ، چند جمله از آن را ذکر می کنیم : ((اِلهی اَلْبَسَتْنی الْخَطایا ثَوْبَ مَذَلَّتی)) . ((بارالها ! خطاها و گناهان ، لباس ذلّت بر من پوشانده اند)) . ((وَاَماتَ قَلْبی عَظیمُ جِنایَتی فَاَحْیِهِ بِتَوْبَةٍ مِنْکَ)) . ((و جنایات و گناهان بزرگ ، دل مرا میرانده است ، پس آن را با توبه ، حیات بخش)) . ((اِلهی اِنْ کانَ النَّدَمُ عَلَی الذَّنْبِ تَوْبَةً ، فَاِنّی وَعِزَّتِکَ مِنَ النّادِمینَ)) . ((بارالها ! اگر پشیمانی از گناه ، توبه نام دارد ، به عزتت سوگند که من پشیمانم)) . ((اِلهی اَنْتَ الَّذی فَتَحْتَ لِعِبادِکَ باباً اِلی

عَفْوِکَ سَمَّیْتَهُ التَّوْبَةَ ، فَقُلْتَ تُوبُوا اِلَی اللّهِ تَوْبَةً نصُوحاً فَما عُذْرُ مَنْ اَغْفَلَ دُخُولَ الْبابِ بَعْدَ فَتْحِهِ)) . ((پروردگارا ! تو به سوی عفو خود دری را برای بندگانت گشودی و آن را توبه نامیدی و فرمودی : توبه کنید به سوی خدا توبه ای خالص . پس آن کسی که غافل است از این در باز وارد شود ، چه عذری دارد ؟)) . در دعای شریف ((کمیل)) ، امیر مؤ منان حضرت علی (علیه السّلام) توبه خود به درگاه الهی را چنین بیان می فرماید : ! بَعْدَ تَقْصیری وَاِسْرافی عَلی نَفْسی مُعْتَذِراً نادِماً مُنْکَسِراً مُسْتَقیلاً ، مُسْتَغْفِراً مُنیباً ، مُقِرّاً مُذْعِناً مُعْتَرِفاً ، لا اَجِدُ مَفَرّاً مِمّا کانَ مِنّی وَلا مَفْزَعاً اَتَوَجَّهُ اِلَیْهِ فی اَمْری غَیْرَ قَبُولِکَ عُذْری وَاِدْخالِکَ اِیّایَ فی سَعَةِ رَحْمَتِکَ ، اَللّهُمَّ فَاقْبَلْ عُذْری وَارْحَمْ شِدَّةَ ضُرّی وَفُکَّنی مِنْ شَدِّ وَثاقی)) . ((پروردگارا ! و اینک پس از تقصیر و ستم بر خویش ، به سوی تو آمده ام در حالی که عذر خواه و پشیمانم ، شکست خورده و گذشت خواهم ، تقاضای عفو و آمرزش دارم ، به سوی تو بازگشته و توبه نموده ام به گناهان خود اقرار و اعتراف می کنم و در حالی که هیچ گریزگاهی از اعمال خود ندارم و جایی برای پناه گرفتن و زاری کردن ندارم بجز اینکه تو عذر مرا قبول نمایی و مرا در رحمت بی کران خود وارد کنی . بارالها ! پس عذرم راپذیروبرشدت پریشانی من ترحم بفرما و مرا از بند سخت گناهان رها ساز)) . در این چند جمله در واقع بسیاری از شرایط توبه مانند : ندامت ، اعتراف ، بازگشت و . . . بیان شده است . حضرت سجاد (علیه السّلام) نیز در دعای ((ابی حمزه ثمالی)) چنین می فرماید : ((فَوَعِزَّتِکَ یا سَیِّدی لَوْ نَهَرتَنی ما بَرِحْتُ مِنْ بابِکَ وَلا کَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِکَ لِمَا انْتَهی اِلَیَّ مِنَ المَعْرِفَةِ بِجُودِکَ وَکَرَمِکَ)) . ((ای سید و مولای من ! به عزتت قسم که اگر مرا از درگاه خود برانی ، هرگز از درگاهت نمی روم و از تملق و التماس به سوی تو دست برنخواهم داشت ؛ زیرا به بخشش و کرم تو آگاهی دارم)) . بنابراین ، علاوه بر بازگشت به درگاه الهی ، باید با پافشاری تمام از خداوند طلب عفو و بخشش نمود و هرگز نومید نشد . و در جمله ای دیگر از همین دعا آمده است : ((وَاَنَا یا سَیِّدی . . . هارِبٌ مِنْکَ اِلَیْکَ)) . ((و من ای مولایم ! از تو به تو می گریزم)) . و این شبیه ((یا مَنْ لا مَنْجا مِنْهُ اِلّا اِلَیْهِ)) است که بیانش گذشت . و در دعای حضرت مهدی – عجل اللّه تعالی فرجه الشریف – در مورد جوانان آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . وَتَفَضَّلْ . . . عَلَی الشَّبابِ بِالْاِنابَةِ وَالتَّوْبَةِ)) . ((بارالها ! . . . به جوانان توفیق بازگشت و توبه عنایت فرما)) . و این برخلاف آن چیزی است که در ذهن ما رسوخ نموده ؛ یعنی توبه را برای افراد مسن و پیر می دانیم . اما حضرت آن را برای جوانان از خداوند طلب می کند و علت هم آن است که اولاً : توفیق و توان توبه در جوان بیشتر است و ثانیا : بعد از بازگشت و توبه ، فرصت برای اصلاح ، فراوان است ، برخلاف کسانی که عمرشان رو به اتمام است . در پایان ، برای حسن ختام آیه ای از قرآن کریم را ذکر می کنیم : در قرآن کریم بسیاری از آیاتی که در مورد توبه وارد شده است ، پس از توبه ، ایمان و عمل صالح را هم تذکر می دهد؛ یعنی بازگشت باید همراه با اصلاح کارهای فاسد گذشته باشد و پس از توبه باید به ایمان و عمل صالح روی آورد تا دوباره دچار گناه و معصیت نشد . در سوره مائده ، می فرماید : (فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَاَصْلَحَ فَاِنَّ اللّهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ . . .) . (۱۲۲) ((پس هرآن کس که بعد از گناه و ستمکاری ، توبه نماید و کارهای خود را اصلاح کند ، پس به درستی که خداوند توبه او را می پذیرد)) . و در سوره طه ، چنین آمده است : (وَاِنّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَامَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی) . (۱۲۳) ((به درستی که من آمرزنده هستم برای کسی که توبه نماید و ایمان بیاورد و کارهای صالح و درست انجام بدهد و آنگاه هدایت جوید)) . و در سوره فرقان ، آمده است : (اِلّا مَنْ تابَ وَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ . . .) . (۱۲۴) ((جز کسی که توبه نماید و ایمان آورده عمل صالح انجام بدهد ، پس خداوند هم گناهان و بدیهای اینگونه افراد را به خوبی و حسنه تبدیل می کند . . .)) . و آیات دیگر به این مضمون بسیار است . مضمون آیات فوق این است که انسان پس از توبه باید به بازسازی عقیده و عمل بپردازد؛ یعنی ایمان خود را استوار و عمل خود را اصلاح نماید . در این صورت است که توبه او هم رنگ واقعی به خود می گیرد و مورد قبول درگاه الهی واقع می شود؛ زیرا اگر قرار باشد پس از توبه باز هم انسان از نظر فکر و عمل مانند سابق باشد ، در حقیقت تغییری در او ایجاد نشده و ثمره ای از توبه او حاصل نمی شود . اما نکته ای که در آیه اخیر بیان شد ، چیزی بالاتر از آمرزش گناهان است ؛ چون در این آیه خداوند می فرماید

، علاوه بر بخشش گناهان ، آنها را نیز به خوبیها تبدیل می کنیم . و این (تبدیل) واقعا معجزه و عنایت بزرگی است که در توبه به سوی خداوند وجود دارد؛ یعنی نه تنها سابقه سیاه انسان ، پاک می شود بلکه به یک سابقه نورانی تبدیل می گردد و این ((تبدیل)) را انسان در تمام ابعاد روحی ، اخلاقی ، اجتماعی و خلاصه در ابعاد دنیوی و اخروی ، با تمام وجود احساس خواهد کرد .

خداوند بخشنده است

(۶۴) ((یا غافِرَ الخَطاءِ !)) . ((ای بخشنده خطا !)) . (۷) ((یا غافِرَ الْخَطایا !)) . ((ای آمرزنده گناهان !)) . (۲) ((یا غافِرَ الْخَطیئاتِ !)) . ((ای بخشنده گناهان (یا اثرات گناهان) !)) . (۲۰) ((یا غافِرَ الذَّنْبِ !)) . ((ای بخشنده گناه !)) . (۱۲) ((یا غَفّارَ الذُّنُوبِ !)) . ((ای بسیار بخشنده گناهان !)) . (۱۴) ((یا غافِرَ الْمُذْنِبینَ !)) . ((ای آمرزنده گنهکاران !)) . (۹۰) ((یا مَنْ لا یَغْفِرُ الذَّنْبَ اِلاّ هُوَ !)) . ((ای کسی که جز او گناه را نمی آمرزد !)) . (۲۲) ((یا واسِعَ المَغْفِرَةِ !)) . ((ای آنکه دارنده مغفرت گسترده و فراگیر است !)) . (۳۰) ((یا غافِرَ مَنِ اسْتَغْفَرَهُ !)) . ((ای آمرزنده کسی که طلب آمرزش نماید !)) . (۸۸) ((یا مَنْ عُصِیَ فَغَفَرَ !)) . ((ای کسی که نافرمانی شد ، پس بخشید !)) . (۷۹) ((یا جابِرَ الْعَظْمِ الْکَسیرِ !)) . ((ای ترمیم کننده استخوان شکسته !)) . (۴۰) ((یا غافِرُ !)) . ((ای آمرزنده !)) . (۵۷) ((یا غَفُورُ !)) . ((ای همیشه بخشنده !)) . (۶۵) ((یا غَفّارُ !)) . ((ای بسیار آمرزنده !)) . (۵) ((یا غُفْرانُ !)) . ((ای عین آمرزش !)) . معنای غفران ((غفران)) به معنای ((ستر)) و ((پوشاندن)) است و در اصطلاح به معنای آمرزش گناه است ؛ چه اینکه پوشش گناه به منزله بخشش و آمرزش آن است . مغفرت و آمرزش گناه ، از نعمتها و رحمتهای بزرگ الهی برای انسان است . مغفرت الهی ، موجب می شود که گناه و اثرات آن از زندگی دنیوی و اخروی انسان پاک شوند . مغفرت ، موجب پاکی و طهارت قلب و درون آدمی می شود و در نتیجه راه را برای حرکت به سوی کمالات و خیرات باز می کند . و اساسا می توان گفت که ((مغفرت)) به ((توبه)) ، معنا و فایده می بخشد؛ چه اینکه اگر مغفرت الهی نبود ، توبه کردن چه سودی داشت ؟ انسان با توبه کردن می خواهد از گذشته خود به سوی خداوند بازگردد ، اما اگر قرار باشد گذشته همچنان باقی باشد ، مگر می توان به سوی خداوند حرکت کرد ؟ بنابراین ، ملاحظه می کنیم که همان خدایی که امر به توبه نموده و انسان را به سوی آن تشویق کرده است ، ((غفور)) بودن خود را هم تذکر داده تا انسان بداند با توبه می تواند گناهان خود را پاک کند . در سوره مبارکه طه ، می فرماید : (وَاِنّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَامَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی) . (۱۲۵) ((و به درستی که من آمرزنده ام برای کسی که توبه نماید و ایمان آورد و عمل صالح انجام بدهد و سپس هدایت جوید)) . و در سوره مبارکه اعراف ، می فرماید : (وَالَّذینَ عَمِلُوا السَّیِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها وَامَنُوا اِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحیمٌ) . (۱۲۶) ((و آنانکه اعمال زشت انجام داده و سپس توبه کرده و ایمان آوردند ، به درستی که پروردگارت بعد از این مراحل ، آمرزنده و مهربان است)) . حال که انسان در برابر چنین خدای آمرزنده و مهربانی قرار گرفته است ، چرا در گناهان خود باقی بماند ؟ آیا این شقاوت و جهالت و غفلت نیست ؟ ((یا غافِرَ الْخَطاءِ !)) . ((ای بخشنده خطا و گناه !)) . ((یا غافِرَ الْخَطایا !)) . ((ای بخشنده گناهان !)) . ((یا غافِرَ الْخَطیئاتِ !)) . ((ای بخشنده گناهان (یا اثرات گناهان) !)) . ((خطا)) در اصل لغت ، به کاری گفته می شود که بدون قصد ، انجام شده باشد ، مانند اینکه کسی اشتباها دیگری را به قتل برساند که به آن ((قتل خطئی)) گفته می شود . واضح است که چنین خطایی گناه به حساب نمی آید . در واقع اینگونه خطا ناشی از جهالت انسان است . و اما در مورد گناه ، از آنجایی که اگر انسان به خداوند متعال و عواقب اعمال خود ، معرفت کامل داشته باشد ، هیچگاه مرتکب گناه و معصیت نمی شود ، بنابراین ، ارتکاب گناه هم از یک نوع جهالت ناشی می شود ، و به آن هم خطا ، اطلاق می شود . حال ببینیم چرا خداوند متعال غافر و بخشنده است و آیا این بخشودگی حق بنده گنهکار است یا خیر ؟ در پاسخ باید گفت شخص گنهکار هیچگونه حقی برای بخشش ندارد ، بلکه باید به نتایج و عواقب گناه خویش برسد ، اما از سوی دیگر دریای بی کران رحمت الهی چنین اقتضا می کند که بندگان ضعیف و جاهل خود را

که مرتکب معصیت شده اند ، با شرایط خاصی ببخشاید . توجه به این ((شرایط خاص)) ، خود نکته مهمی است ؛ یعنی مغفرت الهی هم مانند بقیه افعال الهی ضوابط و شرایط خاص خود را دارد و این اقتضای حکمت الهی است . بنابراین ، انسان باید خود را در شرایطی قرار داده و از خداوند بطلبد که او را دارای شرایطی نماید که ((قابلیت و لیاقت)) مغفرت الهی را داشته باشد . نکته دیگر آنکه : حتی در خطاهای غیر عمدی هم جای طلب غفران باقی است . و یکی از فواید مهم آن این است که انسان را در برابر خداوند متعال ، مؤ دب بار می آورد . و موجب می شود انسان از نتایج سوء دنیوی و اخروی آن در امان بماند . و این نکته در روابط عرفی بین مردم نیز رعایت می شود . و هنگام خطای غیرعمد ، از یکدیگر عذرخواهی می کنند . مساءله دیگر آنکه : ((خطا)) در اول بحث یک بار به صورت مفرد و دوبار به صورت جمع آمده بود . جمع بودن خطا را می توان به این معنا دانست که خداوند متعال خطای آدمی را به هر مقدار که باشد ، می بخشد . البته احتمال دارد که ((خطا)) به معنای ((گناه غیرعمدی)) و ((خطایا و خطیئات)) به معنای ((گناهان عمدی باشند)) . و یا اینکه ((خطیئات)) به معنای ((اثرات گناه)) باشد . در قرآن کریم نیز غفران همراه خطا ذکر شده است . در سوره مبارکه طه ، از قول ساحرانی که به حضرت موسی ایمان آورده بودند ، چنین می فرماید : (اِنّا اٰمَنّا بِرَبِّنا لِیَغْفِرَ لَنا خَطایانا . . .) . (۱۲۷) ((همانا ما به پروردگار خود ایمان آوردیم تا خطاهای ما را ببخشاید . . .)) . و در سوره مبارکه بقره ، می فرماید : (. . . رَبَّنا لاـ تُؤ اخِذْنا اِنْ نَسِیْنا اَوْ اَخْطَاْنا . . .) . (۱۲۸) ((. . . پروردگارا ! ما را به نسیان و خطای مان مواءخذه نکن . . .)) . و این نشان می دهد که انسان نباید به خاطر فراموشی یا غیر عمدی بودن ، خود را بی گناه بداند . ((یا غافِرَ الـذَّنْبِ !)) . ((ای بخشاینده گناه !)) . ((یا غَفّارَ الذُّنُوبِ !)) . ((ای بسیار بخشاینده گناهان !)) . این دو عبارت با عبارات قبلی ، قریب المعنی می باشند . در اینجا عبارت دوّم دارای تاءکید بیشتری از عبارت اوّل است ؛ چه اینکه ((غفار)) با صیغه مبالغه ذکر شده است ؛ یعنی ((بسیار)) آمرزنده و ((ذنوب)) هم به صورت جمع آمده است که شامل همه گناهان می شود در سوره مبارکه زمر ، می فرماید : (. . . لاـ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِاللّهِ اِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الـذُّنُوبَ جَمیعاً . . .) . (۱۲۹) ((. . . از رحمت خداوند نومید نشوید ، خداوند بخشنده تمامی گناهان است . . .)) . ((یا غافِرَ الْمُذْنِبینَ !)) . ((ای بخشنده گنهکاران !)) . در اینجا گناه با توجه به انجام دهنده آن در نظر گرفته شده است ؛ چون در واقع این گنهکار است که ضرر گناه یا فایده بخشش آن را می بیند . ((یا مَنْ لا یَغْفِرُ الـذَّنْبَ اِلاّ هُوَ !)) . ((ای کسی که بجز او گناه را نمی بخشد !)) . در این عبارت ، انحصار بخشش گناه به خداوند بیان شده است ؛ یعنی خداوند متعال نه تنها آمرزنده گناه است بلکه ((تنها آمرزنده)) گناه هم او می باشد و این حقیقت ، انسان را مطمئن می کند تا به سراغ آمرزنده دیگری نرود . گاه انسان به خود مغرور می شود و با خود می گوید که من فلان کار نیک را انجام می دهم تا گناه خود را جبران کنم ، البته اگر این کار با اتکا و توجه به خداوند متعال باشد کاملاً بجاست ، اما اگر متکی به خود و مستقل از خداوند باشد ، غروری بیش نیست که هرگز به نتیجه نخواهد رسید . نکته دیگر آنکه : دیگران حتی ائمه معصومین و انبیا (علیهم السّلام) هم قادر به بخشش گناه نیستند ، بلکه آنان می توانند برای انسان از خداوند متعال طلب مغفرت نمایند . و اما چرا فقط خداوند بخشنده گناه است ؟ برای اینکه گناه در واقع نافرمانی باری تعالی است و این سرکشی را تنها کسی می تواند ببخشد که نسبت به او انجام شده است ، کمااینکه در عرف نیز چنین است . در مورد انحصار بخشندگی گناه به خداوند متعال ، در سوره مبارکه آل عمران ، می فرماید : (. . . وَمَنْ یَغْفِرُ الـذُّنُوبَ اِلاّـ اللّهُ . . .) . (۱۳۰) ((. . . و چه کسی غیر از خداوند ، گناهان را می بخشد . . .)) . و در ((دعای کمیل)) ، حضرت می فرمایند : ((اَللّهُمَّ لا اَجِدُ لِذُنُوبی غافِراً . . . غَیْرَک)) . ((بارالها ! برای گناهانم آمرزنده ای جز تو نمی یابم)) . ((یا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ !)) . ((ای آنکه مغفرتش فراگیر است !)) . و این تذکری است برای انسان که گمان نکند مغفرت الهی به او نمی رسد ، بلکه غفران الهی در هر زمان و مکانی با شرایط خاص خود می تواند شامل آدمی شود . در ((اعمال روز جمعه)) آمده است : ((وَلَمَغْفِرَتُکَ وَرَحْمَتُکَ اَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبی)) . ((خدایا ! آمرزش و بخشش تو وسیعتر از گناهان من است)) . ((یا غافِرَ مَنِ اسْتَغْفَرَهُ !)) . ((ای بخشاینده کسی که از او طلب بخشش نماید !)) . این عبارت ، بیانگر یکی از

مهمترین شروط مغفرت الهی است ؛ یعنی : ((خواستن و طلبیدن))؛ چرا که نمی توان چیزی را به کسی داد که خواهان آن نیست پس برای ((رسیدن و داشتن)) ، باید ((خواستار)) بود . برای همین ، ملاحظه می کنیم که خداوند متعال در قرآن کریم ، کرارا به انسان سفارش استغفار (یعنی طلب مغفرت) می فرماید . در سوره مبارکه مائده ، می فرماید : (اَفَلا یَتُوبُونَ اِلَی اللّهِ وَیَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ) . (۱۳۱) ((چرا به سوی خدا بازنمی گردند و از او طلب مغفرت نمی کنند در حالی که خداوند آمرزنده مهربان است)) . و در سوره نساء ، آمده است : (وَاسْتَغْفِرِ اللّهَ اِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحیماً) . (۱۳۲) ((از خداوند طلب مغفرت کن ؛ (چون) خداوند آمرزنده مهربان است)) . انسان علاوه بر خود ، برای دیگران هم می تواند طلب مغفرت نماید ، در سوره مبارکه آل عمران ، خداوند به پیامبر امر می کند تا برای دیگران استغفار نماید . (. . . فَاعْفُ عَنْهُم وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ . . .) . (۱۳۳) ((. . . از آنان بگذر و برایشان طلب مغفرت نما . . .)) . در واقع باید گفت : ((استغفار)) ، شرایط و احوال انسان را به گونه ای تغییر می دهد که او را سزاوار غفران الهی می کند؛ یعنی انسان قابلیت شمول مغفرت الهی را پیدا می کند . ((یا مَنْ عُصِیَ فَغَفَرَ !)) . ((ای کسی که مورد نافرمانی و عصیان قرار گرفتی ، پس بخشیدی !)) . یعنی مقتضای عصیان آن بود که تو عذاب کنی ، اما به خاطر بزرگی و رحمتت ، از عصیان گذشتی . ((یا جابِرَ الْعَظْمِ الْکَسیر !)) . ((ای ترمیم کننده استخوان شکسته !)) . استخوان در صورتی شکسته می شود که صدمه ای جدی بر پیکر انسان وارد شده باشد و پس از شکسته شدن نیز ، آدمی ، ناتوان و دردمند می شود . ((گناه)) نیز چنین معامله ای با دل و جان آدمی می کند ، لذا احتیاج به مرمت و معالجه دارد و برای همین ملاحظه می کنیم که این عبارت در ادعیه همراه عبارت : ((یا غافِرَ الذَّنْبِ الْکَبیر !)) می آید؛ مثلاً در ((مناجاة التائبین)) می فرماید : ((اَسْئَلُکَ یا غافِرَ الذَّنْبِ الْکَبیر ! وَیا جابِرَ الْعَظْمِ الْکَسیر ! اَنْ تَهَبَ لی مُوبِقاتِ الْجَرائِرِ)) . ((ای بخشنده گناه بزرگ و ای مرمت کننده استخوان شکسته ، از تو می خواهم که گناهان سنگین و مهلکم را بر من ببخشایی)) . و در جای دیگر می فرماید : ((ما اَجِدُ لِذُنُوبی سِواکَ غافِراً وَلا اَری لِکَسْری غَیْرَکَ جابِراً)) . ((جز تو برای بخشش گناه خود و جبران شکستگی خویش ، کسی را نمی یابم)) . ((یا غافِرُ !)) . ((ای آمرزنده !)) . ((یا غَفُورُ !)) . ((ای همیشه آمرزنده !)) . ((یا غَفّارُ !)) . ((ای بسیار آمرزنده !)) . ((یا غُفْرانُ !)) . ((ای نمونه آمرزش !)) . این اسامی ، هریک با تعبیری ، مغفرت الهی را بیان می کنند . از میان این اسامی ، کلمه ((غفور)) بیش از بقیه اسامی در قرآن کریم آمده و معمولاً همراه صفت ((رحیم)) ذکر شده است و این شاید بدان خاطر باشد که مغفرت الهی ، با رحمت الهی تناسب دارد و از آن ، سرچشمه گرفته است . اطلاق مصدر ((غفران)) بر خداوند متعال نیز نشانه نهایت مغفرت الهی است . مغفرت در دعاهای دیگر در تعقیبات مشترکه چنین آمده است : ((. . . اِغْفِرْلی ذُنُوبی کُلَّها جَمیعاً ، فَاِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ کُلَّها جَمیعاً اِلاّ اَنْتَ . . .)) . ((تمامی گناهان مرا بر من ببخش ، چه اینکه جز تو کسی تمام گناهان را نمی بخشد)) . در دعای معروف شب جمعه نیز چنین آمده است : ((یا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّةِ یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالْعَطِیَّةِ یا صاحِبَ الْمَواهِبِ السَّنِیَّةِ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَاهِلِ خَیْرِ الْوَری سَجِیَّةً وَاغْفِرْ لَنا یا ذَاالْعُلی فی هذِهِ الْعَشِیَّةِ)) . ((ای پروردگاری که فضل و بخشش بر خلایق دایمی است ! و ای کسی که دستانش را برای عطاکردن ، گشوده است ! و ای صاحب بخششهای بزرگ ! بر محمد وآل او که بهترین خلق هستند درود فرست و در این شب ما را ببخش و مشمول مغفرت خود گردان)) . و در دعای شب ((اوّل رجب)) آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . وَارْضَ عَنّی فَاِنَّ مَغْفِرَتَکَ لِلظّالِمینَ وَاَنَا مِنَ الظّالِمینَ اَللّهُمَّ اغْفِرْلی مالا یَضُرُّکَ)) . ((بارالها ! از من راضی شو ، به درستی که مغفرت تو برای ظالمین و ستمگران است و من هم از ستمگران هستم ، بارالها ! گناهان مرا که هیچ ضرری به تو نمی رسانند ، ببخشای)) . آنچه در این دعا مهم است اعتراف به ظلم بر خویشتن می باشد؛ یعنی به هنگام طلب مغفرت ، انسان باید اعتراف کند که بر خود ظلم نموده است بدین جهت حضرت در دعای کمیل می فرمایند : ((ظلمت نفسی ؛ بر خویشتن ظلم نمودم)) . و در تعقیبات نماز ظهر چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ اِنْ عَظُمَتْ ذُنُوبی فَاَنْتَ اَعْظَمُ)) . ((پروردگارا ! اگرچه گناهان من بزرگ است ، اما تو بزرگتر هستی)) . و در ((مناجاة الراغبین)) آمده است : ((اِلهی . . . اِنْاَوْحَشَ ما بَیْنی وَبَیْنَکَ فَرْطُ العِصْیانِ وَالطُّغْیانِ ، فَقَدْاَنَسَنی بُشْرَی الْغُفْران وَالرِّضْوانِ)) .

((بارالها ! اگر طغیان و عصیانم مرا با تو بیگانه کرده است ، اما بشارت به غفران و رضوانت مرا با تو ماءنوس می کند)) . در ((دعای کمیل)) حضرت علی (علیه السّلام) با ذکر عواقب گناهان ، خواستار آمرزش آنها می شوند . ((اَللّهُمَّ اغْفِرْلِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تَهْتِکُ الْعِصَمَ . . . تُنْزِلُ النِّقَمَ . . . تُغَیِّرُ النِّعَمَ . . . تَحْبِسُ الدعاءَ . . . تُنْزِلُ الْبَلاءَ)) . (۱۳۴) ((پروردگارا ! گناهانی که عصمت را از بین می برند ، عذاب را نازل می کنند ، نعمت را تغییر می دهند ، مانع استجابت دعا می شوند و بلا را نازل می کنند ، بر من ببخش)) . در این جمله از دعا ، حضرت علی (علیه السّلام) عواقب سنگین دنیوی و اخروی گناه را بیان می کنند . نکته ای که از این دعا فهمیده می شود این است که هرگناه علاوه بر عذاب اخروی ، دارای اثر خاصی نیز می باشد ، مانند از بین بردن نعمتها ، به استجابت نرسیدن دعاها و . . . حال با آمرزش گناه از سوی خداوند متعال ، نه تنها عذابهای اخروی برداشته می شود ، بلکه اینگونه اثرات سوء نیز از میان می رود . و در ((دعای بعد از نماز حضرت فاطمه زهرا – سلام اللّه علیها –)) چنین آمده است : ((وَاَنْتَ سَیِّدِی الْعَوّادُ بِالنَّعْماءِ وَاَنَا الْعَوّادُ بِالْخَطاءِ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَالِهِ الطّاهِرینَ اَنْ تَغْفِرَ لی ذَنْبِیَ الْعَظیمَ فَاِنَّهُ لا یَغْفِرُ الْعَظیمَ اِلاّ الْعَظیمُ یا عَظیمُ ! یا عَظیمُ ! یا عَظیمُ ! یا . . .)) . ((و تو ای آقای من ! عادتت احسان و بخشش است و من عادتم خطا و گناه می باشد ، پس به حق محمد و خاندان پاکش از تو می خواهم که گناه بزرگ مرا بیامرزی ؛ چه اینکه گناه بزرگ را جز شخص بزرگ نمی تواند بیامرزد . ای خدای بزرگ ! ای خدای بزرگ ! ای خدای بزرگ ! ای . . .)) . در این دعا ، در واقع یک نوع عذر آوردن وجود دارد؛ یعنی ای خدای بزرگ ! اگر من گنهکارم برای آن است که موجودی سرتاپا نقص به نام ((انسان)) هستم و اگر از تو درخواست مغفرت می کنم برای آن است که تو ، خدای عظیم و بخشنده هستی . و در دعایی که در اعمال روز جمعه آمده است ، ((مغفرت الهی)) بالاتر از ((عمل)) انسان دانسته شده و چنین می فرماید : ((فَاَنا لِمَغْفِرَتِکَ اَرْجی مِنّی لِعَمَلی)) . ((پروردگارا ! من به مغفرت تو بیشتر امیدوارم تا به اعمال خود)) . یعنی انسان نباید به اعمال خود مغرور بشود و بر آنها تکیه نماید بلکه چشم امیدش باید همواره به درگاه رحمت الهی باشد .

عفو خداوند

(۱۵) ((یا ذَالْعَفْوِ وَالْغُفْرانِ !)) . ((ای دارای گذشت و بخشش !)) . (۲۲) ((یا عَظیمَ الْعَفْوِ !)) . ((ای آنکه عفوش عظیم است !)) . (۵۷) ((یا عَفُوُّ !)) . ((ای بسیار عفو کننده !)) . (۱۹) ((یا مَنْ لا یُسْئَلُ اِلاّ عَفْوُهُ !)) . ((ای کسی که جز عفو و گذشت ، درخواستی از او نیست !)) . (۸) ((یا ذَالْعَفْوِ وَالرِّضاءِ !)) . ((ای صاحب گذشت و خشنودی !)) . (۴۸) ((یا مَنْ عَفْوُهُ فَضْلٌ !)) . ((ای کسی که گذشتش از روی فضل و بخشش است !)) . (۴۳) ((یا مَنْ فی عَفْوِهِ یَطْمَعُ الْخاطِئُونَ !)) . ((ای کسی که خطاکاران به عفو او طمع می ورزند !)) . (۱) ((یا حَلیمُ !)) . ((ای بردبار !)) . (۱۸) ((یا مَنْ هُوَ بِمَنْ عَصاهُ حَلیمٌ !)) . ((ای کسی که نسبت به عاصیان خود ، بردبار هستی !)) . (۲۲) ((یا حَسَنَ التَّجاوُزِ !)) . ((ای کسی که گذشتی نیکو داری !)) . (۸۲) ((یا مَنْ تَجاوَزَ بِحِلْمِهِ !)) . ((ای کسی که به سبب بردباریش ، گذشت می کند !)) . (۱۰۰) ((یا حَلیماً لا یَعْجَلُ !)) . ((ای بردباری که برای مجازات ، عجله ای ندارد !)) . (۳۴) ((یا کَریمَ الصَّفْحِ !)) . ((ای کسی که گذشت تو بزرگوارانه است !)) . (۲۲) ((یا مَنْ لَمْ یُؤ اخِذْ بِالْجَریرَةِ !)) . ((ای کسی که گنهکار را به گناهش نمی گیری و مؤ اخذه نمی کنی !)) . (۱۳) ((یا مُقیلُ !)) . ((ای درگذرنده !)) . (۲۴) ((یا مُقیلَ الْعَثَراتِ !)) . ((ای از بین برنده لغزشها !)) . (۲۴) ((یا ماحِیَ السَّیِّئاتِ !)) . ((ای محو کننده بدیها !)) . عفو راهی برای نجات به طور کلی نظام خلقت و آفرینش و به صورت مشخص ، نظام تربیتی که خداوند حکیم برای بشر در نظر گرفته است ، بسیار حکیمانه و حساب شده است ؛ یعنی همانگونه که در جهان طبیعت مشاهده می کنیم ، یک نظام مدوّن و به اصطلاح دیگران یک سیستم ، در جهان طبیعی وجود دارد که حرکت آن بر اساس نظمی دقیق و حساب شده صورت می گیرد که کشف هر گوشه ای از آن ، انسان را به حیرت بزرگی دچار می کند . خداوند متعال در عوالم غیرطبیعی نیز این نظام حکیمانه را برقرار فرموده است و

اساسا از شخص حکیم ، غیر از این انتظار نمی رود . به هرحال ، در یک چنین نظامی ، ((عفو)) یکی از راههای نجات از عواقب اعمال زشت آدمی است ؛ یعنی حال که به هر دلیلی انسان مرتکب خلاف شده است ، برای آنکه بتواندخودراازعواقب آن رهایی دهد ، خداوند رحیم ، ((عفو))را برای او قرار داده است . ((یا ذَاالْعَفْوِ وَالْغُفْرانِ !)) . ((ای دارنده بخشش و آمرزش !)) . ((عفو)) را محو کردن اثر شی ء گفته اند . و از آنجایی که یکی از اثرات گناه ، ((عقاب)) است ، بنابراین ، عفو گناه ، به معنای بخشیدن مجازات آن است . اما مغفرت آن است که اصل گناه مورد آمرزش و بخشش قرار گیرد مثل اینکه شخص ، مرتکب گناه نشده است ؛ یعنی مغفرت به نوعی اعم از عفو است . به هر حال ، عفو و غفران با یکدیگر قریب المعنی هستند . و اما وظیفه ما چیست یعنی حالا- که ما از یک طرف با گناهان و خطاهای خود دست به گریبان هستیم و از سوی دیگر در برابر چنین خدای رحیمی قرار گرفته ایم که هم دارای عفو است و هم مغفرت ، چه باید بکنیم ؟ آیا راهی جز رفتن به سوی حقتعالی و طلب عفو و مغفرت از او وجود دارد ؟ و بدین جهت ملاحظه می کنیم که مضمون بسیاری از دعاهای معصومین (علیهم السّلام) را درخواست عفو و مغفرت تشکیل می دهد . بله ، یک چیز ممکن است انسان را از این خواهش بازدارد و آن چیزی جز جهالت ، غفلت و شقاوت نیست . و الا- انسان خطاکاری که به هوش باشد و خواهان سعادت خود باشد ، هیچگاه برای از بین بردن کارهای خطای خود کوتاهی نمی کند . ((یا عَظیمَ الْعَفْوِ !)) . ((ای آنکه عفوش عظیم است !)) . گناهانی که انسان مرتکب می شود یکسان نیستند ، بعضی از این گناهان آنقدر بزرگ هستند که نمی توان با هیچ معیاری بزرگی آنها را معین کرد و واضح است که به همان اندازه هم مجازات و عواقب آنها گران و سنگین می باشد ، حال آیا عفوالهی آنقدر هست که بتواند شامل این گناهان هم بشود ؟ آری ، هست ؛ یعنی ما در برابر کردگاری هستیم که دارای عفوی عظیم است . عظمتی بالاتر از تمام عظمتها ، بالاتر از عظمت گناه انسان ، در ((دعای بعد از نماز حضرت فاطمه زهرا – سلام اللّه علیها –)) چنین می خوانیم : ((اَتَیْتُکَ اَرْجُو عَظیمَ عَفْوِکَ)) . ((در حالی به درگاه تو آمده ام که به عفو عظیمت امید دارم)) . و در ((تعقیبات مشترکه)) آمده است : ((اَللّهُمَّ اِنْ کانَ ذَنْبی عِنْدَکَ عَظیماً ، فَعَفْوُکَ اَعْظَمُ مِنْ ذَنْبی)) . ((بارالها ! اگر گناهم نزد تو بزرگ است ، اما عفو تو بزرگتر از گناه من است)) . ((یا عَفُوُّ !)) . ((ای آنکه عفو و گذشتش فراوان است !)) . آنقدر فراوان است که می تواند شامل همه گناهان و همه افراد شده و به تکرار گناهان تکرار شود . و چرا فراوان نباشد در حالی که از دریای بی کران رحمت و کرم الهی نشاءت گرفته است و در حالی که عفو و مغفرت نه چیزی را از خداوند کم می کند و نه ضرری به او می رساند . در سوره مبارکه حج ، آیه ۶۰ چنین می فرماید : (. . . اِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ) . ((به درستی که خداوند بسیار با گذشت و آمرزنده است)) . ((یا مَنْ فی عَفْوِهِ یَطْمَعُ الْخاطِئُونَ !)) . ((ای کسی که خطاکاران به عفو او طمع می ورزند !)) . ((طمع)) آن است که انسان خواستار چیز پرمنفعتی باشد در حالی که مستحق آن چیز نباشد ، واضح است که عفو ، ((حق)) خطاکار نیست ، اما از طرفی هم خطاکار آن را برای عاقبت خود بسیار سودمند می بیند به طوری که نمی تواند از آن بگذرد ، پس در آن طمع کرده و به دنبال آن می رود . در دعای ابی حمزه ثمالی می فرماید : ((بِکَ اسْتِغاثَتی وَبِدعائِکَ تَوَسُّلی مِنْ غَیْرِ اسْتِحْقاقٍ لِاِسْتِماعِکَ مِنّی وَلاَ- اسْتِیجابٍ لِعَفْوِکَ عَنّی ، بَلْ لِثِقَتی بِکَرَمِکَ)) . ((فریاد خواهی و توسّلم به سوی تو است ، بدون اینکه مستحق باشم فریادم را بشنوی و بدون اینکه مستوجب عفو تو باشم ، اما به خاطر اطمینان به کرم و بخششت این کار را می کنم)) . و در چند جمله بعد آمده است : ((اذا رَاَیْتُ مَوْلایَ ذُنُوبی فَزِعْتُ وَاذا رَاَیْتُ کَرَمَکَ طَمِعْتُ ، فَاِنْ عَفَوْتَ فَخَیْرُ راحِمٍ وَاِنْ عَذَّبْتَ فَغَیْرُ ظالِمٍ)) . ((ای مولای من و سرورم ! هنگامی که گناهان خود را می نگرم می ترسم و می گریزم ، اما زمانی که به کرم تو نگاه می کنم ، دچار طمع می شوم . پس اگر به خاطر کَرَمَتْ مرا عفو نمایی به این جهت است که بهترین رحم کننده هستی ، اما اگر به خاطر گناهانم عذابم کنی ، نه از آن جهت است که ظالم هستی (بلکه خود مستحق آنم))) . و در دعای افتتاح در این باره چنین آمده است : (اَللّهُمْ اِنَّ عَفْوَکَ عَنْ ذَنْبی وتَجاوُزَکَ عَنْ خَطیئَتی وَصَفْحَکَ عَنّ ظُلْمی . . . اَطْمَعَنی فی اَنْ اَسْئَلَکَ ما لااَسْتَوْجِبُهُ مِنْکَ) . ((بارالها ! عفو و آمرزش تو از گناهم و گذشت از خطایم و بخشش تو از ظلم و ستمکاریم مرابه

طمع انداخت تا چیزی را از تو درخواست کنم که مستوجب آن نیستم)) . ((یا مَنْ لا یُسْئَلُ اِلاّ عَفْوُهُ !)) . ((ای کسی که جز عفو و گذشت درخواستی از او نیست !)) . چه اینکه اگر عفوش شامل حال ما شود ، تمام خوبیها به سوی ما روی خواهند آورد اما اگر به عفو او نایل نشویم ، چیزهای دیگر هم سودی برای ما نخواهند داشت . ((یا ذَا الْعَفْوِ وَالرِّضاءِ !)) . ((ای آنکه صاحب گذشت و خشنودی هستی !)) . یکی از مسایل مهمی که بر اثر گناه حاصل می شود ، نارضایتی خداوند متعال از انسان است ، ما معمولاً در مورد گناه بیشتر به عذاب و عقاب و دیگر نتایج دنیوی و اخروی آن توجه می کنیم ، در حالی که بدترین نتیجه گناه ، خراب شدن رابطه بین انسان و خداوند است . و همین امر است که خود باعث بقیه گرفتاریها برای انسان می شود . به هرحال ، چیزی بالاتر از رضای الهی نیست و این رضایت بدون عفو و با وجود گناه به دست نمی آید ، بنابراین ، ملاحظه می کنیم که عفو نه تنها عواقب گناهان را پاک می کند بلکه زمینه را برای صعود به مقام رضای الهی هم فراهم می سازد . در سوره توبه می فرماید : (. . . وَرِضْوانٌ مِنَ اللّهِ اَکْبَرُ . . .) . (۱۳۵) ((رضایت الهی بزرگترین چیز است)) . ((یا مَنْ عَفْوُهُ فَضْلٌ !)) . ((ای کسی که عفوش از روی فضل است !)) . همانطور که قبلاً گفته شد ، عفو الهی چیزی نیست که حق انسان باشد بلکه حق انسان در برابر گناه همان عقاب است . اما از آنجایی که خداوند دارای فضلی عظیم است ، پس عفوش شامل حال بندگان خطاکار شده و از آنان می گذرد . و در سوره آل عمران ، می فرماید : (. . . وَلَقَدْ عَفا عَنْکُمْ وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَی الْمُؤْمِنینَ) . (۱۳۶) ((. . . و خداوند شما را عفو نمود و از شما گذشت (زیرا) خداوند نسبت به مؤ منین دارای فضل است)) . ((یا حَسَنَ التَّجاوُزِ !)) . ((ای آنکه گذشتی نیکو داری !)) . گذشت از گناه به چند صورت ممکن است انجام گیرد ، گاه صرفا گذشت است ، اما گاهی این گذشت همراه با منّت نهادن و آزار و اذیت می باشد ، یا همراه با سخت گرفتن می باشد . اما گاهی هم گذشت به گونه ای انجام می گیرد که آن را ((حسن و نیکو)) می گرداند مانند آنکه این گذشت ، سهل و آسان باشد ، یا اینکه بعد از گذشت ، چیز خوبی هم به انسان بدهند و امثال آن . و از آنجایی که خداوند ((محسن)) است ، گذشت او هم ((حسن)) است . در نماز حضرت امام محمد باقر (علیه السّلام) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ . . . اَنْ تَتَجاوَزَ عَنْ سَیِّئاتی وَما عِنْدی بِحُسْنِ ما عِنْدَکَ)) . ((بارالها ! از تو می خواهم که از گناهان و آن بدیهایی که در نزد من است ، به آن خوبیهایی که در نزد تو است ، بگذری)) . ((یا مَنْ تَجاوَزَ بِحِلْمِهِ !)) . ((ای کسی که با بردباری خود ، گذشت می کند !)) . ((حلم)) به بردباری در مجازات گفته می شود؛ یعنی کسی که در عقاب کردن و انتقام گرفتن عجله نمی کند . همانگونه که در مورد گناهان انسان مشاهده می کنیم ، اینگونه نیست که خداوند بلافاصله پس از خطا ، فرد را عقاب کند بلکه به او مهلت داده می شود . ((حلم الهی)) باعث می شود که افراد ، فرصت اندیشیدن و بازگشت را پیدا کنند پس خداوند هم از آنان می گذرد ، البته عده ای هم در گناه خود باقی می مانند و به عواقب آن هم می رسند . بنابراین ، کسانی که باز می گردند ، حلم الهی به نفع آنان است چه اینکه فرصت بازگشت را پیدا کرده اند ، اما آنان که در گناه خود بیشتر فرو می روند ، حلم الهی به ضرر ایشان است چه اینکه اگر زودتر مجازات می شدند کمتر گناه می کردند . و شاید برای همین باشد که خداوند برای آنکه عذاب عده ای را سنگین تر نماید ، مهلت بیشتری به آنان می دهد . به هرحال ، ما در حلم الهی نشانه های حکمت ، رحمت و قدرت خداوند را مشاهده می کنیم . اما ((حکمت الهی)) ، مشاهده می شود که موجودی مانند انسان در زندگی ، حالات و اعمال گوناگونی دارد ، بنابراین ، یک گناه یا خطا دلیل نمی شود که انسان تا آخر عمر گناهکار باقی بماند ، پس لازم است به او فرصت عمل صالح داده شود . و اما ((رحمت الهی)) ، پس به این خاطر که این موجود ضعیف و جاهل ، به سبب جهل و ضعف خود دچار خطا گردیده است پس خداوند به او رحم نموده و از عقاب فوری او صرف نظر می کند . و اما ((قدرت الهی)) ، بدین جهت که موجودات دیگر ضعیف هستند لذا بلافاصله انتقام می گیرند تا مبادا فرصت انتقامگیری از دستشان برود ، اما خداوند ((قادر)) متعال هرزمان که بخواهد می تواند مجازات نماید ، پس دیگر عجله ای لازم نیست . ((یا حَلیمُ !)) . ((ای آنکه دارای حلم بسیار هستی !)) . ((یا مَنْ هُوَ بِمَنْ عَصاهُ حَلِیمٌ !)) . ((ای کسی که نسبت به عاصیان خود حلیم هستی !

)) . ((یـا حَلِیمـاً لایَعْجَـلُ !)) . ((ای بردباری که برای مجازات عجله ای نـدارد !)) . معانی این سه عبارت نیز از بیان عبارت پیش از آنها معلوم می شود ، به همین مضمون در ((اعمـال شب جمعه)) چنین آمـده است : ((اَنَّهُ لَیْسَ فی حُکْمِکَ ظُلْمٌ وَلا فی نَقِمَتِکَ عَجَلَةٌ وَاِنَّمـا یَعْجَلُ مَنْ یَخـافُ الْفَوْتَ وَاِنَّمـا یَحْتـاجُ اِلی الظُّلْمِ الضَّعِیفُ وَقَدْ تَعالَیْتَ یا اِلهی عَنْ ذلِکَ عُلُوّاً کَبیراً)) . (((بارالها !) در حکم تو ظلمی وجود نـدارد و در انتقـامگیری تو هم عجله ای نیست ؛ چه اینکه آن کس در انتقام گرفتن عجله می کنـد که از فوت وقت بترسـد و آن کس به ظلم کردن احتیـاج دارد که ضـعیف باشـد و تو ای خـدای من ! از این نواقص عـاری هسـتی و برتر از این کارها می باشـی ، آن هم برتری بسیار بزرگ)) . ((یا کَریمَ الصَّفْحِ !)) . ((ای آنکه کریمانه گذشت می کنی !)) . ((صـفح)) به معنـای روی گردانی اسـت ؛ یعنی ترک کردن و اعراض نمـودن و در اصـطلاح بـه معنـای اعراض کردن از گنـاه دیگری و نادیـده گرفتن آن است ، بنـابراین ، بـا ((عَفْو))قریب المعنی می باشـد . معنـای این عبـارت به عبارت ((یاحَسَنَالتَّجاوُزِ !))نزدیک است . در قرآن کریم نیز ((صـفح)) بیشتر با ((عفو)) ذکر شده است . در سوره مبارکه تغابن ، می فرماید : (. . . وَاِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ) . (۱۳۷) ((اگر شـما گـذشت کنیـد و نادیـده بگیرید و ببخشـید (پس بدانید که) خداوند هم آمرزنده مهربان است)) . امـام زین العابـدین (علیه السّـلام) در ((دعـای ابی حمزه ثمـالی)) شـرط رسـیدن به ((صـفح الهی)) را ((حسن ظن)) به پروردگار ذکر می کند : ((. . . مُتَنَجِّزٌ ما وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ اَحْسَنَ بِکَ ظَنّاً)) . وعده صفح و گذشت تو برای کسانی که به تو حسن ظن دارنـد قطعی و حتمی است)) . ((یـا مَنْ لَمْ یُؤ اخِـذْ بِـالْجَریرَةِ !)) . ((ای کسـی که گنهکار را به گناهش نمی گیری و مؤ اخـذه نمی کنی !)) . ((جریره)) بـه معنـای ((اثـم و ذنـب و جنـایت)) اسـت . در ((دعـای ابی حمزه ثمـالی)) چنیـن آمـده است : ((فَاَعْطِنی مِنْ عَفْوِکَ بِمِقْـدارِ اَمَلی وَلا تُؤ اخِـذْنی بِاَسْوَءِ عَمَلی)) . ((پروردگارا ! از عفو خودت به آن مقـدار که آرزو و انتظار دارم به من عطـا بفرمـا و مرا به اعمـال زشـتم مؤ اخـذه مکن)) . واضـح است که مؤ اخـذه نکردن خداونـد متعـال شـرایط خاصـی دارد ، همچنانکه در این جمله از دعا مشاهـده می شود که حضـرت ، نخست طلب عفو و سـپس درخواست عـدم مؤ اخـذه می نماید . ((یا مُقِیلُ !)) . ((ای از بین برنـده !)) . ((یا مُقِیلَ الْعَثَراتِ !)) . ((ای درگذرنده از لغزشـها !)) . ((مقیل)) به معنای فسخ کننده و از بین برنـده است و ((عثر)) نیز به معنای سـقوط و لغزش است . در این عبارت از گناه به عنوان لغزش و سـقوط نام برده شـده است ؛ زیرا گناه در واقع لغزیـدن از صـراط مسـتقیم انسانیت و سـقوط از طریق الهی است . در ((دعای کمیل)) ، حضـرت ، چنین می فرمایند : ((وَاَقِلْنی عَثْرَتی وَاغْفِرْ زَلَّتی)) . ((از لغزشم بگذر و خطایم را ببخش)) . به هرحال ، این عبارت هم با بسـیاری از عبارات قبلی قریب المعنی می باشـد . ((یا ما حِیَ السَّیِّئاتِ !)) . ((ای محو کننده زشتیها !)) . هنگامی که انسان مرتکب گناه می شود ، این گناه با تمام آثار دنیوی و اخرویش برای انسان باقی می مانـد ، مانند اثراتی که گناه در دل و جان و قلب آدمی می گذارد ، اثراتی که بر اخلاق انسان دارد ، اثراتی که بر سـرنوشت انسان و وابستگان او دارد ، اثراتی که در قیامت برای انسان به عنوان عذاب به بار می آورد و . . . بنابراین ، محو سـیّئه و گناه به معنای از بین رفتن تمامی این آثار و نتایج است و چه لطفی بالاتر از این ؟ اما آیا محو گناه و سیّئه از سوی خداونـد ضابطه نـدارد ؟ البته که دارد خداوند متعال در قرآن کریم انجام دادن کارهای خوب را موجب از بین رفتن بدی می دانـد ، در سوره هود ، می فرمایـد : (. . . اِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ . . .) . (۱۳۸) ((. . . به درستی که نیکیهـا ، زشتیها را از بین می برنـد)) . عفو و گـذشت خداونـد متعال در نماز حضـرت امیر (علیه السّـلام) آمـده است : ((یا مَنْ عَفا عَنِ السَّیِّئاتِ وَلَمْ یُجازِ بِهَا ارْحَمْ عَبْدَکَ !)) . ((ای خـدایی که از زشتیهـا می گـذری و انسان را به سـبب آن زشتیها مجازات نمی کنی ! بر بنـده خودت رحم نما)) . یعنی در واقع صـفت ((عفو و گـذشت)) در خداونـد هست اما انسان باید کاری کند که ((قابلیت و لیاقت)) آن را به دسـت آورد به همین جهت در مناجـات شـعبانیه چنین می فرمایـد : ((فَلا تَجْعَلنی مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَکَ وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِکَ)) . ((بارالها ! مرا از کسانی که روی خود را از آنان گردانده ای قرار مده و نیز مرا از کسانی که غفلتشان موجب نرسیدن به عفو تو شده است قرار مده)) . پس برای دستیابی به ((عفو الهی)) باید از ((غفلتها)) خارج شد .

خداوند، پوشاننده عیبها

(۶۵) ((یا سَـتّارُ !)) . ((ای بسیار پوشاننده !)) . (۱۲) ((یا سَـتّارَ الْعُیُوبِ !)) . ((ای پوشاننده عیبها و نقصـها !)) . (۱۰) ((یا ساتِرَ کُلِّ مَعْیُوبٍ !)) . ((ای پوشش هر معیوب !)) . (۲۴) ((یا ساتِرَ الْعَوْراتِ !)) . ((ای پوشش بدیها و زشتیها !)) . (۲۲) ((یا مَنْ سَتَرَ الْقَبیحَ !)) . ((ای کسـی که قبایح و زشتیها را می پوشاند !)) . (۲۲) ((یـا مَنْ لَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ !)) . ((ای کسـی که پرده ها را نمی درد !)) . (۲۲) ((یـا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمیـلَ !)) . ((ای کسـی که خوبیها و زیباییها را ظاهر و آشـکار می سازد !)) . معنای ستر یکی دیگرازصـفات باری تعالی ((سـتار))بودن است . ((ستر)) به معنای پوشـش است و سـتار که از اسـما خداوند است به معنای ((بسیار پوشاننده)) می باشـد . از بحثهـای قبـل چنین معلوم شـدکه نظـام تربیت الهی براین اسـاس است که حتی الامکان بشـر از بـدیها دور شود و به سوی خوبیها روی آورد . صـفاتی مانند توبه پذیری ، مغفرت ، حلم ، عفو و . . . نیز از صـفاتی هسـتند که انسان را به این سـمت سوق می دهنـد و راه سـعادت را برای بشـر هموار می کننـد . یکی دیگرازصـفات بـاری تعـالی که رحمت ونعمت بزرگی برای انسـان است ، ((سـتار بودن)) پروردگار عالمیان است . پروردگار متعال ، عیوب و قبایـح بنـدگان خود را می پوشانـد و بر این رحمت الهی فواید بسیاری مترتب است ، فواید دنیوی ، اخروی ، فردی و اجتماعی . اگر پوشش را به این معنا بدانیم که خداوند متعال عیبها ، نواقص و زشتیهای انسان را از دیگران می پوشانـد و آنها را ظاهر نمی کنـد ، در این صورت فواید آن روشن است ، اما از نظر فردی ، موجب حفـظ آبروی انسـان می شود و این همـان چیزی است که انسـان برای زنـدگی در میـان مردم سـخت بـدان محتاج است . کسـی که آبروی خود را از دست داده ، حتی اگر پشـیمان هم شده باشد ، جامعه به سختی او را قبول می کند و در نتیجه برای سعادت و ترقی ، ره به جایی نمی برد . بی آبرو شدن نه تنها راه آینده را برای انسان دشوار می کند بلکه گذشته انسان را هم خدشه دار می سازد و رنـگ دیگری به آن می دهـد . علاـوه بر این ، افشـا نشـدن زشتیها و نواقص ، موجب ایجاد فرصت برای بازگشت و جبران آنها می شود و الاـ بسـیاری از راههـا غیر قابـل بـازگشت می شونـد . و امـا از لحاظ اجتماعی ، ستر عیوب و قبایـح موجب صـیانت اخلاقی و عقیدتی جامعه می شود؛ یعنی اگر قرار باشد قبایح و زشتیهای همگان برملا و آشـکار باشد ، دیگر بسیاری از پرده های عفاف ، حیا ، صـداقت ، درستی و . . . از بین خواهند رفت که نتایج سوء آن واضح است . افزون بر این ، آشـکار شدن زشتیهای انسان ، موجب جسور شـدن او در انجام دیگر زشتیها می شود؛ زیرا یکی از موانع و سـدهای ارتکاب بـدیها ، در نظر گرفتن دیگران و شـرم از آنان است ، اما وقتی که قبایح آشـکار بشود ، موجب از بین رفتن تدریجی شرم و حیا می شود و انجام قبایح ، عادی می گردد ، به همین خـاطر مشاهـده می کنیم که در دین مبین اسـلام از افشـای بـدیهای دیگران نهی شـده است . قرآن کریم نیز می فرمایـد : (اِنَّ الَّذینَ یُحِبُّونَ اَنْ تَشـیعَ الْفاحِشَـةُ فی الَّذینَ امَنُوا لَهُمْ عَـذابٌ اَلیمٌ . . .) . (۱۳۹) ((آنـانکه دوست دارنـد زشتی در میان مؤ منین رواج یابـد ، برایشان عـذاب دردناک است . . .)) . و اما اگر سـتار بودن خداوند را به این معنا بدانیم که خداوند زشتیها و قبایح را می پوشاند به طوری که موجب از بین رفتن آنهـا می شود ، در این صورت به معنـای ((غفار)) نزدیک خواهـد شـد و همان مباحث مغفرت جاری می گردد . ((یا سَـتّارُ !)) . ((ای بسـیار پوشاننده !)) . ((یا سَـتّارَ الْعُیُوبِ !)) . ((ای آنکه عیبها را می پوشانی !)) . چه بسـیار عیوبی که تنها خود انسان از آن اطلاع دارد و دیگران را نسـبت به آنها آگاهی نیست ؛ ماننـد عیب در بـدن ، فامیل و عشـیره ، علم و فهم ، عملکردهـا و . . . بایـد دانست که عیب به معنـای ((نقیصه)) است ، بنـابراین ، آیا شامل گناهان هم می شود یا خیر ؟ در پاسـخ باید گفت بله ، بلکه گناه کردن یکی از مصادیق بارز عیب می باشد . و به عبارتی دیگر ، گناه کردن خود حاکی از وجود عیوب فراوان در آدمی است . ((یـا سـاتِرُ !)) . ((ای پوشـش دهنـده !)) . ((یـا سـاتِرَ کُـلِّ مَعْیُوبٍ !)) . ((ای آنکه هر ناقصـی را می پوشانی !)) . ((معیوب)) همان موجود دارای عیب و نقص را گوینـد . معنای عبارت چنین است که خداوند را قدرت پوشـش تمام عیبها هست ، اما اینکه چنین کاری را هم انجام بدهد ، بسـتگی به وجود شـرایط مخصوص دارد کما اینکه در دیگر زمینه ها نیز چنین است ؛ مثلاً

وقتی گفته می شود : ((یا غافر کل ذنب))؛ نه چنین است که هرکس هرگناهی انجام بدهد ، بلافاصله از سوی خداوند بخشیده می شود ، چون در این صورت دیگر عذاب و عقاب معنا ندارد ، بلکه منظور این است که خداوند متعال توانایی محو کردن و بخشیدن گناه را دارد ، اما برای تحقق این امر ، شخص گنهکار باید شرایط معینی را داشته باشد که در جای خود بیان شده است . بنابراین ، کسانی که با سخنهای بی جا یا رفتار نادرست ، عیوب خویش را ((افشا)) می کنند ، خود مقصر هستند . به عبارت دیگر ، ما باید به وظایف خود در این زمینه عمل کنیم و آنگاه از خداوند که دارای چنین قدرتی است درخواست کنیم و او را به نام مقدسش در این زمینه بخوانیم تا به نتیجه مطلوب نایل شویم . ((یا ساتِرَ الْعَوْراتِ !)) . ((ای پوشش دهنده آنچه موجب شرم است !)) . در ((اعمال روز بیست و هفتم رجب)) چنین آمده است : ((اَنْتَ السّاتِرُ عَوْرَتی)) . ((تو پوشش دهنده عیب و شرم من هستی)) . این عبارت با عبارات قبلی ، قریب المعنی است . ((یا مَنْ سَتَرَ الْقَبیحَ !)) . ((ای کسی که زشتیها را می پوشانی !)) . ((قبح)) ، ضد حسن و به معنای ((زشتی)) است . در واقع همه گناهان قبیح هستند هرچند درجه قبح آنها با یکدیگر فرق می کند . ((یا مَنْ لَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ !)) . ((ای کسی که پرده ها و پوششها را نمی درد !)) . البته این در صورتی است که پرده و حجابی باقی مانده و وجود داشته باشد ، اما کسی که خود ، پرده ها را از بین برده است ، باید خود را مقصر بداند . ((یا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمیلَ !)) . ((ای کسی که خوبیها را آشکار می کنی !)) . در این عبارت ، به مرحله ای بالاتر می رسیم ؛ یعنی خداوند متعال نه تنها بدیها را می پوشاند بلکه از طرف دیگر ، خوبی را هم ظاهر می کند . و این نهایت خواست انسان است که بدیهایش مستور و خوبیهایش ظاهر باشند . در پایان ، باید گفت که انسان الهی هم باید چنین صفاتی داشته باشد؛ یعنی بزرگواری ، طهارت ، عفت و حکمت انسان الهی موجب می شود که قبایح و عیوب دیگران را پوشیده بدارد و خوبیهای آنان را ظاهر سازد کما اینکه در روایات نیز بر این امر تاءکید فراوان شده است . ستّار بودن خداوند در کلام امام سجاد (ع) در نماز حضرت سجاد (علیه السّلام) این عبارات آمده است : ((یا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمیلَ وَسَتَرَ الْقَبیحَ ! یا مَنْ لَمْ یُؤ اخِذْ بِالْجَریرَةِ وَلَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ ! یا عَظیمَ الْعَفْوِ ! یا حَسَنَ التَّجاوُزِ ! یا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ ! یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ !)) . ((ای کسی که زیبائی را آشکار نموده و زشتی را پوشانده است ! ای کسی که به گناه مؤ اخذه ننموده و پرده دری نمی کند ! ای بزرگ بخشنده ! ای نیکو درگذرنده ! ای گسترده آمرزش ! ای دارنده رحمتی فراگیر !)) . امثال این جملات در ادعیه دیگر نیز فراوان آمده است . در همین زمینه در ((دعای کمیل)) چنین وارد شده است : ((اَللّهُمَّ مَوْلایَ کَمْ مِنْ قَبیحٍ سَتَرْتَهُ . . . وَکَمْ مِنْ ثَناءٍ جَمیلٍ لَسْتُ اَهْلاً لَهُ نَشَرْتَهُ)) . ((بارالها ! چه بسیار قبایحی از من که آنها را پوشاندی . . . و چه بسیار ستایشهای زیبایی که اهلش نبودم ولی برایم منتشر نمودی)) . و در ((مناجاة الراجین)) آمده است : ((یا مَنْ . . . اذا جاهَرَهُ (العبد) بِالْعِصْیانِ سَتَرَ عَلی ذَنْبِهِ وَغَطّاهُ)) . ((ای خدایی که وقتی بنده اش بی پروا و بی پرده او را معصیت می کند او بر گناه بنده اش پرده می کشد و آن را می پوشاند)) . در مناجات جلیل القدر ((شعبانیه)) نیز درباره ستّار بودن پروردگار متعال در دنیا و آخرت ، چنین آمده است : ی قَدْ سَتَرْتَ عَلَیَّ ذُنُوباً فی الدُّنْیا وَاَنَا اَحْوَجُ اِلی سَتْرِها عَلَیَّ مِنْکَ فِی الاُْخری ، اِلهی قَدْ اَحْسَنْتَ اِلَیَّ اِذْ لَمْ تُظْهِرْها لِاَحَدٍ مِنْ عِبادِکَ الصّالِحینَ فَلا تَفْضَحْنی یَوْمَ الْقِیامَةِ عَلی رُؤُسِ الاَْشْهادِ)) . ((پروردگارا ! در دنیا گناهانی از من را پوشاندی و من به پوشش گناهان خود از سوی تو در جهان آخرت بیشتر نیازمند هستم . بارالها ! بر من نیکی نمودی از این جهت که گناهانم را بر بندگان شایسته ات آشکار نکردی ، پس در روز قیامت هم مرا در مقابل دیده خلایق ، مفتضح و رسوا مگردان)) . یعنی در جهان آخرت هم انسان به ((آبرو)) احتیاج دارد . و اصولاً یکی از عذابهای دردناک روز قیامت ، رسوایی آدمی در برابر دیگران است .

بازگشت همه چیز به سوی خداوند است

(۳۷) ((یا مَنْ کُلُّ شَیْءٍ صائِرٌ اِلَیْهِ !)) . ((ای کسی که هرچیزی به سوی او در حال تحول است !)) . (۳۷) ((یا مَنْ کُلُّ شَیْءٍ مُنیبٌ اِلَیْهِ !)) . ((ای کسی که همه چیز به سوی او باز می گردد !)) . (۴۲) ((یا مَنْ فِی الْمَماتِ قُدْرَتُهُ !)) . ((ای کسی که در مرگ ،

قدرت او نهفته است !)) . (۴۲) ((یا مَنْ فِی الْقُبُورِ عِبْرَتُهُ !)) . ((ای کسی که در قبرها ، پند و عبرت او وجود دارد !)) . (۴۱) ((یا مَنْ اَماتَ وَاَحْیی !)) . ((ای کسی که جان می ستاند و جان می بخشد !)) . (۹۰) ((یا مَنْ لا یُحْیِی الْمَوْتی اِلاّ هُوَ !)) . ((ای کسی که مردگان را جز او کسی زنده نمی سازد !)) . (۹۴) ((یا مُحْیِیَ کُلِّ شَیْءٍ وَمُمیتَهُ !)) . ((ای حیاتبخش همه چیز و گیرنده حیات از هرچیز !)) . (۲۴) ((یا مُحْیِیَ الاَمْواتِ !)) . ((ای زنده کننده مردگان !)) . (۹۳) ((یا مُحْیی !)) . ((ای حیاتبخش !)) . (۹۳) ((یا مُفْنی !)) . ((ای فنا کننده !)) . (۷) ((یا باعِثَ الْبَرایا !)) . ((ای برانگیزاننده خلق !)) . (۳۲) ((یا باعِثُ !)) . ((ای برانگیزنده !)) . (۹) ((یا جامِعُ !)) . ((ای جمع کننده !)) . (۹۴) ((یا مُبْدِئَ کُلِّ شَیْءٍ وَمُعیدَهُ !)) . ((ای آفریننده هرچیزی و بازگرداننده آن !)) . (۷۳) ((یا مُبْدِئُ !)) . ((ای آغاز کننده !)) . (۷۳) ((یا مُعیدُ !)) . ((ای برگرداننده !)) . (۵۸) ((یا مَنْ یَبْدَءُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ !)) . ((ای کسی که خلق را آفریدی و سپس آن را بازمی گردانی !)) . (۴۲) ((یا مَنْ فِی الْقِیامَةِ مُلْکُهُ !)) . ((ای کسی که در قیامت ملک و سلطنت از آن اوست !)) . (۷۲) ((یا مالِکَ یَوْمِ الدّینِ !)) . ((ای مالک و صاحب اختیار روز جزا !)) . (۵۶) ((یا مَنْ لَهُ الاْخِرَةُ وَالاُْولی !)) . ((ای کسی که جهان دنیا و آخرت از آن اوست !)) . (۸۵) ((یا اَوَّلُ !)) . ((ای اوّل !)) . (۸۵) ((یا اخِرُ !)) . ((ای آخر !)) . (۹۴) ((یا اَوَّلَ کُلِّ شَیْءٍ وَاخِرَهُ !)) . ((ای اوّل هرچیز و آخر آن !)) . انسان در مسیری که هستی بخش ، ترسیم نموده است ، در حال حرکت می باشد؛ مسیری که ابتدایش از هستی آفرین و انتهایش هم به سوی اوست . و او برای طی این مسیر ، عبث و بیهوده آفریده نشده بلکه با برنامه و دستور کاری بسیار دقیق ، مدبرانه و حکیمانه خلق شده است . و انتهای این مسیر هم نه به جایی مبهم و نامعلوم بلکه به قرارگاهی کاملاً مشخص و معیّن ، پایان می پذیرد . مسیر زندگانی دارای دوبعد ((مادی و معنوی)) است . و اصالت با بعد معنوی است ؛ زیرا انسانیت انسان را در آن بعد می توان یافت ، بُعد مادی نیز خدمتکار و وسیله ای است برای معنویت . آدمی در پیمایش مسیر زندگانی ، دارای آزادی ، اراده و قدرت انتخاب است ، اما این قدرت انتخاب به این معنا نیست که هرآنچه را انتخاب نموده ، صحیح است بلکه در این میان تنها یک انتخاب درست وجود دارد . این انتخاب صحیح کدام است ؟ باید گفت همان هستی بخشی که به انسان هستی بخشیده است ، انتخاب درست و نادرست را به آدمی نشان داده است و البته نتایج و عواقب هر انتخابی را هم برای انسان تصویر نموده است . به هرحال ، انسان در طول مسیر زندگانی ، به نقطه ای می رسد که پایان زندگانی این جهانی او محسوب می شود و سپس ، وارد مرحله ای می شود که کیفیت آن را خود از قبل و در زندگانی این جهانیش تعیین نموده است . مرحله ای که می توان آن را ((دیدن داشته ها)) نامید و ((یافتن کِشته ها)) دانست . ((یا مَنْ کُلُّ شَیْءٍ صائِرٌ اِلَیْهِ !)) . ((ای کسی که تمام چیزها در حال بازگشت و تحول به سوی او هستند !)) . ما از خدا هستیم ، همو که ما را خلق نموده و به این جهان روانه ساخته است ، مدتی هم در این جهان باقی مانده و آنگاه دوباره باید به سوی او بازگردیم اما این بار با کوله باری از عملکردهای گوناگون ؛ همان عملکردهایی که عاقبت ما را نزد خداوند مشخص می کند؛ همان عملکردهایی که روشن می نماید آیا رجوع و بازگشت ما به سوی خداوند ، بازگشتی نیکو و فرجامی خیر است یا مراجعتی بد و عاقبتی شر؛ در قرآن کریم نیز بارها ((بازگشت)) ، به سوی خداوند بیان شده است : (. . . وَاِلَی اللّهِ الْمَصیرُ) . (۱۴۰) ((. . . و بازگشت (تمامی موجودات) به سوی اوست)) . (. . . لا اِلهَ اِلاّ هُوَ اِلَیْهِ الْمَصیرُ) . (۱۴۱) ((. . . خدایی جز اللّه نیست (و) بازگشت (هرچیز) به سوی اوست)) . این جملات ، بیان کننده یک نوع دگرگونی و تحوّل در همه اشیا می باشد . این دگرگونی به سوی خالق این اشیا می باشد باید دانست که ((صیر)) در لغت به معنای ((رجعت ، عاقبت ، منتها و تحول)) آمده است . ((یا مَنْ کُلُّ شَیْءٍ مُنیبٌ اِلَیْهِ !)) . ((ای کسی که بازگشت کننده است هرچیزی به سوی او !)) . ((منیب)) به معنای رجوع کننده است ، اما رجوعی که همراه توبه و پشیمانی باشد . در قرآن کریم نیز به معنای رجوع و بازگشت انسان به سوی خداوند در همین جهان ذکر شده است . در سوره ممتحنه ، می فرماید : (. . . رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَاِلَیْکَ اَنَبْنا وَاِلَیْکَ الْمَصیرُ) . (۱۴۲) ((. . . پروردگارا ! بر تو توکل می کنیم و به سوی تو باز می گردیم و به سوی تو است رجعت و بازگشت نهایی)) . ((یا مَنْ فِی الْمَماتِ قُدْرَتُهُ !)) . ((ای

خـدایی که در مرگ ، قـدرت او نمایـان است !)) . یکی از مواردی که قـدرت الهی در آن نمایان می شود ، ((مرگ)) است ؛ چه اینکه انسان ملاحظه می کنـد چگونه این ((مرگ)) انسانهای قدرتمنـد را به زیر می کشـد . هیچ قدرتمندی را یارای ایسـتادگی در برابر قـدرت مرگ نیست . مرگ ، همه را چه جوان یـا پیر ، عـالم یـا جاهـل ، خوب یـا بـد ، قوی یا ضـعیف و خلاصه همگان را از هستی این جهان ساقط می کند . شاید اگر مرگ نبود ، هیچ قدرتی نمی توانست گردن این موجود گردنکش را فرود آورد ، مرگ ، قدرت نمایی پروردگار است در مقابل موجودی که گاه خود را از همه چیز و همه کس بالاتر می بیند ، اما زمانی که به مرگ می رسـد ، ضـعف و ناتوانی خود را می یابـد . قرآن کریم خطاب به کسانی که از مرگ فرار می کنند می فرماید : (قُل اِنَّ الْمَوتَ الَّذی تَفرُّونَ مِنهُ فَاِنَّه مُلاقیکُمْ . . .) . (۱۴۳) (((ای پیامبر !) بگو مرگی که از آن می گریزید شـما را ملاقات خواهد کرد)) . ((یا مَنْ فِی الْقُبُورِ عِبْرَتُهُ !)) . ((ای خـدایی که در قبرها ، عبرتش وجود دارد !)) . (عبرتی از رفتگان برای بازمانـدگان .) در واقع در این جمله نقش تربیتی ((قبر)) بیان شـده است . بایـد توجه کرد که قبر ، مهمترین اثری است که انسان را به یاد رفتن و رفتگان می انـدازد . در واقع ((قبرستان)) دارای دو نوع عـبرت است ؛ یکی عـبرتی کلّی و دیگر عبرتی جـداگانه که در هر قبر وجود دارد؛ عبرت کلی آن است که انسان بنگرد چگونه زندگان دیروز ، امروز در سکوتی محض گرد هم آمده اند ، همانان که در اجتماعات دیروز ، آنچنان پر سـر و صـدا و فعّال و با هیجان بودند ، در اجتماع امروزشان ، چگونه آرام و ساکت و بی تحرک هسـتند . ونیزبداندکه برای اوهم دراینجاجایی معین است ، چه بخواهد یا نخواهد ، خوشش بیاید یا نیاید ، به فکر آن باشد یا خود را به فراموشی بسپارد ، به هرحال ، گریزی از آن نیست . و امـا هنگـامی که انسـان بر هر قـبری جـداگانه عبور می کنـد ، در هریـک عبرتی جـداگانه می یابـد ، انسـان مشاهده می کند که مرگ به هیچ سن و سالی رحم نکرده است . از هیچ شخصـی سؤ ال نکرده است که چند سال داری ، اهل کجا هستی ، به چه کار مشـغول هستی ، از کدام خانواده و طایفه ای می باشـی ، چه پست و مقامی داری ، برای آینده خود چه برنامه ای داری ، گذشـته ات چگونه بوده و . . . خلاـصه مرگ هیـچ سؤ الی نمی کنـد و بـدون سؤ ال می آیـد و انسـان را با خود می برد . و همچنین عبرتهـای فراوان دیگر . امـا نکته مهم این است که برای عبرت گرفتن لازم است انسان دارای چشم بینا و گوش شـنوا و دل بیـدار باشـد ، اما دریغا که بسـیاری از ما زنـدگان فاقـد آن هستیم و با وجود قرار گرفتن در چنین مدرسه هایی ، از درسـهای آن بی بهره ایم . ((یـا مَنْ اَمـاتَ وَاَحْیی !)) . ((ای خـدایی که می میرانـد و زنـده می سـازد !)) . ((یا مَنْ لا یُحْیِی الْمَوتی اِلاّ هُوَ !)) . ((ای کسی که جز او مردگان را زنده نمی کند !)) . ((یا مُحْیِیَ الاَمْواتِ !)) . ((ای حیاتبخش مردگان !)) . ((یا مُحْیِیَ کُلِّ شَیْءٍ وَمُمیتَهُ !)) . ((ای حیات دهنده ، به همه چیز و گیرنده حیات از هرچیز !)) . زندگی ، مرگ ، زندگی ، دو واژه اوّل برای انسان آشـنا و قابل درک است ؛ زیرا انسان آنها را مشاهـده نموده و با آن دو ، سـرو کار دارد ، آن هم به صورت روزمرّه ، اما مساءله بر سـر واژه سوم است یعنی ((زندگی پس از مرگ)) . اینجاست که راهها از یکدیگر جدا می شود . گروهی آن را پذیرفته و بدان ایمان می آورند و گروهی هـم بـا رد حیـات پس از مرگ ، نسـبت به آن کـافر می شونـد . نکته مهم دربـاره زنـدگی پس از مرگ آن است که این زنـدگی در حال حاضـر برای ما ((غیب)) است ؛ یعنی هیـچ طریقه مادی و معمولی برای درک و دریافت آن وجود نـدارد . و نکته مهم دیگر آنکه این زنـدگی ، یک زنـدگی همیشـگی و دایمی است که پایانی برای آن نیست به همین جهت ملاحظه می کنیم که یکی از وظـایف و مسؤ ولیتهـای سـنگین انبیا (علیهم السّـلام) تبیین این زنـدگی برای انسان و بیان وظایف انسان در قبال آن است . البته بایـد توجه کرد که غیب بودن زنـدگی اخروی به آن معنـا نیست که انسان نمی توانـد به هیـچ باوری در این زمینه دست یابـد ، بلکه برعکس ، انسـان از لحاظ درونی دارای چنان قـدرت فهم و درکی در این زمینه است که می توانـد به ((یقین کامل)) در امور غیبی نایل شود و اینگونه حقایق را ماننـد روز روشن دریابد و ملاحظه نماید . اما رسـیدن به این مرحله از درک و باور ، خود دارای شرایط و مقدماتی است که قسمت بزرگی از تعلیمات انبیا را تشکیل می دهد و در جای خود بیان شده است . مساءله دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که این مرگ و زنـدگی برای چیست ؟ چرا خداونـد می میرانـد و دوباره زنـده می سازد ؟ چرا همین

زنـدگی فعلی ادامه پیـدا نمی کنـد و یا چرا از ابتـدا انسان در حیات آن جهانی خود خلق نگردیـد ؟ و خلاصه به این جهان آمـدن و سپس به جهانی دیگر رفتن و اینهمه تغییر و تحولات و دگرگونیها برای چیست ؟ در پاسخ باید گفت تمام این آمد و رفتها و تغییر و تحولاـت ، حسـاب شـده ، حکیمـانه و برنامه ریزی شـده است وقتی که به خلقت اولیّه انسان نگاه می کنیم ، مشاهـده می نماییم که اتفاقا اوّلین انسان نه در این کره خاکی بلکه در جایی دیگر و آن هم در نوعی بهشت (یعنی در بهشتی آسـمانی که با بهشت آخرت فرق دارد؛ زیرا خروج از بهشت آخرت ممکن نیست) خلق می شود امـا ظـاهرا لیـاقت و قابلیت مانـدن در آنجا را از خود نشان نمی دهـد . پس به این جهـان پرآشوب آورده می شود تا امتحانها و مراحل گوناگون را از سر بگذرانـد تا آنگاه ، تنها کسانی که لیاقت دارنـد به بهشت ابـدی و همیشـگی قـدم نهنـد و در آن مستقر شوند؛ چرا که این دنیا حقیرتر از آن است که قابلیت بقای همیشـگی انسان را داشته باشد . به هرحال ، در تمام این آمد و رفتها تکلیف و وظایف انسان از سوی خالق هستی بخش ، مشخص و بیان شده است ، بنابراین ، بر آدمی است که ملاحظه تکلیف خود را نموده و بر طبق آن عمل نمایـد . قرآن کریم ، هـدف از مرگ و زندگی را چنین بیـان می فرمایـد : (اَلَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً . . .) . (۱۴۴) ((همان کسـی که مرگ و زندگی را پدید آورد تا معلوم شود چه کسانی از شما نیکوکارند . . .)) . ((یا مُحْیی !)) . ((ای حیات دهنده !)) . نکته قابل ذکر در اینجا این است که هرچنـد مصـداق بارز محیی بودن خداونـد ، مربوط به زنـده نمودن مردگان در جهان آخرت است ، اما می توان گفت که اختصاصی به آن ندارد ، بلکه یکی از موارد مهم آن در همین دنیا عبارت است از ((زنده کردن دلهای مرده)) و این مورد از جهتی مهمتر از زنـده کردن اخروی می باشد؛ زیرا زنده نمودن در جهان آخرت اختصاص به اشـخاص معین ندارد بلکه خداوند همگان را زنده می سازد تا به سوی سـرنوشت ابدی خویش که با دست خود ساخته اند روانه شوند . اما زنده کردن دلهای غیر زنده ، توفیق و سعـادتی است که تنهـا نصیب عـده ای خـاص می شود و از این گذشـته زنـده بودن یـا نبودن دل در این دنیا امری است که کیفیت زنـدگانی اخروی انسان را معین می کنـد . بنابراین ، انسان در این جهان بایـد به دنبال حیات بخشـیدن به دل و جان خود برآید و از هیـچ کوششـی در این راه دریغ ننمایـد . و می توان گفت که این امر ، چیزی است که خداونـد ، پیامبران را برای آن مبعوث فرموده است بـدین جهت در قرآن کریم خداوند انسانها را به سوی تعالیم ((حیاتبخش)) الهی دعوت می کند . در سوره مبارکه انفال ، می فرمایـد : (یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ اِذا دعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ . . .) . (۱۴۵) ((ای ایمان آورنـدگان ! اجابت کنید خدا و رسولش را هنگامی که شما را به سوی چیزی می خوانند که زنده می کند شما را . . .)) . معلوم است که منظور از حیات و زندگی در آیه شـریفه ، زنـدگی مـادی نیست ؛ زیرا همگان آن را دارا می باشـند بلکه حیات روحی و معنوی مراد است . و در سوره نحل ، چنین می فرمایـد : (مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً . . .) . (۱۴۶) ((هر مرد و زن بـا ایمانی که عمل صالـح انجـام دهـد ، هرآینه او را حیات و زنـدگی می بخشیم ! حیاتی طیب و پاکیزه . . .)) ، که در اینجا نیز مراد ، حیات معنوی و انسـانی می باشـد . ((یـا مُفْنی !)) . ((ای فنـا کننـده !)) . ((فنـا)) به معنـای نیستی و نابودی و عـدم است . بنابراین ، از آن جهت که خداونـد انسان را در این جهان معدوم می کند و بلکه کل جهان مادی را نابود می سازد ، می توان خداوند را ((مفنی)) نامید . ((یا باعِثَ الْبرایا !)) . ((ای برانگیزانـنده خلق !)) . این عبارت با ((یا مُحْیِیَ الاَمْواتِ !)) قریب المعنی است . در سوره مبارکه حـج ، می فرماید : (. . . اَنَّ اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فی الْقُبُور) . (۱۴۷) ((. . . خداوند کسانی را که در قبرها هستند برمی انگیزاند !)) . ((یا جامِعُ !)) . ((ای جمع کننـده !)) . یکی ازاسامی روزقیامت که درقرآن کریم آمـده است ((یوم الجمع)) می باشـد . و این بدان خاطر است که در روز قیامت مردگان پس از زنده شدن در پیشگاه الهی ، جمع می شوند . و به همین جهت ، خداوند درقرآن کریم ((جامع الناس)) نامیـده شده است . (رَبَّنا اِنَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیبَ فیهِ اِنَّ اللّهَ لا یُخْلِفُ الْمیعادَ) . (۱۴۸) ((پروردگارا ! تو جمع کننده آدمیان هستی در روزی که هیچ شکی در آن روز (قیامت) نیست به درستی که خداوند از وعده های خود ، تخلف نمی کند)) . ((یا باعِثُ !)) . ((ای برانگیزاننده !)) . یکی از کسانی که پروردگار متعال ((باعث)) آنان می باشد ، اموات و مردگان می باشـند که بیان آن

گـذشت ، اما بایـد دانست که ((باعث)) بودن پروردگار متعال ، اختصاصـی به این مورد ندارد ، بلکه خداوند ، پیامبران را هم برای پیـامبری و رسالت مبعوث می کنـد و همچنین موارد دیگری که در قرآن کریم ، ذکر آن به میان آمـده است . در سوره آل عمران ، می فرمایـد : (لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ اِذْ بَعَثَ فیهِمْ رَسُولاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ . . .) . (۱۴۹) ((هر آینه خداونـد بر مؤ منین منّت نهاد از آن جهت که پیـامبری از میـان خودشـان برانگیخت . . .)) . البته در قرآن کریم ((بعث)) بیشـتر در همـان مـورد برانگیختن روز قیـامت استعمال شـده است . ((یا مُبْدِئَ کُلِّ شَـیْءٍ وَمُعیـدَهُ !)) . ((ای پدیـد آورنـده هرچیز و بازگردانـنده آن !)) . ((یا مَنْ یَبْدَءُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ !)) . ((ای کسـی که خلق را می آفریند ، سپس آنان را بازمی گرداند !)) . ((یا مُبْدِئُ !)) . ((ای پدید آورنده !)) . ((یا مُعیدُ !)) . ((ای بـازگشت دهنـده !)) . در سوره یونس ، می فرمایـد : (اِلَیْهِمَرْجِعُکُمْجَمیعـاً وَعْـدَاللّهِ حَقّاً اِنَّهُ یَبْـدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیـدُهُ . . .) . (۱۵۰) ((به سوی اوست بازگشت شما همگی ، این وعده حق الهی است . خداوند مخلوقات را آفریده و سپس آنها را (بعد از مرگ) باز می گردانـد . . .)) . و در سوره روم ، می فرماید : (اَللّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ ثُمَّ اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) . (۱۵۱) ((خداوند خلق را آفرید سپس آن را بـاز می گردانـد پس از آن به سوی او بازگشت می کنیـد)) . ((بـداء)) آفرینش اولی را گوینـد که قبل از آن آفرینشـی نبوده است و ((عود)) آمـدنی را گوینـد که قبـل از آن رفتنی بوده است . و ((اعـاده)) هم ((آوردنی)) است که قبل از آن ((بردنی))بوده باشـد به هرحال ، این عبارات نیز مانند((یا مُحْیِیَ الاَمْواتِ !)) و نظیر آن است . نکته ای که در اینجا وجود دارد این است که قرآن کریم بر ((اعاده)) ، یعنی بازگرداندن همان چیزهایی که قبلاً بوده اند تکیه می کند ، به عبارت دیگر ، خداوند می فرماید که مـا خلق را برای اوّلین بـار آفریـدیم ؛ یعنی قبـل از آن چنین خلقی وجود نداشـته است سـپس در روز قیامت ، دوباره این خلق را که گرفتار موت شـده اند ، بازمی گردانیم یعنی حیاتی را که در این خلق بوده و با موت ، آن حیات رفته است ، دوباره ما حیات رفته را بـازمی گردانیم . در ادامه از سـوره یـونس ، علت این بـازگشت چنین بیـان شـده است : (. . . لِیَجْزِیَ الَّذینَ امَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحـاتِ بِالْقِسْـطِ وَالَّذینَ کَفَرُوا لَهُمْ شَـرابٌ مِنْ حَمیمٍ وَعَـذابٌ اَلیمٌ بِما کانُوا یَکْفُرُونَ) . (۱۵۲) ((. . . تـا آنانکه ایمان آوردنـد و عمل صالح انجام دادنـد ، به عدل و احسان جزای خیر داده شوند و برای آنانکه کفر ورزیدند به جهت کفرشان برایشان شـرابی سوزان و عذابی دردناک باشد)) . یعنی این بازگشت برای آن است که افراد مؤ من جزای عمل صالح خود را ببینند و افراد کافر ، هم به عذاب خود برسـند . نکته دیگر آنکه بر طبق عبارت : ((یا مبدِئَ کُلِّ شَـیْءٍ وَمُعیدَهُ !)) و همچنین ((یا مُحْیِیَ کُلِّ شَـیْءٍ وَمُمیتَهُ !)) . این مرگ و زندگی و آمد و رفت ، اختصاصـی به انسان ندارد بلکه امری کلی می باشد همانگونه که در عبارت ((یا مَنْ کُلُّ شَیْءٍ صائِرٌ اِلَیْهِ !)) بازگشت همه اشیا به سوی خداوند دانسته شده است . اما آنچه برای انسان مهم است این است که به فکر بازگشت خویشتن باشد ، لـذا در آیـه قبـل خداونـد بـه ((انسـان)) خطـاب می کنـد کـه : (اِلَیْـهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعـاً . . .) . (۱۵۳) ((بـازگشت همه شـما به سوی پروردگـار است . . .)) . مناسب است در اینجا کلام مرحوم علاّمه طباطبائی صاحب تفسیر شـریف المیزان رضوان اللّه تعالی علیه – ذکر شود . ایشان در ذیل آیه چهارم از سوره یونس بعد از بیان مطالبی چنین می فرمایند : ((فَنَفادُ وُجودِ الا شیاء وَانتهائها اِلی اءجلها لیس فَناء منها وَبطلاناً لها علی مانتوهمه ، بل رجوعاً وعوداً منها الی عنده وقد کانت نزلت من عنده ، وما عنداللّه باقٍ فلم یکن الابَسطاً ثم قبضاً فاللّه سـبحانه یَبْدَؤُا الا شـیاء بِبَسط الرحمهٔ ، وَیُعیدها الیه بقبضها وهو المعاد الموعود)) . (۱۵۴) و در ذیل آیه شریفه شصت و چهارم از سوره نمل می فرمایند : ((وَما یتضـمنه الایهٔ من لطائف الحقائق القرآنیهٔ یفید ان لابطلان فی الوجود مطلقاً بل ما اءوجده اللّه تعالی بالبَدء سَیرجع الیه بالاعادهٔ وما نشاهده من الهلاک فیها ، فِقدانٌ منا له بَعد وِجدانه)) . (۱۵۵) مرحوم علاّ مه ابتدا ضمن مطالبی می فرماینـد : خداونـد موجودات را هستی می دهد و هستی را به رحمت خودش آنقدر افاضه می کند و می بخشد تا موجود به حد کمـال خودش برسـد و این ادامه دارد تا مـدت معین . بعـد از آنکه آن مـدت به سـر آمـد ، آن موجود به انتهای اجل معین خود می رسـد ، اما این رسـیدن به معنای نابود شـدن و فنا نیست ؛ زیرا فانی شـدن به معنای باطل شدن رحمت الهی است ، همان رحمتی که این موجـود به وسیله آن به وجـود آمـده و از انواع نعمتهـا برخوردار گردیـده بود . در حـالی که رحمت الهی باطـل نشـدنی اسـت

بنابراین رسیدن به نقطه آخر ، به معنای قبض و گرفتن رحمت الهی است ، پس آن رحمت ، قبض و گرفته می شود نه اینکه باطل و نابود گردد . سپس به جمله ای به عنوان نتیجه گیری می رسند که ابتدائاً نقل شد و ترجمه اش چنین است : ((پس به وجود آمدن اشیا و سپس رسیدن آنها به اجل خود ، به معنای فنا و نابودی و باطل شدن آن اشیاء و موجودات نیست – آنچنانکه ما تصور می کنیم – بلکه بازگشت و مراجعت آن موجودات به سوی خداوند متعال محسوب می شود؛ یعنی همان جایی که از آنجا به وجود آمده و نازل شده بودند . وازآنجایی که هرآنچه نزدخداونداست باقی می باشد ، پس این موجودات هم که به نزد باری تعالی باز می گردند باقی هستند ، پس در واقع این آمد و شد و زندگی و مرگ ، دادن و گرفتن ، از سوی خداوند رحمت است ، خداوند اشیاء را با دادن رحمتش ایجاد می کند و با گرفتن آن ، آنها را به سوی خود باز می گرداند . و این همان معاد موعود است)) . و در جمله بعد ، این مطلب را با عبارتی دیگر بیان می فرمایند : ((از آیه شریفه که متضمن یکی از حقایق لطیف قرآنی است ، چنین برمی آید که بطلان و نابود شدن در هستی ، مطلقا وجود ندارد ، بلکه آنچه را که خداوند متعال ابتدائا آفریده است ، دوباره (پس از موت)به سوی خداوند باز می گردد . و آن هلاکت و نیستی که ما در موجودات ملاحظه می کنیم در واقع نیست شدن از نزد ماست (نه نیستی مطلق))) . و بالا خره در پایان می توان چنین گفت : خداوند متعال انسان را از هیچ ، خلق نمود؛ یعنی موجودی را که وجود نداشت ، به او هستی بخشید و سپس توان و قوه رسیدن به مراحل بالاترهستی را هم به او عنایت فرمود ، حال این انسان است که با عملکردش چه سرنوشتی برای خود تعیین نماید؛ بالا برود و کمال یابد یا سقوط نماید و به پستی برسد . ((یا مالِکَ یَوْمِ الدّینِ !)) . ((ای صاحب روز جزا !)) . ((یا مَنْ فِی الْقِیامَةِ مُلْکُهُ !)) . ((ای کسی که در قیامت ، حکومت از آن اوست !)) . اینک به روزی می رسیم که آدمیان بازگشته اند ، حیاتی دوباره یافته و سر از آرامگاههای خود برداشته اند ، این روز چه روزی است ؟ در پاسخ باید گفت این روز ، روز رسیدن به نتیجه عملکردهاست ، روز ((عمل)) ، دیگر گذشته است ، آنچه در پیش رو است در واقع پاسخ و جواب اعمال است ، در چنین روزی حاکمیت و مالکیت از آن کیست ؟ از آن یک موجود ، همو که تمام این تشکیلات و آمد و شدها را حکیمانه برقرار ساخته است ، این روز هم در قبضه و تسلط اوست . آیا مگر قبل از این و در حیات دنیوی ، مالکیت از آن او نبود ؟ در پاسخ باید گفت : آری ، در دنیا هم مالک حقیقی خداوند بود ، اما با این تفاوت که در دنیا خداوند بر طبق مصلحت و حکمت ، به انسان آزادی و اراده داده بود و این موجب می شد تا انسانهای کوردل و کم ظرفیت ، خود را مستقل از همه چیز تصور کنند و مالکیت و حاکمیت مطلق را از آن خود بدانند و خداوند حکیم و مقتدر را فراموش نمایند . اما در روز قیامت ، دیگر چنین آزادی و حق انتخابی برای انسان وجود ندارد و تنها چیزی که به چشم می خورد ، حاکمیت و اقتدار الهی است . و این همان آیات مبارکی است که هر روز در نماز آنها را تکرار می کنیم : (. . . اَلرَّحْمنِ الرَّحیمِ مالِکِ یَومِ الدِّینِ اِیّاکَ نَعْبُدُ وَاِیّاکَ نَسْتَعینُ . . .) . ((یا مَنْ لَهُ الاْخِرَةُ وَالاُْولی !)) . ((ای کسی که هر دو جهان آخرت و دنیا از آن اوست !)) . ((اولی)) ، دنیاست و ((آخرت)) هم جهان پس از دنیا می باشد . در سوره نجم ، می فرماید : (فَلِلّهِ الاْخِرَةُ وَالْاُولی) . (۱۵۶) ((آخرت و دنیا از آن خداوند متعال است)) . و در سوره لیل ، با بیانی دیگر ، همین مطلب آمده است : (وَاِنَّ لَنا لَلْاْ خِرَةَ وَالْاُولی) . (۱۵۷) ((و هرآینه آن جهان و این جهان از آن ماست)) . به هرحال ، مطلب همان است که قبلاً گفته شد : حاکمیت مطلق در این جهان و آن جهان از آن اوست هرچند بشر به علت غفلتها و جهالتهایش این حقیقت را درنیابد . اینک که همه چیز از آن او و تحت سیطره اش می باشد باید از وی پیروی نموده تا آنچه را می خواهیم به دست آوریم . چرا که ما انسانها چیزهای حقیقی را که نزد اوست ، نمی بینیم از این رو به سراغ چیزهای خیالی و توهمی خود روانه می شویم . نکته دیگر آنکه درست است که ((اُولی و آخرت)) هردو از آن اوست ، اما باید توجه کنیم که خداوند هریک را به چه منظوری آفریده و جایگاه ما در هریک از آنها چگونه تعیین شده است ، خداوند متعال دنیا را وسیله کسب آخرت بهتر قرار داده است ، لذا حیات دنیوی را جدای از آخرت ، لهو و لعبی بیش نمی داند ، خداوند در این دنیا به انسان مرتبه ای از هستی را بخشیده است اما بر اساس توان داده شده به انسان ، از او

خواسته است تا در همین دنیا خود را به مراتب بالاتر هستی برساند؛ زیرا انسان با هر مرتبه ای از هستی که دارد ، وارد جهان آخرت خواهد شد و بر طبق همان مرتبه از هستی به دست آورده در دنیا ، در جهان آخرت به زندگی دایمی و همیشگی خود خواهد رسید . و قرآن کریم ، این مطلب را با زبانهای گوناگون بیان می نماید . در سوره مبارکه اعلی ، می فرماید : (وَالاْ خِرَةُ خَيْرٌ وَاَبْقى) . (۱۵۸) ((و آخرت بهتر و پایدارتر است)) . و در سوره مبارکه ضحی ، می فرماید : (وَلَلاْ خِرَةُ خَيْرٌ لَکَ مِنَ الْاُولى) . (۱۵۹) ((و مسلّما آخرت برای تو بهتر از دنیاست)) . ((یا اَوَّلُ !)) . ((ای اول !)) . ((یا اخرُ !)) . ((ای آخر !)) . ((یا اَوَّلَ کُلِّ شَیْءٍ وَاخِرَهُ !)) . ((ای اوّل و آخر هرچیز !)) . در دعای روز جمعه چنین آمده است : ((اَلْحَمْدُ للّهِ الاَوَّلِ قَبْلَ الْاِنْشاءِ وَالْاِحْیاءِ وَالاْ خِرِ بَعْدَ فَناءِ الاَشْیاءِ)) . ((حمد خدایی را که (از لحاظ ابتدا) اوّل است قبل از خلقت و زندگی دادن و (از لحاظ انتها) آخر است بعد از نیستی همه چیز)) . و این بیانگر احاطه الهی بر کل هستی است ؛ زیرا اگر چیزی قبل یا بعد از خداوند باشد (حتی زمان) آن چیز بر خداوند احاطه دارد و ذات مقدس الهی منزّه است از اینکه تحت احاطه چیزی قرار گیرد . معاد از دیدگاه آیات و ادعیه در پایان این مطلب ، بعضی از آیات و دعاهای متناسب با موضوع بحث را ذکر می کنیم : در برخی از آیات قرآن کریم ، حیات ، موت و مصیر به سوی خداوند ، مجموعا ذکر شده است ؛ چنانچه در سوره مبارکه ق ، می فرماید : (اِنّا نَحْنُ نُحیی وَنُمیتُ وَاِلَیْنَا الْمَصیرُ) . (۱۶۰) ((ما حیاتبخش و حیات گیرنده هستیم و بازگشت ، تنها به سوی ماست)) . و در مورد مالکیت و حاکمیت روز قیامت ، در سوره غافر ، می فرماید : (. . . لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ للّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ) . (۱۶۱) ((. . . دراین روز(قیامت)مُلک از آن چه کسی می باشد ؟ از آن خدای یگانه قهاراست)) . باید دانست که ملک حقیقی به چیزی گفته می شود که وجود و قوامش بستگی به مالک داشته باشد و مالک ، توان و حق هرگونه دخل و تصرف در آن را داشته و تدبیر امور آن هم به دست مالک باشد . و برای خداوند متعال در روز قیامت چنین مالکیت و قدرتی وجود دارد ، لذا انسان باید از همین جهان آگاه باشد که فردای قیامت در چه جایی قرار خواهد گرفت و با چه کسی سر و کار خواهد داشت و خویشتن را برای آن محیط و اوضاع آماده سازد . اینک ببینیم اولیای معصوم در زمینه مرگ و زندگی چگونه با خدای خود راز و نیاز می کرده اند و چه مطالبی را در این مورد می طلبیده اند : در کتاب شریف ((مفاتیح الجنان)) به نقل از سید بن طاووس (؛) چنین آمده است که حضرت امام محمد باقر (علیه السّلام) فرمودند : جبرئیل به پیامبر اکرم عرض کرد : ای پیامبر خدا ! بدانکه هیچ پیامبری را به اندازه تو دوست نداشته ام پس بسیار بگو : ((. . . اَللّهُمَّ اِنَّکَ تَری وَلا تُری وَاَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الاَعْلیَ وَاَنَّ اِلَیْکَ الْمُنْتَهی وَالرُّجْعی وَاِنَّ لَکَ الاخِرَةَ وَالاُوْلی وَاِنَّ لَکَ المَماتَ وَالْمَحْیا وَرَبِّ اَعُوذُ بِکَ ان اُذَلَّ اَو اُخْزی)) . ((بارالها ! تو می بینی و دیده نمی شوی و تو در بالاترین و برترین دیدگاه هستی ، بازگشت ، سرانجام و انتهای امور به سوی تو است ، جهان اول و آخر از آن تو است و مرگ و زندگی هم به دست تو و از آن تو می باشد . پس پروردگارا ! به تو پناه می برم از اینکه گرفتار ذلّت یا خواری شوم)) . یعنی اگر گرفتار ذلّت و خواری شوم این ذلّت در پیشگاه تو و ابدی خواهد بود . و تو می توانی مرا از این ذلّت حفظ نمایی . و در ((اعمال ماه رجب)) چنین آمده است : یَبْتَنی مَوْفُوراًوَاَمِنْتی مَسْرُوراًوَمَغْفُوراً وَتَوَلَّ اَنْتَ نَجاتی مِنْ مُسائَلَةِ الْبَرْزَخِ وَاَدْرَا عَنّی مُنْکَراً وَنَکیراً وَاَرِعَیْنی مُبَشِّراً وَبَشیراً وَاجْعَلْ لی اِلی رِضْوانِکَوَجِنانِکَمَصیراًوَعَیْشاً قَریراً وَمُلْکاً کَبیراً وَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَاِلِهِ کَثیراً)) . ((زندگی مرا زندگی همراه با وفور و فراوانی قرار ده (وفور نعمت ، رحمت و . . .) و مرا با حالتی بمیران که اولاً مسرور و شادمان باشم و ثانیا مغفور و آمرزیده (شادمان یعنی اینکه آنچنان زندگی کرده باشم که از عملکردهای خود راضی و خشنود باشم و چنان ایمان و معرفتی به تو پیدا کرده باشم که از آمدن به نزد تو خوشحال باشم) و تو خود ، مرا از مسایل عالم برزخ و سؤ ال و جوابهای آن نجات بده و مرا از نکیر و منکر حفظ نما و فرشته بشارت را به من بنما و عاقبت و سرانجام مرا به سوی رضوان و بهشت قرار بده . و برای من زندگی خوش و پایدار ، همراه با حاکمیت و ملک بزرگ برقرار فرما . و بر محمد و آل محمد درود فراوان فرست)) . و در ((مناجات شعبانیه)) چنین می خوانیم : ((اِلهی ! لَمْ یَزَلْ بِرُّکَ عَلَیَّ اَیّامَ حَیوتی فَلا تَقْطَعْ بِرَّکَ عَنّی فی مَماتی ، اِلهی ! کَیْفَ ایَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِکَ لِیَ بَعْدَ مَماتی وَاَنْتَ لَمْ تُوَلِّنی اِلا الْجَمیلَ فی حَیوتی !

)) . ((پروردگارا ! خوبی و نیکی تو در ایام زندگانی و حیات من برقرار بود ، پس خوبی خودت را از من به هنگام مرگ ، قطع منما . بارالها ! من چگونه از خوبی تو و حسن نظرت بعد از مرگم ماءیوس باشم در حالی که در زمان زندگانیم جز خوبی به من روا نکرده ای)) . البته این مناجات کسانی است که دارای آنچنان معرفتی می باشند که جز خوبی از خداوند چیزی نمی بینند(۱۶۲) و این برخلاف افراد بی معرفتی است که دایم در حال اعتراض به باری تعالی هستند و نعوذ باللّه به خداوند متعال ، سوء ظن دارند . و در ((دعای روز سه شنبه)) از خداوند خواسته شده که حیات و وفات را برای این دو منظور قرار دهد : ((وَاجْعَلِ الْحَیاةَ زِیادَةً لی فی کُلِّ خَیْرٍ وَالْوَفاةَ راحَةً لی مِنْ کُلِّ شَرٍّ)) . ((خداوندا ! حیات مرا مایه کسب خیر و خوبی بیشتر قرار بده و وفات مرا موجب راحتی و خلاصی از بدیها و شرور ، معیّن فرما)) . نظیر این مطلب در ((دعای مکارم الاخلاق)) نیز آمده است : ((وَعَمِّرنی ما کانَ عُمْری بِذْلَةً فی طاعَتِکَ فَاِذا کانَ عُمْری مَرْتَعاً لِلشَّیْطانِ فَاقْبِضْنی اِلَیْکَ قَبْلَ اَنْ تَسْبِقَ مَقْتُکَ اِلَیَّ اَوْ یَسْتَحْکِمَ غَضَبُکَ عَلَیَّ)) . ((خداوندا ! تا زمانی به من عمر و حیات عنایت کن که آن را در راه اطاعت تو صرف کنم ، اما زمانی که زندگی و عمر من چراگاه شیطان شد (یعنی در راه اطاعت از شیطان قرار گرفت) پس قبض روحم کن و جانم را بستان قبل از آنکه (به سبب نافرمانیت) گرفتار خشم تو گردم یا غضبت بر من چیره شود)) . یعنی اولیای الهی ، عمری را که مایه گناه و معصیت بشود نمی خواهند و مرگ را بر آن ترجیح می دهند . زندگی پاکیزه ، مرگ پاکیزه ، دو سعادت بزرگ که سعادت ابدی را به دنبال خود دارند . در دعای نماز حضرت امام حسین (علیه السّلام) چنین آمده است : ((اللّهم . . . وَطَیِّبْ بَقِیَّةَ حَیاتی وَطَیِّبْ وَفاتی)) . ((پروردگارا ! . . . باقیمانده عمرم را و همچنین مرگم را پاکیزه قرار بده)) . حیات و وفاتی همچون حیات و وفات مردان الهی داشتن . در ((تعقیب نماز صبح)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ اَحْیِنی عَلی ما اَحْیَیْتَ عَلَیْهِ عَلِیَّ بْنَ اَبیطالِبٍ وَاَمِتْنی عَلی ماماتَ عَلَیْهِ عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ (علیه السّلام))) . ((بارالها ! مرا زنده بدار بر آن چیزی که حضرت علی را زنده داشتی و بمیران بر آن چیزی که حضرت را بر آن میراندی)) . (یعنی) و استفاده کردن از زندگی ، قبل از پایان یافتن آن ، در ((دعای روز یکشنبه)) آمده است : ((بِکَ اَسْتَجیرُ . . . مِنِ انْقِضاءِ الْمُدَّةِ قَبْلَ التَّاَهُّبِ وَالْعُدَّةِ)) . ((به تو پناه می برم . . . از اینکه عمرم به پایان آید قبل از آنکه خود را آماده کرده و یا توشه ای برگرفته باشم)) .

خداوند سریع الحساب است

(۴۴) ((یا حَسیبُ !)) . ((ای محاسبه کننده !)) . (۴) ((یا مَنْ هُوَ سَریعُ الْحِسابِ !)) . ((ای کسی که در حساب رسی اعمال سریع است !)) . (۲۷) ((یا اَسْرَعَ الْحاسِبینَ !)) . ((ای سریعترین حساب کننده !)) . (۴۲) ((یا مَنْ فِی الْحِسابِ هَیْبَتُهُ !)) . ((ای کسی که هیبتش در حساب رسی نمایان می شود !)) . (۴۲) ((یا مَنْ فِی الْمیزانِ قَضائُهُ !)) . ((ای کسی که قضاوت در پای میزان از آن اوست !)) . (۳) ((یا خَیْرَ الْحاکِمینَ !)) . ((ای بهترین حکم کنندگان !)) . یکی از اسامی روز قیامت ((یوم الحساب)) یعنی روز محاسبه و حسابرسی می باشد . به هرحال ، در نظام کلی هستی و آفرینش که بر پایه حکمت و عدل بنا نهاده شده است ، باید تمام امور لازم وجود داشته باشد . انسانی که در این جهان آفریده شده است نه بیهوده و باطل آمده است و نه سرانجامش به بیهودگی و بطلان ختم می شود ، بلکه جای جای مسیر حرکت انسان ، دارای برنامه ای مشخص و موقعیتی معین است . از آن روزی که آدمی پای به این جهان خاکی می گذارد ، در هر مرحله ای دارای وظیفه معین است و اساسا این جهان را از یک نظر می توان جهان انجام وظایف نامید . انجام این وظایف از آن جهت حائز اهمیت است که سرنوشت آدمی را رقم می زند . پس از پایان یافتن این مرحله از زندگی و هستی ، انسان وارد زندگی دیگری می شود که آن را می توان حیات اخروی یا زندگی ابدی نامید ، ارتباط این دو نوع زندگی با یکدیگر در آن است که زندگی اوّل ، کیفیت زندگی دوّم را معین می سازد . به عبارت دیگر ، چگونگی زندگی دوم معلول چگونگی زندگی اوّل است . اما قبل از رسیدن به مرحله نهایی زندگی دوّم ، مراحل دیگری را باید طی کرد که هریک

از آن مراحل ، معین و برنامه ریزی شده است ؛ یعنی هریک از آن مراحل برای هدفی معین شکل گرفته است یکی از این مراحل ، مرحله ((حساب)) است . ((یا حَسیبُ !)) . ((ای حساب کننده !)) . (. . . وَکَفی بِاللّهِ حَسیباً) . (۱۶۳) ((. . . و خداوند برای حسابگری (اعمال انسان) کافی است)) . حساب مقایسه کردن یک چیز با یک مقیاس مشخص است ، برای معلوم کردن نتیجه آن چیز ، در واقع در ((یوم الحساب)) هریک از اعمال زندگی دنیوی انسان با یک مقیاس الهی سنجیده می شود تا نتیجه آن عمل معلوم شود . و کیفیت زندگی نهایی انسان به دست آید . آیا این معلوم شدن برای کیست و برای چیست ؟ در پاسخ باید گفت برای خداوند متعال چیزی مجهول نیست تا احتیاج به معلوم کردن باشد ، این انسان است که باید با محاسبه اعمالش به آنچه انجام داده و به آنچه در پیش رو دارد ، آگاه گردد . محاسبه برای آن است که آدمی زمانی که روانه بهشت یا دوزخ شد آن را حق خود بداند و بفهمد که با دست خود ، چنین عاقبتی را برای خویش تهیّه نموده است . ((محاسبه)) برای آن است که انسان بفهمد هیچ ظلمی در حق او روا نشده بلکه بر طبق روالی عادلانه به سرنوشت نهایی خود خواهد رسید . ((یا اَسْرَعَ الْحاسِبینَ !)) . ((ای سریعترین حسابگر !)) . ((یا مَنْ هُوَ سَریعُ الْحِسابِ !)) . ((ای کسی که حساب و سنجشش سریع است !)) . یکی از مشخصه های حساب الهی ، سریع بودن آن است ؛ برای آنکه علت این سرعت ، مشخص شود ، بهتر است به عوامل کند کننده یک حسابرسی توجه کرد . عوامل متعددی موجب کند شدن حساب می شود : ((اولین عامل)) ، نداشتن آگاهی کافی درباره موضوع مورد محاسبه است . ((دومین عامل)) ، نبودن روشی برای محاسبه است . ((سومین عامل)) ، مسلط نبودن بر روش محاسبه است . ((چهارمین عامل)) نداشتن قدرت جسمی برای محاسبات فراوان است . ((پنجمین عامل)) نداشتن برنامه ای معین برای پیگیری نتیجه محاسبات است و عوامل متعدد دیگر . اما از آنجایی که محاسب و حسابگر در روز حساب خداوند متعال است و هیچیک از ضعفها و نقصهای مذکور در مورد خداوند قابل تصور نیست ، بنابراین ، سرعت حساب ، امری طبیعی خواهد بود . سرعت حساب الهی در موارد متعددی در قرآن کریم تذکر داده شده است ، در سوره مبارکه انعام ، آیه ۶۲ چنین می فرماید : (. . . اَلا لَهُ الْحُکْمُ وَهُوَ اَسْرَعُ الْحاسِبینَ) . ((. . . حکم کردن از آن خداوند است و خداوند سریعترین حسابگر می باشد)) . حال ، وظیفه ما انسانها چیست ؟ در واقع سرعت حساب الهی تذکری است برای انسان که گمان نکند کارهای او اعم از بد یا خوب جایی به حساب نخواهد آمد ، بلکه بداند که این کارها مورد محاسبه قرار خواهد گرفت آن هم بدون درنگ و معطلی . این نکته از آن جهت حایز اهمیت است که شیطان در جهت تشویق انسان به کارهای خلاف و زشت و همچنین برای مأیوس کردن انسان از انجام کارهای نیک و خداپسندانه ، محاسبه اعمال را برای انسان کمرنگ و بی رنگ نشان می دهد و به انسان چنین القا می کند که این کار زشت را کسی تعقیب و بررسی نمی کند پس انجام آن اشکال ندارد و در انجام کار نیک هم چنین وسوسه می کند که این زحمت شما جایی به حساب نمی آید و هدر می رود ، پس انجام آن فایده ای ندارد . در اینجا بیان نکته ای دیگر خالی از لطف نیست و آن اینکه آیا حساب الهی اختصاص به روز قیامت دارد و آیا در دنیای کنونی هیچ حساب و کتابی از سوی خداوند متعال برای کارهای انسان نیست ؟ در پاسخ باید گفت : چنین نیست ، بلکه قضیّه کاملاً معکوس است ؛ اگر ما نگاهی گذرا به آیات و روایات بیفکنیم ملاحظه می کنیم که عواقب دنیوی بسیاری از کارهای انسان بیان شده است و آیا این چیزی جز محاسبه اعمال و جزا دادن بر طبق آن حسابرسی است ؟ و آیا در این موارد ، ما سرعت حساب الهی را با تمام وجود درک نمی کنیم ؟ ((یا مَنْ فی الْحِسابِ هَیْبَتُهُ !)) . ((ای کسی که ترس از او در محاسبه اعمال (بندگان) نهفته است !)) . یکی از مسایلی که اصولاً در حسابرسی از اعمال افراد ، وجود دارد ، عبارت است از ترسی که از حسابرسی در دل فرد مورد حساب قرار دارد . مقدار این ترس ، بستگی به این دارد که شخص حسابرس چه کسی باشد و نتیجه آن حسابرسی چه چیزی باشد . در مورد حساب الهی این دو مطلب در حد اعلای خود قرار دارند؛ یعنی اولاً- : حسابرس کسی است که هیچ مساءله ای از او پوشیده نیست و حسابی کاملاً- دقیق دارد . و ثانیا : نتیجه حسابرسی عبارت است از یک زندگی دایمی و ابدی ، در نعمت بهشت یا آتش دوزخ بنابراین ، طبیعی است که در چنین حسابی

هیبت الهی نمایان شود . ((یا مَنْ فِی الْمیزانِ قَضائُهُ !)) . ((ای کسی که قضاوت در پای میزان از آن اوست !)) . امر حسابرسی همراه با قضاوت است . و قضاوت هم احتیاج به مقیاس و معیار دارد . ((مقیاس)) آن چیزی است که چیز دیگر با آن سنجیده می شود و برای این سنجش از وسیله ای استفاده می شود که به آن ((میزان)) گفته می شود . اما وزنه و مقیاس این ترازو و میزان در روز قیامت چیست ؟ در سوره مبارکه اعراف ، می فرماید : (وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ . . .) . (۱۶۴) ((وزنه و مقیاس در روز حساب عبارت است از حق . . .)) . بنابراین ، در حساب الهی ، اعمال انسان با حق سنجیده می شوند ، هر عمل به مقداری که مشتمل بر حق است ، دارای ارزش است . باید توجه کرد که منظور از میزان این نیست که خداوند برای دانستن ارزش اعمال ، از وسیله ای به نام ((میزان)) استفاده می کند ، چه اینکه خداوند را جهلی نیست تا نیاز به دانستن داشته باشد ، بلکه منظور این است که قضاوت الهی قضاوتی عادلانه و بر مبنای حق است . در سوره مبارکه غافر ، می فرماید : (وَاللّهُ یَقْضی بِالْحَقِّ . . .) . (۱۶۵) ((قضاوت الهی بر اساس حق است . . .)) . بنابراین ، انسان برای آنکه از حساب و قضاوت الهی سربلند بیرون آید ، چاره ای جز ((پیمودن راه حق)) ندارد؛ چه اینکه در قضاوتهای غیرالهی ، انسان ممکن است بتواند ناحقی را حق جلوه دهد و یا اساسا قضاوت قاضی بر اساس حق نباشد و با ناحق هم بتوان به مقاصد خود رسید ، اما در مورد پروردگار متعال ، هیچیک از این امور مصداق ندارد و جز عمل حق چیزی انسان را موفق و سعادتمند نمی سازد . البته بحث ((قضا)) بحثی مستقل است که ان شاء اللّه در جای خود خواهد آمد . ((یا خیر الحاکمین !)) . ((ای بهترین حکم کننده !)) . پس از قضاوت ، نوبت به حکم کردن می رسد ، کیفیت حکم ، بستگی به کیفیت محاسبه و قضاوت دارد و از آنجایی که خداوند متعال بهترین حاسب و بهترین قاضی است ، پس بهترین حکم کننده نیز می باشد . این بهترین به این معناست که خداوند متعال در حق کسی ظلم روا نمی دارد و در مورد هرکس بر طبق اعمالش حکم می کند و به طور کلّی هر معیاری که برای بهترین بودن لازم است ، در احکام الهی موجود است . البته باید توجه داشت که حکم الهی اختصاصی به ((روز حساب)) و روز قیامت ندارد بلکه در همین دنیا هم خداوند حاکم و آن هم خیرالحاکمین است ، همچنانکه در همین دنیا خداوند متعال حاسب و قاضی است . در سوره مبارکه یونس ، می فرماید : (. . . وَاصْبِرْ حَتّی یَحْکُمَ اللّهُ وَهُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ) . (۱۶۶) ((. . . صبر کن تا خداوند حکم کند که او بهترین حکم کننده است)) . بحث ((حکم الهی)) نیز ان شاءاللّه در محلّ خود خواهد آمد . در پایان ، می توان چنین گفت : خداوند به انسان ، قدرت عمل و آزادی در عمل بخشیده است اما در کنار آن ، حساب و کتاب بسیار دقیق و عادلانه ای را هم برای اعمال انسان چه در دنیا و چه در آخرت قرار داده است . به طوری که هیچ عمل نیک و بد و کوچک و بزرگ انسان بی پاسخ نمی ماند . بنابراین ، آدمی با انجام هرعملی باید منتظر نتیجه ای متناسب با آن عمل در دنیا و آخرت باشد . مؤ منان و منکرانِ روز قیامت اینک به بررسی بعضی از آیات متناسب با بحث می پردازیم : می دانیم که افراد از لحاظ ایمان به جهان آخرت و اعتقاد به آن ، به دو دسته مؤ من و کافر تقسیم می شوند ، مرحله حساب نیز یکی از مراحل جهان آخرت است که تقسیم بندی مذکور در مورد آن صدق می کند؛ یعنی عده ای به این مطلب که روزی به حسابشان رسیدگی می شود اعتقاد دارند و عدّه ای هم به آن ایمان ندارند . قرآن کریم در مورد دسته اول یعنی ((مؤ منین)) چنین می فرماید : (فَاَمّا مَنْ اُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمینِهِ فَیَقُولُ هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ اِنّی ظَنَنْتُ اَنّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ) . (۱۶۷) ((آن کس که نامه اعمالش به دست راستش داده می شود (از روی خوشحالی) می گوید بیایید و نامه اعمالم را بخوانید من می دانستم که حساب اعمالم را خواهم دید و به آن خواهم رسید)) . همچنانکه ملاحظه می شود ، این گروه از قبل یعنی در دنیا می دانستند و باور کرده بودند که به روز حساب خواهند رسید . و برای همین بر طبق باور و اعتقاد خود عمل کرده بودند؛ یعنی اعمالی را انجام داده بودند که اینک از دیدن نتیجه آن بسیار راضی و خوشحال هستند . در مورد دسته دوم یعنی ((کافرین)) ، قرآن کریم بعد از اینکه بعضی از عذابهای آنان را ذکر می کند ، چنین می فرماید : (اِنَّهُمْ کانُوا لا یَرْجُونَ حِساباً) . (۱۶۸) ((آنان امیدی به اینکه اعمالشان مورد حسابرسی قرار گیرد نداشتند)) . و همین عدم اعتقاد ، موجب شده بود به هرکار خلافی دست بزنند . قرآن کریم در جای دیگر در

مورد این عده پس از اینکه به روز حساب می رسند و نامه اعمال خود را دریافت می کنند چنین می فرماید : (. . . یا لَیْتَنی لَمْ اُوتَ کِتابِیَهْ وَلَمْ اَدْرِ ما حِسابِیَهْ) . (۱۶۹) ((. . . ای کاش ! نامه اعمالم به من داده نمی شد و از حساب کردار خود آگاه نمی شدم)) . مطلب دیگر در مورد کیفیت حساب الهی است ، در قرآن کریم از دو گونه حساب نام برده شده است ؛یکی حساب شدید و سخت و دیگری حساب یسیر و آسان . در سوره طلاق ، درباره کسانی که مستکبرانه از اوامر الهی سرپیچی نمودند ، چنین می فرماید : (. . فَحاسَبْناها حِساباً شَدیداً وَعَذَّبْناها عَذاباً نُکْراً) . (۱۷۰) ((. . . ما آنان را شدیدا به حساب کشیدیم و به عذاب سخت مبتلایشان نمودیم)) . ودرسوره انشقاق در مورد کسانی که نامه اعمالشان درخشان است ، چنین می فرماید : (فَسَوْفَ یُحاسَبُ حِساباً یَسیراً) . (۱۷۱) ((چنین افرادی با حسابی آسان مورد محاسبه قرار خواهند گرفت)) . درباره آسانی و سختی حساب می توان چنین گفت : افراد گنهکاری که دارای گناهان سنگین هستند ، مشمول هیچ نوع عفو و اغماضی در هنگام حسابرسی نمی شوند بلکه تمام کارهای آنان شدیدا مورد محاسبه قرار می گیرد و به سختترین وجه از آنان حساب کشیده می شود اما درباره دیگران که دارای نامه عمل خوبی هستند ، این حسابرسی همراه باگذشت واغماض فراوان است وبنابراین ، محاسبه به آسانی انجام می پذیرد . البته باید توجه کرد که این سختی و آسانی هم دست آورد اعمال خود انسان است نه اینکه از جای دیگری به انسان تحمیل شده باشد . از مجموع مطالب سابق می توان چنین فهمید که انسان عاصی و طاغی ، نه تنها در نهایت به آتش دوزخی که خود برافروخته گرفتار خواهد شد بلکه قبل از آن هم در تمام مراحل پس از مرگ از فشار قبر و عالم برزخ گرفته تا زمان زنده شدن دوباره و حسابرسی و . . . تحت فشار سختی می باشد ، حتی در حیات دنیوی هم اگر با چشم حقیقت بین نگریسته شود ، این افراد از آسایش و راحتی حقیقی محرومند . مطلب دیگر در مورد محاسبه ((روز حساب)) آن است که عده ای از انسانهای پاک و مطهر از حساب روز قیامت ، معاف هستند و مورد حساب قرار نمی گیرند . و این مطلبی است که از بعضی از روایات استفاده می شود . درباره این افراد باید گفت آنان کسانی هستند که هیچ گناه و خلافی بر دوش ندارند اعم از اینکه اصلاً مرتکب گناه نشده باشند مانند معصومین و یا اینکه مرتکب شده باشند اما آن گناه از بین رفته باشد مانند شهدا . و مطلب آخر اینکه چنانچه در دنیا کار خوب ، موجب سربلندی و افتخار می شود و اعمال زشت ، موجب سرافکندگی و آبروریزی می شوند ، در جهان آخرت نیز آشکار شدن اعمال آدمی همین دو پیامد را به دنبال دارد ، بلکه می توان گفت یکی از سختیهای بزرگ و عذابهای دردناک روز حساب ، همین رسوا شدن آدمی و سرافکندگی او نزد دیگران است . به همین جهت ، در ((مناجات شعبانیه)) چنین آمده است : لهی قَدْ سَتَرْتَ عَلَیَّ ذُنُوباً فِی الدُّنْیا وَاَنَا اَحْوَجُ اِلی سَتْرِها عَلَیَّ مِنْکَ فِی الْاُخْری اِلهی قَدْ اَحْسَنْتَ اِلَیَّ ، اِذْلَمْ تُظْهِرْها لِاَحَدٍ مِنْ عِبادِکَ الصّالِحینَ فَلا تَفْضَحْنی یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلی رُؤُسِ الاَشْهادِ)) . ((پروردگارا ! در دنیا از من گناهانی را پوشاندی و من به پوشش گناهان خود در جهان آخرت بیشتر نیازمند هستم . بارالها ! تو به من خوبی نمودی از این جهت که گناهانم را بر بندگان خوبت آشکار نساختی ، پس در روز قیامت هم مرا دربرابر بینندگان ، رسوا و مفتضح نگردان)) .

خداوند ، نویدبخش و بیم دهنده است

(۷۸) ((یا ذَاالْوَعْدِ وَالْوَعیدِ !)) . ((ای نوید بخش و بیم دهنده !)) . (۲۰) ((یا صادِقَ الْوَعْدِ !)) . ((ای خوش (راست) وعده !)) . (۹۸) ((یا مَنْ وَعْدُهُ صادِقٌ !)) . ((ای کسی که وعده اش راست است !)) . (۱۰۰) ((یا صادِقاً لا یُخْلِفُ !)) . ((ای راستگویی که در وعده خلاف نمی کند !)) . اینک به یکی دیگر از اصول تربیت الهی می رسیم و آن عبارت است از ((وعده و وعید)) . ((یا ذَاالْوَعْدِ وَالْوَعیدِ !)) . ((ای نویدبخش و بیم دهنده !)) . پروردگار متعال ، جهان هستی را عبث و باطل نیافریده است بلکه این آفرینش ، بر اساس هدفی معین و حساب شده می باشد . به همین جهت ، خداوند متعال برای هر فعلی نتیجه ای متناسب باآن قرارداده است . به عبارت دیگر ، نظام آفرینش بر اساس نظام علت و معلول در جریان است . لازمه چنین نظامی آن است که برای

اعمال انسان هم نتایج و ثمراتی متناسب با آن اعمال وجود داشته باشد . یکی از مهمترین وظایف انبیای الهی که فرستادگان خالق جهان آفرینش می باشند ، بیان و آموزش کارهای درست و نادرست و اعلام نتایج هریک از آن دو می باشد و اینجاست که وعده و وعید معنا پیدا می کند . در ((دعای روز جمعه)) چنین آمده است : ((اَنّی اَشْهَدُ . . . اَنَّ مُحَمدًا (صلّی اللّه علیه و آله) عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ . . . وَاَنَّهُ بَشَّرَ بِما هُوَ حَقٌّ مِنَ الثَّوابِ وَاَنذَرَ بِما هُوَ صِدقٌ مِن الْعِقابِ)) . ((من شهادت می دهم که حضرت محمد (صلّی اللّه علیه و آله) بنده و فرستاده تو است و آن حضرت به پاداشی که حق است بشارت داده و از عذابی که راست می باشد ، ترسانده است)) . ((وعده و وعید)) چه هستند و چه نیازی به آنها وجود دارد ؟ در پاسخ باید گفت این دو از وسایل لازم برای رسیدن به اهداف تربیتی می باشند؛ به این معنا که مربّی ، آینده انسان را در قالب وعده و وعید برای او ترسیم می کند . این عمل موجب می شود تا انسان به سوی کارهای خوب و صحیح سوق داده شود و از کارهای خلاف و نادرست ، دوری گزیند . ((وعده)) را به بیانی می توان تضمین آینده ای مشخص در قبال عمل معین دانست و این امری است که با اهداف گوناگون در میان انسانها رواج دارد . ولی به طور کلی می توان آن را وسیله ای برای تشویق دیگری به انجام یا عدم انجام کاری معین دانست . حال ببینیم این عمل یعنی ((وعده و وعید)) از سوی خداوند متعال با چه منظوری انجام می شود ؟ اولاً : باید دانست که وعده و وعید الهی یک نوع بیان حقایق می باشد؛ یعنی خداوندی که تمام هستی را خلق نموده ، آینده اعمال انسان را برای او ترسیم می نماید تا انسان به سوی نور جذب شود و از ظلمتها دوری ورزد و بفهمد چه کاری شایسته انجام است و چه کاری این شایستگی را ندارد . و خلاصه اینکه هرکاری او را به چه سرانجامی می رساند . و ثانیا : باید دانست که خداوند متعال در تحقق وعده و وعید خود قدرت کامل دارد؛ زیرا قدرت مطلق هستی از آن اوست و معارضی هم برای او نیست . و ثالثا : باید دانست که قبول یا عدم قبول وعده و وعید الهی ، نفع و ضرری برای پروردگار جهان ندارد بلکه فایده یا خسارت آن متوجه خود انسان می گردد . همچنین باید توجه کرد که وعده و وعید خداوند ، چیز کوچکی نیست که قابل چشم پوشی باشد بلکه عظمت آن به عظمت سرنوشت ابدی و دایمی بشر می باشد . اموری که ذکر شد اختصاص به وعده و وعیدهای خداوند متعال دارد و در مورد وعده و وعیدهای دیگران ، امور مذکور یا اصلاً وجود ندارند و یا در محدوده بسیار کوچکی وجود دارند . ((یا صادِقاً لا یُخْلِفُ !)) . ((ای راستگویی که هرگز خلاف نمی کند !)) . ((یا صادِقَ الْوَعْدِ !)) . ((ای خوش (راست) وعده !)) . ((یا مَنْ وَعْدُهُ صادِقٌ !)) . ((ای کسی که وعده اش راست است !)) . با توجه به اموری که قبلاً ذکر شد ، می توان صادق الوعد بودن پروردگار جهان را درک نمود : کسانی که وعده هایشان صادق نیست و خلف وعده می کنند ، یا از این جهت است که به حقایق امور واقف نیستند و یا برای تحقق وعده خود ، توان و قدرت لازم را ندارند و یا برای رسیدن به منافع شخصی خود ، وعده ای کاذب می دهند و یا به خاطر خبث طینتی که دارند برای گمراه کردن دیگران ، چنین کاری را می کنند . و این در حالی است که ساحت مقدس الهی از تمام این ضعفها و نقصها ، پاک و منزّه است . در نماز حضرت رسول (صلّی اللّه علیه و آله) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . اَنْتَ الْحَقُّ وَوَعْدُکَ حَقٌّ وَقَوْلُکَ حَقٌّ)) . ((بارالها ! تو خود حق هستی و وعده تو حق و قول تو هم حق است)) . یعنی امکان ندارد از کسی که خود عین حق است وعده ناحق صادر بشود . منطق قرآن در وعده های الهی اینک نگاهی به منطق قرآن کریم در مورد وعده های الهی می افکنیم . یکی از اوصافی که قرآن کریم برای وعده الهی ذکر می کند ((حق)) بودن آن است و این مساءله در جاهای مختلفی از قرآن کریم تکرار شده است . حق بودن وعده الهی به این معناست که آن وعده تحقق خواهد یافت و به واقعیّت خواهد پیوست . در سوره نساء ، پس از بیان این مطلب که مؤ منین و صالحین داخل بهشت شده و در آن به صورت ابدی مستقر می شوند ، چنین می فرماید : (. . . وَعْدَ اللّهِ حَقّاً وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قیلاً) . (۱۷۲) ((. . . این مطلب وعده حق الهی است و چه کسی در گفتار (و وعده دادن) از خداوند صادق تر است ؟)) . همانطور که ملاحظه می شود ، ((وعده)) فی نفسه یک گفتار و سخن است و واقعیت پیدا کردن آن بستگی به مقدار صداقت گوینده و وعده دهنده دارد . مطلب دیگری که در آیات قرآن کریم بدان اشاره رفته است این است که برای تحقق وعده

الهی باید صبر نمود . ((صبر)) به این معناست که انسان در راهی که وعده در قبال آن داده شده تا آخر باقی بماند؛ مثلاً ـ اگر پروردگار در قبال عمل صالح ، وعده جنت داده است ، برای تحقق این وعده از سوی خداوند لازم است که انسان تا آخر بر عمل صالح باقی بماند و آن را ترک ننماید تا به آن وعده نایل گردد . و همانطور که قبلاً گفته شد ، این بدان خاطر است که خداوند متعال و حکیم برای هرعملی نتیجه ای قرار داده است که تا آن عمل تحقق نیابد ، آن نتیجه حاصل نخواهد شد . در سوره غافر ، می فرماید : (فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَاللّهِ حَقٌّ . . .) . (۱۷۳) ((پس صبر کن که وعده پروردگار حق است . . .)) . و به طور کلی می توان گفت تحقق وعده الهی ، منوط به تحقق شرایط خاصی است که تا آن شرایط تحقق نیابد ، وعده الهی متحقق نخواهد شد . از جمله شروط مهم تحقق بسیاری از وعده های بزرگ الهی ، ((رسیدن به جهان آخرت)) است و این بدان جهت است که این دنیا قابلیت و ظرفیت تحقق چنین وعده هایی را ندارد و کوچکتر از آن است که چنین اموری در آن متحقق شود . و اینجاست که بسیاری را توان صبر و تحمل برای رسیدن به آن روز نمی باشد لذا به دنبال امور زودگذری که با چشم می بینند می روند و ظواهر دنیوی ، آنان را از حقایق هستی باز می دارد به همین جهت پروردگار متعال حق بودن وعده خود را به انسان گوشزد می کند و به انسان تذکر می دهد که مبادا به دنیای خود مغرور شده و وعده الهی را که بیان کننده حقایق آینده انسان و جهان است فراموش نماید . در سوره فاطر ، چنین می فرماید : (یا اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ وَعْدَاللّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا . . .) . (۱۷۴) ((ای مردم به درستی که وعده الهی حق است پس مبادا زندگی دنیا شما را مغرور نماید و فریب دهد . . .)) . همینطور به دنبال وعده های دیگران رفتن موجب می شود انسان از وعده الهی غافل شود . در سوره نساء ، چنین می فرماید : (یَعِدُهُمْ وَیُمَنّیهِمْ وَما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ اِلاّ غُرُوراً) . (۱۷۵) ((شیطان وعده می دهد مردم را و آنان را به آرزوهای طولانی و دراز گرفتار می سازد ، ولی وعده نمی دهد شیطان مگر اینکه فریب می دهد و دروغ می گوید)) . نکته دیگر آنکه چنین نیست که تمام وعده های الهی ، اخروی باشند بلکه بسیاری از وعده های الهی در همین دنیا نیز تحقق می یابند؛ مثلاً وقتی که خداوند متعال می فرماید : (. . . اِنْ تَنْصُرُواااللّهَ یَنْصُرْکُمْ وَیُثَبِّتْ اَقْدامَکُمْ) . (۱۷۶) ((اگر خداوند را یاری کنید ، او شما را یاری خواهد نمود و گامهایتان را استوار خواهد کرد)) . این در واقع وعده ای است که در همین دنیا به وقوع خواهد پیوست . و یا زمانی که می فرماید : (. . . اَوْفُوا بِعَهْدی اُوفِ بِعَهْدِکُمْ . . .) . (۱۷۷) ((. . . شما به عهدی که با من بسته اید عمل کنید تا من هم به عهدی که با شما دارم وفا نمایم . . .)) . این در واقع وعده وفا به عهدی است که می تواند در همین دنیا تحقق یابد . و از این قبیل وعده های الهی که در دنیا واقع خواهد شد در قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السّلام) فراوان است . و به طور کلّی می توان نتایج دنیوی اعمال انسان را جزء این نوع از وعده و وعیدهای الهی دانست . درباره صدق وعده های الهی در ((اعمال مشترکه ماه رجب)) این چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ وَمَواعیدُکَ الصّادِقَةُ وَاَیادیکَ الْفاضِلَةُ وَرَحْمَتُکَ الْواسِعَةُ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَقْضِیَ حَوائجی لِلدُّنْیا وَالاْخِرَةِ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ)) . ((بارالها ! همه وعده هایت صادق و راست است و نعمتهای تو فراوان و رحمت و بخشش تو گسترده و فراگیر ، پس ، از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و حاجتهای دنیوی و اخروی مرا برآورده سازی که تو بر هرچیزی قادر هستی)) .

خداوند شافع است

(۹) ((یا شافِعُ !)) . ((ای شفاعت کننده !)) . (۶۹) ((یا شَفیعُ !)) . ((ای شفاعت کننده !)) . (۲۷) ((یا اَشْفَعَ الشّافِعینَ !)) . ((ای شفاعت کننده ترین شفاعت کننده !)) . (۶۷) ((یا مَنْ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ اِلاّ بِاِذْنِهِ !)) . ((ای کسی که هیچ شفاعتی جز با اذن و اجازه تو ، سود نمی بخشد !)) . معنای شفاعت در بحثهای قبل دانسته شد که انسان موجودی است که خواه ناخواه مرتکب معاصی و گناهانی می شود . و نیز دانسته شد که هرخلاف و معصیتی ، نتیجه ای سوء و سرنوشتی نامطلوب – چه در دنیا و چه در آخرت – برای انسان به وجود می آورد . اما از سوی دیگر ، پروردگار مهربان که دارای رحمتی فراگیر است ؛ برای آنکه انسان بتواند خود را

از شرّ گناهان و نتایج ناگوار آن برهانند ، راههایی را قرار داده است . اینک سخن درباره یکی از این راههاست . نام این راه ((شفاعت)) است . ((شفاعت)) را می توان واسطه قرار دادن چیزی بین خود و دیگری دانست ، آن هم وساطتی که بدون آن نمی توان به هدف مورد نظر رسید . از نظر لغت ((شفع)) به معنای جفت و همراه کردن چیزی با دیگری و اضافه نمودن چیزی به دیگری می باشد ، پس در واقع شفاعت کننده خود را همراه طالبِ شفاعت می کند تا او را به هدفش نزد دیگری برساند . بنابراین ، خداوند متعال طریق شفاعت را قرار داده است تا انسان ضعیفی که خود به تنهایی نمی تواند بدیها را از خود دور و خوبیها را کسب نماید ، از این طریق ، به منظور خود نایل گردد . و این نهایت لطف و کرم و رحمت الهی در حق بنده خویش است . در اینجا باید گفت که جایگاه مساءله شفاعت در میان دیگر سنن و قوانین الهی ، جایگاهی مشخص و حساب شده است ، به طوری که این مساءله با بقیه اصول و سنن الهی ، همخوانی و انطباق کامل دارد و این برخلاف تصور کسانی است که گمان می کنند قضیّه شفاعت با بعضی از مبانی و سنن الهی در تناقض و تضاد می باشد . ((یا شافِعُ !)) . ((ای شفاعت کننده !)) . ((یا شَفیعُ !)) . ((ای شفاعت کننده !)) . تصوری که ما معمولاً ـ از شفاعت داریم آن است که شخص دیگری را شافع قرار دهیم تا نزد خداوند از ما شفاعت نماید در حالی که در منطق قرآن کریم ، شفاعت کننده اصلی ، خود خداوند متعال است : (قُلْ لِلّهِ الشَّفاعَةُ جَمیعاً . . .) . (۱۷۸) ((شفاعت کلاًّ از آن خداوند متعال است . . .)) . اینک این سؤ ال مطرح می شود که چگونه خود خداوند می تواند شفیع باشد در حالی که شفیع باید واسطه بین انسان و خداوند باشد ؟ در پاسخ باید گفت زمانی که ما خداوند را شفیع قرار می دهیم در واقع صفتی از او را واسطه بین خود و او قرار می دهیم . در دعای سی و یکم از ((صحیفه سجادیه)) چنین آمده است : ((وَشَفِّعْ فی خَطایایَ کَرَمَکَ)) . ((کرم خودت را برای خطاهای من شفیع قرار بده)) . و در چند سطر بعد آمده است : ((وَلا شَفیعَ لی اِلَیْکَ ، فَلْیَشْفَعْ لی فَضْلُکَ)) . ((کسی نیست تا شفاعت مرا نزد تو بنماید ، پس تو فضل خودت را شفیع من قرار ده)) . به عبارت دیگر ، عدل الهی اقتضا می کند که خداوند متعال ما را بر اساس گناهانمان عقاب نماید ، اما از سوی دیگر هم ، فضل و کرم بی پایان الهی اقتضا می کند که خداوند ما را ببخشاید پس ما دست به دامان فضل و کرم الهی می شویم و آنها را شفیع خود قرار می دهیم تا عقاب الهی شامل ما نگردد . حال اگر کسی اشکال کند که شفاعت باعث می شود فرد گنهکار به مجازات خود نرسد و این با سنّت الهی که هر انسانی باید به نتیجه اعمال خود برسد ، منافات دارد ، در پاسخ این اشکال باید گفت : منافاتی در بین نیست بلکه در اینجا هم انسان به نتیجه اعمال خود می رسد . در توضیح این مطلب باید گفت کسی که مرتکب معصیت شده است می تواند با اعمال صالحِ خود ، اثر آن معصیت را خنثی نماید ، و حتی بالاتر از آن ، می تواند آن معصیت را که از سیّئات است به حسنه تبدیل نماید . یکی از این اعمال صالح ، راز و نیاز به درگاه خداوند و طلب شفاعت از اوست ؛ یعنی همانگونه که گناه باعث دوری انسان از درگاه الهی می شود و انسان را مستوجب عقاب می نماید ، بازگشت به درگاه الهی و توسل به فضل و کرم خداوند ، چیزی است که انسان را مستوجب ثواب و عفو و مغفرت خداوند می کند ، پس در اینجا هم انسان به نتیجه عمل خود رسیده است . بیان این نکته نیز ضروری است که شفاعت هم مانند هر امر دیگری حساب و کتاب و شرایط خاص خود را دارد؛ یعنی چنین نیست که هرکس با هرشرایطی ، از خداوند طلب شفاعت نماید و خداوند هم بدون حساب و کتاب ، تمام خطاها و گناهان او را ببخشد بلکه در کنار طلب شفاعت ، انسان باید هرکاری را که برای از بین رفتن گناهانش لازم است انجام بدهد؛ مثلاً حقوق الهی و حقوق مردم را که بر گردن دارد باید ادا نماید و از هیچ کار صوابی برای پاک کردن خطای خود دریغ نورزد . بنابراین ، ملاحظه می کنیم که شفاعت از جهات زیادی با توبه و طلب مغفرت شباهت دارد . اینک ببینیم چه ارتباطی میان ((شفاعت و توبه)) وجود دارد . به طور خلاصه می توان گفت اگر شفاعت الهی نباشد توبه فایده و نتیجه ای ندارد . زمانی که انسان توبه می کند ، دانسته یا ندانسته از خداوند طلب شفاعت می نماید و او را شفیع قرار می دهد ، حال اگر شفاعت الهی شامل حال او بشود ، توبه اش پذیرفته می گردد و الاّ پذیرفته نخواهد شد . نکته دیگری که قابل ذکر است در مورد شفاعت دنیوی و اخروی است . عده ای غفلت نموده گمان می

کنند شفاعت تنها مربوط به روز قیامت است ، در حالی که می توان گفت شفاعت در دنیا از بعضی جهات مهمتر از شفاعت جهان آخرت است ؛ چه اینکه شفاعت در دنیا علاوه بر اینکه گناهان را از بین می برد ، موجب می شود انسان بتواند به کسب خوبیها و کمالات بپردازد در حالی که در روز قیامت جایی برای کسب و به دست آوردن ، وجود ندارد . بله ، اهمیت شفاعت در روز قیامت در آن است که به عنوان آخرین حربه و وسیله می تواند انسان را از شرّ اعمال خلاف خود نجات بخشد . مساءله دیگر در مورد شفاعت روز قیامت این است که در آن جهان هم شفاعت شرایط و ضوابط خاص خود را دارد؛ یعنی چنین نیست که شفاعت شامل حال هرکسی بشود بلکه تنها عده ای که قابلیت آن را دارند مشمول شفاعت می شوند و این قابلیت چیزی است که انسان باید در دنیا کسب نموده باشد . بنابراین ، ملاحظه می کنیم که شفاعت اخروی هم بستگی به اعمال خود انسان در حیات دنیوی دارد . ((یا اَشْفَعَ الشّافِعینَ !)) . ((ای که در راءس شفاعت کنندگان هستی !)) . و این بدان خاطر است که شفاعت کننده اصلی ، خود خداوند است و دیگران تنها با اذن او قادر به شفاعت می باشند . به عبارت دیگر ، هیچکس خود ، مستقلاً و جدای از پروردگار متعال ، صاحب و دارای چیزی نیست بلکه این خداوند است که باید آن چیز را به او ببخشاید تا دارای آن چیز بشود . مساءله شفاعت نیز چنین است ؛ یعنی باید خداوند این قدرت و اختیار را به کسی واگذار نماید تا آن شخص بتواند شفیع باشد . پس همه شفاعت کنندگان ، شفاعت خود را از خداوند اخذ نموده اند ، بنابراین ، او ((اشفع الشافعین)) است . ((یا مَنْ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ اِلاّ بِاِذْنِهِ !)) . ((ای کسی که جز با اذن او شفاعت فایده ای ندارد !)) . همانطور که قبلاً گفته شد ، شفاعت کننده و شفیع اصلی ، خداوند متعال است اما در این میان ، انسانهایی هستند که آنچنان به درگاه الهی متقرب شده اند و چنان به مقامات الهی دست یافته اند که دارای صفاتی الهی گشته و از دیگر انسانها ممتاز گشته اند . پروردگار متعال به این افراد به لحاظ قابلیت و لیاقتشان امتیازاتی عنایت فرموده که دیگران از آن محروم هستند؛ به عنوان مثال این انسانها دارای علم ، معرفت ، طهارت ، قدرت و تقربی هستند که دیگران فاقد آن می باشند . این افراد به واسطه داشتن این خصوصیات برای دیگر انسانها یک نعمت بزرگ محسوب می شوند و انسانهای دیگر به طرق متعدد می توانند از این نعمتهای بزرگ الهی ، بهره مند شوند . انبیای بزرگ الهی و جانشینان معصوم آنان در راءس این افراد قرار دارند ، اینان واسطه های هدایت بین خدا و انسان می باشند ، آنان از سوی خداوند ماءمور هستند تا دست بشر را بگیرند و او را به سوی هدفی که خود بدان رسیده اند ، راهنمایی کنند . آنان آمده اند تا با قدرت الهی که به آنان داده شده ، بشریّت را از منجلابهای دنیوی و اخروی نجات دهند و او را از شرّ اعمال زشتش خلاصی بخشند . یکی از امتیازاتی که خداوند متعال به این افراد عنایت فرموده ، ((شفاعت)) دیگر انسانها می باشد . و این یک نعمت بزرگ برای آدمیان است تا به این وسیله بتوانند خود را از بدیها گسسته و به خوبیها پیوند بزنند . باید دانست مطالبی که قبلاً درباره شفاعت الهی ذکر شد ، در اینجا نیز صدق می کند؛ و آن اینکه اولیای الهی هرکسی را مورد شفاعت قرار نمی دهند بلکه کسانی که لیاقت آن را کسب کرده باشند ، مورد شفاعت قرار می گیرند . و شفاعت آنان ، هم در دنیا می تواند شامل انسان شود و هم در آخرت . مساءله دیگری که قابل توجه است اذن و اجازه الهی در مورد شفاعت است . همانگونه که در جمله ابتدای بحث آمده است ، تنها شفاعتی فایده بخش است که همراه با اذن خداوند متعال باشد ، حال این سؤ ال مطرح می شود که اذن به چه کسی و برای چه چیزی ؟ در پاسخ می توان گفت اذن الهی در دو مورد لازم است : اوّل : در مورد شفاعت کننده ، به این معنا که هرکس نمی تواند شفیع انسان نزد خداوند باشد بلکه تنها کسانی شفیع هستند که پروردگار متعال به آنان اذن شفاعت داده باشد . و البته واضح است که خداوند متعال هم به هرکسی اذن شفاعت نمی دهد بلکه فقط کسانی که به مقامات بالای الهی و معنوی رسیده باشند دارای چنین اذنی هستند . بنابراین ، ما برای طلب شفاعت باید به دنبال انسانهایی بگردیم که دارای چنین اذنی از سوی باری تعالی باشند . دوّم : در مورد شفاعت شونده است . به این معنا که پروردگار متعال به شفیع اجازه شفاعت هرکسی را نمی دهد ، بلکه اولیای الهی فقط برای کسانی می توانند شافع باشند که پروردگار متعال اجازه بدهد . بنابراین ، انسان باید سعی کند خود را به مرحله ای برساند که

اجازه الهی ، شامل حالِ او بشود . خلاصه اینکه تمام مراحل شفاعت دارای ضوابط و معیارهای معین و حساب شده ای می باشد . سؤ ال دیگری که ممکن است به ذهن بیاید این است که با وجود شفیع بودن پروردگار متعال ، چه احتیاجی به شفاعت دیگران است ؟ در پاسخ باید گفت این شفاعت چیزی جدای از شفاعت الهی نیست بلکه نوعی از شفاعت الهی است که از طریق اولیای او انجام می گیرد . و این نشانگر مقام و مرتبه اولیای خداوند متعال است . از سوی دیگر این سؤ ال مانند آن است که پرسیده شود : با وجود آنکه خداوند متعال هدایت کننده است چه نیازی به پیامبران الهی می باشد ؟ که پاسخ آن روشن است . زیرا آنان وسیله هدایت می باشند . نکته دیگری که قابل ذکر است ، این است که بسیاری از اوقات ، ما انسانها توان فهم و لیاقت ارتباط مستقیم با خداوند متعال را در خود نمی بینیم ، پس به واسطه هایی روی می آوریم که قدرت چنین کاری رادارندومی توانندمارادراین راه به نحواحسن یاری نمایند . به هرحال ، روی آوردن به اولیای الهی و شفیع قرار دادن آنان سعادتی است که تنها نصیب عده ای خاص می شود ، آنان که به مقامات و قابلیتهای آن مردان الهی پی برده و به آن ایمان کامل دارند ، آنانی که یاری آن انسانهای خدایی را در زندگی خود ، احساس و تجربه نموده اند و با این تجارب ، چشم امید به آینده خود دوخته اند . شفاعت در آیات و دعاها در سوره مبارکه سجده ، اصل شفاعت از آن خداوند دانسته شده است : (. . . مالَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِی وَلا شَفِیعٍ اَفَلا تَتَذَکَّرُونَ) . (۱۷۹) ((. . . غیر از پروردگار برای شما سرپرست و شفاعت کننده ای وجود ندارد پس چرا متوجه نیستید ؟)) . و در سوره بقره ، آیه ۲۵۵ شفاعت دیگران را تنها با اذن او ممکن می داند : (. . . مَنْ ذَاالَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلاّ بِاِذْنِهِ . . .) . (۱۸۰) ((. . . چه کسی جز با اذن پروردگار می تواند نزد او شفاعت بنماید . . .)) . در دعای شریف کمیل هم حضرت امیرمؤ منان (علیه السّلام) خداوند را شفیع خود قرارمی دهد : ((اَللّهُمَّ اِنّی . . . اَسْتَشْفِعُ بِکَ اِلی نَفْسِکَ)) . ((پروردگارا ! من . . . تو را به سوی خودت شافع قرار می دهم)) . و در ((دعای ام داوود)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَسْتَشْفِعُ بِکَ اِلَیْکَ وَبِکَرَمِکَ اِلی کَرَمِکَ وَبِجُودِکَ اِلی جُودِکَ وَبِرَحْمَتِکَ اِلی رَحْمَتِکَ وَبِاَهْلِ طاعَتِکَ اِلَیْکَ)) . ((بارالها ! من از تو به درگاه خودت طلب شفاعت می کنم و کرم وجود و رحمتت را شفیع قرار می دهم به سوی خود آنها)) . و در آخر می فرماید : ((از اهل طاعتت طلب شفاعت می کنم به سوی تو)) . شاید معنای شفاعت کرم ، جُود و رحمت به سوی خود آنها این باشد که ما انسانها فی نفسه لیاقت کرم و جُود تو را نداریم ، پس کرم و جُود تو را واسطه قرار می دهیم برای رسیدن به خود آنها ، یعنی مرتبه ای از کرم و جُود و رحمت تو باید شامل حال ما بشود تا لیاقت رسیدن به مراتب بالاتر از آن را پیدا کنیم . و اما در مورد شفاعت اولیای الهی ، در ((دعای روز چهارشنبه)) چنین آمده است : ((وَارْزُقْنی شَفاعَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ)) . ((بارالها ! شفاعت پیامبراکرم که درودخداوندبراووخاندانش بادرانصیب من بگردان)) . و در ((دعای توسل)) آمده است : ((یا سادَتی وَمَوالِیَّ . . . وَاسْتَشْفَعْتُ بِکُمْ اِلَی اللّهِ فَاشْفَعُوا لی عِنْدَاللّهِ وَاسْتَنْقِذُونی مِنْ ذُنُوبی عِنْدَاللّهِ فَاِنَّکُمْ وَسیلَتی اِلَی اللّهِ)) . ((ای بزرگان و سروران من (خطاب به معصومین (علیهم السّلام)) . . . و من به درگاه الهی از شما طلب شفاعت می کنم ، پس شما هم برای من نزد خداوند شفاعت نمایید و مرا نزد خداوند از گناهانم نجات بدهید؛ زیرا شما وسیله من هستید در پیشگاه الهی)) . و در ((اعمال مشترکه ماه شعبان)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ وَاجْعَلْهُ لی شَفیعاً مُشَفَّعاً)) . ((بارالها ! پیامبر اکرم را برای من شفیعی مقبول الشفاعه قرار بده)) . و ادعیه به این مضمون فراوان است . بحث را با کلامی از صاحب کلام به پایان می بریم : (لا یَمْلِکُونَ الشَّفاعَةَ اِلاّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً) . (۱۸۱) ((در روز قیامت تنها کسانی مالک شفاعت هستند و حق شفاعت دارند که با پروردگار خویش عهد و پیمانی داشته باشند)) . ((اینک از خود بپرسیم چه کسانی بهتر و بالاتر از انبیا و معصومین (علیهم السّلام) با خداوند پیمان بستند و بر سر پیمان خود باقی ماندند ؟ آیا غفلت از شفاعت آنان و خود را از آن محروم ساختن ، خسران عظیم در دنیا و آخرت نیست ؟ آیا به دنبال شفاعت آن شفیعان الهی نرفتن ، ناشی از غرور و جهالت نیست ؟ بارالها ! بر ما منّت بنه و لیاقت شفاعت آن بندگان خالصت را به ما عنایت فرما .

عقاب پروردگار سخت است

(۴) ((یـا مَنْ هُوَ شَدیـدُ الْعِقابِ !)) . ((ای کسـی که مجازاتش سـخت و سـنگین است !)) . (۴۲) ((یـا مَنْ فِی النّارِ عِقابُهُ !)) . ((ای کسـی که ، مجازات او در آتش است !)) . [با آتش کیفر می کنـد] . (۶۸) ((یا مَنْ جَعَلَ النّارَ مِرْصادا !)) . ((ای کسـی که آتش را کمینگـاه قرار داده اسـت !)) . (۴) ((یـا مَنْ هُوَ شَدیـدُ الْمِحـالِ !)) . ((ای کسـی که مکر و دشـمنی او سـخت است !)) . (۷۸) ((یا ذَاالْبَطشِ الشَّدیدِ !)) . ((ای سـخت گرفتار کننده !)) . (۸۰) ((یا ذَاالْبَاءسِ وَالنِّقَمِ !)) . ((ای صاحب سـختی و انتقام !)) . (۲۴) ((یا شَدیدَ النِّقِماتِ !)) . ((ای کسـی که انتقامهایش سـخت است !)) . (۴۸) ((یا مَنْ عَـذابُهُ عَدْلٌ !)) . ((ای کسـی که عذابش بر اساس عـدالت است !)) . (۸۳) ((یا مَنْ یُعَـذِّبُ مَنْ یَشاءُ !)) . ((ای کسـی که هر کس را بخواهـد عذاب می نماید !)) . (۷۸) ((یا ذَاالْوَعْدِ وَالْوَعیـدِ !)) . ((ای صـاحب بیم و نویـد !)) . (۷۷) ((یـا شَدیـدُ !)) . ((ای سـخت و بـا شـدت !)) . عقاب الهی ، نتیجه پیمودن راه ناصواب در بحثهای قبل دانسـته شد که خداوند متعال راه صواب و ناصواب را برای انسان مشـخص نموده است و قدرت پیمودن هر دو مسیر را هم به آدمی بخشـیده است . امـا در ضـمن ، نتایـج و عواقب پیمودن هریـک از این دو راه را نیز به انسان گوشـزد نموده است . اینـک می خواهیم یکی از نتایـج پیمودن طریق نـاصواب را بررسـی کنیم و آن عبـارت است از ((عقاب الهی)) . ((یا مَنْ هُوَ شَدیـدُ الْعِقابِ !)) . ((ای کسـی که سـزایش سـخت است !)) . در قرآن کریم ، سـختی عقاب و عـذاب الهی بارها تـذکر داده شده است ؛ در سوره انفـال ، دربـاره عـده ای از گنهکاران چنین می فرمایـد : (. . . فَاَخَـذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِمْ اِنَّ اللّهَ قَویٌّ شَدیـدُ الْعِقابِ) . (۱۸۲) ((خداونـد آنان را به سـبب گناهانشان [به کیفر] گرفت ، به درستی که خداونـد دارای قوت و سـختی عقاب است)) . عقاب الهی چیست ؟ و از چه چیزی ناشـی می شود ؟ عقاب ، سزایی است که پروردگار متعال در مقابل اعمال خلاف انسان به او می دهد . بنـابراین ، این عمـل خود آدمی است که او را سـزاوار چنین مجـازاتی می سـازد . آیـا عقاب الهی مختص جهان آخرت است ؟ در پاسـخ بایـد گفت : خیر ، در همین دنیـا هم عقـاب الهی گریبـانگیر انسان می شود . البته از لحاظ اهمیت و عظمت ، عقاب دنیوی و اخروی قابـل مقـایسه بـا یکـدیگر نیسـتند؛ چنانکه در مورد ثواب الهی نیز چنین است . و این (همانگونه که در بحثهای قبل آمـد) به خاطر محـدودیت و حقارت این دنیاست . سؤ ال دیگر این است که : چرا عقاب و کیفر الهی شدیـد و سـخت است ؟ باید گفت که این عقاب چیزی است که از ناحیه با عظمت پروردگار صادر شده است و از آنجایی که خداوند خود عظیم است ، هرآنچه از ناحیه او رخ بدهـد دارای عظمت است و بزرگی عقـاب هم ملاـزم با شـدت آن است . از سوی دیگر ، از بزرگی و سـختی کیفر الهی می توان به بزرگی گنـاه و معصـیت پی برد؛ یعنی برخلاـف آن ظـاهری که مـا از گنـاه می بینیم و درک می کنیم ، گنـاه دارای باطن و حقیقتی بسـیار عظیم است آنچنانکه کیفر بزرگ و شدیـد الهی را می طلبـد . ((یا من فی النار عقابه !)) . ((ای کسـی که مؤ اخذه و عـذابش در آتش جهنم است !)) . آتش ، محـل عقـاب الهی است آتشـی برافروخته از اعمـال خود انسان ، آتشـی که تجلی کردار آدمی است . و شایـد به همین خاطر باشد که در قرآن کریم از انسان به عنوان هیزم آتش جهنم نامبرده شده است ؛ چه اینکه هیزم ، خود ، مولِّد آتش است . در سوره مبـارکه بقره ، می فرمایـد : (. . . فَاتَّقُوا النّـارَ الَّتی وَقُودُهـا النّاسُ وَالْحِجارَةُ . . .) . (۱۸۳) ((. . . بپرهیزیـد از آتشـی که هیزم آن ، مردم و سـنگها می باشـند . . .)) . ((یـا مَنْ جَعَـلَ النّارَ مِرْصاداً !)) . ((ای کسـی که آتش جهنم را کمینگاه قرار دادی !)) . ((مرصاد)) به معنای کمینگاه است ، ((کمینگاه)) چه خصوصیاتی دارد ؟ یکی از خصوصیات ((کمین)) ، غیر منتظره بودن آن است . خصوصـیت دیگر آن است که تا قبل از رسیدن به کمینگاه ، آسیبی از آن متوجه شخص نمی شود . این دو حالت را ما در مورد دوزخ و دوزخیان مشاهده می کنیم ؛ یعنی کسانی که پایان کارشان آتش است در این دنیا آنچنان بی خیال و غافل زندگی می کنند و آنچنان در زندگی دنیوی خود فرورفته اند که اصـلاً انتظار رسـیدن به چنان عاقبت تلخی را ندارند . و از سوی دیگر ، آتش دوزخ هم در این زنـدگی دنیوی کاری به آنها نـدارد و به آنها اجازه می دهد که در لهو و لعب خود فرو روند ، پس به یک باره ، با رفتن از این دنیا در مقابل آنها ظاهر می شود و آنان را غافلگیر می کند . در سوره نباء ، نیز این مطلب بیان شده

است : (اِنَّ جَهَنَّمَ کانَتْ مِرْصاداً) . (۱۸۴) ((همانا جهنم در کمین است)) . ((یا مَنْ هُوَ شَدیدُ الْمِحالِ !)) . ((ای کسی که مکر و خصومت او سخت و شدید است !)) . ((محال)) به معنای مکر و نیرنگ آمده است و آن عبارت است از وارونه جلوه دادن حقایق و واقعیات ، و این کار ، زمانی انجام می گیرد که کسی با دیگری دشمنی دارد پس ، از این طریق می خواهد به او آسیب برساند و او را گرفتار سازد . قرآن کریم درباره عده ای می فرماید : (. . . وَهُمْ یُجادِلُونَ فِی اللّهِ وَهُوَ شَدیدُ الْمِحالِ) . (۱۸۵) ((. . . آنان درباره خداوند مجادله می کنند در حالی که خداوند هم شدیدالمحال است)) . شاید بتوان چنین گفت که عده ای از کفّار هستند که به ناحق درباره خداوند مجادله می کنند و می خواهند با دلایل نابحق و غیرمعقول حرف خود را به کرسی بنشانند و حقایق را به گونه ای دیگر جلوه داده و دیگران را گمراه نمایند . پس به سبب این دشمنی و خصومتی که با حق و اهل حق می نمایند ، خداوند هم واقعیات را برای آنان به گونه ای دیگر جلوه می دهد به طوری که به راه خطا رفته و به عذاب سخت الهی گرفتار می شوند . ((یا ذَاالْبَطْشِ الشَّدیدِ !)) . ((ای سخت گرفتار کننده !)) . ((بطش)) به معنای گرفتن ، مسلط شدن و در اختیار درآوردن است ، آن هم با قوت و قدرت تمام . و خداوند متعال آدمی را به خاطر اعمالش به سختی مؤ اخذه می کند ، قرآن کریم در سوره بروج ، این عبارت را بیان می فرماید : (اِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدیدٌ) . (۱۸۶) ((همانا گرفتار نمودن پروردگارت بسیار سخت و سنگین است)) . یعنی چنین نیست که انسان برای همیشه یله ورها باشد و هرکاری که خواست بتواند انجام بدهد ، بلکه دست قدرتمند الهی برای مؤ اخذه و بازخواست در انتظار اوست . ((یا ذَاالْبَاْسِ وَالنِّقَمِ !)) . ((ای دارنده عذاب و انتقام !)) . ((باءس)) به معنای در سختی افتادن و گرفتار شدن است . ((نِقَم)) هم جمع ((نقمه)) و به معنای انتقام کشیدن است . به هرحال ، در هردو مورد ، عذاب وجود دارد . در قرآن کریم باءس اکثرا در مورد عذابها و سختیهای دنیا استعمال شده است ؛ مانند : (فَلَمّا رَاَوْا بَاْسَنا قالُوا امَنّا بِاللّهِ وَحْدَهُ . . .) . (۱۸۷) ((زمانی که عذاب و سختی ما را دیدند گفتند به خدای واحد ایمان آوردیم . . .)) . بنابراین ، در این دنیا عذاب و باءس الهی بر افراد و اقوام گنهکار وارد می شود . در قرآن کریم نمونه های مهمی از آمدن باءس الهی بر سر اقوام گوناگون ذکر شده است ، هرچند که ما در زمان خود نیز می توانیم شاهد نمونه های عینی آن در ابعاد کوچک و بزرگ باشیم . کلمه ((انتقام)) در قرآن کریم ، هم بر عذابهای دنیوی اطلاق شده و هم بر عذابهای اخروی . در سوره اعراف ، آیه ۱۳۶ می فرماید : (فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَاَغْرَقْناهُمْ فِی الْیَمِّ . . .) . (۱۸۸) ((ما از آنان انتقام گرفتیم پس در دریا غرقشان نمودیم . . .)) . و در مورد انتقام الهی در جهان آخرت ، می فرماید : (یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْری اِنّا مُنْتَقِمُونَ) . (۱۸۹) ((روزی که به گرفتاری بزرگ ، گرفتار کنیم ، همانا که ما انتقام گیرنده ایم)) . همچنین در قرآن کریم ، ((جرم)) به عنوان علت باءس و انتقام ذکر شده است . در سوره انعام ، می فرماید : (. . . وَلا یُرَدُّ بَاْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمینَ) . (۱۹۰) ((. . . عذاب و سختی پروردگار متعال از مجرمین برنخواهد گشت و برداشته نمی شود)) . و در سوره سجده ، می فرماید : (. . . اِنّا مِنَ الْمُجْرِمینَ مُنْتَقِمُونَ) . (۱۹۱) ((. . . ما از مجرمین ، انتقام گیرنده هستیم)) . یعنی همانگونه که ثواب الهی به خاطر اعمال نیک انسان است ، عقاب الهی هم به خاطر بدیها و گناهان انسان است . ((یا شَدیدَ النِّقِماتِ !)) . ((ای سخت انتقام گیرنده !)) . از مطالب گذشته معنای این عبارت نیز معلوم می شود . در سوره آل عمران ، عذاب شدید الهی ناشی از انتقام الهی ذکر شده است و معلوم است که عذاب شدید ، ناشی از انتقام شدید است : (. . . لَهُمْ عَذابٌ شَدیدٌ وَاللّهُ عَزیزٌ ذُو انْتِقام) . (۱۹۲) ((. . . برای کفار عذاب شدیدی وجود دارد و خداوند انتقام گیرنده ای با عزت است)) . ((یا مَنْ عَذابُهُ عَدْلٌ !)) . ((ای کسی که عذابش براساس عدل است !)) . تمام عذابها ، عقابها ، انتقامهای الهی و . . . که تا اینجا گفته شد ، همه بر اساس عدالت الهی انجام می پذیرد؛ یعنی عدل الهی اقتضای چنین اموری را دارد؛ زیرا عدل آن است که به هر موجودی حقش داده شود و حق افراد گنهکار و مجرم نیز امور مذکور است . در سوره غافر ، می فرماید : (اَلْیَوْمَ تُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ لا ظُلْمَ الْیَومَ . . .) . (۱۹۳) ((در روز جزا هرکس بر طبق اعمال انجام شده اش جزا داده می شود و هیچ ظلمی در این روز نیست . . .)) . و در سوره آل عمران ، درباره عده ای از کفار چنین آمده است : (. . . وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذابَ الْحَریقِ ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ اَیْدیکُمْ وَاَنَّ

اللّهَ لَیْسَ بِظَلاّ مٍ لِلْعَبیدِ) . (۱۹۴) ((. . . به آنان می گوییم که عذاب آتشین را بچشید ، این عذاب به سبب آن اعمالی است که خود انجام داده اید و خداوند نسبت به بندگان ظالم نیست)) . ((یا مَنْ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ !)) . ((ای خدایی که هرکس را بخواهد عذاب می کند !)) . عذاب الهی بر اساس خواست الهی انجام می گیرد . و خواست الهی نیز با عدالت ، حکمت و دیگر صفات الهی ، انطباق و هماهنگی کامل دارد . بنابراین ، عذاب ((من یشاء)) با ((عدل)) بودن عذاب ، هیچگونه منافاتی ندارد بلکه عین یکدیگر هستند . در واقع از آنجایی که در صفات پروردگار متعال هیچگونه عیب و نقصی وجود ندارد ، بنابراین ، خواستِ برخاسته از این صفات نیز فاقد هرگونه عیب و نقص می باشد و این برخلاف موجوداتی چون انسان است که به لحاظ ناقص بودن صفاتشان ، دارای خواست و کرداری معیوب و ناقص می باشند . ((یا ذَاالْوَعْدِ وَالْوَعیدِ !)) . ((ای دارنده بیم و نوید !)) . این عبارت در بحث ((وعده و وعیدهای الهی)) آمد . در اینجا باید گفت که عذاب دوزخ محل اصلی تحقق ((وعید)) الهی می باشد . ((یا شَدیدُ !)) . ((ای بسیار سخت !)) . ((شدت)) به معنای سختی و تندی و امثال آن است . در قرآن کریم ، کلمه شدید بیش از همه در دو مورد ((عذاب و عقاب)) استعمال شده است ؛ مانند شدیدالعذاب و شدیدالعقاب . ((شدت)) ، احتیاج به قوت و قدرت دارد و در خداوند هم ضعفی نیست که مانع از شدید بودن او باشد . در سوره بقره ، می فرماید : (. . . اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّهِ جَمیعاً وَاَنَّ اللّهَ شَدیدُ الْعَذابِ) . (۱۹۵) ((. . . به درستی که همه توان و قدرت از آن خداوند است . و عذاب خداوند بسیار سخت می باشد)) . بررسی آیات و دعاها پیرامون عقوبت الهی اینک به بررسی آیات و ادعیه مربوطه می پردازیم : در اولین جمله از دعای ابی حمزه ثمالی چنین آمده است : ((اِلهی ! لا تُؤَدِّبْنی بِعُقُوبَتِکَ)) . ((خدایا ! مرا با کیفر و عقوبت خودت ادب مکن)) . از این جمله می توان فهمید که گاهی اوقات ، مجازات الهی برای آن است که انسان بیدار شود و طریق انحرافی را ترک نماید . حال در این جمله از دعا از خداوند خواسته می شود که خدایا ! مرا از اعمال انحرافی حفظ کن تا لازم نباشد برای تنبّه من ، مرا عقاب نمایی . در دعای شریف ((کمیل)) حضرت علی (علیه السّلام) ملاکهای خلاصی از آتش دوزخ را چنین بیان می فرمایند : اِلهی وَسَیِّدی وَرَبّی ! اَتُراکَ مُعَذِّبی بِنارِکَ بَعْدَ تَوْحیدِکَ وَبَعْدَ مَا انْطَوی عَلَیْهِ قَلْبی مِنْ مَعْرِفَتِکَ وَلَهِجَ بِهِ لِسانی مِنْ ذِکْرِکَ وَاعْتَقَدَهُ ضَمیری مِنْ حُبِّکَ وَبَعْدَ صِدْقِ اعْتِرافی وَدعائی خاضِعاً لِرُبُوبِیَّتِکَ)) . ((ای خدای من و ای آقا و پروردگارم ! آیا ممکن است مرا به آتش خودت عذاب کنی آن هم بعد از اینکه موحد شدم و قلبم از معرفت تو پر شد و زبانم به ذکر تو روان و محبّت تو در درونم استوار گردید . و پس از آنکه حقیقتا به ربوبیّت تو اعتراف کردم و خاضعانه تو را خواندم ؟)) . در اینجا حضرت علی (علیه السّلام) با بیان صفات خود به خداوند عرض می کنند که چگونه ممکن است تو شخصی را با چنین خصوصیاتی عذاب نمایی ؛ یعنی همانگونه که سابقا گفته شد ، ثواب و عقاب الهی طبق ضوابط و شرایط خاص و حساب شده ای به انسانها تعلق می گیرد و خداوند کوچکترین ظلم و بی عدالتی در حق کسی روا نمی دارد . بعضی از صفاتی را که حضرت بیان می کنند چنین است : موحد بودن ، داشتن قلبی لبریز از معرفت پروردگار ، ذاکر پروردگار بودن ، محبت خداوند را داشتن و . . . و معلوم است کسی که در درون دارای چنین حالات و صفاتی باشد در برون هم انسان صالح و سالمی خواهد بود و چنین شخصی البته استحقاق عذاب الهی را نخواهد داشت . در چند سطر بعد ، حضرت در مقام مقایسه عقاب دنیا و آخرت چنین می فرمایند : ! وَاَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفی عَنْ قَلیلٍ مِنْ بَلاءِ الدُّنْیا وَعُقُوباتِها . . . عَلی اَنَّ ذلِکَ بَلاءٌ وَمَکْرُوهٌ ، قَلیلٌ مَکْثُهُ یَسیرٌ بَقائُهُ قَصیرٌ مُدَّتُهُ فَکَیْفَ احْتِمالی لِبَلاءِ الْ خِرَةِ وَجَلیلِ وُقُوعِ الْمَکارِهِ فیها وَهُوَ بَلاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ وَیَدُومُ مَقامُه وَلا یُخَفَّفُ عَنْ اَهْلِهِ)) . (۱۹۶) ((ای بخشنده ، ای پروردگار ! تو ضعف و کم طاقتی مرا نسبت به بلاها و کیفرهای دنیایی می دانی . . . با اینکه این بلاها طولانی مدت نیستند و دوام آنها کم است ، حال من چگونه بلاها و سختیهای آخرت را تحمل نمایم در حالی که بلای آخرت ، طولانی و دایمی است و نسبت به اهلش تخفیف پذیر نیست)) . قبلاً در مورد مطابقت عذاب الهی با عدالت الهی صحبت شد در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) در این باره چنین می فرماید : ((اِلهی اِنْعَفْوَتَفَمَنْاءَوْلی مِنْکَبِالْعَفْوِ ؟ وَاِنْعَذَّبْتَفَمَنْاَعْدَلُمِنْکَ فی الْحُکْمِ ؟)) . ((خداوندا ! اگر عفو کنی ، کسی سزاوارتر از تو برای عفو کردن نیست و اگر هم

عذاب نمایی ، کسی از تو عادلتر در قضاوت و حکم نیست . (به عبارت دیگر ، عذاب تو مطابق با عدل و بر اساس عدالت است))) . از آنجایی که آتش دوزخ بدترین عاقبت و سرنوشت ممکن برای آدمی است ، لذا در لابلای اکثر ادعیه ، درخواست نجات و خلاصی از آن آمده است ، به عنوان نمونه به دعای زیر که در ((اعمال مشترکه شبهای قدر)) آمده است می توان توجه نمود (لازم به تذکر است که این دعا را خواننده باید در حالی بخواند که قرآن کریم را گشوده و در مقابل خود نهاده است) : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِکِتابِکَ الْمُنْزَلِ وَما فِیهِ وَفِیهِ اسْمُکَ الاَکْبَرُ وَاَسْمائُکَ الْحُسْنی وَما یُخافُ وَیُرجی اَن تَجْعَلَنی مِنْ عُتقائِکَ مِنَ الْنّارِ)) . ((بارالها ! من به کتابت که نازل فرموده ای و به آنچه در آن هست و در آن نام بزرگ تو و نامهای نیک تو است و در آن آنچه مایه بیم و امید است می باشد ، از تو می طلبم که مرا از آزاد شدگانت از آتش قرار بدهی)) . در این دعا با واسطه قرار دادن قرآن کریم و بیان محتوای آن ، از خداوند متعال تقاضای آزادی از آتش شده است . مناسبت این دعا در شبهای قدر این است که خداوند رحیم در لیالی قدر به رحمت و مغفرت عظیم خویش تعداد بی شماری از آدمیان را از عذاب دوزخ خلاصی می بخشد و نجات می دهد . سعادتمند آنکه بتواند از فرصت این شبها حسن استفاده را بنماید و خود را در شمار آزاد شدگان قرار دهد . و بی سعادت کسی است که چنین نصیب بزرگی را به راحتی از کف بدهد . از جمله دعاهای معتبری که در این زمینه خوانده می شود ، همین دعای شریف ((جوشن کبیر)) است . از عبارتی که در پایان هر فصل از این دعا باید گفته شود می توان به اهمیت درخواست خلاصی از آتش دوزخ پی برد آن عبارت چنین است : ((سُبْحانَکَ یا لااِلهَ اِلّا اءَنْتَ ! اَلْغَوثَ ! اَلْغَوثَ ! خَلِّصْنا مِنَ النّارِ یا رَبِّ !)) . ((پاک و منزّهی ای که جز تو پروردگاری نیست ، به فریاد رس ، به فریاد رس و ما را ای پروردگار ! از آتش ، خلاصی بخش)) . استحباب خواندن این دعا نیز در ماه مبارک رمضان وارد شده است و خواندن آن در شبهای قدر ، رایج و مرسوم است . در اینجا باید توجه کرد که خلاص شدن از آتش دوزخ ، امری نیست که اثر آن فقط در روز قیامت ظاهر شود بلکه اثرات مهم آن در همین دنیا ظاهر می شود؛ زیرا این آتش چیزی است که ما با دست خود برافروخته ایم ، این آتش ، آتش زشتیهای ماست ، آتش کردارهای نابجا و ناصواب ماست ، آتش ناپاکیها و بدیهای ماست ، آتش سرکشیها و طغیانهای ماست ، آتش گناهان و عصیانهای ماست ، آتش تیرگیها و ظلمتهای درونی ماست ، آتش اوصاف غیرانسانی ماست ، آتش خواسته های حیوانی ماست ، آتش نامردمیها و خودخواهیهای ماست ، آتش دوری از خداوند و غفلتهای ماست و خلاصه آتشی است برخاسته از تمامی بدیهای ما . بنابراین ، خلاصی از چنین آتشی ؛ به معنای خلاصی از تمام این بدیهاست ، به معنای شستشوی تمام ناپاکیهاست ، به معنای زدودن تمام ظلمتهاست ، به معنای دور شدن از همه پلیدیهاست ، به معنای رهایی از تمام گرفتاریهای خودساخته است ، به معنای فرار از آینده نامعلوم و سرنوشت تاریک و مبهم است ، به معنای رهایی از خشم و غضب خالق متعال است و . . . و از سوی دیگر ، این رهایی و خلاصی ، مقدمه ای است برای پاکیها و طهارتها ، برای نورانی شدن و به سوی نور رفتن ، برای محبوب خدا شدن و به خداوند عشق ورزیدن ، برای بازشدن چشمها و گوشها و دریافت حقایق ، برای کسب معرفت و در طریق حق گام برداشتن ، برای رسیدن به اوصاف و کمالات انسانی و الهی . برای ساختن آخرتی به زیبایی و عظمت بهشت و دنیایی به خوبی تمام خوبیها و . . . حال با این اوصاف ، آیا سعادتی بالاتر از این رهایی و خلاصی وجود دارد ؟ و آیا خواسته مهمتری وجود دارد که جایگزین این طلب و خواسته بشود ؟ بنابراین ، بی جهت نیست که دعای عظیم الشاءنی مانند دعای جوشن کبیر ، در طلب این خواسته ، خوانده شود ، و یا در شبهای قدر با گشودن قرآن کریم و واسطه قرار دادن آن ، چنین خواسته ای از خداوند متعال طلب شود . اینک به یکی دیگر از ابعاد عذاب الهی از دید قرآن کریم نگاه می کنیم ، قرآن کریم ، آتش دوزخ را مایه ذلّت ، خواری و زبونی می داند . در سوره آل عمران ، آیه ۱۹۲ چنین می فرماید : (رَبَّنا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ اَخْزَیْتَهُ . . .) . ((پروردگارا ! هرکس را که تو داخل آتش نمایی ، در واقع خوارش نموده ای . . .)) . از طرف دیگر می دانیم که خواری و ذلّت ، امری است مربوط به شخصیت انسان ، بنابراین ، می توان چنین فهمید که عذاب الهی تنها یک عذاب جسمانی نیست بلکه بالاتر و مهمتر از آن یک عذاب روحی و روانی

است و این مساءله ای است که سختی و دردناکی آن بسیار بیشتر از عذاب جسمانی است . در پایان ، مطلب را با طرح سؤ الی به آخر می بریم : آیا از آتش دوزخ سخت تر هم چیزی هست ؟ در پاسخ باید گفت : برای ما انسانهای معمولی که دارای معارف و ادراکات معمولی هستیم ، چیزی بدتر از آتش جهنم قابل تصور نیست . اما آنانکه به حقایقی بالاتر و والاتر دست یافته اند به گونه ای دیگر پاسخ می دهند ، امیرمؤ منان علی (علیه السّلام) ((فراق پروردگار)) را سخت تر از عذاب دوزخ می شمارند و در دعای ((کمیل)) چنین می فرمایند : ((فَهَبنی یا اِلهی وَسَیِّدی وَمَوْلایَ وَرَبّی ! صَبَرْتُ عَلی عَذابکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَلی فِراقِکَ)) . ((خدای من ! آقا و مولایم و ای پروردگار من ! فرضا که عذاب تو را تحمل کنم اما دوری و فراق تو را چگونه تحمل کنم ؟)) . به عبارت دیگر ، حضرت سختی عذاب جهنم را نه از جهت آتش آن ، بلکه بالاتر و مهمتر از آن ، جهنم را از این جهت دردناک می دانند که سبب دوری و جدایی انسان از پروردگارش می شود . البته این گفتار کسانی است که وصال یار را چشیده اند و در جوار قرب الهی جای گرفته اند ، پس دردناکی و هولناکی فراق پروردگار را با تمام وجود ، می توانند احساس کنند . بنابراین ، دوری از عذاب را طلب می کنند تا در نزدیکی دوست ، باقی بمانند .

خداوند ، بهترین پاداش دهنده است

(۴۴) ((یا مُثیبُ !)) . ((ای پاداش دهنده !)) . (۴) ((یا مَنْ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ !)) . ((ای کسی که پاداش نیکو ، نزد اوست !)) . (۴۲) ((یا مَنْ فی الْجَنَّةِ ثَوابُهُ !)) . ((ای کسی که پاداش او در بهشت است !)) . (۵۶) ((یا مَنْ لَهُ الْجَنَّةُ الْمَاْوی !)) . ((ای کسی که بهشت محل سکنی ، از آن اوست !)) . (۶۴) ((یا شَریفَ الْجَزاء !)) . ((ای که پاداشش بزرگوارانه و شرافتمندانه است !)) . (۵) ((یا دَیَّانُ !)) . ((ای جزا دهنده !)) . (۶۳) ((یا مَنْ لا یُضیعُ اَجْرَالْمُحْسِنینَ !)) . ((ای کسی که پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند !)) . ((یا مُثیبُ !)) . ((ای پاداش دهنده)) . ((ثواب)) به معنای اجر و پاداش است و آن چیزی است که در مقابل اعمال نیک آدمی ، به او داده می شود . در قرآن کریم از دو نوع ثواب نام برده شده است ؛ یکی ((ثواب دنیا)) و دیگری ((ثواب آخرت)) . و در ضمن ، تذکر داده شده که هردو نوع ثواب ، نزد خداوند و از آن اوست لذا برای کسب آنها چاره ای جز رفتن به سوی حقتعالی نیست . در این میان ، عده ای تنگ نظری و غفلت می کنند و فقط به دنبال پاداشها و نتایج دنیوی می گردند و اعمال خود را بر طبق رسیدن به چنین نتیجه ای تنظیم می کنند و بر این اساس چه بسا از خداوند و راه حق ، فاصله می گیرند و مرتکب انواع گناه و معصیت و حتی جنایت می شوند تا به دنیای خود نایل شوند . این عده نه تنها خود را از ثواب آخرت محروم می کنند بلکه حتی می توان گفت به ثواب واقعی دنیا هم نمی رسند . چه اینکه ((ثواب)) چیزی است که در آن خیر و خوبی و برکت وجود داشته باشد و آیا با اعمال شر و نادرست می توان به نتیجه خیر و نیک رسید ؟ بنابراین ، برای رسیدن به نتایج و پاداشهای خوب دنیوی هم راهی جز راه حق وجود ندارد . و همینطور برای رسیدن به پاداش اخروی باید راهی را که خداوند متعال در دنیا برای انسان ترسیم نموده پیمود ، به عبارت دیگر ، ثواب دنیا و آخرت به صورت حساب شده و بر طبق اعمال خاصی نصیب انسان می شود به طوری که تا آن اعمال انجام نگیرد ، آن نتایج حاصل نمی شود . بنابراین ، به طور کلی مشاهده می کنیم که برای رسیدن به ثواب ، چه در دنیا و چه در آخرت ، باید راه حق الهی را پیمود ، پس ثواب دهنده و مثیب ، پروردگار قادر است . در سوره نساء ، چنین می فرماید : (مَنْ کانَ یُریدُ ثَوابَ الدُّنْیا فَعِنْدَاللّهِ ثَوابُ الدُّنْیا وَالْاٰخِرَةِ . . .) . (۱۹۷) ((کسی که خواستار ثواب دنیوی است ، باید بداند که ثواب دنیوی و اخروی ، نزد خداوند است . . .))؛ یعنی برای رسیدن به آن دو باید راه حق الهی را پیمود . ((یا مَنْ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ !)) . ((ای کسی که پاداش نیکو ، نزد اوست !)) . گفته شد که ثواب ، پاداشی است که در قبال اعمال آدمی به او داده می شود ، اما باید دانست که تمام پاداش اعمال انسان را نمی توان در دنیا به او داد . و این به خاطر آن است که این دنیا حقیرتر و کوچکتر از آن است که قابلیت و ظرفیت همه این پاداشها را داشته باشد . پس پروردگار عالمیان ، برای ما خاکیان ،

جهـانی دیگر با عظمتی غیرقابل تصور ، خلق نموده تا انسان را در آن جهان به پاداش اعمالش برسانـد . البته این مطلب از طرفی هم عظمت کارهـا و اعمـال آدمی را می رسانـد؛ یعنی کارهـایی را که مـا در این دنیـا انجام می دهیم و پس از اتمامشان ، آنها را پایان یـافته تلقی می کنیم ، دارای چنـان اهمیت و عظمتی هسـتند که فقط در آن جهان می توان به آن پی برد . به هرحال ، قرآن کریم از ثواب اخروی به نام ((حسن الثواب)) نام می برد تا انسان به اهمیت آن پی برده و به خاطر دنیای گذرا از آن غافل نگردد . در سوره آل عمران ، پس از بیان این مطلب که مجاهدین و کشته شدگان در راه خدا وارد بهشت خواهند شد ، چنین می فرماید : (. . . ثَواباً مِنْ عِنْدِاللّهِ وَاللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ) . (۱۹۸) ((. . . این ورود به بهشت ، ثـواب و پاداشـی است از سوی پروردگـار و ثواب نیکو ، نزد خداوند است)) . ((یا مَنْ لَهُ الْجَنَّةُ الْماءْوی !)) . ((ای کسی که بهشت محل سکنی ، از آن اوست !)) . ((یا مَنْ فی الْجَنَّةِ ثَوابُهُ !)) . ((ای کسـی که پـاداش او در بهشت است !)) . قرآن کریم بـا تعابیر گوناگون ، اوصاف بهشت و بهشتیان را بیان فرموده است ؛ در سوره نحـل ، دخول در جنت و بهشت را نتیجه کردار و اعمـال بهشتیـان ذکر می کنـد : (. . . سَـلامٌ عَلَیکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) . (۱۹۹) ((. . . سـلام بر شـما ! داخل بهشت شویـد به سـبب کارهایی که انجام داده ایـد)) . و در سوره نازعات ، بهشت ، ماءوی و مسـکن چنین افرادی دانسته شده : (وَاَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاءْوی) . (۲۰۰) ((و اما کسـی که از مقـام و منزلت پروردگـارش بترسـد (و مرتکب معصـیت شـود) و نفس خویش را از پیروی هوا و هوس بـاز دارد ، پس بهشت برای او مسـکن و مـاءوی خواهـد بود)) . بنـابراین ، همـانگونه که ملاحظه می شود و قبلاً نیز بیان شـد ، ثواب الهی و بهشـت ابـدی بر اسـاس ضوابـط و معیارهـایی دقیق و مشـخص که از سوی پروردگـار متعـال وضع شـده ، نصـیب آدمی می شود . در سوره مبـارکه صافات ، برخی از ثوابهای الهی در جنّت چنین بیان شـده است : (اِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصِینَ اُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ فَواکِهُ وَهُمْ مُکْرَمُونَ فی جَنّاتِ النَّعیمِ عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلینَ یُطافُ عَلَیْهِمْ بِکَاْسٍ مِنْ مَعینٍ بَیْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبینَ لا فیها غَوْلٌ وَلاهُمْ عَنْها یُنْزَفُونَ) . (۲۰۱) در چنـد آیه قبل از این ، قرآن کریم ابتـدا عـذابها و گرفتاریهای گوناگون مردم را در روز قیامت و در دوزخ بیان می کند و سپس چنین می فرمایـد : ((بجزبنـدگان خـالص خداونـدکه برای آنـان دربهشت ، رزق وروزی معیّنی وجـود دارد که آن میوه هـای بهشتی است و ایشـان اکرام می شونـد ، در بهشـتهای پرنعمت ، آنـان در تختها و سـریرها در مقابل یکـدیگر قرار گیرنـد ، به دسـت ساقیان بهشتی ، جامی از شراب که از نهر جاری است ، بر گرد آنان چرخانده شود ، شرابی سفید که برای نوشندگانش لذیذ است ، در آن شـراب نه چیزی هست که سـبب کسالتی شود و نه آنان از خوردنش بی عقل می شونـد)) . باید دانست که اینها گوشه ای از نعمتهـای بهشت است که برای ما تا انـدازه ای قابل درک می باشـد ، اما نعمتهای الهی در روز قیامت ، به این امور اختصاص نـدارد بلکه برخی نعمتهـای بالاـتر وجود دارد که برای مـا خاکیـان قابـل درک و تصور نیست . ((یـا شَـریفَ الْجَزاءِ !)) . ((ای آنکه دارای جزایی بلند مرتبه هستی !)) . جزایی که از کسـی به دیگری می رسد ، هرچند متناسب با شـخص گیرنده جزا می باشد ، اما از سوی دیگر و بلکه می توان گفت مهمتر از آن ، این جزا متناسب با شخص جزا دهنده است ؛ برای همین ملاحظه می کنیم افرادی که کار یکسـانی انجـام داده انـد از سـوی افراد مختلـف به پـاداش و جزای متفـاوتی می رسـند . و امـا در مورد جزای الهی ، از آنجـایی که خداونـد خود اشـرف از هر شـریفی می باشـد : ((یا اَشْـرَفَ مِنْ کُلِّ شَـریفٍ !)) ، بنابراین ، جزای او هم جزایی شـریف و متناسب با شرافت خود او می باشد ، در ضـمن باید توجه کرد که وقتی جزا شـریف باشد ، گیرنده آن نیز به نوعی شرافت ، دست می یابد ، به همین جهت ، بهشت برای بهشتیان یک شرافت بزرگ محسوب می شود ، همانگونه که دوزخ برای اهلش مایه ذلّت و خواری است . ((یـا دَیّانُ !)) . ((ای جزا دهنـده !)) . ((دیـان)) یـک معنـایش پاداش و جزا دهنـده است و خداونـد متعال ((دیان)) است از آن جهت که عـادل ، حکیم و رحیم است . پروردگـار متعـال جزای اصلی را در روز قیـامت به انسانها می دهـد و به همین خاطر ، روز قیامت ((یوم الـدین)) نامیـده شـده و خداونـد متعال نیز در قرآن کریم خود را ((مالک یوم الـدین)) معرفی نموده . به هرحال ، این عبارت نیز با عبارات قبلی ، قریب المعنی است . ((یا مَنْ لا یُضـیعُ اَجْرَالْمُحْسِنینَ !)) . ((ای کسی که اجر و پاداش نیکوکاران را هدر

نمی دهد !)) . این عبارت نیز در بحث ((حسنات)) آمده است . پاداش الهی در دیگر دعاها و آیات در ((دعای روز چهارشنبه)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . اِجْعَلْ . . . رَغْبَتی فی ثَوابِکَ)) . ((پروردگارا ! . . . رغبت مرا در کسب ثواب خودت قرار ده)) . به عبارت دیگر ، رغبت هرکس به چیزی تعلق می گیرد ، اما اگر این رغبت به ثواب الهی تعلق گیرد ، موجب می شود که انسان راه کسب ثواب الهی را بپیماید و آن همان راه حق و راه صحیح زندگانی است . و در ((دعای روز شنبه)) آمده است : ((اَسْئَلُکَ . . . اَنْ تُعِینَنی عَلی طاعَتِکَ وَلُزُومِ عِبادَتِکَ وَاسْتِحْقاقِ مَثُوبَتِکَ)) . ((از تو می خواهم . . . که مرا بر اطاعت و عبادت خودت و سزاوار شدن برای ثوابت ، یاری نمایی)) . نکته ای که در این جمله هست آن است که برای نایل شدن به ثواب الهی باید استحقاق آن را داشت ، به همین جهت ، قبل از استحقاق ثواب می فرماید مرا بر اطاعت و عبادت یاری نما؛ چون این امر در واقع ، مقدمه ای است برای مستحق شدن . شبیه این جمله در ((دعای روز پنجشنبه)) آمده است : ((اَللّهُمَّ اقْضِ لی . . . عِبادَةً اَسْتَحِقُّ بِها جَزیلَ مَثُوبَتِکَ)) . ((خدایا ! . . . عبادتی را برای من مقدر فرما که به واسطه آن به ثواب بزرگ تو نایل گردم)) . بنابراین ، کسب پاداش ، بدون عمل لازم برای آن معنا ندارد . مطلب دیگر ، ((امیدداشتن))به ثواب الهی است ، در((مناجات شعبانیه))چنین آمده است : ((یا جَواداً لا یَبْخَلُ عَمَّنْ رَجا ثَوابَهُ !)) . ((ای بخشنده ای که ثواب خود را از شخص امیدوار به ثوابت ، دریغ نمی کنی !)) . واضح است که امید داشتن به ثواب الهی ، لازمه اش قطع امید از ثوابهای غیرخدایی است ؛ یعنی کسی که منتظر پاداش از دست این و آن است و یا به خویشتن مغرور است و می گوید : ما خود به پاداش خویش خواهیم رسید ، چنین کسی را نمی توان امیدوار به ثواب الهی دانست . درباره جزای شریف الهی نیز در قرآن کریم چنین آمده است : (وَاَمّا مَنْ اَمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنی . . .) . (۲۰۲) ((آن کس که ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام بدهد ، برایش پاداش و جزایی نیکوست . . .)) . در این آیه نیز جزای الهی ، به ایمان و عمل صالح مشروط شده است . مطلب دیگری که از آن می توان به شرافت و بزرگواری پروردگار متعال در جزا دادن ، پی برد آن است که پروردگار متعال جزایی بیشتر و بهتر از اعمال آدمی به او می دهد ، یعنی جزایی بالاتر از استحقاق انسان (البته اگر بتوان نام آن را استحقاق گذاشت ؛ چون همان عملی را هم که انسان انجام می دهد با توفیق و فضل الهی انجام می شود) در سوره نمل ، چنین می فرماید : (مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِ یَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ) . (۲۰۳) ((کسی که با حالت ایمان ، عمل صالح انجام بدهد اعم از زن و مرد ، ما به او زندگانی پاکیزه ای می بخشیم و پاداش او را به بهتر از آن چیزی که انجام داده می بخشیم)) . به هرحال ، مخازن بخشش الهی محدود نیست تا خداوند نتواند زیاد ببخشد ، اگر محدودیتی هست از جانب ماست که نمی توانیم دریافت خودمان را بسیار کنیم ، لذا ما باید در صدد افزایش ظرفیت خود باشیم ، همچنین این آیه از سوره انعام ، مضامین بالا را می رساند : (مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها . . .) . (۲۰۴) ((آن کس که کار نیکی انجام دهد برایش ده برابر آن خواهد بود . . .)) .

خداوند صاحب تمام روزیها و نعمتهاست

(۸) ((یا ذَاالْ لاءِ وَالنَّعْماءِ !)) . ((ای صاحب روزیها و نعمتها !)) . (۷۶) ((یا مَنْ لا تُحصی الاؤُهُ !)) . ((ای کسی که نعمتهایش قابل شمارش نیست !)) . (۵۵) ((یا مَنْ لا تُحْصِی الْعِبادُ نِعَمَهُ !)) . ((ای کسی که بندگانش ، نعمتهای او را نتوانند شمرد !)) . (۷۶) ((یا مَنْ لا تُعَدُّ نَعْمائُهُ !)) . ((ای کسی که نعمتهایش به عدد نیاید !)) . (۷۱) ((یا مَنْ لَهُ نِعَمٌ لا تُعَدُّ !)) . ((ای کسی که نعمتهایش بی شمار است !)) . (۱۱) ((یا وَلِیّی عِنْدَ نِعْمَتی !)) . ((ای صاحب و ولی نعمت من !)) . (۲۳) ((یا ذَاالنِّعْمَةِ السّابِغَةِ !)) . ((ای صاحب نعمت فراگیر !)) . (۹۰) ((یا مَنْ لا یُتِمُّ النِّعْمَةَ اِلاّ هُوَ !)) . ((ای کسی که جز او کسی نعمت را کامل و تمام نمی کند !)) . (۸۲) ((یا مَنْ اَنْعَمَ بِطَوْلِهِ !)) . ((ای کسی که به سبب فضلش ، نعمت می بخشد !)) راه رسیدن به نعمتهای الهی ((نعمت)) در لغت به معنای نرمی ، لطافت و خوشی می باشد . و معلوم است که هرچیزی که چنین باشد ، موجب آسایش ، راحتی و لذّت برای انسان می

شود . اما در این موضوع ، نکته ای هست که لازم است انسان در آن تفکر و تاءمل نماید : آن نکته این است که : مقصود از نعمت چیست و این نعمت ، شامل چه چیزهایی می شود ؟ و به عبارت دیگر ، مصادیق نعمت کدامند ؟ در پاسخ باید گفت : خداوند متعال ، نخست همه چیز را به عنوان نعمت برای انسان خلق نموده است ، اما این انسان است که با عملکرد نامطلوب خویش بسیاری از نعمتهای الهی را تغییر می دهد و آنها را از حالت نعمت بودن خارج می سازد . و شاید بتوان گفت یکی از علل مهم این عملکرد نامطلوب ، عدم درک صحیح مفاهیم ((رفاه و آسایش و لذّت)) باشد ، به این معنا که انسان معمولاً آسایش و لذایذ ظاهری و زودگذر را خوب درک می کند ، اما از ادراک بسیاری از راحتیها و لذایذ معنوی و باطنی ، عاجز و یا غافل است . اینجاست که آدمی دچار خطا و اشتباه می شود به طوری که از بسیاری نعمتها دوری می کند و از آنها استفاده نمی نماید و بسیاری دیگر از نعمتها را هم در غیر جای خود و در مسیری باطل ، مورد استفاده قرار می دهد و به نتایج ناخوش و ناگوار آن می رسد . برای همین است که ملاحظه می کنیم یکی از وظایف مهم انبیا ، شناساندن نعمتها به انسان و معرفی راه صحیح استفاده از آنها به آدمی بوده است . ((یا ذَاالاْلاءِ وَالنَّعْماءِ !)) . ((ای صاحب راحتیها و نعمتها !)) . ((الاء)) جمع ((اِلْی)) و به معنای نعمت می باشد ، در اینجا سخن از ((دارنده و صاحب)) اصلی نعمتها می باشد ، چه کسی این نعمتها را خلق نموده و به وجود آورده است ؟ این نعمتها از کجا سرچشمه می گیرد و صادر می شود ؟ و این نکته ای است که بسیاری از ما انسانها نسبت به آن جاهل و یا غافل هستیم ، در حالی که قرآن کریم موضوع ((نعمتهای الهی)) را بارها و بارها به انسان تذکر می دهد ، این تذکرات چند فایده دارد : اوّل اینکه : انسان به رابطه رحمانی پروردگار با خود پی ببرد و توجه نماید که خدای رحمان و رحیم چقدر به او نظر داشته و چه مقدار امکانات گوناگون و فراوان در اختیار او قرار داده است پس به دنبال کسب و استفاده از آنها برآید . دوّم اینکه : انسان متوجه باشد که اگر خواستار نعمتی است ، برای به دست آوردن آن به صاحب اصلی آن ؛ یعنی پروردگار متعال مراجعه نماید؛ چه اینکه در این مرحله نیز بسیاری دچار گمراهی شده و برای کسب نعمتهای مختلف به بیراهه می روند . سوم اینکه : انسان به جایگاه نعمت در نظام هستی توجه نماید و ملاحظه کند که خداوند این نظام هستی را بر اساس نعمت بودن ؛ یعنی بر این اساس که انسان را به آسایش و راحتی حقیقی برساند ، خلق نموده است . بنابراین ، ما اگر سوء ظنی داریم باید این سوء ظن نسبت به اعمال و کردار خود ما باشد نه نسبت به خالق جهان هستی . در سوره مبارکه الرحمن ، پروردگار متعال نعمتهای گوناگون خود را بیان می فرماید : (اَلرَّحْمنُ عَلَّمَ الْقُرانَ خَلَقَ الاِْنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبانٍ . . . وَالاَْرْضَ وَضَعَها لِلاْ نام فِیها فاکِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذاتُ الاَْکْمامِ وَالْحَبُّ ذُوالْعَصْفِ وَالرَّیْحانُ) . (۲۰۵) و سپس چنین می فرماید : (فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ) . (۲۰۶) ((پس کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید)) . یعنی هیچ یک از نعمتهای باری تعالی قابل انکار و چشم پوشی نیست . در این سوره دنیا و آخرت با تمام شئونات و مراحل و مراتبش به عنوان ((نعمت)) ، از سوی پروردگار متعال معرفی شده است . ((یا مَنْ لا تُحْصی الاءُهُ !)) . ((ای کسی که نعمتهایش به شماره نیاید !)) . ((یا مَنْ لا تُحْصِی الْعِبادُ نِعَمَهُ !)) . ((ای کسی که بندگانش نعمتهای او را نتوانند شمرد !)) . ((یا مَنْ لا تُعَدُّ نَعْمائُهُ !)) . ((ای کسی که نعمتهایش به عدد نیاید !)) . ((یا مَنْ لَهُ نِعَمٌ لا تُعَدُّ !)) . ((ای کسی که برای او نعمتهای غیر قابل شمارش وجود دارد !)) . در این چند جمله سخن از مقدار و اندازه نعمتهای الهی می باشد در این باره باید گفت : از آنجایی که نعمتهای الهی از چشمه جوشان فضل و رحمت پروردگار متعال سرچشمه گرفته است و خداوند هم دارای فضل عظیم و رحمت واسعه است ، بنابراین ، برای این نعمتها هم حد و حصری نیست . به عبارت دیگر ، خداوند متعال در هیچ بعدی ، دارای محدودیت نیست تا در زمینه آفرینش و بخشش نعمتها ، دچار محدودیت شود قرآن کریم می فرماید : (وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّهِ لا تُحْصُوها . . .) . (۲۰۷) ((اگر نعمتهای الهی را شماره کنید ، مقدار آن را به دست نخواهید آورد . . .)) . در دعای روز عرفه هم حضرت اباعبداللّه (علیه السّلام) می فرمایند : ((وَاِنْ اَعُدَّ نِعَمَک . . . لا اُحْصیها)) . ((اگر نعمتهایت را شماره کنم نمی توانم آنها را حساب نمایم . اگر فقط به مادیّات نظر کنیم باید بگوییم که هر ذرّه ای از مواد ، یک نعمت جداگانه

محسوب می شود . حال ما مادیات را تا چه انـدازه شـناخته ایم و چه مقـداری از آن برای ما ناشـناخته باقی مانـده است ؟ گذشـته از خود مـاده ، قوانین و قواعـد حـاکم بر جهـان مـاده ، خود ، نعمت جـداگانه ای محسوب می شود؛ زیرا بر اساس این قوانین است که جهـان مـادّه نظـام خود را حفظ کرده و به حرکت خود ادامه می دهـد . شـناخت ما از این قوانین و اصول چه مقـدار است ؟ از عالم ماده که بگذریم ، در عوالم معنوی و فوق مادی چه خبر است ؟ و ما تا چه اندازه نسـبت به آن عوالم و مافیها شناخت و اطلاع داریم ؟ در جهان آخرت چه نعمتهایی وجود دارد و مقـدار آنها چه اندازه است ؟ گذشـته از همه اینها هرشـناختی که ما نسـبت به یکی از نعمتهای الهی پیدا می کنیم ، خود این شـناخت ، نعمت جدیدی برای ما محسوب می شود علاوه بر اینکه این شناخت نیز با نعمتهای دیگری همچون عقـل و فکر و . . . به دست می آیـد بـا این حسـاب ما کجا و احصای نعمتهای الهی کجا ؟ در دعای ((روز عرفه)) می فرمایـد : ((وَلَوْ حَرَصْتُ اَنَا وَالْعادُّونَ مِنْ اَنامِکَ اَنْ نُحْصِیَ مَدی اِنْعامِکَ سالِفِهِ وَاٰنِفِهِ ماحَصَرْناهُ عَدَدَاً وَلا اَحْصَیْناهُ اَمَداً)) . ((اگر من و بنـدگان حسابگرت ، سـعی کنیم نعمتهای گذشـته و آینـده ات را حساب کنیم ، هرگز نخواهیم توانست آنها را بشـماریم و به نهـایت آنهـا برسیم)) . امـا سـخن اصـلی در اینجا ، شـمردن یا نشـمردن نعمتهای الهی نیست ، بلکه منظور آن است که انسان توجه نمایـد که چه مقـدار نعمت درون و پیرامـون او را فراگرفته است و او بـا این نعمتهـا چگـونه برخورد می کنـد و در چه راهی از آنها استفاده می کند و چه عقیده ای نسبت به آنها دارد ؟ ((یا وَلِیّی عِنْدَ نِعْمَتی !)) . ((ای صاحب و ولی نعمت من !)) . ((ولی نعمت)) عنوانی است که بسیاری از ما انسانها در شناخت مصداق حقیقی آن گرفتار خطا و اشتباه هستیم . ما معمولاً نعمتهای خود را به این و آن نسبت می دهیم ؛ مثلاً پدر ، مادر ، خویشان ، اساتید ، دانشمندان ، عقل و فکر و استعداد خود ، طبیعت ، روزگار ، شانس و . . . چیزها و کسانی هستند که ما نعمتهای گوناگون خود را از آنان می دانیم ، غافل از اینکه خالق و بخشـنده این افراد و اشیا چه کسی است . و غافل از اینکه این نعمتها تحت چه نظامی و چگونه به دست ما رسیده است ؟ شناخت ((ولی نعمت)) از امور واجب و لازم برای دارنـده نعمت است ؛ زیرا این امر موجب می شود که دارنـده نعمت بتوانـد وظایف خود را در قبال ولی نعمت انجام دهـد و به مراحل بالاتری از نعمتها برسد و به نعمتهای بیشتری دست یابد . البته انسان چه خداوند را به عنوان ولی نعمت بشـناسد و چه نشناسد ، می تواند از بسـیاری نعمتهای مادی استفاده کند ، اما اگر پروردگار متعال را ولی نعمت خویش بداند ، اولاً : راه صحیح استفاده از نعمتها را پیـدا می کنـد و ثانیا : می تواند به نعمتهای عظیم معنوی و فوق مادی هم دست یابد ، چه اینکه دستیابی به آنگونه نعمتها ، بدون شـناخت ولی نعمت اصـلی ، امکان ندارد . برای همین ، ملاحظه می کنیم که اولیای الهی هنگام دعا و مسئلت ، خداوند را با صفاتی مانند صـفات ذیل مورد خطاب قرار می دهند : ((یا مُنزِلَ نعمتی ! ؛ ای فرسـتنده نعمت من !)) ، (در دعای نماز حضرت امام موسی کاظم (علیه السّلام) . و یا مانند : ((یا وَلِیّی عِنْدَ نِعْمَتی ! ؛ ای مالک و عهده دار نعمت من !)) ، (در دعای نماز حضرت رضا (علیه السّـلام)) . و در ((تعقیب نمـاز مغرب)) نیز چنین آمـده است : ((اَللّهُمَّ اَنْتَ وَلِیُّ نِعْمَتی)) . ((بارالها ! تو ولی نعمت من هستی)) . (یعنی رساننده و بخشنده نعمت به من ، تو هستی) . ((یا ذَاالنِّعْمَةِ السابِغَةِ !)) . ((ای صاحب نعمت فراگیر و گسترده !)) . ((سبغ)) ، به معنـای وسـعت و گستردگی و کامـل شـدن است . قرآن کریم در سوره لقمـان ، چنین می فرمایـد : (. . . وَاَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظـاهِرَةً وَباطِنَةً . . .) . (۲۰۸) ((. . . خداونـدنعمتهای ظـاهری وباطنی (پیداوناپیـدا)را برای شـما گسترانیـد و تمام کرد . . .)) . یعنی خداونـد متعال چیزی از نعمتها را کم نگذاشت بلکه هرآن چیزی که برای راحتی و آسایش انسان لازم بود ، برای آدمی خلق نموده است . و در دعـای هر روز ((ماه رجب)) نیز چنین آمـده است : ((یا مَنْ اَنْعَمَ فَاَسْبَغَ !)) . ((ای خـدایی که نعمت بخشـیدی و آن را فراگیر و گسترده نمودی !)) . البته بر آدمی لازم است که خود ، مرتکب اعمالی نشود که او را از این نعمتهای فراوان محروم نماید . بـدین خـاطر حضـرت در عمـل دهم از ((اعمال شب نیمه شـعبان)) چنین می فرماینـد : ((اَللّهُمَّ . . . لا تُؤْیِسْـنی مِنْ سابِغِ نِعَمِکَ)) . ((بارالها ! . . . مرا از نعمتهای گسترده خود ناامید مکن)) . به عبارت دیگر ، ممکن است انسان مرتکب کردار ناشایستی بشود که او را از دستیـابی به این نعمتهـا ناامیـد و محروم بگردانـد . بنـابراین ، دادن و بخشـیدن نعمتهای گوناگون از سوی باری تعالی بر اساس

یک نظام و حساب دقیق انجام می گیرد ، هرچند ما نسبت به این نظام و قوانین حاکم بر آن ، جاهل یا غافل باشیم . ((یا مَنْ لا یُتِمُّ النِّعْمَةَ اِلّا هُوَ !)) . ((ای کسی که نعمت را به آخر نمی رساند مگر او !)) . ((تمام شدن)) با ((کامل شدن)) قریب المعنی می باشد ، تمام شدن یک چیز به آن است که آن چیز به مرحله ای برسد که دیگر نیازی به اضافه کردن چیز دیگر به آن نباشد . نعمتهای الهی نیز دارای مراحل گوناگونی می باشند که از ناقص ترین مرحله که همان مرحله عدم است شروع می شود و تا مرحله ای که دیگر نقص و نیازی در آن نعمت نباشد ، ادامه می یابد . در چنین مرحله ای (مرحله اتمام) غرض نهایی از آن نعمت نیز قابل حصول است . از مطالب گفته شده معلوم می شود که ((تمام کننده)) نعمت کسی جز ((به وجود آورنده)) آن نمی تواند باشد؛ زیرا تمام کردن نعمت به وسیله به وجود آوردن مراحل بالاتری از همان نعمت صورت می گیرد و این ایجاد و به وجود آوردن ، تنها به وسیله کسی ممکن است که مراحل قبلی را به وجود آورده باشد . بنابراین ، تنها خداوندی که اصل نعمت را خلق و ایجاد نموده است ، می تواند آن را تمام و کامل بنماید . علت اتمام نعمت از سوی خداوند نیز آن است که خداوند متعال می خواهد بشر به نهایت سعادت و کمال دست یابد و این جز با اتمام نعمت برای انسان امکان ندارد . قرآن کریم درباره اتمام نعمت از سوی پروردگار متعال ، چنین می فرماید : (. . . اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الْاِسْلامَ دیناً . . .) . (۲۰۹) ((. . . امروز دین شما را کامل و نعمت خودم را بر شما تمام نمودم و دین اسلام را برای شما پسندیدم . . .)) . این آیه شریفه همانگونه که دربحث تفسیری وتاریخی آن آمده است ، مربوطبه ولایت و خلافت امیرمؤ منان حضرت علی (علیه السّلام) می باشد؛ یعنی پروردگار متعال می فرماید با نصب حضرت علی (علیه السّلام) به عنوان ولی امر مسلمین پس از پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) دین شما را کامل نمودم ونعمت خودم راکه همان دین مبین اسلام باشد ، برای شمابه آخررساندم و تمام کردم . بنابراین ، اگر نقصی باشد در مردم است که قسمتی از این نعمت را گرفتند و قسمتی دیگر را رها نمودند ، اما از سوی خداوند هیچگونه نقص و کمبودی در این نعمت قرار داده نشده است . به هرحال ، همانگونه که اصل نعمت را باید از خداوند درخواست نمود ، اتمام و کامل شدن آن را هم باید از او طلبید؛ چه اینکه کامل کننده نعمت ، همان بخشنده نعمت است . در اعمال روز ((عید غدیر)) نیز در این باره چنین آمده است . ((اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ کَمالَ دینِهِ وَتَمامَ نِعْمَتِهِ بِوِلایَةِ اَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبِ (علیه السّلام)) . ((حمد و سپاس خدای را که کامل شدن دینش و اتمام نعمتش را به وسیله ولایت حضرت امیرمؤ منان علی (علیه السّلام) انجام داد)) . ((یا مَنْ اَنْعَمَ بِطَوْلِهِ !)) . ((ای کسی که با فضل و غنایش نعمت می بخشد !)) . ((طَول)) به معنای فضل و غنا می باشد؛ یعنی انعام پروردگار متعال به بندگانش از آن جهت است که خداوند دارای ذخایری بی کران ، بخششی بی پایان و قدرتی لایتناهی است . بنابراین ، بر بندگانش منّت نهاده و آنان را از خزائن نامحدود نعمتش سیراب می سازد . به عبارتی دیگر ، ((نعمت)) ، حقی برای بندگان نیست بلکه فضل و کرمی از سوی پروردگار متعال است . در قرآن کریم نیز خداوند متعال به (. . . ذِی الطَّوْلِ . . .) معرفی شده است : (غافِرِ الذَّنْبِ وَقابِلِ التَّوْبِ شَدیدِ الْعِقابِ ذِی الطَّوْلِ لا اِلهَ اِلّا هُوَ . . .) . (۲۱۰) ((آمرزنده گناه و قبول کننده توبه ، دارای مجازات سخت ، صاحب بخشش و نعمت خدایی جز او نیست و . . .)) . خداوند متعال آفریننده و بخشنده نعمتهاست . اما در این آفرینش و بخشش هم مانند هرکار دیگری ، نظم ، حساب و هدفی کاملاً دقیق و مشخص وجود دارد . هر نعمتی به هر کسی داده نمی شود و هرکس هم بدون حساب و کتاب نمی تواند به هر نعمتی برسد به طور کلی نعمتهای الهی را می توان به دو بخش اصلی تقسیم نمود : اوّل : نعمتهایی که به صورت عمومی در اختیار همگان قرار داده شده است و دستیابی به آنها نیازمند تلاش خاصی نیست . و دوّم : نعمتهایی که دستیابی به آنها مستلزم استفاده از نعمتهای دسته اوّل ، آن هم به گونه ای خاص می باشد؛ مثلاً ـ حیات ، آب ، هوا ، خاک ، عقل ، فکر ، چشم ، گوش ، پدر ، مادر ، و . . . از نعمتهای دسته اول می باشند و چیزهایی مانند : علم ، ثروت ، اخلاق ، قدرت ، معرفت ، و . . . از نعمتهای دسته دوّم می باشند . اما این نعمتها نیز در یک رتبه قرار ندارند بلکه در اینجا نیز برخی از نعمتها ، وسیله ای هستند برای رسیدن به برخی دیگر از نعمتها که در مرتبه ای بالاتر قرار دارند؛

مثلاً ـ علم و ثروت و قدرت ، وسیله ای هستند برای رسیدن به کمالات اخلاق انسانی و معارف والای الهی . و یا به طور کلی می توان گفت که دنیا نعمت بزرگی است برای دستیابی به نعمتهای بزرگتر در جهان آخرت . اشتباه بزرگ انسان نیز در همین نکته است که نمی داند از هر نعمتی چگونه و در چه راهی باید استفاده کند . اینجاست که آدمی از رسیدن به بسیاری از نعمتهای بزرگ الهی باز می ماند و همان نعمتهای موجود نیز تبدیل به وسیله ای برای تباهی انسان می شوند؛ یعنی دیگر از حالت نعمت بودن خارج می شوند . در ((اعمال شب جمعه)) می فرماید : ((اَبُوءُ بِنِعْمَتِکَ وَاَبُوءُ بِذَنْبی)) . ((از تو به من نعمت می رسد و از من گناه صادر می شود)) . و در دعای ابی حمزه ثمالی آمده است : ((تَتَحَبَّبُ اِلَیْنا بِالنِّعَمِ وَنُعارِضُکَ بِالذُّنُوبِ)) . ((توبانعمتهای خودت بامادوستی می کنی اماما با گناهان خویش باتومعارضه می کنیم)) . بنابراین ، پروردگار متعال ، انبیا را به سوی بشر فرستاده است تا هم نعمتهای گوناگون الهی را به بشر معرفی نمایند و هم راههای دستیابی به آنها را به انسانها بیاموزند و هم راههای به مصرف رساندن این نعم را به او یاد بدهند ، بدین جهت قرآن کریم کسانی را که اطاعت خدا و رسول را بنمایند ، از کسانی می داند که خداوند متعال به آنها نعمت بخشیده است : (وَمَنْ یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَاُولئِکَ مَعَ الَّذینَ اَنْعَمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیّینَ وَالصِّدّیقینَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحینَ وَحَسُنَ اُولئِکَ رَفیقاً) . (۲۱۱) ((کسانی که خدا و رسول را اطاعت می کنند با کسانی هستند که خداوند به آنها نعمت بخشیده است و آنها عبارتند از پیامبران و صدیقین و شهیدان و نیکوکاران و آنها رفیقان و همراهان خوبی هستند)) . به عبارت دیگر ، انسان باید همه نعمتهای الهی را در راه اطاعت از خدا و رسول به کار بندد تا به مقامی برسد که نعمتهای والا و عالی الهی نصیب او بشود . مطلب دیگری که قرآن کریم خیلی بر روی آن تاءکید می کند ، عبارت است از به یاد داشتن و ((توجه)) به نعمتهای پروردگار متعال ؛ یعنی انسان این نعمتها را از یاد نبرد و آنها را به فراموشی نسپارد . عباراتی مانند : (. . . وَاذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ . . .) . (۲۱۲) در قرآن کریم زیاد آمده است . ذکر نعمتهای الهی موجب می شود که انسان خود را در قبال این نعمتها مسؤ ول ببیند و در نتیجه در طریق الهی گام بردارد . و اساسا یکی از صفات مردان الهی آن است که همیشه خود را غرق در نعمتهای الهی احساس می کنند و جهان را سراسر نعمت الهی می بینند ، در ((دعای عشرات)) حضرت چنین می فرمایند : ((اَللّهُمَّ . . . وَبِنِعْمَتِکَ اَصْبَحْتُ وَاَمْسَیْتُ)) . ((بارالها ! . . . بانعمت توصبح وشام می کنم (یعنی سراسرزندگی مان بانعمتهای تومی گذرد))) . مشابه این سخن در ((دعای روز پنجشنبه)) آمده است : ((اَلْحَمْدُ للّهِ الَّذی اَذْهَبَ اللَّیْلَ مُظْلِماً بِقُدْرَتِهِ وَجاءَ بِالنَّهارِ مُبْصراً بِرَحْمَتِهِ وَکسانی ضِیائَهُ وَاَنَا فی نِعْمَتِهِ)) . ((حمد و سپاس خدای را که با قدرت خود شب ظلمانی را برد و با رحمت خود روز روشن را آورد و پرتو آن مرا فرا گرفت و اکنون من در نعمت او هستم)) . و این برخلاف نظر جاهلان و بدبینانی است که یا معتقد هستند خداوند اصلاً نعمتی به آنان نداده است و خود را فاقد هرگونه نعمتی می دانند و یا اعتقاد دارند که نعمتهایی که به آنان رسیده ، از غیر خداوند است و منشاء این نعمتها را اشخاص و اشیای دیگری می دانند . این افراد در واقع منکر نعمتهای الهی هستند . این انکار ، موجب می شود که اینگونه افراد یا دچار یک نوع بدبینی شدید نسبت به زندگی بشوند به طوری که امیدی به هیچ گونه ترقی و پیشرفتی در هیچ زمینه ای نداشته باشند و یا اینکه از نعمتهای الهی در راه باطل و راهی که مطابق میل آنان باشد ، استفاده کنند؛ زیرا این نعمتها را از خود می دانند نه از خداوند . در حالی که اولیای الهی هرگونه نعمتی را که به آنان برسد از جانب ، خداوند می دانند و چنین می گویند : ((اَللّهُمَّ ما بِنا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْکَ)) . (۲۱۳) ((بارالها ! هر نعمتی که برای ما هست از جانب تو است)) . و البته واضح است که بر طبق چنین عقیده ای ، از هر نعمتی فقط در راهی که مورد رضایت پروردگار متعال است ، استفاده می کنند . کسانی که نعمتهای الهی را انکار می نمایند در واقع مرتکب کفران نعمتهای پروردگار متعال می شوند . قرآن کریم درباره آنانکه نعمتهای الهی را کفران می کنند ، چنین می فرماید : (. . . فَکَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللّهِ فَاَذاقَهَا اللّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ) . (۲۱۴) ((. . . آنان به نعمتهای الهی کافر شدند ، پس خداوند هم در مقابل این کار ، ترس و گرسنگی را نصیب آنان کرد)) . در واقع ، هر نوع ناسپاسی و بی توجهی به نعمتهای الهی نتایج سوء دنیوی و اخروی خاصی دارد؛ مثلاً کسانی که نعمت ((هدایت و هدایت کنندگان

)) را نادیده می گیرند و به آن پشت پا می زنند ، گرفتار ((ضلالت و گمراهی)) می شوند و از تشخیص حقایق باز می مانند و در نتیجه به انواع ذلتهای دنیوی و اخروی گرفتار می شوند . و یا کسانی که از نعمتهای مادی در طریق صحیح آن استفاده نمی کنند ، همین نعمتهای مادی از حالت نعمت بودن خارج می شوند و تبدیل به وسایلی در جهت خسران آدمی می گردند . به همین جهت ، حضرت در ((دعای کمیل)) از خداوند متعال تقاضای بخشش گناهانی را می کند که موجب تغییر نعمت می شوند : ((اَللّهُمَّ اغْفِرْلِیَ الذُّنُوبَ الَّتی تُغَیِّرُ النِّعَمَ)) . ((بارالها ! گناهانی را که باعث تغییر نعمت می شوند بر من ببخشای)) . یعنی انسان با اعمال خلاف خود موجب می شود که نعمتهای الهی تغییر کرده و به جای آنکه باعث آسایش و راحتی برای انسان شوند ، موجبات انواع ناراحتیها و گرفتاریها را در دنیا و آخرت برای آدمی فراهم سازند؛ مثلاً علم و ثروت ، دو نعمت بزرگ برای انسان می باشند ، اما هنگامی که در طریق خلاف و گناه به کار گرفته شوند ، باعث گرفتاریهای گوناگون برای خود و دیگران می گردند و دیگر فایده ای حقیقی از آنها حاصل نمی شود . بنابراین ، این بشر است که با دست خود ، خود را از نعمتهای الهی محروم می کند و الاّ در نعمتهای پروردگار متعال هیچگونه کمبود و نقصانی وجود ندارد . قرآن کریم در این باره چنین می فرماید : (ذلِکَبِاَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً اَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ماباِاَنْفُسِهِم . . .) . (۲۱۵) ((این (عقاب الهی) بدان خاطر است که خداوند نعمتی را که به افرادی بخشیده است ، دگرگون نمی سازد مگر آنکه آنها ، خود را تغییر دهند . . .)) . یعنی از بین رفتن نعمتها به خاطر اعمال خود انسانها می باشد ، به همین جهت ، حضرت از زوال نعمت به خدا پناه می برند و در عمل سیزدهم از((اعمال شب نیمه شعبان)) چنین می فرمایند : ((اَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِکَ . . . مِنْ زَوالِ نِعْمَتِکَ)) . ((بارالها ! از زوال و نابودی نعمتت به نور وجه تو پناه می برم !)) . به عبارت دیگر ، همانگونه که خداوند به انسانها نعمت می بخشد ، به همان ترتیب هم ممکن است که این نعمتها را از انسان بگیرد و آنان را زایل نماید ، پس برای حفظ نعمتها و عدم زوال آنها هم باید از خود خداوند متعال یاری طلبید و در طریق الهی گام برداشت . قبلاً درباره نعمتهای مادی و معنوی یا به عبارتی ، نعمتهایی که وسیله هستند و نعمتهایی که هدف می باشند ، سخن به میان آمد ، در ((مناجاة الذاکرین)) درباره برخی از نعمتهای معنوی ، چنین آمده است : ((اِلهی . . . وَمِنْاَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَیْنا جَرَیانُ ذِکْرِکَ عَلی اَلْسِنَتِنا وَاِذْنُکَ لَنا بِدعائِکَ وَتَنْزیهِکَ وَتَسْبیحِکَ)) . ((بارالها ! از بزرگترین نعمتهای تو بر ما ، جاری شدن یاد و ذکرت بر زبانهای ماست و همچنین اجازه ای است که به ما برای خواندنت و پاک و منزه دانستن و تسبیح گویی خودت ، عنایت نموده ای)) . اینها نعمتهایی است که خداوند به بندگان خاص خود می بخشد ، نعمتهایی که بسیاری از ما انسانهای ظاهربین و مادیگرا از آنها غافل هستیم . البته هرکس به مقدار توان و زحمتی که می کشد ، می تواند به این نعمتهای عظیم دست یابد و از فواید آنها بهره مند شود . در واقع اولیای الهی آسایش و راحتی حقیقی را در چنین نعمتهایی می یابند و احساس می کنند . همچنین انبیای الهی و دستورات حیاتبخش آنان که تضمین کننده سعادت مادی و معنوی انسان است ، از بزرگترین نعمتهای الهی بر انسان به شمار می روند ، به طوری که پروردگار متعال ، خلافت و ولایت حضرت امیرالمؤ منین (علیه السّلام) را که ضامن بقای راه و دین پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) می باشد را ((اتمام نعمت)) خود بر بشریت می خوانند اما دریغا ! که این بشر ، بسیاری از نعمتهای الهی را کفران نموده و خود را از بهره های عظیم دنیوی و اخروی آنها بی بهره کرده است . در ((دعای روز دوشنبه)) نیز حضرت چنین نعمتی را از پروردگار متعال می طلبند : ((اَللّهُمَّ اَوْلِنی . . . سَعادَةً فی اَوَّلِهِ بِطاعَتِکَ وَنِعْمَةً فی اخِرِهِ بِمَغْفِرَتِکَ)) . ((بارالها ! در چنین روزی (روزهای دوشنبه) دو چیز به من عطا کن ؛ اوّل سعادتی در ابتدای روز که با اطاعت از تو حاصل شود و دوّم ، نعمتی در پایان روز که مغفرت تو باشد)) . یعنی حضرت ، مغفرت الهی را به عنوان یک نعمت از خداوند متعال طلب می نماید . به هر حال ، نعمتهای بی کران و گوناگون الهی ، بشر را احاطه نموده است ، تا این بشر چه مقدار قابلیت درک و برداشت از این نعمتها را داشته باشد . نکته دیگر آنکه ، همانگونه که قبلاً گفته شد ، نعمتهای الهی ، حقی برای انسان نیستند بلکه فضل و رحمتی از جانب پروردگار می باشند . در دعای ((نماز حضرت زین العابدین (علیه السّلام))) در این باره چنین می فرماید : ((یا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ

اسْتِحْقاقِها !)) . ((ای آغاز کننده به نعمتها ، قبل از استحقاق آنها !)) . و در ((دعای روز عرفه (دعای امام حسین (علیه السّلام)))) آمـده است : ((اِبْتَـدَاْتَنی بِنِعْمَتِکَ قَبْلَ اَنْ اَکُونَ شَیْئاً مَذْکُوراً)) . ((قبل از آنکه من چیزی قابل ذکر باشم ، تو نعمتت را بر من شـروع کردی (یعنی نعمت حیات و زندگی را به من بخشـیدی))) . مطلب مهم دیگر در باب نعمتهای الهی ، ((شـکر این نعمتهاست)) در ((دعـای جـوشن صـغیر)) می فرمایـد : ((اِلهی . . . وَاجْعَلْنی لِنَعْمائِکَ مِنَ الشّاکِرینَ وَلاِلائِکَ مِنَ الذّاکِرینَ)) . ((بارالهـا ! مرا از شکرگزاران و در یاد دارندگان نعمتها و بخششـهای خودت قرار ده)) . این مطلب ان شاء اللّه در بحث ((شکر)) مستقلاً خواهد آمد . قبلاً درباره نعمتهای الهی و اتمام آنها از سوی خداوند متعال بر بندگان سخن به میان آمد و گفته شد که هرکس در این رهگذر ، به مقدار لیاقتی که دارد از این نعمتها اسـتفاده می کند ، اما در این میان بندگان خاصـی هستند که به تمام نعمتهای الهی دست یافته اند و بهره ای تمام از نعمتهای تام الهی برده اند . امام حسـین (علیه السّلام) در ((دعای روز عرفه)) درباره خویش چنین می فرمایند : یـا رَحیمُ یـا رَحْمنُ ! . . . اَتْمَمْتَ عَلَیَّ سَوابِغَ الْاَنْعـام . . . ثُمَّ اِذْ خَلَقْتَنی مِنْ خَیْرِ الثَّری لَمْ تَرْضَ لی یا اِلهی نِعْمَـةً دُونَ اُخْری . . . حَتّی اِذا اَتْمَمْتَ عَلَیَّ جَمیعَ النِّعَمِ وَصَرَفْتَ عَنّی کُلَّ النِّقَمِ . . . فَاِنْ دَعَوْتُکَ اَجَبْتَنی وَاِن سَئَلْتُکَ اَعْطَیْتَنی . . . کُلُّ ذلِکَ اِکْمالٌ لِاِنْعُمِکَ عَلَیَّ وَاِحْسانِکَ اِلَیَّ)) . حضـرت اباعبداللّه (علیه السّـلام) پس از ذکر بسیاری از نعمتهای الهی در حق خویش ، چنین می فرمایند : ((بلند مرتبه ای ، ای خـدای رحمـان و رحیم ! . . . نعمتهای بی کرانت را بر من تمام نمودی . . . آنگاه که مرا از بهترین خاک خلق نمودی ، به بخشـش بعضی از نعمتهایت به من راضی نشدی . . . تااینکه همه نعمتهارا برمن تمام کردی و همه بدیها را از من دور نمودی . . . اگر تو را بخوانم ، پاسخم می دهی و اگر از تو درخواست نمایم ، عطایم می نمایی . . . تمام اینها بدین خاطر است که نعمتهایت و خوبیهایت برای من کامل شود)) . بنابراین ، این اولیای بزرگ الهی ، مصداق حقیقی ((انعمت علیهم)) می باشند ، همان کسانی که در سوره حمـد از خداوند می طلبیم که ما را به راه آنان هدایت نماید : (اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ صِراطَ الَّذینَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ . . .) . (۲۱۶) ((بارالها ! ما را به راه راست هدایت کن ؛ راه کسانی که به آنان نعمت بخشیدی . . .)) .

دامنه جود و بخشش خداوند

(۴۵) ((یا اَجْوَدَ مِنْ کُلِّ جَوادٍ !)) . ((ای بخشنده تر از هر بخشنده !)) . (۸) ((یا ذَاالْجُودِ وَالسَّخاء !)) . ((ای بخشنده و بلند نظر !)) . (۱۵) ((یا ذَاالْجُودِ وَالْاِحْسانِ !)) . ((ای دارنده بخشـش و نیکی !)) . (۸۰) ((یا ذَاالْجُودِ وَالنِّعَمِ !)) . ((ای صاحب بخشش و نعمت !)) . (۸۲) ((یـا مَنْ اَکْرَمَ بِجُودِهِ !)) . ((ای کسـی که بـا جود و بخشـش ، گرامی می دارد !)) . (۸۲) ((یـا مَنْ جادَ بِلُطْفِهِ !)) . ((ای کسـی که به سبب لطفش می بخشد !)) . (۱۰۰) ((یا جَواداً لا یَبْخَلُ !)) . ((ای بخشـنده ای که تنگ نظری نمی کند !)) . ((جود)) به معنای ((سـخاوت و بخشـندگی)) است . کسـی که دارای چنین صفتی است ، مایل است از آنچه دارد به دیگران ببخشاید و آنها را از داشـته هـای خـویش بهره منـد سـازد . و خداونـد ((جواد)) است به این معنـا که از هیچگونه بخشـش و دِهِشـی به مخلوقـات و بنـدگان خود دریغ نـدارد . ((یـا اَجْوَدَ مِنْ کُلِّ جَوادٍ !)) . ((ای بخشـنده تر از هربخشـنده !)) . بالاـترین ((جود و بخشـش)) از آن پروردگار متعال است ، بلکه بایـد گفت تنها جواد حقیقی ، خود خداونـد است چه اینکه دیگران اگر دارای جود هستند ، اولاً : این صفت را خداوند به آنان بخشیده است و ثانیا : آنچه را هم که به وسیله آن جود و بخشـش می کنند ، خداوند به آنان داده است . جود خداونـد آنقـدر فراوان است که حضـرت در ((مناجات شـعبانیه)) چنین می فرماید : ((اِلهی جُودُکَ بَسَطَ اَمَلی !)) . ((بارالها ! سخـاوت تـو آرزوی مرا گسترانیـده است)) . یعنی هنگـامی که به جود تو می نگرم ، تحقق آرزوهـای خویش را در آن می یـابم و وسـعت جود تو موجب می شود که آرزوهای خود را در چیز کوچکی محـدود نکنم بلکه آن را تا کرانه های ناپیـدا برای ادراکات معمولی ، بگسترانم . البته شـناختی که اولیای الهی از ((جود)) پروردگار متعال دارند و آرزویی که به دنبال آن هسـتند با شناخت و آرزوی مـا بسـیار متفاوت است . ما معمولاً جود و بخشـش الهی را در ابعاد مادی و آن هم به مقـداری کم می شناسـیم و آرزوهای

مـانیز (هرچنـد بلنـد بالاـ هم باشـد) در همین چـارچوب می گنجـد ، در صورتی که جود مادی پروردگار متعال با تمام عظمتش در مقابل جود معنوی او بسـیار حقیر می نماید . لازم به ذکر است که بسیاری از مطالبی که در باب نعمتهای الهی بیان شد در اینجا نیز جاری است ؛ یعنی جود الهی نیز مراتب مختلفی دارد و خداونـد بر اساس حسابی بسـیار دقیق به هرکسـی به مقـدار لیاقت و قابلیتش جود می نماید و می بخشد . بنابراین ، لازم است که آدمی تمام سعی و کوشش خود را در راه دستیابی به جود بی انتهای پروردگار ، صـرف نماید و با کردار ناشایست ، خود را از آن محروم نسازد . نکته دیگری که جمله ((یا اَجْوَدَ مِنْ کُلِّ جَوادٍ !)) ، به ما گوشزد می کنـد آن است که مبـادا جود و بخشـش دیگران ، مـا را از خـدای خود غافـل کنـد و گمـان کنیم که فلاـن فرد یـا فلاـن گروه ، جوادترین افراد هسـتند پس به دنبـال آنـان روان شویم و از جودِ اَجود موجودات ، محروم بمـانیم . برای همین ملاـحظه می کنیم که اولیـای الهی چشم به جود پروردگـار متعـال دوخته و تمام خواسـته های خود را از آن بخشـنده کریم طلب می کننـد . در دعای ابی حمزه ثمالی ، حضـرت چنین می فرمایـد : ((یا خَیْرَ مَنْ سُـئِلَ وَاَجْوَدَ مَنْ اَعْطی ! اَعْطِنی سُؤْلی فی نَفْسـی وَاَهْلی وَوالِدَیَّ وَوَلَدی وَاَهْلِ خُزانَتی وَاِخْوانی فیکَ)) . ((ای بهترین درخواست شونده ! و ای بخشنده ترین عطا کننده ! خواسته هایم را در مورد خودم و بستگانم و والـدین و فرزنـدانم و نزدیکـان و برادران دینی ام بـه من عطـا کن)) . البته همـانطور که گفته شـد ، آن بزرگـان را به جـود الهی معرفتی دگر است ، معرفتی که چنین می گویـد : ((فَوَعِزَّتِکَ یـا سَیِّدی ! لَوْ نَهَرْتنی ما بَرِحْتُ مِنْ بابِکَ وَلا کَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِکَ ، لِمَا انْتَهی اِلَیَّ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِکَ وَکَرَمِکَ)) . (۲۱۷) ((بـه عزتـت قسـم ای سـرورم ! که اگر مرا از خـود برانی و دور کنی ، هرگز از درگـاهت نخواهم رفت و از خواهش و تملق به درگـاهت دست برنخواهم داشت ؛ زیرا به جود و کرمت آگاهم و معرفت آن به من رسـیده است)) . ((یـا ذَاالْجُودِ وَالسَّخـاءِ !)) . ((ای صـاحب بخشـش و بلنـد نظری !)) . ((یـا ذَاالْجُودِ وَالاِْحْسـانِ !)) . ((ای صاحب بخشـندگی و نیکی نمودن !)) . ((یا ذَاالْجُودِ وَالنِّعَمِ !)) . ((ای دارنـده بخشـش و نعمت !)) . در این عبارات ، ((جود)) را می توان منشاء صفات دوّم دانست ؛ یعنی خداوند متعال چون جواد است ، پس سخی و محسن و منعم است . البته باید دانست که این صفات و صـفات مشابهی ماننـد فضل ، کرم ، رحمت ، عطاء و . . . با یکدیگر قریب المعنی و متناسب می باشـند و بدین جهت در ادعیه نیز معمولاًـ به همراه یکـدیگر ذکر می شونـد ، هرچنـد از لحـاظ منطقی نیز رابطه ای دقیق و ظریف مـا بین این اوصاف برقرار است . به هرحـال ، تنـاسب مـابین جود و صـفات مـذکور آشـکار است ، ((سـخاوت)) به معنـای جوانمردی و بلنـدنظری و بخشـندگی اسـت ((احسـان)) نیز به معنـای نیکی نمودن است و ((نعمت)) هم به معنای راحتی آورنـده و آسایش دهنـده می باشـد ، حال کسـی که دارای جود ، بـذل و بخشـش است ، در او بلنـد نظری و جوانمردی نیز هست . و چنین شخصـی ، البته اهـل احسان و نیکی نمودن به دیگران نیز می باشد . و اعمال و افعال و نیات این شـخص نیز برای دیگران نعمت به شـمار می آید . ((یا مَنْ اَکْرَمَ بِجُودِهِ !)) . ((ای کسـی که با بخشـش گرامی می دارد !)) . ((اکرام)) به معنای گرامی داشـتن و ارجمند نمودن است . خداوند متعال به وسـیله جود خود ، بنـدگانش را کرامت می بخشـد و آنان را بزرگ و گرامی می دارد . بذل و بخشـش الهی در هربُعد و جهتی که باشد ، چون بخشش و عطایی از جانب پروردگار متعال است ، موجب رفع نقصی از انسان و کسب کمالی برای اوست . و این همان چیزی است که موجب کرامت و بزرگواری انسـان می شود؛ مثلاًـ اگر خداونـد متعـال به سـبب جود خود ، انسـان را عفو نمایـد و گناهـان او را ببخشاید ، در واقع او را اکرام نموده است ؛ زیرا از بین رفتن گناهان و خطاها به منزله از دست دادن نقایص و پستیهاست و این همان گرامی شدن آدمی است . و یا اگر خداوند متعال با جود و بخشش خود ، انسان را در ابعاد مادی یا معنوی مستغنی و بی نیاز سازد ، همانگونه که حضـرت ابی عبـداللّه (علیه السّـلام) در دعای روز عرفه می فرمایـد : ((اَنْتَ الَّذی بِجُودِکَ اَغْنَیْتَنی !)) . ((خـدایا ! این تویی که با جودت مرا غنا بخشـیدی !)) . این غنا موجب کرامت انسان می شود؛ یعنی خداوند با این غنا آدمی را اکرام نموده است ؛ مثلاً خداونـد به جود خودش به افرادی که شایسـتگی آن را دارنـد ، بصـیرت ، معرفت ، قدرت دستیابی به حقایق و کمالات و . . . عنـایت می کنـد و یـا از نظر مادی آنان را بی نیاز از دیگران می سازد که تمام این امور در واقع اکرام انسان از سوی پروردگار قادر

متعال است . ((یا مَنْ جادَ بِلُطْفِهِ !)) . ((ای کسی که به سبب لطفش ، می بخشد !)) . ((لطف)) به معنای مهربانی و ملایمت است ، این مهربانی سبب جود و بذل و بخشش می شود؛ زیرا وقتی که شخصی نسبت به دیگری لطف داشته و مهربان باشد ، سعی می کند نیازمندیهای او را برطرف نماید و از آنچه در توان دارد به او بدهد و ببخشد . واضح است که هرمقدار لطف پروردگار متعال نسبت به بنده ای بیشتر باشد ، جود الهی نیز نسبت به آن بنده ، فزونی خواهد گرفت . ((یا جَواداً لا یَبْخَلُ !)) . ((ای بخشنده ای که تنگ نظری ندارد !)) . ((بخل)) ضد ((جود)) و به معنای تنگ نظری و امساک و امتناع است . و معلوم است کسی که جواد باشد هیچگاه بخیل نخواهد بود . اما در ((مناجات شعبانیه)) برای آنکه جود الهی شامل حال آدمی بشود ، یک شرط به این جمله اضافه شده است : ((یا جَواداً لا یَبْخَلُ عَمَّنْ رَجا ثَوابَهُ !)) . ((ای بخشنده ای که از امیدوار به ثوابت ، دریغ نمی کنی !)) . یعنی یکی از شرایط لازم برای رسیدن به جود الهی آن است که آدمی به پاداش و دِهِش پروردگار متعال ((امیدوار)) باشد ، بنابراین ، کسی که به هر دلیلی از درگاه باری تعالی ناامید است ، نمی تواند منتظر بخشش خداوند باشد . به عبارت دیگر ، دستیابی به جود الهی مستلزم داشتن یک حالت و قابلیت خاص روحی به نام ((امید و رجاست))؛ زیرا کسی که ناامید از بخششهای الهی است ، یا خداوند را ناتوان می داند و یا خود را به لحاظ گناه مستحق نمی داند ، که در صورت اول باید ایمان و عقیده خود را اصلاح نماید و در صورت دوّم باید موانع را برطرف سازد . در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) نیز در باره نقش ((رجا)) چنین می فرماید : ((وَاَعْلَمُ اَنَّکَ لِلرّاجی بِمَوْضعِ اِجابَةٍ !)) . ((بارالها ! من می دانم که تو خواسته کسانی را که امیدوار هستند ، اجابت می کنی و برآورده می سازی)) . همچنین در دعای ابی حمزه ثمالی درباره رفتن به سوی جود پروردگار متعال و ترک انسانهای بخیل ، چنین آمده است : ((وَاَنَّ فِی اللَّهْفِ اِلی جُودِکَ وَالرِّضا بِقَضائِکَ عِوَضاً مِنْ مَنْعِ الْباخِلینَ وَمَنْدُوحَةً عَمّا فی اَیْدِی الْمُسْتَاءْثِرینَ)) . ((بارالها ! در نالیدن به درگاه جود و بذلت و راضی بودن به قضا و قدرت ، عوضی وجود دارد از ندادن افراد بخیل ، و بی نیازی وجود دارد از آنچه در دست دنیا طلبان است)) . یعنی اگر انسان منتظر بخشش پروردگار متعال و راضی به قضا و قدر الهی باشد ، هرچند این انتظار و رضایت سخت باشد ، اما آنچه از این رهگذر نصیب انسان می شود ، بسیار بهتر از آن است که آدمی به انسانهای بخیل روی آورد و به دنیایی که در دست دیگران است ، چشم داشته باشد . اکنون که سخن از ((بخل)) به میان آمد ، باید دانست که بخلِ آدمی ، وسعت زیادی دارد و یکی از بدترین بخلها ، بخل انسان در انجام کارهای نیک است ؛ یعنی اینکه انسان از بذل و بخشش تواناییها و سرمایه های خود در راه پروردگار متعال ، خودداری و امتناع ورزد ، در حالی که تمام این سرمایه ها و توانمندی ها را خداوند به انسان عنایت نموده است . در همین رابطه در ((تعقیب نماز ظهر)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . اِنْ دامَ بُخْلی فَاَنْتَ اَجْوَدُ . . . اَللّهُمَّ وَاقْمَعْ بُخْلِی بِفَضْلِ جُودِکَ)) . ((بارالها ! . . . هرچند من بخیل هستم اما جود تو بیشتر است ، . . . بارالها ! بخل مرا به فراوانی جود خودت ، از بین ببر)) . یعنی خداوندا ! تو به بخل من که مانع از انجام کارهای خیر می شود نظر نکن ، بلکه با جود خودت با من رفتار نما و به سبب آن ، بخل مرا هم از من بگیر تا بتوانم آنگونه که تو می خواهی عمل نمایم . نگاهی دیگر به جود و کرم خداوند قبلاً درباره وسعت و دامنه ((جود الهی)) سخن گفته شد ، اینک به گوشه های دیگری از این مطلب می پردازیم در دعای ابی حمزه ثمالی چنین آمده است : ((حجَّتی یا اَللّه ! فی جُرْاءتی عَلی مَسئَلَتِکَ مَعَ اِتْیانی ماتَکْرَهُ ، جُودُکَ وَکَرَمُکَ)) . ((بارالها ! آنچه موجب می شود که من با وجود گناه باز هم به درگاه تو بیایم و از تو خواسته هایم را بطلبم ، جود و کرم تو است)) . یعنی جود و کرم تو آنقدر گسترده است که موجب می شود من با تمام کردارهای قبیح وزشتم ازتودست برندارم . درقرآن کریم نیز این سخن به گونه ای دیگر بیان شده است : (قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ . . .) . (۲۱۸) ((بگو ای بندگانم که بر خود ستم کرده اید از رحمت پروردگار ماءیوس و ناامید نباشید)) . چه اینکه جود پروردگار متعال از رحمت او ناشی می شود . یا به عبارتی ، جود از مصادیق رحمت الهی است . و در جای دیگری از همان دعا چنین آمده است : ((اَنْتَ الْجَوادُ الَّذی لا یَضیقُ عَفْوُکَ)) . ((بارالها ! تو بخشنده و جوادی هستی که عفو و گذشت کم و نارسا نیست)) . بنابراین ، ما جود الهی را

نبایـد منحصـر در دادن آب و نان بـدانیم ، بلکه دادن و بخشـیدنِ عفو مغفرت و . . . از جانب خداوند متعال به انسان ، از بارزترین و ضروری ترین مصـادیق جود پروردگـار متعـال می باشـد؛ همچنانکه تقرب به درگاه الهی نیز با جود الهی میّسـر می شود . در دعای کمیل ، حضرت چنین می فرمایند : ((اَسْئَلُکَ بِجُودِکَ اَنْ تُدنِیَنی مِنْ قُرْبِکَ)) . ((به جود و بخشش از تو می خواهم که مرا به قرب خویش نزدیک سازی)) . و در جای دیگری از همان دعای شـریف ابی حمزه ، وسـعت جود و بخشش الهی چنین بیان شده است : ((وَاَیُّ جَهْـلٍ یـارَبِّ لاـ یَسَـعُهُ جُودُکَ !)) . ((و کـدامین جهالت و نادانی است خـدایا ! که جود تو آن را فرا نگیرد و شامل نشود)) . یعنی همه خلافهـا و گناهـای مـا انسانها ، نوعی جهالت و نادانی محسوب می شود ، اما جود پروردگار متعال آنقـدر فراوان و وسـیع است که می تواند تمام این جهالتها را فرا بگیرد . این فراگیری به این معنا است که خداوند متعال با جود و بخشـش فراوان خود ، از این جهالتهـا می گـذرد و یا با دادن تواناییها و قابلیتهای لازم به انسان ، آدمی را از این جهالتها خلاصـی می بخشـد . مطلب دیگری که قبلاً نیز در باره آن سخن گفته شد ، امیدواری و چشم دوختن به جود و بخشش الهی است . در دعای ابی حمزه ثمالی چنین می فرمایـد : ((وَاِلی جُودِکَ وَکَرَمِکَ اَرْفَعُ بَصَـری)) . ((به جود و کرم تو چشم دوخته ام)) . و در جای دیگر از همان دعا آمده است : ((وَبِجُودِکَ اَقْصُدُ طَلِبَتی)) . ((با جود تو به دنبال خواسـته هایم می باشم)) . یعنی چون جود و بخشـش تو را در نظر می گیرم ، در رسـیدن بـه مطلـوب خـویش امیـدوار می شـوم و بـه دنبـال آن روان می گردم . در ((دعـای روز عرفـه)) نیز دربـاره نـوعی از جـود پروردگـار متعـال چنین آمـده است : ((اَنْتَ الْجَوادُ بِالْعَطـاءِ قَبْـلَ طَلَبِ الطّـالِبینَ)) . ((بارالها ! قبل از اینکه از تو درخواست بشود ، تو بخشـنده بخششـها هستی)) . در واقع بسـیاری از سـرمایه های گوناگون ما در دایره این جود الهی قرار می گیرد سـرمایه ها و داشـته هایی که ما در حال اسـتفاده از آنها می باشـیم اما معمولاً از بخشـنده و دهنـده آنها غافل هستیم ، سـرمایه هایی که ما برای به دسـت آوردن و داشـتن آنهـا از خداونـد تقاضایی نکرده ایم و خداونـد به جود فراوان خود آنها را به ما داده است . اما نوعی دیگر از جود الهی ، وجود دارد که رسـیدن به آن مستلزم ((درخواست)) از پروردگار متعال می باشد؛ یعنی بدون یک درخواست واقعی ، انسان سزاوار آن نمی شـود . بـدین جهـت ، چنین درخواسـتی را در دعاهـا مشاهـده می کنیم . در ((دعـای کمیـل)) ، حضـرت چنین می فرماینـد : ((وَجُدْلی بِجُودکَ)) . ((به بخشـش خود بر من ببخش)) . و در دعا ابی حمزه آمده است : ((فَاَنْتَ اَهْلٌ اَنْ تَجُودَ عَلَیْنا . . . وَجُدْ عَلَیْنا فَاِنّا مُحْتاجُونَ اِلی نَیْلِکَ)) . ((بارالها ! تو شایسـته آنی که بر ما جود و بخشـندگی نمایی ، . . . و بر ما بخشندگی نما که ما به عطـای تو احتیـاج داریم)) . و در این میـان ، دسـته ای از بنـدگان الهی آنچنان شایسـتگی جود و کرم الهی را پیـدا می کننـد که هماننـد باب الحوایج ؛ حضـرت امام موسـی کاظم (علیه السّـلام) در ((دعای جوشن صـغیر)) چنین می فرمایند : ((فَقَدْ فَضَّلْتَنی عَلی کَثیرٍ مِنْ خَلْقِکَ جُوداً مِنْکَ وَکَرَماً لا بِاسْتِحْقاقٍ مِنّی)) . ((بارالها ! مرا بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدی و این به خاطر جود و کرمی است که تو داری ، نه به خاطر استحقاقی که من دارم)) .

خداوند، کریمتر از هر کریم است

(۱) ((یا کَریمُ !)) . ((ای ارجمنـد و بزرگوار !)) . (۳۳) ((یا اَکْرَمَ مِنْ کُلِّ کَریمٍ !)) . ((ای ارجمنـدتر از هر ارجمند !)) . (۲۷) ((یا اَکْرَمَ الاَکْرَمینَ !)) . ((ای بزرگـوارترین بزرگواران !)) . (۹۱) ((یـا اَکْرَمَ الْکُرَمـاءِ !)) . ((ای گرانمایه ترین گرانمایه ها !)) . (۲۳) ((یـا ذَاالْکَرامَـةِ الظّاهِرَةِ !)) . ((ای دارنـده کرامت آشـکار !)) . (۸۲) ((یـا مَنْ اَکْرَمَ بِجُودِهِ !)) . ((ای کسـی که بـا جود و بخشـش گرامی می دارد !)) . (۹۳) ((یا مُکْرِمُ !)) . ((ای گرامی دارنده !)) . (۳۰) ((یا مُکْرِمَ مَنِ اسْتَکْرَمَهُ !)) . ((ای اکرام کننده آن کس که از تو طلب اکرام نماید !)) . ((کرم و کرامت)) به معنای شرافت ، بزرگواری ، گرانمایه بودن ، ارجمند بودن ، ارزشمند بودن و با مقدار بودن است . یکی از نتایج بارز چنین صفتی ، بخشش و بخشندگی است . بنابراین ، ((کرم)) با ((جود ، سخاوت و فضل)) قریب المعنی می باشد . ((یا کَریمُ !)) . ((ای بزرگوار و ارجمند !)) . ((یا اَکْرَمَ مِنْ کُلِّ کَریمٍ !)) . ((ای بزرگوارتر از هر بزرگوار !

)) . ((یـا اَکْرَمَ الاَکْـرَمینَ !)) . ((ای بزرگـوارترین بزرگواران !)) . ((یـا اَکْرَمَ الْکَرَمـاءِ !)) . ((ای گرانمـایه ترین گرانمـایه هـا !)) . ((کریم)) یعنی داشـتن بزرگواری و ارزشـمندی فراوان و همیشـگی ، و خداوند متعال ((کریم)) است از آن جهت که هرآنچه مایه کرامت و ارزش است ، برای پروردگار وجود دارد؛ یعنی خداوند صاحب و مالک همه خوبیها و ارزندگیهاست آن هم در حد اعلی ، بنابراین ، خداونـد نه تنها کریم است ، بلکه ((اکرم)) هم می باشد؛ زیرا دیگران اگر دارای کرم باشـند ، این کرامت را از خداوند متعـال کسب نموده انـد و خود فاقـد همه چیز می باشـند . قرآن کریم در سوره الرحمن ، چنین می فرمایـد : (تَبارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلالِ وَالاِْکْرامِ) . (۲۱۹) ((پربرکـت اسـت نـام پروردگـارت کـه دارای جلالـ و اکرام است)) . ((جلالـ)) در این آیه اشـاره به صفات جلالیه پروردگار متعال دارد؛ یعنی صـفاتی که بیان کننده پاکی و تنزیه خداوند از هر عیب و نقصی دارند؛ مانند علوّ ، عزّت ، تعالی و . . . این صـفات در واقع علوّ و رفعت باری تعالی را می رساننـد . و ((اکرام)) نیز اشاره به صـفات جمالیه پروردگار متعال دارد؛ یعنی صـفاتی که بیان کننـده وجود خوبیها و حسـنها برای پروردگار متعال است ؛ ماننـد علم ، قـدرت ، حیات ، رحمت و . . . بنـابراین ، هرآنچه موجب کرامتی باشـد ، در بالاـترین مرتبه اش برای ذات اقـدس الهی ، وجود دارد . ((در ((دعای روز عرفه)) نیز حضـرت چنین می فرمایند : ((یا مَنْ لَهُ اَکْرَمُ الاَسْماءِ !)) . ((ای کسی که باارزشترین و گرانقدرترین اسمها از آن تو است !)) . حال ، آنچه برای مـا در این رابطه مهم است این است که توجه نمـاییم در مقابـل چگونه خـدایی قرار گرفته ایم و در برابر پروردگاری با این همه کرامت چگونه باید رفتار نموده و چگونه بایداز این همه کرم الهی اسـتفاده و بهره برداری کنیم و با جهالتها و غفلتها ، خود را از آن محروم نسـازیم . بـدین جهت ملاـحظه می کنیم که اولیای بزرگ الهی چگونه از کرم بی کران خداونـد بهره برده و آن را واسطه درخواسـتهای خود قرار داده اند : ((جَعَلْتُ بِکَ اسْـتِغاثَتی وَبِدعائِکَ تَوَسُّلی مِنْ غَیْرِ اسْـتِحْقاقٍ لِاِ سْتِماعِکَ مِنّی وَلاَ اسْتیجابٍ لِعَفْوِکَ عَنّی ، بَلْ لِثِقَتی بِکَرَمِکَ وَسُـکُونی اِلی صِـدْقِ وَعْدِکَ)) . (۲۲۰) ((بارالها ! از تو یاری می طلبم و با خوانـدنت به تو توسـل می جویم نه از جهت آنکه مسـتحق آن باشم که سـخنم را بشنوی یا واجب باشد که عفوت را شامل من گردانی ، بلکه از آن جهت که به کرم تو اطمینان دارم و به راستی وعده هایت ، خاطر جمع هسـتم)) . ((یا ذَاالْکَرامَهِ الظّاهِرَهِ !)) . ((ای دارنده کرامت آشکار !)) . ممکن است منظور این باشـد که بزرگواری و بخشـش الهی آنقـدر فراوان و فراگیر است که همگان می توانند آن را مشاهده و ملاحظه کننـد . مقـداری توجه به ابعاد گوناگون زندگی و جهان خلقت ، این مطلب را برای آدمی روشن می کند . و این در مقابل کرامتهـای غیرظـاهری پروردگـار متعـال است ؛ یعنی کرامتهـایی که تنها افراد خاص که دارای قابلیتهای خاصـی می باشـند ، قادر به درک و احسـاس آنهـا هسـتند . در ((تعقیب نمـاز ظهر)) نیز چنین آمـده است : ((اَللّهُمَّ اغْفِرْلی . . . کَثیرَ تَفْریطی بِظـاهِرِ کَرَمِـکَ)) . ((بارالهـا ! بـا کرم و بزرگواری آشـکارت ، از خطاها و لغزشـهای فراوان من درگـذر)) . یعنی اگر تفریط و خطای من فراوان است ، کرم و بخشش تو نیز فراوان و آشکار است . ((یا مَنْ اَکْرَمَ بِجُودِهِ !)) . (۲۲۱) ((ای کسی که با جود و بخششت ، گرامی می داری !)) . خداوند چگونه انسان را اکرام می کند و به او ارزش می دهد ؟ در پاسخ باید گفت : با جود و بخششهای فراوان خود هر خیر و خوبی که به سـبب جود الهی به انسان برسـد ، در واقع اکرام انسان از سوی خداوند متعال است . در ((اعمال روزهای ماه رمضان)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ . . . وَلَم یَسـئَلِ الْعِبادُ مِثْلَکَ کَرَماً وَجُوداً !)) . ((بارالها ! . . . بندگانت تاکنون از کسـی که در جود و کرم ماننـد تو باشـد ، درخواست نکرده انـد)) . ((یا مُکْرِمُ !)) . ((ای گرامی دارنده !)) . ((یا مُکْرِمَ مَنِ اسْـتَکْرَمَهُ !)) . ((ای اکرام کننده آن کس که از تو طلب اکرام نمایـد !)) . این جمله بیـان کننـده یکی از شـرایط مهم دستیـابی به کرم الهی می باشـد . و آن عبارت است از ((اسـتکرام))؛ یعنی طلب کرامت نمودن از پروردگـار متعـال . به عبارت دیگر ، بایـد از انسان ((طلبی)) صورت گیرد تا از خداونـد متعـال ((بخششـی)) به انجـام برسـد بـدین جهت ، ملاـحظه می کنیم که اولیای الهی در ادعیه مبارکشان با زبانها و بیانهای گوناگون به دنبال کرم خـدای خویش می باشـند . البته واضـح است که هرانـدازه این درخواست و طلب حقیقی تر باشد و هراندازه معرفت آدمی به کرم پروردگار متعال بیشتر باشـد ، دستیابی به این مقصود ، عملی تر خواهـد شد . البته در اینجا هم مانند بقیه موارد

، بسیاری از ما انسانها دچار اشتباه شده و کرامت و ارجمندی را در جاهای دیگر و در دستان افراد دیگری جستجو می کنیم ، در حالی که حضرت در دعای ابی حمزه ثمالی چنین می فرمایند : ((وَالْحَمْدُ للّهِ الَّذی وَکَلَنی اِلَیْهِ فَاَکْرَمَنی وَلَم یَکِلْنی اِلیَ النّاس فَیُهینُونی)) . ((حمد و ستایش خدایی را که امور مرا به خودش واگذار نمود و در نتیجه مرا گرامی داشت و اکرام نمود و مرا به مردم واگذار نکرد تا آنان مرا خوار و پست نمایند)) . ما معمولاً کرامت و بزرگواری را در امور دنیوی می بینیم و با هزار و یک پستی به دنبال این کرامتهای خیالی ، روان و دوان می شویم . چه بسیار از پستیها و ذلتها که در میان ما انسانها رنگ شرافت و کرامت به خود گرفته است و چه بسیار انسانهای پست و بی ارزش که در جایگاه کرامت بخشیدن به دیگران قرار گرفته اند ! به هرحال ، رسیدن به کرامت حقیقی که همان کرامت الهی است ، آنچنان مهم است که پیامبر گرامی اسلام (صلّی اللّه علیه و آله) آن را هدف از بعثت خود بیان می فرمایند : ((اِنَّما بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَکارِمَ الاَخْلاقِ)) . (۲۲۲) ((من برانگیخته شدم تا ارزشهای اخلاقی را کامل کنم)) . بنابراین ، انبیای الهی هدفشان از زحمات و تعلیماتشان آن بوده است که بشر را از پستیها و ذلتهای گوناگون نجات بخشند و او را به ارزشهای والا و حقیقی برسانند . و اینجاست که تمامی دستورات و تعالیم دینی معنا پیدا می کند . کرامت انسان قرآن کریم در مورد انسان می فرماید : (وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ . . . وَفَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً) . (۲۲۳) ((و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم . . . و آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری بخشیدیم)) . یعنی خداوند متعال با بخشیدن ویژگیهایی به انسان ، او را بر دیگر مخلوقات برتری داده است ؛ مثلاً خداوند متعال به آدمی عقل و شعور خاصی عنایت نموده است که بسیاری از مخلوقات دیگر فاقد آن می باشند . و این خود موجب برتری و کرامت آدمی می شود . اما باید دانست برتری و کرامت حقیقی زمانی حاصل می شود که انسان از مواهب الهی در جهت صحیح استفاده نماید . در غیر این صورت ، این بخششها نه تنها موجب سعادت و کرامت انسان نمی شود بلکه او را در مرتبه ای پایین تر از دیگر موجودات قرار می دهد . درست مانند آنکه برای اکرام شخصی ، ثروتی به او داده شود اما آن شخص از این ثروت ، در جهت تباهی خود استفاده نماید . مطلب دیگر آنکه : همانگونه که قبلاً بیان شد ، مقتضای کرم و بزرگواری پروردگار متعال ، بخشش است و یکی از نمونه های بارز و مهم گذشت ، بخشیدن گناهان و خطاهای آدمی است ؛ زیرا با این کرم ، آدمی هم از عذابهای اُخروی نجات می یابد و هم در دنیا از ظلمتها و ناپاکیها پاک می شود و توانایی حرکت در طریق سعادت را می یابد . اینجاست که ملاحظه می کنیم چگونه اولیای الهی با چنگ زدن به دامان کرم الهی ، چنین بخشش و کرمی را از خداوند درخواست می کنند در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) ، حضرت چنین می فرمایند : ((اذا رَاَیْتُ مَوْلایَ ذُنُوبی فَزِعْتُ وَاذا رَاَیْتُ کَرَمَکَ طَمِعْتُ)) . ((بارالها ! آنگاه که به گناهان خود می نگرم ، گریزان و ترسناک می شوم ، اما هنگامی که به کرم و بزرگواری تو نگاه می کنم ، امیدوار شده و طمع می کنم)) . و در جای دیگر می فرماید : ((وَلا تُؤاخِذْنی بِاَسْوَءِ عَمَلی فَاِنَّ کَرَمَکَ یَجِلُّ عَنْ مُجازاةِ الْمُذْنِبینَ)) . ((بارالها ! مرا به کردار زشتم بازخواست و مؤاخذه مکن ؛ چه اینکه کرم و بخشش تو بالاتر از آن است که گنهکاران را مجازات نمایی)) . و در جای دیگر آمده است : ((تَسْتُرُ الذَّنْبَ بِکَرَمِکَ)) . ((با کرم خویش ، گناهان را می پوشانی)) . و در ((مناجات شعبانیه)) چنین آمده است : ((اِلهی . . . اَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْکَ اِذِالْعَفْوُ نَعْتٌ لِکَرَمِکَ)) . ((بارالها ! . . . از تو طلب عفو می کنم ؛ زیرا عفو ، ویژگی کرم و بزرگواری تو است)) . این امید و معرفت به کرم الهی تا بدانجاست که حضرت در ((دعای کمیل)) چنین می فرمایند : ((هَبْنی صَبَرْتُ عَلی حَرِّ نارِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ اِلی کَرامَتِکَ)) . ((خدایا ! گیرم که بر حرارت آتش تو صبر نمودم ، اما بر دوری و چشم پوشی از کرمت چگونه صبر نمایم)) . و در ((مناجات شعبانیه)) پایبندی خود را به کرم الهی چنین بیان می فرمایند : ((اِلهی لَمْ اُسَلِّطْ عَلی حُسْنِ ظَنّی قُنُوطَ الْیاسِ وَلاَ انْقَطَعَ رَجائی مِنْ جَمیلِ کَرَمِکَ)) . ((بارالها ! بر حسن ظنی که به تو دارم ناامیدی و یاءس را غالب نمی کنم و امیدم از کرم زیبایت هرگز قطع نخواهد شد)) . و در ((اعمال شب نیمه شعبان)) آمده است : ((اَللّهُمَّ فَلا تَحْرِمْنی ما رَجَوْتُ مِن کَرَمِکَ)) . ((خداوندا ! مرا از آن امیدی که به کرمت دارم محروم مگردان)) . در مقابلِ ((کرم و کرامت)) پروردگار متعال ،

((پستی و لئامت)) ما انسانها قرار دارد؛ یعنی ما انسانها صرف نظر از یاری پروردگار متعال و به صورت مستقل از نور الهی ، موجوداتی ناقص و ظلمانی هستیم که جز بدی چیزی در ما وجود ندارد . حضرت در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) در این باره چنین می فرماید :کَ اِلَیْنا نازِلٌ وَشَرُّنا اِلَیْکَ صاعِدٌ وَلَمْ یَزَلْ وَلایَزالُ مَلَکٌ کَریمٌ ، یَاْتیکَ عَنّا بِعَمَلٍ قَبیحٍ فَلا یَمْنَعُکَ ذلِکَ مِنْ اَنْ تَحُوطَنا بِنِعَمِکَ وَتَتَفَضَّلَ عَلَیْنا بِالائِکَ فَسُبْحانَکَ مااَحْلَمَکَ وَاَعْظَمَکَ وَاَکْرَمَکَ)) . ((خیر و خوبی تو به سوی ما سرازیر است و شرّ و بدی ما به سوی تو بلند است . اما همیشه تا بوده و هست تو خدای کریمی هستی ، اعمال زشت ما به سوی تو می آید اما این موجب نمی شود که نعمتهایت ما را فرا نگیرد و خوبیهایت را بر ما نبخشی . پس ای خدای سبحان ! تو چقدر بردبار و بزرگ و بزرگوار هستی)) . در ((دعای روز عرفه)) نیز حضرت چنین می فرمایند : ((اِلهی مِنّی مایَلیقُ بِلُؤْمی وَمِنْکَ مایَلیقُ بِکَرَمِکَ)) . ((بارالها ! از من آن برآید که سزاوار پستی ام می باشد و از تو آن شاید که به کرمت سزد)) . و مشابه این عبارت ، در ((دعای ابی حمزه)) چنین آمده است : ((لَئِنْ طالَبْتَنی بِلُؤْمی لَاُ طالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ)) . ((خدایا ! اگر مرا به پستی ام بگیری ، به راستی تو را به کرمت خواهم گرفت)) . یعنی خدایا ! تو مطابق شاءن من با من رفتار مکن بلکه بر طبق شاءن خودت با من معامله کن ؛ زیرا شاءن و مقام موجودی چون من جز پستی و بی مقداری چیزی نیست و مطابق با چنین شاءنی است که این همه خلاف و عصیان از من سر می زند ، اما آنچه از موجودی چون تو شاید و باید ، کرم است و بزرگواری و امید من نیز فقط به همین است و بس . و در ((دعای روز عرفه)) نیز حضرت چنین می فرمایند : ((اِلهی کُلَّما اَخْرَسَنی لُؤْمی ، اَنْطَقَنی کَرَمُکَ)) . ((خدایا ! هرگاه که لئامت و بی مقداریم مرا گنگ و لال می کند ، کرم و بزرگواریت مرا به زبان می آورد)) . یعنی چون به خویشتن می نگرم ، چیزی برای گفتن ندارم ، اما آنگاه که به کرم تو نگاه می کنم . زبانم برای طلب و درخواست گشوده می شود : ((وَبِکَرَمِکَ اَیْ رَبِّ اَسْتَفْتِحُ دعائی !)) . (۲۲۴) ((با توجه به کرم تو ای پروردگار ! خواندن و خواستنم را آغاز می کنم)) . و در ((دعای روز عرفه)) آمده است : ((وَقَدْ اَوْقَعَنی عِلْمی بِکَرَمِکَ عَلَیْکَ)) . ((خدایا ! علم و آگاهیم به کرمت مرا به سوی تو کشانده است)) . مطلب دیگر آنکه : همانگونه که در این جهان ما را به کرم الهی احتیاج است ، در جهان آخرت نیز ما نیازمندان به کرامت پروردگار متعال می باشیم . در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) چنین می فرماید : ((وَاجْعَلْ لی فی لِقائِکَ الرّاحَةَ وَالْفَرَجَ وَالْکَرامَةَ)) . ((بارالها ! در رسیدن و لقائت ، برای من آرامش ، گشایش و کرامت قرار بده)) . و در جای دیگر از همان دعا آمده است : ((یا مَنْ . . . اَشارَ لی فِی الْ خِرَةِ اِلی عَفْوِهِ وَکَرَمِهِ)) . ((ای خداوندی که در جهان آخرت به من عفو و کرمت را نشان می دهی)) . و مطلب دیگر آنکه خداوند متعال به برخی از اولیای خود چنان کرامتی عنایت فرموده است که باید آنان را مجسمه کرامت دانست . هرگونه نزدیکی و معرفت به این بزرگان ، سبب کسب کرامت و هرگونه دوری از آنان سبب سلب کرامت می شود اینجاست که بایداز روی آوردن به این اولیای بزرگ الهی غفلت نکرد و با چنگ زدن به دامان ایشان خود را ازکرم آنان بهره مندکرددر((اعمال روز سیم شعبان)) چنین آمده است : ((اَللّهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍوَعِتْرَتِهِ . . . اَللّهُمَّوَکَمااَکْرَمْتَنا بِمَعْرِفَتِهِ فَاَکْرِمْنابِزُلْفَتِهِ)) . ((بارالها ! بر محمد و خاندانش درود فرست . . . بارالها ! همچنانکه ما را به معرفت آن حضرت کرامت بخشیدی ، پس به تقرب و نزدیکی به آن حضرت نیز اکرام نما)) . یعنی در واقع ((معرفت و نزدیکی)) به آن حضرت ، سرمایه های عظیمی هستند که موجب گرامی شدن و ارزشمند بودن آدمی می گردند و به انسان شرافت و بزرگواری می بخشند . در ((زیارت عاشورا)) نیز درباره سیدالشهداء حضرت اباعبداللّه الحسین (علیه السّلام) چنین آمده است : ((فَاسْئَلُ اللّهَ الَّذی اَکْرَمَ مَقامَکَ وَاَکْرَمَنی بِکَ اَنْ یَرْزُقَنی طَلَبَ ثارِکَ مَعَ اِمامٍ مَنْصُورٍ مِنْ اَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ)) . ((از خداوندی که مقام و مرتبه تو را بلند نمود و گرامی داشت و مرا هم به واسطه شما کرامت بخشید ، می خواهم که خونخواهی شما را در رکاب امامی یاری شده از اهل بیت پیامبر اکرم (صلّی اللّه علیه و آله) نصیبم فرماید)) . و در جای دیگر از همان زیارت آمده است : ((فَاَسْئَلُ اللّهَ الَّذی اَکْرَمَنی بِمَعْرِفَتِکُمْ وَمَعْرِفَةِ اَوْلِیائِکُمْ . . .)) . ((از خداوندی که مرا به سبب شناخت و معرفت شما و دوستان شما کرامت داد می خواهم که . . .)) . و در ((زیارت عاشورای غیر معروفه)) آمده است : ((اَسْئَلُ اللّهَ الَّذی اَکْرَمَ یا مَوالِیَّ مَقامَکُمْ

وَشَرَّفَ مَنْزِلَتَكَمْ وَشَاءْنَكَمْ اَنْ يُكْرِمَنى بِوِلايَتِكَمْ وَمَحَبَّتِكَمْ وَالْاِيتمامِ بِكَمْ)) . ((ای سرورانم ! از خداوندی که مقام شما را گرامی نمود و جایگاه و مرتبه شما را شرافت بخشید ، می خواهم که مرا هم به وسیله دوستی و محبت و اقتدا به شما گرامی نماید)) . یعنی ولایت و محبت آن بزرگان ، تغییراتی در انسان ایجاد می کند و سرمایه هایی را به انسان می بخشد که سبب پیدا شدن کرامت حقیقی در آدمی می شود . همچنین درباره کریم بودن این بزرگان الهی ، در زیارت حضرت صاحب - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - ((در صبح جمعه)) چنین آمده است : ((اَنْتَ يا مَوْلاىَ ! كَريمٌ مِنْ اَوْلادِ الْكِرامِ !)) . ((تو ای سرورم ! کریمی از اولاد کریمان هستی)) . و در ((زیارت جامعه کبیره)) آمده است : ((اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا . . . اُصُولَ الْكَرَمِ !)) . ((سلام بر شما ای . . . ریشه های کرامت !)) . حسن ختام بحث را جمله ای از حضرت سیدالسّاجدین - علیه الاف التحیة والسلام - در دعای ابی حمزه ثمالی قرار می دهیم : ((فَوَعِزَّتِكَ لَوِ انْتَهَرْتَنى مابَرِحْتُ مِنْ بابِكَ وَلا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِما اُلْهِمَ قَلْبى مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِكَرَمِكَ وَسَعَةِ رَحْمَتِكَ)) . ((به عزتت قسم ! که اگر مرا از خود برانی ، هرگز از درگاهت به جایی نخواهم رفت و از تملق و خواهش از تو ، دست برنخواهم داشت ؛ زیرا قلبم مملوّ از معرفت به کرم و بزرگواری و رحمت واسعه تو است)) .

دایمی بودن فضل خداوند

(۸۰) ((يا ذَاالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ !)) . ((ای دارنده فزونی و بزرگواری !)) . (۴۸) ((يا مَنْ فَضْلُهُ عَميمٌ !)) . ((ای کسی که فضلش فراگیر و گسترده است !)) . (۳۴) ((يا قَديمَ الْفَضْلِ !)) . ((ای آنکه فضلش همیشگی است !)) . (۴۹) ((يا مُفْضِلُ !)) . ((ای فضل دهنده !)) . (۱۹) ((يا مَنْ لا يُرْجى اِلاّ فَضْلُهُ !)) . ((ای آنکه جز به فضلش امیدی نیست !)) . ((فضل)) به معنای فزونی و فراوانی و زیادتی است . و معلوم است هرچیزی که چنین باشد ، بر دیگری که چنین نیست ، دارای برتری و کمال است . همچنین کسی که دارای فضل در چیزی باشد ، می تواند از آن چیز به دیگران بدهد و ببخشاید . بنابراین ، فراوانی ، برتری و بخشش ، اموری هستند که ((فضل)) بر آنها دلالت دارد . ((يا ذَاالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ !)) . ((ای صاحب فزونی و بزرگواری !)) . خداوند متعال دارنده همه کمالات به مقدار فراوان و بلکه نامتناهی است . و چون خداونددارای چنین خزائن نامتناهی می باشد ، عطاوبخشش اوبردیگران ، امری ساده و آسان است و چنین دِهِش و بخششی چیزی از خزائن الهی نمی کاهد و خداوند از آنچه به دیگران می دهد و عطا می کند ، غنی و بی نیاز است و این همان معنای ((فضل)) پروردگار متعال است بنابراین ، تمام خوبیهایی که خداوند به ما بخشیده ، مصادیقی از فضل الهی می باشند . نکته ای که در قرآن کریم بر آن تاءکید شده است ، عظیم بودن فضل پروردگار است عباراتی مانند : (. . . وَاللّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظيمِ)(۲۲۵) در قرآن کریم بارها تکرار شده است . و این بدان خاطر است که این فضل ، از ناحیه باعظمت الهی سرچشمه گرفته است . درباره ((کرم الهی)) نیز در بحث خود ، سخن به میان آمد . و ذکر این صفت در کنار فضل ، به خاطر تناسبی است که بین آن دو وجود دارد . ((يا مَنْ فَضْلُهُ عَميمٌ !)) . ((ای کسی که فضلش فراگیر و گسترده است !)) . فضل پروردگار متعال ، فضلی است فراگیر و گسترده ؛ زیرا همگان به فضل خداوند احتیاج دارند و از آن استفاده می کنند به طوری که بدون فضل الهی ، هیچ موجودی قادر به انجام کاری و بلکه قادر به ادامه هستی نیست . تمام نعمتهای الهی را می توان از فضل الهی دانست ؛ یعنی فضل الهی ، اقتضای چنین انعام نعمتی می کند و هیچ موجودی نیست که به گونه ای از نعمتهای الهی برخوردار نباشد . قرآن کریم درباره عمومیت فضل الهی چنین می فرماید : (. . . اِنَّ اللّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ وَلكِنَّ اَكْثَرَ النّاسِ لا يَشْكُرُونَ) . (۲۲۶) ((. . . خداوند نسبت به بندگان دارای فضل و بخشش است اما بیشتر مردم سپاسگزار نیستند)) . و در آیه دیگر آمده است : (. . . وَلكِنَّ اللّهَ ذُوفَضْلٍ عَلَى الْعالَمينَ) . (۲۲۷) ((. . . ولکن خداوند را بر همه اهل عالم ، فضل و بخشش است)) . درباره عمومیت فضل الهی باید گفت : در فضل پروردگار متعال ، نقص و کمبودی نیست تا نتواند شامل همگان شود ، اگر نقصی باشد در ماست که به دنبال فضل الهی نمی رویم . البته در مقابل فضل عمومی پروردگار باید دانست که خداوند دارای فضل خاصی نیز

می باشد همانگونه که در نعمتهای الهی نیز چنین است (در واقع بسیاری از مطالب که در بحث نعمتهای الهی مطرح است در اینجا نیز جاری و ساری می باشد) . در این باره قرآن کریم چنین می فرماید : (. . . وَاللّهُ ذُوفَضْلٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ) . (۲۲۸) ((. . . خداوند بر بندگان مؤ من ، دارای فضل است)) . واضح است که این فضل ، نسبت به فضل عمومی پروردگار بر تمام بندگان ، یک ((فضل خاص)) محسوب می شود . و در آیه ای دیگر چنین می فرماید : (. . . قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللّهِ یُؤْتِیه مَنْ یَشاءُ . . . .) . (۲۲۹) ((. . . بگو بخشش در دست خداوند است ، آن را به هرکس که بخواهد می دهد . . .)) . در واقع به دست آوردن هر فضلی ، شرایط و قابلیتهای خاص خود را می طلبد و خداوند از فضل بی کران خود برحسب لیاقت افراد به آنها عنایت می کند . ((یا قَدیمَ الْفَضْلِ !)) . ((ای که فضلش همیشگی است !)) . یعنی هیچگاه نبوده است که خداوند فاقد فضل باشد؛ زیرا خداوند خود قدیم است و صفات و کمالات او نیز تغییر پذیر نیستند؛ چنانچه فضل الهی را نسبت به خود در نظر بگیریم ، تا آنجا که فکر و گمان ما می رسد ، می توانیم فضل الهی را مشاهده کنیم و اساسا هستی ما از فضل الهی است در ((دعای معروف شب جمعه)) نیز چنین آمده است : ((یا دائِمَ الْفَضْلِ عَلَی الْبَرِیَّةِ ! یا باسِطَ الْیَدَیْنِ بِالْعَطِیَّةِ ! . . .)) . ((ای خدایی که فضلش برخلائق ، دایمی است و دستان عطا و بخشش برای دادن و عطا کردن ، باز است ! . . .)) . ((یا مُفْضِلُ !)) . ((ای فضل دهنده !)) . خداوند دارای فضل است و آن را به دیگران (در حد لیاقتشان) می دهد و می بخشد ، بنابراین ، بدین جهت ، خداوند مفضل ؛ یعنی دهنده و بخشنده فضل است . نکته ای که برای ما مهم است این است که خداوند را به مفضل بودن بشناسیم و به این صفت الهی ، مؤ من باشیم . در این صورت است که به دنبال فضل الهی خواهیم رفت و فضل الهی را خواستار خواهیم شد . در دعای ابی حمزه ثمالی ، حضرت چنین می فرمایند : ((یا مُفْضِلُ ! لَسْتُ اَتَّکِلُفِی النَّجاةِ مِنْ عِقابِکَ عَلی اَعْمالِنا بَلْ بِفَضْلِکَ عَلَیْنا)) . ((ای فضل کننده ! ما برای نجات از عذاب تو بر اعمال و کردار خود ، تکیه نمی کنیم بلکه تمام توکل و امیدواری ما به فضل و بخششهای تو است)) . یعنی اعمال ما قادر به نجات ما نیست بلکه این فضل و بخششهای بی کران تو است که می تواند ما را از این عواقب سوء ، نجات بدهد و حفظ نماید؛ همچنانکه ملاحظه می شود ، ابتدا حضرت ، خداوند را به چنین نامی می خوانند و می شناسند و آنگاه خواسته خود را در این رابطه بیان می فرمایند . ((یا مَنْ لا یُرْجی اِلاّ فَضْلُهُ !)) . ((ای کسی که جز به فضلش امیدی نیست !)) . امید انسان همیشه به کارسازترین امور تعلق می گیرد و حق مطلب نیز همین است ؛ زیرا امید به چیزی که فایده ای بر آن مترتب نباشد ، معقول نیست . اما اشتباهی که معمولاً رخ می دهد ، در تشخیص مصادیق امور مفید و کارساز می باشد . در این میان آنانکه فضل الهی را شناخته اند و به عظمت آن پی برده اند ، نمی توانند به غیر آن چشم امیدی داشته باشند . و این برخلاف افراد جاهل یا غافلی است که تمام امیدشان به داشته های خود و یا دیگران است . در واقع آنانکه به فضل الهی پی برده اند و از سوی دیگر ، اهداف والا و عالی بشریت را شناخته اند و به پرتگاههای هولناکی که در سر راه انسان قرار دارد ، واقف شده اند ، به عیان می بینند که تنها با فضل الهی می توان از این پرتگاههای هلاک کننده نجات یافت و به آن قلّه های رفیع دست یافت ؛ زیرا این فضل الهی است که تمام سرمایه های لازم را در اختیار انسان قرار می دهد و تواناییهای لازم برای حرکت در چنین راه خطیری را به آدمی می بخشد . در واقع ، اشتباه ما این است که یا به عظمت فضل الهی پی نبرده ایم و یا به آن اهداف عالی آشنا نیستیم ؛ یعنی به اهداف پایین دنیوی بسنده کرده ایم و تواناییهای خود را هم برای رسیدن به چنین اهدافی کافی می بینیم ، هرچند که همین تواناییها هم از فضل الهی بر ما انسانهاست و ما از شکر آن غافل هستیم . به هرحال ، همانگونه که دردعای اخیر گفته شد : ((یا مُفْضِلُ لَسْتُ اَتَّکِلُ فِی النَّجاةِ مِنْ عِقابِکَ . . .)) ، ما برای رهایی از زشتیها و ظلمتها و رسیدن به پاکیها و نورها ، نباید به داشته های خود مغرور شویم و خود را از فضل الهی بی نیاز ببینیم همانگونه که نباید از کمبود داشته های خود ماءیوس و ناامید شویم و فضل پروردگار متعال را فراموش نماییم . در ((دعای شریف جوشن کبیر)) پس از جمله ((یا مَنْ لا یُرْجی اِلاّفَضْلُهُ !)) ، این جمله آمده است : ((یا مَنْ لا یُخافُ اِلاّ عَدْلُهُ !)) . ((ای کسی که ترسی نیست مگر از عدل او !)) . یعنی خداوندا ! ترس ما از آن است که تو با عدل خودت با ما رفتار نمایی ؛ زیرا در این

صورت است که حساب ((اعمال)) ما به میان می آید و این اعمال هم چیزهایی نیستند که بتوانند ما را نجات بدهند ، اما امید ما آن است که تو بـا فضل و بخششـهای خود با ما رفتار نمایی تا ما با تکیه بر فضل تو بتوانیم نجات یابیم . البته بایـد دانست که این مطلب اختصاصـی به جهـان آخرت نـدارد بلکه در دنیا نیز چنین است ؛ یعنی در دنیا هم برای رسـتگاری نیاز به فضل الهی است ؛ زیرا اگر فضل الهی نباشد ، از موجودی چون انسان جز شـر و بدی ، چیزی صادر نمی شود . در ((دعای روز عرفه)) حضرت اباعبداللّه (علیه السّـلام) چنیـن می فرمایـد : ((اِلهی اِنْ ظَهَرَتِ الْمَحـاسِنُ مِنّی فَبِفَضْـلِکَ وَلَکَ الْمِنَّةُ عَلَیَّ وَاِنْ ظَهَرَتِ الْمَسـاوی مِنّی فَبِعَدْلِکَ وَلَکَ الْحُجَّةُ عَلَیَّ)) . ((بارالها ! اگر محاسن و نیکیها از من سر بزند ، این به خاطر آن است که فضل تو شامل حال من شده است و در این حـالت تو را بر من منّت است و اگر زشتیهـا و بـدیها از من آشـکار شود ، به خاطر آن است که عـدل تو چنین اقتضا نموده و در این صورت تو را بر من حجت است)) . یعنی خدایا ! اگر فضل تو شامل من شود ، در این صورت تو تمام نیکیها را به من بخشیده ای و سرمـایه هـای لاـزم برای انجـام خوبیهـا را به من عنایت کرده ای ، پس در این صورت از من هم جز خوبی چیزی صادر و ظاهر نمی شود ، اما اگر مرا به خود واگـذار کنی تا با داشـته ها و سـرمایه های خود ، فعالیت نمایم ؛ چنانکه عدل تو چنین اقتضا دارد ، در این صورت از موجودی فقیر و نـاقص چون من ، چیزی جز بـدی ظـاهر نخواهـد شـد . در دعای بعـد از زیارت حضـرت امام رضا (علیه السّـلام) نیز چنین آمده است : ((جَلَلْتَ اَنْ یُخافَ مِنْکَ اِلا الْعَدْلُ وَاَنْ یُرْجی مِنْکَ اِلا الْاِحْسانُ وَالْفَضْلُ فَامْنُنْ عَلَیَّ بِما اَوْجَبَهُ فَضْلُکَ وَلا تَخْذُلْنی بِما یَحْکُمُ بِهِ عَدْلُکَ)) . ((تو برتر از آنی که جز به خاطر عـدل ، ترسـی از تو باشـد و جز فضل و احسان ، از تو امیدی باشـد ، پس پروردگارا ! بر من منت بگذار با چیزی که فضـلت اقتضا می کند و مرا رسوا مساز با چیزی که عدلت حکم می کند)) . پس مـا آدمیان نبایـد به چیزی که آنها را سـرمایه ها و داشـته های خود می دانیم بنازیم و مغرور شویم ، نبایـد علم و عقل و هوش و اسـتعداد و ثروت و مقـام و دیگر امکانـات خودرا برای فلاـح و رسـتگاری در دنیـا و آخرت کافی بـدانیم و گمان کنیم مسـتقلاً می توانیم ره یابیم و به جایی برسیم ، بلکه در کنار تمام این داشته ها و امکانات باید دست طلب به سوی درگاه باری تعالی بلند کنیم و خود را فاقد همه چیز معرفی نماییم و از او بخواهیم که با فضل و عطای خودش ما را مستغنی نماید و به سرمنزل مقصود رهسپار کند . تمامی امکانات و سـرمایه ها تنها زمانی به کار می آیند که لطف و عنایت الهی شامل حال آدمی باشد ، در غیر این صورت ، خود این امکانات تبدیل به وسایلی برای نابودی و هلاکت آدمی می شوند . قرآن کریم نتیجه عدم فضل و رحمت الهی را چنین بیان می فرمایـد : (. . . فَلَوْلاـ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ لَکُنْتُمْ مِنَ الْخاسـرینَ) . (۲۳۰) ((. . . اگر فضل و رحمت پروردگار بر شـما نباشـد ، هرآینه از زیانکاران و خسارت دیدگان خواهید بود)) . راه رسـیدن به بخشـش الهی ((فضل))درچیزهایی است که خداوندبه آدمی می بخشایـد بدون آنکه انسان سـزاوار و مسـتحق آن باشد و در برابر آن کاری انجام داده باشد ، بلکه به صورت زیادی و اضافی در اختیار انسان قرار می گیرد . و این به خاطر رحمت فراوانی است که خداوند نسبت به بندگان خود دارد ، بنابراین ، از رحمت واسعه خود چنین بخششـی را نصیب انسان می فرماید؛ مثلاً گاهی اوقات انسان برای کسی کاری انجام می دهد و در مقابل آن ، مزدی می گیرد ، این مقتضای عدل است ، اما گاهی انسان برای دیگری کاری انجام نمی دهد ، بلکه صرفا از او تقاضا و درخواست می کند ، در این صورت ، اگر آن شـخص چیزی به انسـان بدهـد بر طبق فضل و بخشـش خود چنین نموده است . معامله خداونـد با انسان نیز چنین است ؛ اگر خداونـد عادلاـنه بـا ما رفتار نمایـد ، چیزی نصـیب ما نمی شود بلکه سـرتاپا بـدهکار هم خواهیم بود ، اما خـداوند رحیم ، دریای بی کران فضل خود را برای آدمیان قرار داده است تا بلکه از این طریق ، ما انسانها به جایی برسیم و نصیبی بیابیم . اما دستیابی به فضل الهی نیز خود شرایطی دارد؛ یکی از این شرایط سؤ ال و درخواست فضل از خداوند متعال است ؛ زیرا درخواست ، نشانه شدت احتیاج و نشانه ایمان به قدرت الهی می باشد و تا انسان این دو صـفت و حالت را نداشـته باشد ، سزاوار فضل الهی نمی شود . بدین جهت ملاحظه می کنیم که خداوند ، خود امر به سؤ ال از فضل خویش نموده است : (. . . وَاسْـئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللّهَ کانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیماً) . (۲۳۱) ((. . . از فضـل الهی درخـواست نماییـد ، خداونـد به همه چیز آگـاه است)) . و بر طبـق این آیه ،

حضرت در ((دعای ابی حمزه)) چنین می فرماینـد : َنْتَ الْقائِلُ وَقَولُکَ حَقٌّ وَوَعْدُکَ صِدْقٌ وَاَسْئَلُوا اللّهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللّهَ کانَ بِکُمْ رَحیماً وَلَیْسَ مِنْ صِفاتِکَ یـا سَیِّدی اَنْ تَاْمُرَ بِالسُّؤ الِ وَتَمْنَعَ الْعَطِیَّةَ وَاَنْتَ الْمَنّانُ بِالْعَطیّاتِ عَلی اَهْلِ مَمْلَکَتِکَ)) . ((بارالها ! تو خود فرمودی ، در حـالی که فرمـایش تو حق و وعـده تو راست است که از فضـل الهی سؤ ال ودرخواست کنیـد ، هماناخداوندنسبت به شمـارحیم و مهربـان است . بارالهـا ! تو چنین نیستی که خود امر به سؤ ال نمایی و آنگاه از دادن پاسـخ و عطا خودداری نمایی . آن هم در حـالی که تو بخشـنده بخششـها بر اهـل مملکت خود می باشـی)) . برای همین ملاـحظه می کنیم که اولیـای الهی به بیانهـای گونـاگون ، فضـل الهی را درخواست می کننـد . در ((تعقیبات مشترکه)) چنین آمـده است . ((اَللّهُمَّ . . . اَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ)) . ((بارالها ! از فضل خودت بر من جاری ساز)) . و در ((تعقیب نماز عشا)) چنین آمـده است : ((اَللّهُمَ . . . جُدْ عَلی عَبْدِک بِفَضْلِکَ اِنَّکَ ذُوفَضْلٍ عَظیمٍ)) . ((بارالهـا ! . . . ازفضـل خودبربنـده ات ببخشـای به درستی که تو دارای فضل عظیم هستی)) . یکی دیگر از شرایط آن است که آدمی به فضل پروردگار امیـدوار باشـد . در ((دعای روز یکشـنبه)) چنین آمده است : ((بِسْمِ اللّهِ الَّذی لا اَرْجُو اِلاّ فَضْلَهُ)) . ((به نام خـدایی که جز به فضـلش امیـد نـدارم)) . و در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) آمـده است : ((اَللّهُمَّ اِنّی اَجِدُ . . . الْاِسْتِعانَةَ بِفَضْلِکَ لِمَنْ اَمَّلَکَ مُباحَةً)) . ((بارالها ! من یاری جستن از فضـلت را برای کسـی که به تو آرزومند است ، مباح و آسان می یـابم)) . و در ((دعـای شـریف کمیـل)) آمـده است . ((فَبِعِزَّتِکَ ! . . . بَلِّغْنی مُنـایَ وَلاـ تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِکَ رَجائی)) . ((پس به عزتت قسـم ! . . . کـه مرابه آرزویم برسـان و امیـدم را از فضـل خـودت قطع مکن)) . و در ((دعـای صـباح)) چنین آمـده است : ((وَحَقِّقْ بِفَضْلِکَ اَمَلی وَرَجائی)) . ((بارالها ! امید و آرزویم را با فضل خود ، محقق فرما)) . نکته قابل توجه در این زمینه آن است که انسان هنگام درخواست و طلب نبایـد پستی و حقارت خود را بنگرد و ناامید شود ، بلکه باید به عظمت و قدرت پروردگار توجه نمایـد . در ((اعمـال روزهـای مـاه مبـارک رمضـان)) چنین آمـده است : ((اَللّهُمَّ . . . اِنْ لَمْ اَکُنْ لِلْاِجابَةِ اَهْلاً فَاَنْتَ اَهْلُ الْفَضْلِ)) . ((بارالها ! . . . اگرمن سـزاواربرآورده شدن حاجتهایم نیسـتم ، اماتوسـزاوارفضل نمودن هستی)) . اینک ببینیم دستیابی به فضل الهی چه نتایجی برای انسان دارد . در ((دعای روز عرفه)) ، حضـرت چنین می فرمایند : ((وَاغْنِنی بِفَضْلِکَ حَتّی اسْتَغْنی بِکَ عَنْ طَلَبی)) . ((بارالهـا ! بـا فضـل خودت مرا غنی و سیراب کن تـا به وسیله تو از طلب خودم بی نیـاز شوم)) . بنـابراین ، مهمترین نتیجه فضـل پروردگـار ، خروج از فقر در زمینه های گوناگون و غنی شـدن است . غنایی که تنها از راه فضل الهی حاصل می شود و بس . و در ((دعای ابی حمزه ثمالی)) در این باره چنین می فرمایـد : ((وَبِفَضْلِکَ اسْتَغْنَینا)) . ((و با فضل تو ما مسـتغنی و بی نیاز شدیم)) . از دیگر نتایـج فضل پروردگار متعال ، دستیابی به مراحل و مقامات بالای معنوی است . در ((دعای شـریف کمیل)) ، حضـرت در این باره چنین می فرماینـد : ((اَللّهُمَّ . . . وَاجْعَلْنی مِنْاَحْسَنِعَبیدک نَصیباًعِنْدَکَوَاَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْکَوَاَخَصِّهِمْ زُلْفَةً لَدَیْکَ فَاِنَّهُ لا یُنالُ ذلِکَ اِلاّ بِفَضْلِک)) . ((بارالها ! . . . مراازبهترین بندگانت از نظر نصیبی که از تو به ایشان رسیده است ، قراربده و مرا از نزدیکترین بندگانت به خود قرار بده و مرا از خاص ترین بندگانت از لحاظ جایگاهشان نسبت به خودت ، قرار بده ، به درستی که جز با فضل تو به این امور نتـوان دسـت یـافت)) . مطلب دیگر ، نتایـج اخروی فضـل الهی است ؛ یعنی همچنـانکه مـا در این جهـان به فضـل پروردگـار محتاجیم و بایـد به دنبال آن باشـیم ، در جهان آخرت نیز تنها فضل و کرم پروردگار متعال است که می توانـد ناجی ما باشد . بدین جهت است که حضرت در دعای ابی حمزه چنین می فرمایند : ((یا مُفْضِلُ لَسْتُ اَتَّکِلُ فِی النَّجاةِ مِنْ عِقابِکَ عَلی اَعْمالِنا بَلْ بِفَضْلِکَ عَلَیْنـا)) ، کـه بیـان آن قبلاً گـذشت و در ((دعـای کمیـل)) ، حضـرت در ایـن رابطه چنیـن می فرماینـد : ((یامَوْلاـی ! . . . کَیْفَتَوْلِمُهالنّارُوَهُوَیَاءْمُلُفَضْلَکَ وَرَحْمَتَکْ . . . اَمْکَیْفَیَرْجُوفَضْلَکَ فی عِتْقِهِ مِنْها فَتَتْرُکُهُ فیها ، هَیْهاتَ ما ذلِکَ الْظَّنُ بِکَ وَلاَ الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِکَ)) . ((بارالها ! . . . چگونه آتش ، بنده ات را فراگیرد در حالی که او در آرزوی فضل و رحمت تواست . . . یا چگونه تو او را در آتش رهـا می کنی در حـالی که او به فضـل تو امیـد رهـایی از آن را دارد ، هیهـات ! که چنین گمـانی به تو نمی رود و از فضـل تو چنین امری به دوراست)) . قرآن کریم نیز دربـاره طریقه دستیـابی به فضـل الهی و نـتیجه آن ، چنین می فرماینـد : (یـا اَیُّهَا

الَّذینَ امَنُوا انْ تَتَّقُواالّلهَ یَجْعَلْ لَّکَمْ فُرْقاناً وَیُکَفِّرْ عَنْکَمْ سَیِّئاتِکَمْ وَیَغْفِرْ لَکَمْ وَاللّهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظیمِ) . (۲۳۲) ((ای اهل ایمان ! اگر تقوای الهی را پیشه کنید ، خداوند راه را به شما می نمایاند ، بدیهای شما را می پوشاند و گناهانتان را می آمرزد و خداوند دارای فضل عظیم است)) . یعنی تقوای الهی موجب می شود که فضل الهی شامل حال انسان شود و خداوند هم با فضل خود چنین اموری را برای انسان به انجام می رساند . فضل الهی نه تنها بدیهای آدمی را از بین می برد بلکه خوبیهای انسان را هم چند برابر می کند ، در دعای بعد از زیارت حضرت رضا (علیه السّلام) چنین آمده است : ((فَکَمْ مِنْ . . . حَسَنَةٍ ضاعَفَها فَضْلُکَ حَتّی عَظُمَتْ)) . ((بارالها ! چه بسیار خوبیهایی که فضل تو آنها را زیاد نمود تا جایی که آن خوبیها بزرگ و با عظمت شدند)) . ((وصلی اللّه علی سیدنا محمد وآله الطّاهِرین)) .

پی نوشتها

پی نوشتها ۱

۱- غافر (مؤ من) / ۶۰. ((بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را)). ۲- بقره / ۱۸۶. ((ای پیامبر!) هنگامی که بندگانم از تو درباره من سؤ ال می کنند (پس بدانند) که من نزدیک هستم و پاسخ کسی که مرا بخواند، می دهم)). ۳- اعراف /۱۸۰. ۴- حدید/۳. ۵- بقره /۱۹۹. ۶- نور/۱۰. ۷- بقره /۲۲۴. ۸- بقره /۱۴۸. ۹- نحل /۶۰. ۱۰- لقمان /۱۲. ۱۱- حج /۶۳. ۱۲- حج /۶۱. ۱۳- لقمان /۳۰. ۱۴- جمعه /۱۱. ۱۵- بقره /۱۹۵. ۱۶- بقره /۱۹۰. ۱۷- بقره /۱۹۶. ۱۸- بقره /۱۰۵. ۱۹- بقره /۲۵۸. ۲۰- حشر/۲۴. ۲۱- اعراف / ۱۸۰. ۲۲- رحمان /۷۸. ۲۳- رحمان /۱ - ۳. ۲۴- علق /۱. ۲۵- غافر/۶۰. ۲۶- علق /۶ - ۷. ۲۷- آل عمران /۸. ۲۸- تعقیبات نماز عصر. ۲۹- ابراهیم /۳۹. ۳۰- آل عمران /۳۸. ۳۱- ابراهیم /۳۹. ۳۲- نور/۴۵. ۳۳- غافر/۶۰. ۳۴- نحل /۶۲. ۳۵- ابراهیم /۴۰. ۳۶- دعای حضرت سجاد (علیه السّلام) که بعد از حرز آن حضرت در مفاتیح آمده است . ۳۷- ذاریات /۵۶. ۳۸- بقره /۱۸۶. ۳۹- واقعه /۱۰ - ۱۱. ۴۰- واقعه /۸۸ - ۸۹. ۴۱- مطففین /۲۷ و ۲۸. ۴۲- یونس /۶۳. ۴۳- فرقان /۲۸. ۴۴- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۰. و ج ۷۸، ص ۳۷۹. ۴۵- رعد / ۲۸. ۴۶- بقره /۱۵۲. ۴۷- غاشیه /۲۱. ۴۸- قمر/۱۷. ۴۹- قلم /۵۲. ۵۰- اعراف /۱۳۰. ۵۱- رعد/۲۸. ۵۲- نور / ۳۷. ۵۳- منافقون /۹. ۵۴- طه /۱۴. ۵۵- زمر / ۴۵. ۵۶- کهف /۲۸. ۵۷- مناجاة الراجین . ۵۸- مناجاة الذاکرین . ۵۹- بقره /۱۰. ۶۰- شعراء/۸۸ - ۸۹. ۶۱- انفال /۲۴. ۶۲- رعد/۲۸. ۶۳- آل عمران /۱۵۱. ۶۴- تغابن /۱۱. ۶۵- توبه /۸۷. ۶۶- بقره /۲۰۱. ۶۷- نور/۳۶. ۶۸- حج /۵۴. ۶۹- بقره /۲. ۷۰- عنکبوت /۶۹. ۷۱- لقمان /۲ و ۳. ۷۲- رعد/۲۷. ۷۳- آل عمران /۱۰۱. ۷۴- مائده /۱۰۸. ۷۵- بقره /۲۶۴. ۷۶- مائده /۵۱. ۷۷- غافر/۲۸. ۷۸- قلم /۷. ۷۹- اعلی /۱ - ۳. ۸۰- طه /۵. ۸۱- آل عمران /۱۹۱. ۸۲- فصلت /۲۷. ۸۳- شوری /۲۹. ۸۴- آل عمران /۱۰۳. ۸۵- یونس /۹۲. ۸۶- رعد/۴. ۸۷- روم /۳۷. ۸۸- رعد/۳. ۸۹- حدید/۹. ۹۰- نازعات /۱۹ - ۲۰. ۹۱- کهف / ۱۰. ۹۲- بقره /۲۵۷. ۹۳- ابراهیم /۱. ۹۴- نور/۳۵. ۹۵- انعام /۱۲۵. ۹۶- زمر/۲۲. ۹۷- توبه /۳۳. ۹۸- شوری /۵۲ - ۵۳. ۹۹- قصص /۵۶. ۱۰۰- بقره /۲۵۶. ۱۰۱- بقره / ۱۸۶. ۱۰۲- آل عمران /۸. ۱۰۳- مریم / ۷۶. ۱۰۴- اعراف /۵۹. ۱۰۵- انبیا/۲۵. ۱۰۶- ذاریات /۵۶. ۱۰۷- هود/۱۲۳. ۱۰۸- بقره /۱۵۸. ۱۰۹- آل عمران /۵۱. ۱۱۰- احزاب /۷۱.

پی نوشتها ۲

۱۱۱- بقره /۲۰۱. ۱۱۲- اعراف /۵۶. ۱۱۳- هود/۱۱۵. ۱۱۴- نساء/۴۰. ۱۱۵- انعام /۱۶۰. ۱۱۶- فرقان /۶۹. ۱۱۷- زمر/۵۳ - ۵۴. ۱۱۸- غافر/۳. ۱۱۹- توبه / ۱۰۴. ۱۲۰- بقره /۲۲۲. ۱۲۱- قرآن کریم در این باره می فرماید: (یا اَیُّها الَّذینَ امَنُوا استَجیبُوا للّهِ وَلِلرَّسُولِ اذا دعاکُمْ لِما یُحییکُم ...)، (انفال /۲۴). ((ای اهل ایمان ! هنگامی که خدا و رسول ، شما را به سوی چیزی که شما را

حیات می بخشد دعوت می کنند، اجابت نمایید ...)). ۱۲۲- مائده /۳۹. ۱۲۳- طه /۸۲. ۱۲۴- فرقان /۷۰. ۱۲۵- طه /۸۲. ۱۲۶- اعراف /۱۵۳. ۱۲۷- طه /۷۳. ۱۲۸- بقره /۲۸۶. ۱۲۹- زمر/۵۳. ۱۳۰- آل عمران /۱۳۵. ۱۳۱- مائده /۷۴. ۱۳۲- نساء/۱۰۶. ۱۳۳- آل عمران /۱۵۹. ۱۳۴- این دعا به نحو اختصار ذکر گردید. ۱۳۵- توبه /۷۲. ۱۳۶- آل عمران /۱۵۲. ۱۳۷- تغابن /۱۴. ۱۳۸- هود/۱۱۴. ۱۳۹- نور/۱۹. ۱۴۰- نور / ۴۲. ۱۴۱- غافر / ۳. ۱۴۲- ممتحنه /۴. ۱۴۳- جمعه /۸. ۱۴۴- ملک / ۲. ۱۴۵- انفال /۲۴. ۱۴۶- نحل /۹۷. ۱۴۷- حج /۷. ۱۴۸- آل عمران /۹. ۱۴۹- آل عمران / ۱۶۴. ۱۵۰- یونس /۴. ۱۵۱- روم / ۱۰. ۱۵۲- یونس /۴. ۱۵۳- یونس /۴. ۱۵۴- المیزان ، ج ۱۰، ص ۱۱. ۱۵۵- المیزان ، ج ۱۵، ص ۳۸۴. ۱۵۶- نجم /۲۵. ۱۵۷- لیل /۱۳. ۱۵۸- اعلی /۱۸. ۱۵۹- ضحی / ۴. ۱۶۰- ق /۴۳. ۱۶۱- غافر/۱۶. ۱۶۲- مانند زینب کبرا - سلام اللّه علیها - که پس از دیدن آن همه رنج و مصیبت در واقعه عظیم کربلا، چنین فرمود:((ما راءیتُ منه الا جمیلا؛ از خداوند جز نیکی چیزی ندیدم))، آنان کجایند و چه می بینند و ما کجا هستیم و چه درک می کنیم ؟ ۱۶۳- نساء/۶. ۱۶۴- اعراف /۸. ۱۶۵- غافر/۲۰. ۱۶۶- یونس /۱۰۹. ۱۶۷- حاقه /۱۹ - ۲۰. ۱۶۸- نباء/۲۷. ۱۶۹- حاقه /۲۵ - ۲۶. ۱۷۰- طلاق /۸. ۱۷۱- انشقاق /۸. ۱۷۲- نساء/۱۲۲. ۱۷۳- غافر/۷۷. ۱۷۴- فاطر/۵. ۱۷۵- نساء/۱۲۰. ۱۷۶- سوره محمد(ص)/۷. ۱۷۷- بقره / ۴۰. ۱۷۸- زمر/۴۴. ۱۷۹- سجده /۴. ۱۸۰- بقره /۲۵۵. ۱۸۱- مریم /۸۷. ۱۸۲- انفال /۵۲. ۱۸۳- بقره /۲۴. ۱۸۴- نباء/۲۱. ۱۸۵- رعد/۱۳. ۱۸۶- بروج /۱۲. ۱۸۷- غافر/۸۴. ۱۸۸- اعراف /۱۳۶. ۱۸۹- دخان /۱۶. ۱۹۰- انعام /۱۴۷. ۱۹۱- سجده /۲۲. ۱۹۲- آل عمران /۴. ۱۹۳- غافر/۱۷. ۱۹۴- آل عمران /۱۸۱ - ۱۸۲. ۱۹۵- بقره /۱۶۵. ۱۹۶- مفاتیح الجنان ، دعای کمیل . ۱۹۷- نساء/۱۳۴. ۱۹۸- آل عمران /۱۹۵. ۱۹۹- نحل /۳۲. ۲۰۰- نازعات / ۴۰ - ۴۱. ۲۰۱- صافات /۴۰ - ۴۷. ۲۰۲- کهف /۸۸. ۲۰۳- نمل /۹۷. ۲۰۴- انعام /۱۶. ۲۰۵- الرحمن /۱ - ۱۲. ۲۰۶- الرحمن /۱۳. ۲۰۷- نحل /۱۸. ۲۰۸- لقمان /۲۰. ۲۰۹- مائده /۳. ۲۱۰- غافر/۳. ۲۱۱- نساء/۶۹. ۲۱۲- ((... نعمتهای الهی را در مورد خود به یاد آورید ...))، (بقره /۲۳۱). ۲۱۳- در تعقیبات نماز ظهر. ۲۱۴- نحل /۱۱۲. ۲۱۵- انفال /۵۳. ۲۱۶- حمد/۶ - ۷. ۲۱۷- دعای ابی حمزه ثمالی . ۲۱۸- زمر/۵۳. ۲۱۹- الرحمن /۷۸. ۲۲۰- دعای ابی حمزه ثمالی . ۲۲۱- این جمله در بحث ((جود)) نیز بیان گردید. ۲۲۲- بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰ و ج ۷۱، ص ۳۸۲ لازم به تذکر است که این روایت با اندکی اختلاف در منابع گوناگون نقل شده است . ۲۲۳- اسرا/۷۰. ۲۲۴- دعای ابی حمزه ثمالی . ۲۲۵- خداوند دارای فضلی بزرگ است (بقره / ۱۰۵). ۲۲۶- بقره /۲۴۳. ۲۲۷- بقره /۲۵۱. ۲۲۸- آل عمران /۱۵۲. ۲۲۹- آل عمران /۷۳. ۲۳۰- بقره /۶۴. ۲۳۱- نساء/۳۲. ۲۳۲- انفال /۲۹.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از

حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر

که او را زنـده کنـد و از کفر به ایمـان، ارشـاد کنـد، گویی همه مردم را زنـده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشـیرهای تیز بکشد». مسـند زید: امام حسـین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹